
گنج ارشدی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله اول الشافعین والمشفعین وآخر النبیین المرسلین وعلی آله الطاهرین
واصحابه الطیبین اجمعین اما بعد تحمید عالم آفرین ونعت سرور شفیع المذنبین مفلسی بی‌مایه از اعمال وعاری
از احوال وزر بی‌حد را امید وار رحمت پروردگار طالب طلبه توحید وحید ابو الفیاض قمر الحق غلام رشید ارشد
محمد ارشد مصطفی العثمانی عفی عنهم العفو الحمید بر مرآة ضمایر صاحب بصران وآینه خواطر والا نظران عین الیقین
وهویدا گردانید که این جواهر گنج الکلام ربانی وزواهر کان الانعام صمدانی بر آمده از زبان فیض ترجمان وحی بیان
کرامت نشان قدوة اولیاء کرام اسوة اصفیاء عظام قدوة العارفین المتخلق باخلاق رحمة للعالمین قطب عالم
غوث معنی ودر عارف اسرار احد پیر دستگیر المکنی بابی الکشف الملقب بعبد الحق المسمی بحضرت شیخ محمد رشید
محمد رشید العثمانی قدس الله اسرارهم وعلی درجاتهم وافاض علینا فیوضات برکاتهم را حقائق آگاه اشفاق
پناه شیخ شکر الله الدامودی سلمه الله تعالی وابقاه بر صفحه روزگار بلباس تحریر نمودار ساخته جهت ترتیبش جامع
الفضل والکمالات دستگاه مولوی شیخ فضل الله شهید نور الله مرقده کرده بسبب مرتب گشته آنرا
باین قلیل البضاعة عادیم الاستطاعة التفات نموده خاکسار پراگنده روزگار بهتر آرزوی

تصنیف نمایم آرا انه براه حس ایسر دست که این دولت عظمی و نعمت کبری از مسعود بخت و عروج طالع نامورد
این آوان هوای ناکامی و هجران بپایی سرانجامی کرد و الحمد لله که در زمان تصنیف این سطور بحکم کل یوم هو
یاد و فاذکرونی اذکرکم رب کریم رخ شاهد مقصود بعین بصیرة مشاهده نمود و راحت سعادت و کاشانه دل و دیده فرمود
دوران روز اشتیاق بپایان رسید از زلف دوست بکام دل بکناری برسید و چهره مقصود چو گل شگفته و
خبر رسید گرچه دیده از نوک مژه خاری برسید لذت وصل نداند مگر آن سوخته که بسی دوری بسیار
بیار دید قیمت گل نشناسد مگر آن مرغ اسیر که خزان دید و بسی بهر بهاری برسید جهش از این تحریر
بیرون شد بودن نوشته کتب سلوک وغیره مطالعه می نمود و اما پرتوی از انوار نور بر مردم چشم نمی یافت و
از شکر بر زبان و دل نمی یافت تا که این طغرای معنی انتخاب و کلام روح صورت ترتیب که تحقیقات
نمی یافت [illegible] نسیم تو باد صبا کجاست کجاست کجاست لطف تو مشک ختا کجاست
مرتضی راحت القلوب قطب بر و بحر فرید الدین گنج شکر قدس سره میگوید که در یک لحظه از ذوق
خوبیهای این زیاده و از طاعت و عبادت هزار سال است و بعد از وفات متعاشق اعلی علیین
سال شهر رمضان کام بخش که در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار این فرمان که مشحون بلطف ادعوات
ابدی [illegible] شروع کرده بود در ماه ربیع سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجریه مقدسه بعون عنایت ازلی اختتام
و بالهامی گنج ارشادی موسوم کرده و بهر گاه افعال و اقوال و احوال حضرت پیر دستگیر قدس الله سره
با نبوت [illegible] علیه الصلوة والسلام و صحابه کرام و اولیاء و ذوی الاحترام و فقهای عظام ست اظهار آن
[illegible] تنگ و ریب نماند و در ضمن این تفصیل احوال آباء کرام حضرت پیر دستگیر قدس الله سره
[illegible] پیران ارادت تا صاحب لولاک لما خلقت الافلاک و اساتذه خلفای و

مریدان مخصوص و معمولات و تدریس و مکتوبات و اشعار و وفات و تجهیز و تکفین و تدفین و تاریخ وفات حضرت پیر دستگیر

قدس الله سره بخط و تاریخ اعراس و لباس اراشد و بزرگان علیهم الرضوان که بخط خاص هست و متعلق بعضی مذکور و دو

باب و خاتمه نمود و الله الرحیم بفضل القدیم و بعون رسول العلیم مفیض تمام مستفیدان و مستفید کرده هست فیضان [illegible]

باعث نجات این عاصی پر معاصی گناه و همه و فضل بحرمت سید الاحباب و اهل الحب و [illegible] و افضل ما [illegible]

و قاضی الحاجات امین رب العباد و هر جا که در کتاب لفظ قطب الاقطاب هست از آن حضرت شیخ محمد رشید و

پیر دستگیر شیخ محمد رشید قدس سره مراد است و از جامع شیخ شکر الله از مرتب و احقر الناس غلام رشید راوی [illegible]

در ذکر نسبت حضرت پیر دستگیر قدس الله سره الخطیر مشتمل بر چهار و بیست وصل وصل اول در ذکر ولادت حضرت

پیر دستگیر قطب الاقطاب و تاریخ آن و احوال فرزندان وصل دوم در ذکر والد حضرت پیر دستگیر قطب الاقطاب

حضرت محمد رشید مصطفی و شمه احوال فرزندان حضرت ایشان قدس سرهم وصل سوم در ذکر قدوه اهل الصفا حضرت

شیخ محمد مصطفی و شمه احوال پیران و مرشدان و فرزندان حضرت ایشان قدس اسرارهم [illegible] و فایده

در احوال حضرت ایشان مع احوال فرزندان قدس سرهم فایده دوم شمه از احوال پیران و مرشدان و خلفای

حضرت ایشان قدس سره هم وصل چهارم در ذکر قدوه اهل الله الوحید حضرت شیخ عبد الحمید و فرزندان ایشان و

اجداد حضرت پیر دستگیر قدس سره وصل پنجم در ذکر اسوه اهل الهدی دستگیر بعید و شفیع حضرت محمد و [illegible]

و فرزندان حضرت ایشان قدس سرهم وصل ششم در ذکر سلطان تول و بعضی اجداد حضرت پیر دستگیر قدس سرهم

وصل هفتم در ذکر خواجه سری السقطی قدس سره وصل هشتم در ذکر مغلس سقطی و بعضی اجداد حضرت [illegible]

وصل نهم در ذکر خلیفه رسول رب العالمین صاحب الحیا و الاحسان حضرت عثمان ابن عفان رضی الله تعالی

عنه و آبای کرام حضرت وی وصل دهم در ذکر حضرت عبد المناف وصل یازدهم [illegible] وصل نازده [illegible]

وصل دوازدهم [illegible]

در ذکر حضرت راجی سید | در ذکر حضرت راجی سید احمد بانکپوری قدس سره

در ذکر حضرت راجی سید نور قدس سره | حضرت راجی سید مبارک قدس سره | محمد چشتی قدس سره

در ذکر حجة العاشقین حضرت راجی حامد قدس سره

در ذکر مخدوم شیخ حسام الحق مانکپوری قدس سره

در ذکر حضرت شیخ سراج الحق قدس سره | در ذکر مخدوم شیخ علاء الحق قدس سره

در ذکر حضرت خواجه فرید شکر گنج قدس | در ذکر حضرت سلطان مشایخ نظام الدین اولیاء قدس سره

سره | در ذکر حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی قدس سره | در ذکر حضرت خواجه

معین الدین حسن سنجری چشتی قدس سره | در ذکر حضرت خواجه عثمان هرونی قدس سره

در ذکر حضرت خواجه حاجی شریف زندنی قدس سره | در ذکر حضرت خواجه مودود چشتی

قدس سره | در ذکر حضرت خواجه ابو یوسف چشتی قدس سره | در ذکر حضرت خواجه

ابو محمد چشتی قدس سره | در ذکر حضرت خواجه ابو احمد چشتی قدس سره | در ذکر حضرت

خواجه ابو اسحاق چشتی قدس سره | در ذکر حضرت خواجه ممشاد علو دینوری قدس سره

در ذکر حضرت خواجه هبیره بصری قدس سره | در ذکر حضرت خواجه حذیفه مرعشی قدس سره

در ذکر حضرت خواجه سلطان ابراهیم ادهم قدس سره | در ذکر حضرت خواجه

فضیل عیاض قدس سره | در ذکر حضرت خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره | در ذکر

حضرت خواجه حسن بصری قدس سره | در ذکر خلیفه رسول رب العالمین مظهر العجائب و الغرائب

اسد الله الغالب حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه | در ذکر سید المرسلین شفیع المذنبین

خاتم النبیین صلی الله علیه واله وسلم در ذکر اوراد باری تعالی در خلافت نامه
حضرت پیر دستگیر و شجرات در ذکر عطاهای اشغال و اذکار و غیره فواید که از اولیاء کرام
بان حضرت ذوی الاحترام قدس سره رسیده در ذکر چهار دوده خانواده در ذکر
استادان آنحضرت و قواعد و اسامی کتب که در خدمت ایشان استفاده فرموده در
ذکر خلفا و مریدان آنحضرت قدس سره مشتمل بر دو فصل در ذکر خلفا در ذکر بعضی
مریدان مخصوص در ذکر شرح معمولات و تذییل و قرات نماز تراویح مشتمل بر سه فصل
در ذکر شرح معمولات در ذکر تذییل در ذکر قرات نماز تراویح
در ذکر کلام و مکتوبات آن حضرت مشتمل بر سه فصل در ذکر کلام آنحضرت
در ذکر مکتوبات عزیزان که بخدمت حضرت پیر دستگیر مرقوم ساخته اند در مکتوبات
آنحضرت که بعزیزان مرقوم فرموده اند در ذکر اشعار آنحضرت مشتمل بر دو فصل
در ذکر اشعار فارسی در ذکر اشعار هندی در ذکر رویای و سیر و منقبت
آنحضرت مشتمل بر سه فصل در ذکر رویای آنحضرت در سیر آنحضرت
در منقبت آنحضرت در ذکر ملفوظات آنحضرت مشتمل بر بست و پنج فصل
در ذکر توحید در ذکر فقهای عشق در ذکر سماع در ذکر
خدای عزوجل و ترک دنیا و فقر و افضلیت بر اغنیا در ذکر رویة الهی در شب
معراج بحضرت رسالت پناهی در ذکر توکل و صبر در ذکر فتوح و اطعمه
و ذکر جانوران و فواید بعضی فواکه و ذکر قیلوله و اتفاق بر فقرا و ذکر تخم در ذکر

قطب الاقطاب واماما ن عبدالرب وعبدالملک و ذکر زاهد و فقیر و صوفی وصل [illegible] در ذکر [illegible]

انبیا و ذکر بعضی نبی امی و ذکر انبیا علی نبینا علیهم السلام وصل [illegible] در ذکر تعظیم اهل بیت و بعضی اهل بیت و ذکر تعظیم

رضی الله علیهم اجمعین وصل [illegible] در ذکر منشور و ذکر میراث نبی علیه السلام وصل [illegible] در ذکر خلافت خلفاء اربعه

و ذکر صحابه رضی الله علیهم اجمعین و بعضی قصه های دیگر وصل [illegible] در ذکر قصه های اولیائی کرام و بزرگان عظام

رضی الله علیهم و قصه های دیگران وصل [illegible] در ذکر اجابت دعا وصل [illegible] در ذکر اعراس و زیارت قبور

وصل [illegible] در ذکر صلوات جنازه و عیادت مریض و دعا بعد دفن و کراهت طعام سیوم و دهم و [illegible]

و ششماهی و رفع بدعت وصل [illegible] در ذکر سلسله پیر و مسایل دیگر وصل [illegible] در ذکر نماز جمعه و نماز عید

و تکبیر و تشریق و ذکر مصافحه و تقبیل قدم بزرگان و رکوع کردن مشایخ در میان خود و همسایه و ذکر صدقه فطر

و ذکر اعتکاف وصل [illegible] در ذکر نکاح و کفو و ولیجا و منع جلوه وصل [illegible] در ذکر تنباکو و بنگ و شراب

وصل [illegible] در ذکر نمک وصل [illegible] در ذکر حرلجا و ریا وصل [illegible] در ذکر شمله وصل [illegible] در ذکر مدح

حضرت پیر دستگیر قدس سره وصل [illegible] در ذکر فواید متفرقه مشتمله ذکر رجال الغیب و قطع و لبس نو و دیدن

ماه نو و دیگر قواعد وصل [illegible] در ذکر وفات و تجهیز و تکفین و تدفین حضرت پیر دستگیر و ما یتعلق به مشتمله بر

[illegible] وصل وصل [illegible] در ذکر وفات آنحضرت وصل [illegible] در ذکر تجهیز و تکفین و ما یتعلق بها وصل [illegible] در ذکر

تاریخ وفات آنحضرت که عزیزان منظوم ساخته اند خاتمه در ذکر تاریخ اعراس اولیاء کرام و بزرگان

ذوی الاحترام که بخط آنحضرت ذوی الاحترام و ما یتعلق بهم و همه از احوال حضرت ایشان قدس الله سره [illegible]

از کتب بزرگان علیهم الرضوان مشتمله بر دوازده وصل وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس اولیاء و بزرگان

در ماه محرم وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس اولیاء الله بزرگان ماه صفر ختم الله بالخیر والظفر

وصل سوم

وصل سوم در ذکر اعراس سرور انبیا و اولیا و بزرگان قدس سرهم در ماه ربیع الاول [illegible]

در ذکر تاریخ اولیاء الله و بزرگان در ماه ربیع الثانی وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس اولیا و بزرگان

در ماه جمادی الاول وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس اولیاء الله و بزرگان در ماه جمادی الثانی وصل [illegible]

در ذکر تاریخ اعراس اولیاء الله و بزرگان در ماه رجب المرجب وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس

اولیاء و بزرگان در ماه شعبان المعظم وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس اولیاء الله و بزرگان در ماه رمضان

المبارک وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس اولیاء الله بزرگان در ماه شوال وصل [illegible] در ذکر تاریخ

اعراس اولیاء و بزرگان در ماه ذیقعده وصل [illegible] در ذکر تاریخ اعراس بزرگان اولیاء در ماه ذیحجه

[illegible] حضرت پیر دستگیر حضرت

اوم علیه السلام بو سلطان اسامی پیر سند بدر الحق ابی الکشف حضرت شیخ محمد رشید ابن ابو البرکات شمس الحق

حضرت محمد رشید ابن جمال الحق حضرت شیخ مصطفی ابن حضرت شیخ عبد الحمید ابن حضرت شیخ راجو ابن حضرت شیخ سعدی ابن

حضرت شیخ عارف ابن شیخ عبد الواسع ابن حضرت شیخ منجهلی ابن حضرت شیخ بدهی ابن حضرت شیخ عبد الملک ابن

حضرت شیخ شمس ابن حضرت شیخ نصرت الدین ابن حضرت شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بخشی شیخ رودکی ابن حضرت

سلطان تولی ابن حضرت شیخ حسام الدین ابن حضرت سلطان نظام الدین ابن حضرت سلطان شهاب الدین ابن

حضرت شیخ عبد المنان ابن حضرت شیخ عبد السبوح ابن خواجه سری السقطی ابن حضرت شیخ مغلس سقطی ابن حضرت

شیخ امان ابن امیر المومنین خلیفه رسول رب العالمین صاحب الحیا و الاحسان حضرت عثمان ابن عفان رضی الله

تعالی عنه عثمان ابن حضرت عفان ابن عاص ابن امیه ابن عبد الشمس ابن عبد المناف ابن قصی ابن کلاب ابن

مره ابن کعب ابن لوی ابن غالب ابن فهر ابن مالک ابن نضر ابن کنانه ابن خزیمه ابن مدرکه ابن

ابن نبت ابن قیدار ابن اسمعیل علیه السلام

الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان ابن اود ابن همیع ابن یشجب ابن

ابن ابراهیم علیه السلام ابن تارخ عرف آزر ابن ناحور ابن شاروع ابن ارغون ابن فالغ ابن عابر ابن

ابن ارفخشد ابن سام ابن نوح علیه السلام ابن لمک ابن متوشلخ ابن اخنوخ ابن برد ابن مهلائیل ابن

ابن انوش ابن شیث علیه السلام ابن آدم علیه السلام و احوال مفصل اسامی حضرات مذکوره در روی قصه های از

در روضة الاحباب و معارج النبوت و کتب دیگر نسخه یافته درج ساخته و بر تفصیل احوال بعضی اجداد حضرت پیر دستگیر

اطلاع نیافته هرگاه که خواهد یافت ارقام خواهد ساخت از مطالعه کنندگان مهربان رجا آنکه اگر بیابند درج

سازند فصل اول در ذکر ولادت و تاریخ ولادت حضرت سرور دستگیر قدس سره العزیز آنحضرت

یکهزار و چهل و یک در این عالم متجلی جمالی جلوه گر شده قطب الاقطاب تاریخ تولد آنحضرت ابو الکشف ۱۰۴۱

محمد ارشد فرموده و لقب بدر الحق داده و اکثر کتب آنحضرت و تحصیل فاتحه فراغ علم در بیست و یک سالگی

در خدمت قطب الاقطاب استفاده نموده و در بیست و دو سالگی خلافت و اجازت و خرقت تبرکات بزرگان

علیهم الرضوان قطب الاقطاب بآن حضرت عنایت فرموده و ذکر و اذکار و نماز معکوس قطب الاقطاب

بآنحضرت تعلیم فرموده و آنحضرت را آنچه ترتیب ظاهری و باطنی هست از قطب الاقطاب است و از دیگر بزرگان

بافاده قطب الاقطاب بکمال رسیده و آنحضرت اکثر ناد و پاس روز بافاده طلبه علم مشغول و وظایف

و اشراق و چاشت ناغه نمی نمود و بعد از آن اگر خوردنی پخته هم میرسید تناول کرده قیلوله میفرمود و بعد

قیلوله نماز ظهر اول وقت بجماعت ادا میکرد و جماعت رابعه از نماز تعلیم میفرمود و اکثر بی سعادت مندان

مخلصان را افاده ذکر و اذکار اوراد و وظایف افاده مینمود و در مراقبه اوقات معمور میداشت و در

اقوال و افعال و احوال در تبعیه قطب الاقطاب و حالات مشغوف می بود و اکثر در نماز جنازه و عبادت

الی

مرضی و دعوات عامه و خاصه و غیر عبادت پیاده با نیت سنت نبوی و نیت قطب الاقطاب حاضر میگشت و اکثر
طعام در صحن مسجد و آخر عمر در دهلیز با جماعه مسلمین تناول نموده و گاهی که فاقه رو نموده متبسم و مسرور میگشت و بودی
بمسافرین و فقرا خرسند میشد اگر چیزی در وقتی موجود نمی بود و بجوی این در دو دمی نمود و اگر سائل از در آنحضرت
محروم میرفت و سوای عطای آنحضرت را کار دیگر نبود دیگر مسفر مودند که در جواب سوای داد چیزی دیگر
در خاطر نمی آمد روزی بر زبان مبارک تبسم فرموده می آورد که مسافری وارد گشت در آن روز فقیر
بود تا نصف شب و بجوئی وی در خانقاه بودم وقتی کسی می آمد مسافر معلوم می کرد و که چیزی برای می آرد
و در طعام اصلا تکلف نبود هر چه می آید آن را موافق هر چه از دوست میرسید نیکو میداشت و قناعت تمام داشت
اگر امرای برای مدد معاش تکلیف میدادند قبول نمیفرمودند و داخل جماعت من یتوکل علی الله فهو حسبه می بود
کجاست یارا این مرتب قاصر را تعمیر اوقات حضرت را در حیز قلم آرد و چون عمر آنحضرت بیست و سه ساله
گردید در سنه یکهزار و هفت و دو بهار پنج پانزدهم ماه جمادی الآخر حسب فرموده مغفور مودود اتابک و
حضرت بندگی شیخ افضل قدس الله سره دختر حضرت شیخ مبارک محی الدین نور الله انصاری هروی را نکاح و
تزویج فرموده سلسله نسبش بخواجه حضرت عبدالله انصاری بدین طور میرسد شیخ مبارک محی ابن شیخ نور الله
ابن شیخ طه ابن شیخ احمد بن شیخ خواجگی بن شیخ علی بن شیخ خیر الدین بن شیخ نظام الدین بن شیخ جمال بن
خواجه عالم بن شیخ خواجگی بزرگ بن شیخ جلال الدین بن شیخ محمد بن شیخ احمد بن شیخ محمود بن شیخ سعد الدین
بن شیخ مودود بن شیخ اکبر بن شیخ حضرت خواجه عبدالله انصاری هروی قدس سره بن عبدالرشید بن عبدالصمد
بن عبدالسلام بن نعمان بن ثابت بن منذر بن نجطان وارد کشطان بن مرزبان بن آردشاه بن بهرام جور
بن خواجه عبدالله انصاری من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم و بعد هفت سال در سنه یکهزار و هفت

و در تاریخ سیزدهم ماه رجب از خانه آنحضرت وفات یافت از آن دو پسر مانده احوال پسران مرقوم خواهد گشت

ان شاء الله تعالی العزیز چونکی دختر حضرت شیخ عبد اللطیف عبد الهادی الموتی را تزویج و نکاح فرمود و سلسله نسبش بحضرت

عبد مناف بواسطه این اسامی می رسد حضرت شیخ عبد اللطیف بن شیخ عبد الهادی بن شیخ شبلی بن شیخ نظام

بن شیخ ابو سعید بن شیخ نظام الدین عرف شمس بن خواجه قطب الدین بن خواجه محمد بن خواجه مسعود خلف حضرت

مخدوم سید اشرف جهانگیر قدس سره بن خواجه شبلی بن خواجه سالار بن منهاج الدین بن خواجه حسام الدین بن خواجه

ابو بکر بن خواجه حیدر محمد بن خواجه ابو القاسم بن خواجه ابو محمد بن سید الطایفه حضرت خواجه جنید بغدادی

قدس سره بن خواجه محمد عمران سجانی بن خواجه حبیب عجمی بن خواجه شبیار اعمی بن خواجه حبیب راعی بن حضرت امام

موسی کاظم مادر خواجه مسماة علیه بنت حضرت امام کاظم رضی الله عنه قدس الله سره بن خواجه سلیم راعی بن خواجه

عبد الصمد تابعی بن خواجه حبیب صحابی بن خواجه سلیم بن خواجه عبد الله بن سلیم بن عبد المناف جد پیغمبر صلی الله علیه

واله وسلم [illegible] از دختر حضرت شیخ مبارک محی الدین قدوة اهل الله حضرت شیخ نور الله قدس الله مرقده تولد او

روز جمعه بیست و دوم ماه صفر سنه یکهزار و شصت و پنج بود تولد ابو محمد نور الله عثمانی و وی را دوست بجانب والد خود

داشت و اطاعة آنحضرت را عین طاعت دانسته فرو نمیگذاشت و کسب بخدمت آنحضرت تحصیل نموده بود

و آنحضرت وی را بسیار میخواست و برای شفای وی صوم داشت از نفیر حسینی و در صعود اهل الله در زمره شمار

بقول جمهور مفسران بر آنند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله وسلم بخانه علی رضی الله عنه آمد و حسنین

را رضی الله عنهما بیمار دید و علی و فاطمه رضی الله عنهما را گفت نذر کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر

فرمودند که سه روز روزه بگیرند حق تعالی [illegible] رضی الله عنهما را شفا بخشید ایشان روزه داشتند از گرسنگی

ملفوظ قطب الاقطاب که جامع آن محمد حضرت جمال عرف شاه ملتانی در تاریخ بیستم ماه شوال سنه یکهزار

[illegible]

هفتاد و پنج مذکور است که حضرت پیر دستگیر از میان شیخ محمد طالب العلم پرسیدند که شما را چیست مسموم کرده اند کسی
پرسید که چه مار مسموم است فرمودند میان نور احمد را آزار بود میان محمد رشید و والده و جده ایشان اتحاد وانجا
و اکثر طلبه علم نسبت کرده بودند که چون فرصت شود مسموم کنند کسی پرسید که درست است که ثواب عبادت یکی
مر دیگری را باشد فرمودند فقرا کار برای دیگران کنند حاجت چند دوگانه نفل کنند و ثواب به پیران و استادان
کنند و دوگانه غوثیه کنند و ثواب آن هدیه جناب غوث الثقلین نمایند هفتاد هزار کلمه طیب خوانند و ثواب ببخشند
آتش دوزخ بروی حرام گردد انتهی در سپاره تبارک الذی در سوره دهر بالا آیه یوفون بالنذر او لا
شکورا او تفسیر حسینی مسطور است جمهور مفسران بر آن اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم بخانه علی رضی الله عنه آمد و حسن و حسین را رضی الله عنهما بیمار دید و علی و فاطمه را رضی الله عنهما گفت نذری
کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه تعالی بطفیل نذر ایشان
غنما شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته تا بمزد کار رشته دارد و گرده نان
بخشند وقت نماز شام که خواستند افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمده آواز داد که یا اهل البیت النبوت
مسکینی ام مساکین مرا طعام دهید تا شما را حق سبحانه از موائد بهشت عوض بدهند علی رضی الله عنهما نصیب
خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت موافقت کردند و به آب خالص روزه کشادند شب گذرانیدند و دیگر
روزه گرفتند بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعام که بود از انبار فرمودند و شب سوم اسیری
بسر وقت ایشان رسیده و خوردنی یافت و دادند حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد انتهی عبارته و مسموم
حضرت پیر دستگیر قدس سره به تبعیت حضرت ایشان رضی الله تعالی عنهم اجمعین گردیده و قطب الاقطاب
در باب ایجاب وی بدست مبارک خود به خسروی مرقوم باین عبارت ساخته بسم الله الرحمن الرحیم نحمده

ونصلی علی رسوله الکریم سلاله مشایخ عظام واسوه مقتدی انام سالک دین متین میان شیخ نجم الدین ابن فقیر حقیر جد دوم

صغیر وکبیر محمد رشید مصطفی عفی عنهما دعوات اجابت سمات مطالعه نموده شیوه فرمایند که از نیابت معنی ومقتضی ان

گذشته که رابطه صوری نیز در میان باشد بنابران میخواهد که سعادتمندی ارجمندی فرزندی شیخ نور الله را ارشاد

بان سلاله مشایخ کبار وتاان فرزند ارجمند را بفرزندی قبول نمایند وتربیت فرمایند مسئله واریست که التماس

باجابت مقرون گردد والسلام وقطب الاقطاب در مجلس بجاب وی حاکم شده واز دست مبارک خود در دست

وی انگشتری پوشانیده وبان خورانده وقطب الاقطاب برات عزیزی تشریف فرموده بود وی با انگشتم بوده

در اثنای قصبه سرور پور حسر داری بوده بطرف وی اشاره کرده فرموده اند که بخبر واز شمار ساندنده باز

در شادی شما شاید اتفاق نه افتد آخرش قبل از شادی وی رحلت قطب الاقطاب گشت ووی بحیا بسیار نمود

بوده کار خلایق اکثر از دست وی بانجام می یافت از اقربا وقبایل سلوک احسن سلوک مینمودند وخبر

ورونده خوب میگرفت وفات وی عصر روز پنجشنبه دهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار نود وسه هجری

در روضه حضرت شیخ ط که در موضع قیام ملتی گرس اعمال حوض موضوعیر ودرخت املی با یمین قبر والد خود موافق الجنة

تحت اقدام امهاتکم مدفن یافت بعد دفن او در خاطر مبارک حضرت پیر دستگیر اختلاج نمود که اگر دفن در روضه بزرگ

در سایه قطب الاقطاب می شد خوب می بود وبعد چندی وبرادر رویا دید که بگو در سایه قطب الاقطاب بهجام است سبب ان

سرور وخوش میباشم نوشت اختلاج از طبیعت مبارک رفت خوش وخرم گشت عمر وی بیست ونه سال چهار ماه

تاریخ وفات وی حضرت شاه بس فرموده نظم قرة العین شیخ نور الله شد * اگر ز انواع فضل بود آگاه

خویش را معمور * بود واقف ز حال اهل الله * در جوانی بسوی جنت رفت * لطف حق گرد باد خود وارث اوقات

همراه * روز پنجشنبه دهم رجب * بود در روز وصال آن حق خواه * سال فوتش ز عقل جستم گفت *

ذوق زاد

باد حضرت منور اند [illegible] از دختر حضرت شیخ مبارک محی الدین اسوه اهل الله حضرت شیخ نبار الله

پنجشنبه غره رجب المرجب در سنه یکهزار و شصت [illegible] هجری بوجود آمد و مرید والد خود گشت و خلافت

هم از ان حضرت یافت چنانچه وی در خط خود ورد اوراد خود نگاشته بعبارت مرقوم میشود بتاریخ ۱۳ و دهم ربیع [illegible] ۱۰۱۰

حضرت قطب الاقطاب تاج العارفین شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شاه بدر الحق الشیخ محمد رشید محمد رشید مصطفی

دزال فیضان فیوضه علینا بر زبان گهربار خود فرمودند این کتاب متبرکه اوراد بندگی حضرت میان کالو تو

و هرچه خوانند دیگران قدر که توانند در عمل خود آرند و نیز فرمودند که اجزای سلسله علیه حضرت چشتیه و حضرت

قادریه و [illegible]ریه و اگر کسی خواهد که مرید شود از طرف آن قبله و یا از طرف قطب الاقطاب شمس الحق ابو البرکات

الشیخ محمد رشید مرید کنند و اگر خواهد که مرید شما بود او را کنند بکمال تفضیل خود و سرفراز ساختند هر چند که لایق

نبود اللهم اجعل توفیقی علی مواظبة الاوراد و علی سنن النبی و آله الامجاد دعا یار ضعیف بحق محمد ن المصطفی صلی الله

علیه و علی آله و اصحابه و بارک و سلم تسلیما کثیرا کثیرا و نظر بفن فنون عالم مسلک داشت و اخلاق و مروت از شان

دوستان و خلایق فرو نگذاشت [illegible] دوم ماه ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و چهار سال و در پنجشنبه در موضع کلکته

مضاف ملک دکن در لشکر بادشاه عالمگیر ودیعت حیات سپردند و همانجا مدفون است و عمر وی سی و پنج سال

[illegible] از دختر حضرت شیخ عبد اللطیف قبله گاهی ابوی زبده اهل الله حضرت شیخ محب الله

[illegible] قبل عصر روز جمعه بتاریخ نهم رجب المرجب در سنه یکهزار هفتاد و شش هجری بوجود آمد تاریخ تولد

[illegible] افضل ارکین رشیدی نهم ماه رجب سنه یکهزار هفتاد و شش هجری روز جمعه قبل از نماز عصر بخانه فنا

دستگاه مخدومی حضرت شیخ ارشد پسر فرخ قدم متولد شد میان گهولن [illegible] هر کدام صاحبزادگان زبون کرده

رات شیرینی حضور آورده قسمت نمودند و مردم مبارک باد میدادند بعد عمر کتابت مبارک باد پسر میان شیخ عبد اللطیف

می نوشتند و گرا این آمد که چه نام نوشته شود حضرت پیر دستگیر فرمودند تا قرآن وا دیده نام مشخص کرده شود

همین روز جمعه جامعی گویند چنانچه مشهور است که بروز منگل و بدهه که متولد می شود منگلی و بدهی میگویند فرمودند

سبحان الله بر جمعه عجب نعمت است نسبت مقصد مسرت بهجت مند میشود ایضا در تاریخ هشتم بروز شنبه فال المصحف دیدند

نام مبارک مطابق فال محب الله افضل مقرر کرده اند حتی چون وی شانزده ساله گردید والد بزرگوار وی در سن

یکهزار و نود و شش هجری تاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الاخر از دختر حضرت قاضی حبیب الله علوی که والد بزرگوار وی شاه

حضرت شیخ ضیاء الله که نسبت خاله زادگی با قطب الاقطاب داشت کتخدا فرمودند و سلسلهٔ نسبش بحضرت علی کرم الله وجهه

بواسطه این اسامی میرسد قاضی حبیب الله صاحب ورع و دیانت و عالم باعمل بود و تولد وی در سنه یکهزار

چهل و هفت شرح ملا جامی در خدمت افضل العلما حضرت مولانا نور الدین مداری شروع نموده و مستفید

بخدمت استفاده نموده و از شروع تا فراغ فاتحه علم پیش دیگری نخوانده برای نوکری بار و دی معلی قصد

نوکری بادشاه زاده محمد معظم شاه عالم نموده و درین اثنا حسب تقید الوقت مبتلای جوهر گشت اصلا طبعیت او

مایل باین زمره نبود و بعد قضا حکم موافق روایات فقهیه مفتی به نمود و بوجهی تفاوت نمیکرد و خاطر اقربا و احبا

درین امر بوجهی نمیگذاشت و از سپاه جمعداران که خوف از سلطان و امر انمید میداشتند یک اراده جنگ میکرد

یک دو پیاده مشرب رجوع میساخت و قابل تعذیر بنابر عدالت تعذیر میفرمود و آن بار امیوای طاعت

عذر یک سخن نمیماند در بلده ... که حاکم آنجا شیعه شنیعه بود و یک شیعه را که سب شیخین رضی الله عنهما

بروی ثابت گشته حسب امر وی مقتول گشته بجهنم رفته تا سه روز بسبب عجز حلایق در شارع عام افتاده

مانده هرچند مردم گفتند که درین وقت مصلحت نیست بسبب استقامت گوش نکرده و از آن کشته وجهی خون

بها ورده عوضی مهر از او در کاغذی که خلاف قانون شرع بود و مهر نمینمود و اما هیچ مرتبه نشان مهر از

نکرده

نگشت و امرا را مجال مخالفت وی نبود و عدالت و دیانت وی اظهر من الشمس و اشهر من الغرب است

کجا یارای مرتبه حاتم که در زمان آن بوده وی جواد وقت بوده هر سایل که بدرگاهش رجوع می‌آورد محروم

نگشت ارادت بحضرت قطب الاقطاب داشته و از مریدان مخصوص آنحضرت بوده هر سال در بلده

ڈهاکه که فضای انجا دلکش است عرس پیر خود می‌نمود و اعتقاد تمام داشت در خدمت پیر خود و پیر وی بر وی

بسیار مهربان بوده در وقت انتقال پیر وی تعریف دیانت وی فرموده بوده در شادی وی

ماه جو در ایام رمضان پیر وی به مکه بابو رفته بوده وفات وی روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سنه یکهزار

و یکصد و پنج در بلده ڈهاکه سند ارتحال نموده و دوازدهم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و شش در

جونپور در محله حضرت خواجه میر بر آب دریا گومتی مدفون ساختند تاریخ وفات وی دل از پی

گفت تاریخ وصالش زهی مردی بهشتی اهل دین بود این شیخ ضیاء الله که عالم باعمل بوده

مرید قدوة الاولیاء حضرت راجی سید احمد حلیم الله مانکپوری است قدس الله سره بدرس و تدریس و

عزلت و نامرادی اوقات بسر برده یک مرتبه بخدمت پیر خود و بخدمت پیر خود رفته پیر وی التجای پسر نمود

عطا فرمود حق تعالی الهام شد پسر عالم بوی عطا فرمود وفات وی پنجم ماه ربیع الاول سنه یکهزار

و بیست تاریخ وفات وی رحمة الله النعم علیه و قبر وی در مقبره حضرت بندگی میان شاه احمد زین

در موضع بروسه یکی از آن حضرت قاضی حبیب الله که احوال ایشان بالا گذشت و دوم حضرت قاضی

عصمت الله که تولد وی در سنه یکهزار و چهل و سه گردیده در خدمت حضرت قطب الاقطاب کتب ابتدائیه

خوانده تحصیل فاتحه فراغ از علم نیز در خدمت آنحضرت یافته و ارادت بحضرت پیر قطب الاقطاب

داشت اما کلاه و شجره نیافته بوده وقت دفن حضرت پیر دستگیر بوی عطا فرموده وی شگفت

کرچون بخدمت قطب الاقطاب که برای استفاضه علمی مذاکر باوضوی بوده وخدمت وی بساطی

بهای حضرت نمود واگر بی وضوی بوده هر چند وی قصدی نمود میسر نگشت وی مکیفیت ان

کرامات بین ظاهر بکرات مرات گشته وفات وی بتاریخ هفدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و

هفت در شهر در بلده لاهور که در سه احتساب انجا واگشت بعد چندی ویرا از انجا در

در بلده جونپور بمحله خواجه خضر متصل دریا گومتی واگذاشت گشت بعد چندی ویرا از انجا اورده در شهر فرخ

فرحضرت قاضی حبیب الله بخو [illegible] علی حده مدفون نمود و مذکور شیوه ولد ان حضرت شیخ صبغة الله که

بتاریخ بیست دوم ماه رمضان سنه یکهزار [illegible] هجری متولد گردید کسب متداوله نزد حضرت قطب

الاقطاب خوانده بوده فاتحه فراغ علم در حضرت مولانا نورالدین مداری نموده وی از حضرت

نقل نموده که چون قصد تحصیل علوم نموده ام که بخدمت ملا لطف الله کوری رفته بخوانم برای رخصت

خدمت قطب الاقطاب امدم و عرض رخصت کردم قلمدان طلبیده خطی برای من بملا لطف الله کوره [illegible]

فرموده چون رخصت شده بخانه امدم صبح طالب العلمی برای طلب [illegible] حاضر گشتم فرموده که از کی

بخوانید تسلیمات نموده از ان جا بر خاستم از [illegible] شیخ امان الله بنارسی کهنه فرستادم که سعادت ان

که در خدمت استفاضه نمایم اما شرائط انجا را امعده و ربدارم که بجا ارم و گفتم که بعد استفاضه

اما شرائط انجا را امعده و ربدارم که بجا ارم و گفتم که بعد استفسار شرائط عمده شرائط را خواهد گفت

که در بنجا قاعده است که چون انجا جزا و جای دیگر نبرد و من در خدمت ملا رکن الدین و

ملا نور الدین میخوانم در دل ایشان می اید که جای عمده میخوانند لهذا ایشان من خبر نمی ارند این

احسن بخاطر نمی اید چون ایشان عرض ویرا شنوده عرض ساخت فرموده که در دفع قاعده بن

بجمع

چنین است اما برای رسم چیزی پیش وی بگیر پس من هدایه شروع نمودم طالب علمی نیز از من
هدایه شروع نمود و اتفاقاً آن طالب علم نیز قطب الاقطاب آمده بود و قطب الاقطاب از وی
استعاره کتاب و جای نمود وی گفت جایی که من استفاده می نمودم پیشتر از آن وی از من
میخواند گفت چون من برای استفاده آمدم فرمودند که فلان طالب العلم آمده بود و آنچه با
وی شما تکرار میکنم از آن پیشتر با شما تکرار نماید الحال با وی شما تکرار کتاب نمایم که در این کتاب
نمایم که در این کتاب احتیاج نیست آخر حساب کتاب دیگر شروع نمودم وی را انچه نسبت قطب الاقطاب
ارادت بود اما شجره و کلاه نیافته بود و از حضرت پیر دستگیر قدس سره گرفت در آخر وقت
هر دو را همراه خود در قبر برده در آخر عمر انزوا اختیار نمود و مجلس و محفل را ترک نموده نماز اول
وقت بجماعت حسب ظاهر بقدر خود ادا می نمود و نماز جمعه و عیدین نیز بسبب ضعف در مسجد خود وی گزارد
و گوری حسب طلب وی محض ترتیب داد و وی را بسیار محبت با من بود و روزی از مرتبه احقر
چشم پر اشک نموده بلکه گریان گشته با دل بریان گفت که مرا در دنیا و آخرت بعد یعنی
از من هیچ آرزو بالا نیست که رو برو قطب الاقطاب سبک هم نمود دیگر آنکه من بطرف قطب
الاقطاب نگران باشم وفات وی در ماه ربیع الاول سنه هزار یکصد سی و پنج
و شش گهری روز باقیمانده روز پنجشنبه گهری شب روضه وی که در موضع خاص
بود متصل روضه قدوة الاولیا حضرت بندگی میان معروف قدس سره زیر قدم والده
بزرگوار وی موافق الحکم تحت اقدام امهاتکم دفن نمودند سال وفات وی خلف وی
شیخ احسن الله چنین گفته   ز هاتف دوش در گوشم رسیده   بجنت رفت تاریخ

وصالش و بر مرتب بسیار مهربانی مبذول نموده مرتب را بخدمت وی بسیار تمام بود رحمة الله
علیه رحمة واسعة این شیخ عبد الحکیم فاضل و صاحب ورع بود و از اوت و رفقه بیعت
العرفا حضرت راجی سید احمد حلیم الله مانکپوری قدس سره داشت و خلافت از آنحضرت یافته
وفات هفدهم ماه جمادی الاول و قبر وی در مقبره حضرت بندگی میان احمد زین در
موضع بررونه این شیخ گوهر از مراة الاسرار تصنیف شیخ عبد الرحمان و مینی شیخ گوهر ابن
شیخ داود که از جمیع فضائل آراسته بود و بتقریبی از وطن انتقال نموده موجب اخراجات آن
وقت جلال اکبر بادشاه بن همایون شاه یعنی جونپور رسیده و در شهر مذکور متوطن گشت
فرزندان وی شیخ عبد الکریم و شیخ عبد الحکیم و شیخ علی و شیخ مرتضی الآن در شهر جونپور
بنور صلاح آراسته موجود اند انتهی مرتب از بعضی ثقات سماع نموده که در وقت آقای
وی حاکم جونپور و بهار که بمنصب پنجهزاری سرفراز بود روزی در مجلس وی شیخ رفت
ذکر کفر و اسلام در میان آمد وی بحث به ترتیبی گفت که شعر با نفت اسلام بود شیخ با نوش
خود را بطرفش انداخت مردمان وی خواستند که مقتول سازند وی رهائی داد و بعد از آن
پرسید که اینقدر جرات چرا نمودید خوف ترس از قتل بخاطر نیاوردید شیخ فرمود جرات از آن داشته
نمودم که شهید شوم آخرش چون شیخ در مجلس رسید آلات لهو مثل شطرنج که در آن داشت
دور نمود و از قاضی نوشت این سلوک مسلوک نمی نمود وفات وی بیست هفتم ماه
صفر در سنه نهصد و نود و سه تاریخ نوشته عجب گوهری رفت مرقد مبارک وی در موضع بررونه
در روضه حضرت بندگی میان احمد زین قدس سره بزار و تبرک به رحمة الله رحمة واسعة

ابن شیخ داود بن شیخ بدی که پسر کلان و جانشین پدر و مردی صاحب وفا بود و در حیات

شاه بدی وفات یافت ابن میان شیخ از ایشان یک پسر رسید که شیخ بدی نام داشت عقب

ماندهٔ صاحب دولت و منعم احوال و ناکبره روزگار بود و ارادهٔ طریقه و خرقهٔ خلافت از

خدمت قدوة العارفین حضرت مخدوم خاصه بن حضرت چشتی قدس سره داشت قبرا و نیز در قصبه

امیتهی است رحمة الله علیه از وی اولاد بسیار بوجود آمده ابن شیخ دانیال ثانی بن بدر الدین

ابن شیخ معین الدین ابن شیخ قطب الدین ابن شیخ فرید ابن شیخ نظام ابن شیخ نصیر الدین

از مولانا عوض یک پسر عقب ماند شیخ نصیر الدین بن شیخ دانیال از وی اولاد بسیار

شد و معیشت وافر بهم رسید و فرزندانش در قصبه ستر کهه بودند تا آنکه نوبت سلطنت سلطان

بهلول لودی رسید و جمیع مخادیمان ایندیار را پیش طلبیده است تا موافق استحقاق هر یک

وجه معیشت مقرر دارند دران وقت از اولاد شیخ دانیال عرف مولانا عوض و تنها

میان شیخ بن میان شیخ دانیال ثانی در قید حیوة مانده بود او نیز همراه جمیع مخادیمان رفته بخدمت

سلطان حاضر گشت سلطان هر یکی را بوجهی مخصوص گردانید چون نوبت میان شیخ رسید دیگر

محال دیر انتغیر نموده موضع بکهره من اعمال پرگنه امیتهی و دیگر در سرکار لکهنو بوی مقرر داشت

بنابران بجهت پرداخت امور معیشت که لوازمهٔ بشریت است میان شیخ از قصبه ستر کهه انتقال

نموده در امیتهی متوطن گشت قبرا و نیز در قصبه مذکور است رحمة الله علیه ابن میان شیخ دانیال

عرف مولانا عوض چشتی از پسر بدر الدین یک پسر یادگار مانده که شیخ دانیال عرف

مولانا عوض و پسر بدر الدین باشد وی مادر خود را در قصبه ستر کهه گذاشته بجهت تحصیل علم کرده

جانب قصبه بیانه رفت آنجا بخدمت قاضی عبدالله اکثر علوم نقلی و عقلی تحصیل کرد و قاضی مشارالیه
کمال قابلیت حسب و نسب او را دریافته دختر خود را در نکاح وی داشت بعد از آن شیخ
دانیال خواست که صحبت مرشد کامل علم بعمل مقرون سازد در آن وقت شهرت کمالات و خوارق
عادات حضرت شیخ نصیرالدین محمود اوده‌ی که از شرق تا غرب فرا رسیده بود بس بجهت دریافت
سعادت معنوی ملازمت که اهم مطالب است متوجه حضرت دهلی گردید و بشرف ارادت و ارشاد
آنحضرت بهره‌مند گشت و سالها در خدمتش بریاضت تا آنکه بعوض خرقه خلافت فایز گردید و چون
حضرت شیخ نصیرالدین محمود در اکثر اوقات او را بلقب عزیز میخواندند از آن جهت تا امروز او را ملقب
عزیز میخوانند بلکه مشهور شده که نام او دانیال است پس بموجب اجازت آنحضرت بقصبه بیانه آمده و اهل
خانه را همراه گرفته متوجه وطن گشت چون قاضی عبدالله خسر او چند شتر بار اسباب و جهیز نقد بدختر
خود داده بنابر آن قطاع الطریق در دنبال افتادند که فرصت یافته شیخ دانیال را بکشند و متاع
بگیرند بهر کیف چون شیخ از لکهنو گذشته در ستر که رسید جماعه قطاع الطریق دریافتند که حالا شیخ
بخانه میرسد و از دست ما نجات می یابد لاجرم بی اختیار شده شیخ را شهید کردند بعد از آن خواستند که
عیال و اطفال شیخ را هلاک نمایند ناگاه آوازی مهیب از بدن مبارک شیخ دانیال ظاهر گشت جمیع قطاع
الطریق یک مرتبه دست و پا گم کرده نابینا گشتند کسان و خادمان جنازه شیخ را برداشته بقصبه
ستر که آوردند و بموجب فرموده مادرش جانب شرق قصبه مذکور متصل مرقد سید بدرالدین
پدرش مدفون ساختند چنانچه مرقد ستر که او تا امروز زیارتگاه خلق است رحمة الله علیه و مرتب
احقر در سنه یکهزار و یکصد و شصت هجری برای زیارت حضرت مخدوم موسی چشتی شیخ قدس سره

الموضع

بموضع سنگلاخ رفته بود بزیارت حضرت مولانا عو و در قصبه سنبهل که یک نیم کروه از موضع سنگلاخی
بود بزیارت حضرت مولانا عو مشرف گشت قبر ایشان نیز اندکی فرق در جای دیگر رفته حضرت سالار مسعود
و پدر بزرگوار حضرت سلطان مسعود غازی عرف غازی میان است و قبر میر بدر الدین هر چند تلاش
نموده نیافته والا بزیارت مشرف میگشت حضرت حق سبحانه تعالی از وسیله خواجگان چشت که خاص
و مخلص و دوستدار اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم اند عاقبت بخیر گرداناد که از زبان مولانا عو
گرفته تا این زمان از سلسله دیگر ارادت نیاورده ام بعد ازین هر که در اولاد مولانا عو خواهند شد
بیشک غیر از سلسله خواجگان چشت دیگر جا ارادت نخواهد آورد چه که بابان پشت به پشت پرورده
و از خاک بر آورده پیران چشت هستم و این بدر الدین از جرجان آمده بهندوستان در قصبه سنبهل
متوطن شدند الغرض کاتب الحروف حقیر الفقیر عبد الرحمن چشتی بار از اجداد
خود منقل متواتر و معتبر چنین رسیده است که میر بدر الدین جد مولانا عو از جانب ولایت خراسان
در زمان سلطنت سلطان غیاث الدین بهندوستان رسیده مدتی در لباس اغنیا گذرانید بعد
از آن جذبه حق در کار او شد و هر چه بود از آن بر آمده تائب شده در قصبه سنبهل گوشه انزوا گرفته
سکونت اختیار نمود تا آنکه ازین عالم نقل کرده همانجا مدفونست رحمة الله علیه ابن میر حسن ابن فضل
ثالث ابن عبد الله ثانی ابن عباس ثانی ابن یحیی ابن فضل ثانی ابن محمد ابن شاه فضل ابن حسن ابن عبد الله
ابن عباس سقا ابن امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه
مذکور است که حضرت علی کرم الله وجهه بقول اشهر سی و شش فرزند بودند شش مخصوص
آن حضرت وفات یافتند و شش در کربلا شربت شهادت چشیدند و از پنج پسر عقب ماند امیر المومنین

حضرت امام حسن و امام حسین و محمد اکبر که محمد حنفیه گویند و عباس شهید و عمر اطرف
عباس و عثمان و جعفر و عبد الله نباز امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه با حضرت امام حسین شهید شدند و مادر
و مادر الشبان و مادر ایشان لیلی بنت مسعود الدارمی بود و ابو الفضل عباس بن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
را سقا لقب ایشان نمودند که در دشت کربلا آب را منع کرده بودند این عباس برفت خیک آب
برداشت خصمان گرد او شمشیر زنان آمدند او خیک را به سینه منضم کرده بود دست دیگر خیک میکرد
و شمشیر میزد تا آنگاه که آب را با امیر المؤمنین رسانید و او را پسری بود و عبد الله و او را پسر حسن و حسن را
پنج پسر بود و عبد الله و عباس و حمزه و ابراهیم و فضل عبد الله امیر حرمین و قاضی مکه بود و اول کسیکه از فرزندان ابیطالب
حاکم مکه و مدینه شد در زمان خلفاء بنی العباس و بود و عباس را پسری بود و او را فرزندان در مکه
و کوفه و مشهد و کاظم و مشهد حسین و حمزه را فرزندان در طبرستان و حرات مقیم اند ابراهیم جرز
او را پسری علی الاعرج و فرزندان او در مصر اند فضل را نیز فرزندان مصر اند انتهی ارم
من شاه عبد الرحمن دهلوی در کتاب عمدة المطالب فی نسب آل ابیطالب که مشهور بحر الا
نساب است و نزد یک اهل اعتبار بسیار معتبر در انجا اولاد امیر المؤمنین علی امام حسن و امام حسین
و محمد حنفیه و عمر و عباس باسند مفصل ذکر کرده شد از انجمله احوال عباس ابن علی از حسن نقل میکند
که بعد وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها علی مرتضی عقیل ابیطالب برادر حقیقی خود را طلب کرد که
او اعلم انساب اهل عرب مهارتی تمام دارد پس با وی گفت که برای من زنی تفحص کن از قبیله جوانمردان
عرب باشد تا او را در نکاح خود آورم که از وی فرزندان با فراست بوجود آید بعد تفحص
عقیل التماس کرد که نگاه کن ام البنین بنت حرام بن خالد بن ربیعه را که منسوب بسوی قبیله بنی کلاب است

برادران

پدران او در عرب بشجاعت و جوانمردی ممتاز بودند پس آنحضرت ام البنین را در نکاح

خود آورد و از وی عباس بن علی بن ابیطالب متولد گشت و بغایت صاحب فراست

و صاحب شجاعت و بلند همت بود و نام او عباس است و کنیت ابو الفضل و

و لقبش سقا گویند از بهر آنکه در جنگ کربلا مشک گرفته رفته بود تا آب برای امام

حسین رضی الله عنه آب آرد و در اثناء آوردن آب شربت شهادت چشید

در حرب کربلا و از حسن پنج پسر عقب ماندند پسر اول عبدالله بن عباس است

که قاضی و حاکم نائب بود و پسر دوم عباس بن حسن ست علم امام حسین بر دوش

او بود

چنانچه شیخ ابو نصیر صاحب کتاب بخاری در کتاب مذکور روایت از

امام جعفر صادق رضی الله عنه می کند که ان عباس

که آن عباس

که آن عباس بن علی ابتلای آشوب داشت و مجاهده نمود همراه امام حسین در سن سی و چهار سالگی

شهید شد در کربلا و مرقد متبرک او همانجاست پس از وی یک پسر عقب ماند که نامش عبدالله بن امام

عباس بود که خطیب فصیح و فقیه خوش بود و پسر سوم حمزة الاکبر بن حسن نام داشت و پسر چهارم ابراهیم بن

حسن و پسر پنجم فضل بن حسن است نهایت زبان آور و فصیح و دستور در فن علم النسب بود از پنج پسر مذکور

اولاد بسیار شده است و اکثر اولاد ایشان متفرق گشته بعضی در بغداد متوطن شدند و بعضی در سمرقند و

اصفهان رفتند و بعضی در شیراز سکونت نمودند و اکثر در دیار خراسان جابجا اقامت گرفتند انتهی و وی در

[illegible] حضرت سید فضل الله [illegible]

خدمت والد بزرگوار خود بتاریخ دهم ماه رمضان سنه یکهزار و نود و چهار متولد گشت و کسب علم نمود در

خدمت آن حضرت نموده استعداد تمام بهم رسانیده چنانکه تفضیل فرموده و در حسن و جمال تمام داشت

و چنانکه کمال داشت والد بزرگوار خود عین عنایت داشت بوجهی مخصوص می‌نمود و همیشه در اطاعت و انقیاد

آنحضرت می‌بود و شب دوشنبه بیست و ششم ماه جمید الاخر سنه یکهزار و نود و هفت جان در راه جانان باخت و

روضه منوره قطب الاقطاب متصل بایش مرقد منور که حضرت سید دستگیر بسمت مغرب مدفون یافت

تمام عمر بیست سال یازده ماه هفده روز تاریخ وفات وی مولود فضل الله شهید یافت که در بیت گفته

و منظوم ساخت   آن ولی خدا محب الله   که بود ذات او سلاح الکین   داشت از عمر عنفوان

شباب   چون شده روح او بعلیین   جسم پاکش ز دیده مردم   شد نهان هم

چو گنج زیر زمین   هاتف غیب گفت ما خمس   اندران دم که بوده ام غمگین   از سر حزن گفته رو بسیار

سال آن سالک بهشت برین   رحمة الله علیه رحمة واسعة   در ذکر قدوة العارفین

برهان العاشقین قطب الاقطاب فرد الاحباب اسوه مشبود المقتدای اهل الله الوحید حضرت شیخ محمد رشید

مصطفی عبدالحمید قدس سره هم در سنه یکهزار و هفتاد جلوه در عالم غیب نمود چنانکه در گنج رشیدی در تاریخ دهم
ذی القعده سنه یکهزار و هفتاد و چهار مسطور است که حضرت پیر دستگیر فرموده اند که تولد فقیر در سنه یکهزار معلوم میشود
نمی در خاطر میرسد احقر الحقر میگوید که رسول خدا صلعم فرموده که بر سر مائت خدا تعالی از زمان بعثت
یکی را بوجود آرد که مروج دین محمدی باشد پس وجود قطب العالم که مظهر اتم شیخ دین کمالات انبیا بود در سر الف
که اکمل مبارک است بظهور آمده و باعث روشنی عالم گشته و کنیت قطب الاقطاب ابو البرکات و لقب شمس الحق
و معلوم مرتب میشود که لقب آنحضرت عطاء حضرت ابی سیدنا احمد یا مکتوب است در خلافت نامه که
قطب الاقطاب از حضرت ایشان است مرقوم است و مرشدان دیگر که داده اند در آن مرقوم ساخته اند
و تولد قطب الاقطاب در موضع منیر که حضرت بر دو شدن اعمال پرگنه الکلی سرکار صوبه بهار سرکار جونپور است
چون آنحضرت بزرگ گشت بموضع مذکور را گذاشته توطن در محله بازار میر است من اعمال بلده
جونپور که در سنه هفتصد هفتاد و پنج بنا شده نمود — تصنیف شیخ عبدالرحمان دهنی
که مفصل حقیقت بنا و بانی بلده مذکوره در احوال امیر کبیر حضرت مخدوم سید اشرف جهانگیر
قدس سره مذکور است از آن مرقوم میشود در تاریخ جهان آرای مینویسند که شهر محمد پور بنا کرده
سلطان فیروز شاه است وقتیکه سلطان از طرف بهرایچ سوی بنگاله میرفت او را از زمین جونپور آب
دریا گومتی خوش آمد خواست که شهری باسم خود آباد کند اتفاقا بحکمت سلطان محمد تغلق شاه را که پسر
عم و خسر او بود در خواب دید و از وی اظهار نمود که این شهر بنام من آباد کن چون نام اصلی سلطان
محمد تغلق ملک جونه بود از آن جهت بنام او منسوب ساخت جونپور نام نهاد و در تاریخ محمدی می نویسند
که چون سلطان فیروز شاه که مرتبه ثانی از بنگاله فتح نموده مراجعت کرد و منزل بمنزل در میرسید

ظفرآباد ورود

ظفرآباد واقع شد در سنه خمس و سبعین و تسعمائه موضع گراورا ویران نموده بر لب دریا گومتی در جای
آبادانی موضع مذکور قلعه عالی بنا فرموده شهر جونپور آباد کرده و مردم خوب از مشایخ و علما و فضلا و غیره از هر دیار
انتخاب نموده درانجا متوطن گردانید از آن جهت شهر رونق تمام پذیرفت و ضبط آن دیار از اولاد کلان حضرت ٢٢
درانجا مستقیم می بودند انتهی و شیخ عبدالجلیل لکهنوی وقتی که دران موضع تشریف آوردند قطب الاقطاب را
حسن جمال حضرت ایشان برده بطرف قطب الاقطاب دیده و فرمودند که عارف کامل و عالم و عامل
خواهد بود و شکر بسیار شادمان خواهد نمود علم و عمل و عرفان قطب الاقطاب اظهر من الشمس است که بقدرت
نیز ضعیف را که شمه از آن بقید قلم آید و کسی شکر را انبار ساخته می‌فروشند که کار نمی نمود زیاده طلب
سفر نمود چون عمر گرامی قطب الاقطاب بسی و دو سال گردید در سنه یکهزار و سی و دو از دختر قدوة العارفین
طالب بردوانی حضرت حاجی ارزانی فاروقی که خدا گروید سلسله نسبتش به حضرت شیخ ارزانی
محدث بواسطه ابن آسامی میر سید حاجی ارزانی ابن شیخ حبیب الله ابن شیخ مبارک ارزانی محدث
از نسخه تحفة الاسرار فی مناقب قطب المدار شیخ عزیز الله مداری خواجه مبارک ارزانی محدث
که از فحول محدثان بود اول حال نوکر از شیرخان سور و سرس دزدید و در باده در سنه
نهصد و پنجاه و دو احادیث مشارق بترتیب حروف بود به ترتیب مصابیح الانوار
تالیف کرده مدارج الاخبار نام نهادند و در نهصد و هشتاد ساقران جهان شد در قلعه کورندون
است و پدر وی شیخ ارزانی گموت نام اراد و خدا پرستی او وفات گذرانیده بعلوی عالم
رفت در موضع تکیره که بطرف جنوب سوی بنارس در ساحل دریا گنگ واقع است موطن
و مولد وی بود و معروف است از اولاد خلیفه ثانی است از زمینک اجداد وی آمده در بلده

محمدآباد معروف بنارس سکونت کردند انتهی و بعد بیست سال که عمر قطب الاقطاب سی و هفت
سال رسید حضرت شیخ محمد حمید متولد گردیدند و در چهل یک سالگی بود و چون حضرت پیر دستگیر در عالم
تا بید بعد تولد حضرت پیر دستگیر دو پسر و پنج دختر شدند و در صغر سن بمردند و بعضی حیات
پسر زیستند چون عمر قطب الاقطاب شصت و سه ساله گشت حضرت شیخ غلام معین الدین
متولد شدند و در سنه یکهزار و یکصد و هفت حضرت شیخ غلام قطب الدین بوجود آمدند چنانکه شمه از
احوال هر چهار گوهر قطب الاقطاب بیشتر رقوم خواهد گشت انشاء الله تعالی و قطب الاقطاب برای
کسب علم در دایره اعلم علما افضل فضلا حضرت مولانا شمس الدین جال جونپوری بود و تحصیل علم
میفرمود مولانا نادر الله با و لطف و نوکری پادشاه زاده پروری مانده چون از آنجا بخانه آمد استفسار از تعلیم
کتاب نمود قطب الاقطاب نام کافیه گرفت در سبق خبری پرسید نمود قطب الاقطاب جواب داد خود پسند فرمود
در جواب سوال امر تابع گردید و قت طبعیت و جودت فکرت قطب الاقطاب در دل حضرت
مولانا بوجه احسن نشست حسب امر از حضرت مولانا قطب الاقطاب شروع بخواندن کرد تا ماندن مولانا بخواندند
چون مولانا اراده رفتن اله آباد نمود قطب الاقطاب فرمود که پیش قطب الاولیا و از کمال اکمل حضرت
بندگی شیخ محمد افضل خواهید خواند قطب الاقطاب حسب امر استاد نزد حضرت میران رجوع بسبق کرد حضرت میران
فرمود که از حال جمع و شیخ حبیب الله دانشمند سبق رجوع چرا نمی نمائید قطب الاقطاب عرض نمود که قبول نمی فرمایند
حضرت میران فرمود که برخیزید تا قبول کنید قطب الاقطاب عرض نمود که این حاجت هم هست حضرت میران تبسم نموده
قبول فرمود قطب الاقطاب کتاب مثنوی ادات گردانیده کافی آورد و دو لوح چینی فرود نمیکنند چون حسنت شد
بخدمت میرفت سنه اول رسیده بعد از آن نقل قدم نموده می نشست از کنج شفیعی

ماه صفر سنه یکهزار از انقضا دچار حضرت پیر دستگیر بجای امام حضرت شیخ قطب ربانی قدس سره حضرت یگه
شیخ افضل حضرت میان فرمایند انتهی وقت قرات مطول در خدمت ملا محمود عفی عنه در فصله حاشیه
چلپی بقطب الاقطاب بند انگشت قطب الاقطاب بزبان مبارک آورد که سخن چلپی نقل خواهد بود
رد خواهم کرد احیانا اگر ملا محمود با غیره نقلت مشکر قطب الاقطاب چنان رد میفرمود که طلبه شنیدند
حضرت میان میگفت در وقت قرات مختصرات شخصی از حضرت میان بطرف قطب الاقطاب دیده پرسید
اشان بعضی کلمات بکون سید اند یا چیز بی فهمند حضرت میان فرمود که بعضی سکون مبارک بند و در
درس حضرت میان در سبق قطب الاقطاب ملا موسی بهاری که عالم چند شناخت حضرت میان بود اند
میان خواسته اند که درس موقوف نمایند ملا گفت که سبق تمام شود تا بعدا و الشان معلوم بود از قطب الاقطاب
و ملا انداگره تا دیر در میان آمد قریب بود که ملا ملازم شود حضرت میان بطرف قطب الاقطاب سکوت ورزیدند
مرتبت تمام از پیر دستگیر خود شنیده که هر گاه از ملا محمود ملازم شدی عجب بند اگره قطب الاقطاب را
شفقت تمام بود که اول خواند حضرت میان فرمودند که اول کسیکه پیش من آمد سبق اول همان کس است
قطب الاقطاب عرض نمود که از طالب علمی که در دایره می باشند از وقت چگونه توانم کرد میان فرمود
کسی که اذان صبح بر وقت اول گوید او را وقت انکس است قطب الاقطاب اول وقت صبح اذان میفرمود
احیانا آن طالب علم اگر اذان پیش از قطب الاقطاب میگفت اذان او بر حضرت میان قبیلت
از وقت معتبر نمی گشت مولانا رکن الدین نجم بابا دی که عالم چند بود و شفقت تذکره تمام در پیشگاه
بوی شنیده و ازو گشت وی باریس آن آبلود سایه بر سر نمود که خدمت قطب الاقطاب آمد و شنیده بالفت بود
قطب الاقطاب تشفی خاطر او نموده رخصت نمود چون وی بخانه رسید شنیده را بکمال خود دید تا سه مرتبه

دهیان ما پیش نزد قطب الاقطاب آمده رقم شستند نموده مرتبت مرتبهٔ چهارم آمده عرض نمودند که بزبان
مبارک آورید که شیخ رکن الدین در بیست آدمی هم افزایشیام که بر ورد ولایت از این مسکوبان نباشند ٣١
حضرت قطب الاقطاب اتمام نموده بسم گونه نمود فرزند آن پیر دستگیر خود شنیده که مقدمات
اصول و فقه حضرت شیخ کی از قطب الاقطاب می رسیدند و مقدمات حکمت را از ملا محمود قطب الاقطاب
روزی در درس حضرت میان رسید الحضرت شیخ را که نسخه شرح لمعه که در علم مناظره هست تعلیم معمور نمودند
لطف قطب الاقطاب دیده فرمود که متن چون سست است اگر کسی شرح این نویسد بهتر است قطب الاقطاب
که بعضی دیگر برای ملا دمت فیت نسخهٔ سید شریف آن تصنیف خود کنند مت استاد خود گذرانید بسیار
پسند نمود قطب الاقطاب از جای تشریف می آوردند در اثنای راه از شیخ پیری که در شب مشایخ منی خانم خود
می نشست احوال پرسی می نمود لطف حضار دیده فرمود که چون این برخورد نکته نوکری او کند حضرت
میان از وقت طالب علمی می دانم بهتر آن استفسار احوال وی نمودم و قطب الاقطاب فرمود که سابق
نزول فیض بسیار از سبب ادای حقوق بود الحال القدر نمانده مثلاً حق استادان با فرزندان این
شاگردان مع فرزندان بجا می آوردند لیکن چنین متعلقان بحال خود ها مانده با فرزندان آنها حق استادان
بجا می آوردند لیکن چون فرزندان استاد فرومایه گشتند پس از آن شاگردان فقط استاد بجا می آوردند
و فرزندان آنها چون استاد پدر و فرزند الیس فرومایه گشتند و از چندی جناب دیده می شد که شاگردان
تا خود در شب داشتند حق استاد بجا می آوردند و هنگام گذاشتن جز حق فرومایه گشتند الحال وقت
داشتن جز در بیست هم حق بجا می آرند بجای چنین فیضان اقل قلیل گردیده عجب وقت رسیده و شمایل
قطب الاقطاب زیاده از آن است که مرتب قلم و در قرطاس آرد اشتمام دارد که قطب الاقطاب برای سیر زیف

زاده بودند

برده بودند حضرت شیخ عبد الشکور نیز همراه بود در اثنای راه نواب شاه نواز خان که اخلاص
تمام با حضرت داشت قلعه را محاصره کرده بود ورود آنحضرت در آنجا گردید جهت تقریب نواب یافتند برای ایشان
نواب جهت منزل آنحضرت جای مقرر ساختند که تفنگچی در آن منزل بارها می افتاد و قطب الله قطب الاقطاب حضرت شیخ ۳۲
عبد الشکور را فرمودند که کتاب بیارید چیزی بگذاریم حضرت شیخ عبد الشکور کتاب آورده در درس مشغول
گشتند تفنگ در حجره که بدست قطب الله قطب الاقطاب بود گذر نمود و مقدمات علوم مشغول بودند هیچ تفاوت بفر در سبیل
نامده با استقامت منبع درس تمام گشت نواب دیده معتقد گشت نعمت قطب الله قطب الاقطاب و شیخ عبد الشکور گشت قطب الله قطب الاقطاب در
خانقاه نشسته بودند باران گشت چون خانقاه مانع آب نشد و در جای نشست آب رسید کسی بعرض رسانید که
چهپر چوب ساختند که مانع آب گشت قطب الله قطب الاقطاب فرمودند که چهپر برای مانع آب ساختند برای مانع آفتاب
چرا که ایام بارش چهار ماه است اول و آخر کم بارد و در میان هشت شب و روز در استغراق بارش نمی شود اگر کسی
حساب نماید پانزده شانزده روز خواهد بود پس کار عاقل نیست که برای این قدر ایام خانه سازد و آفتاب تمام
روز می باشد خانه برای آنست که حفظ از آن می شود و قطب الاقطاب از موضع منیر که حضرت بر آن تشریف آورده
بودند در بلده جونپور محله یار ارمیرت استقامت نموده خانقاه و مسجد و چاه بنا فرمودند وقت ساختن مسجد مردم
عرض کردند که گنبدی شود فرمودند که الحال مسطح کنند بعد چندی گنبدی خواهد شد فرمودند بظهور رسید
الاقطاب حبیب اگرچه کامل بظهور آمد عزت شاه ساکن میلبین پرگنه سکندره من اعمال صوبه بهار در هندوی

شعر هندی

... دم شود — چادن تمن بون اوتری کان سنو نو جهید — نیمن بوته چت بارے بکے
... شبد ناه به مریکے تمس بین الجهی بک جهو جار — جارنو تک کے اوتری سکل بهوا جیار
... بید نک اوتری جوت دیهو کرنار — دوجی ارشد نوری بور بهو سنسار — من بین معشوق ...

همین سنه ابهی او بهار قطب دین گر چون بر حلقهٔ گوش بلهار قدوة العارفین مسعود ... الله
ابو حمید حضرت شیخ محمد حمید قدس سره عالم عامل و فقیر کامل بود در سنه یکهزار و سی و هفت متولد شدند تاریخ تولد
قطب الاقطاب ابو عقید محمد حمید فرموده و نام محمد حمید حسب گفته شیخ تاج شمس قنات و در سنه و در اوایل
نوکریهای عمده فرموده و در اواخر سپاهیگری داده آخر در سنه یکهزار و هفتاد و هفت نوکری را ترک کرده
چنانکه در کنج رشیدی در تاریخ دهم جمادی الاول سنه مذکوره مسطور است و معاشان شیخ مبارکی
عرض نمودند که میرزا اسحاق بیگ برادرن میان حمید خواهند آمد حضرت شیخ دیگر فرمودند که بیشتر
میر ابراهیم را طلبیده گفته خواهند شد که میان محمد حمید را بگذارند که بیش نفر شبل و کیل شما باشند شما را یاد
دهانید تمام کارخانه بانشان تعلق دارد و میان محمد ارشد بدرس مشغول می باشند دیگر فرزندان
خوردند و از فقر هیچ کار نشود و در قطب الاقطاب اجازت همه سلاسل که قطب الاقطاب را از حضرت شیخ طیب
و حضرت میر شمس الدین و حضرت راجی سید احمد مانکپوری و حضرت شاه عبد القدوس قلندر جونپوری قدس سره
داده چنانکه خلافت نامه که قطب الاقطاب از خط مبارک خود نوشته داده مرزا جعفر گفتم خود دیده و سلسله
قطب الاقطاب را از والد بزرگوار روی رسیده در خلافت نامه مرقوم نموده لیکن در وصیت نامه قطب الاقطاب
ابعد مرقوم نموده که اجازت جمیع سلاسل بفرزندی محمد حمید و محمد ارشد دادم و اجازت دیگر سلسله آن
شیخ دانیال ولد شیخ محمد رفیع مرمنوی ... که خلیفه حضرت جمال الحق بوده دیده این عبارت مرقوم بوده الی
بحرمت شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شاه شمس الحق قدس سره الی بحرمت شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شاه
جمال الحق قدس سره الی بحرمت شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قیام الدین قدس سره تا آخر سلسله مدار این تا موز
این سلسله و فرزندان شیخ محمد دانیال اجازت و دیگر اجازت هیچ سلسله از حضرت شیخ محمد حمید قدس سره در

شمس

از

در علم مرتبت جاری شده پس با علیحده این سلسله را اجازت قطب الاقطاب نوشته داده با تو افق وجهت

نامه که مرقوم شده اجازت آن بشیخ داسال داده والله اعلم بالصواب — در تاریخ پانزدهم رجب سنه یکهزار و هفتاد [از صاحب منه]

شیخ برابر ابراهیم نقل کردند وقتیکه دایره دوپنت لشکر نواب سلطان پور رسید گواران متفسدان از هر طرف هجوم کرده لشکر

تنگ کردند نواب اشرف بودند و بنده در قصبه بود از وزع حیرت افزوده که کار از تدبیر ظاهری رفته غلبه و هجوم گواران

از حد گذشته وضو کرده در حصول ظفر استمداد از توجه و ملتجی حضرت پیر دستگیر و لوداکچو گشته و عقلد وصول مرقوم

ظفر ملزوم مخدوم زاده اعلی القدر میان محمد حمید منفرد کرده دوگانه شروع کردم همین که سلام گفتم دیدید از نصرت یار مخدوم

زاده قرن شدم برخواسته در خدمت نواب رفته قبضه شفقت گفته نوید فتح رسانیدم گفتند انشاء الله تعالی فتح می شود لیکن شنید

که توجه حضرت و لوداکچو شامل حال است چنانکه این فتح آسمانی محض از توجه حضرت مقبول درگاه یزدانی و نیز از استحقاق

[از صاحب منه] نقلست بهمین وطیره نمودند — در تاریخ پنجم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و سه مرقوم است سعادتمندی شیخ محمد حمید

بعضی عرض نمودست از وکاری که موجب نوکری بود بظهور آمد چنانکه شیخ محمد حمید و میان رستم خان با چهل و پنجاه سوار

بر جماعه کثیر از گواران بدلیری تمام رفتند و قریب دو صد کس را کشتند و اکثری گریخته در آب گومتی غرق شدند و آنها

هر کدام بسلامت ماندند مگر دو کس زخمی شدند از یافتگان غبار زبیور اعلی دوی ارادت در سلسله حضرت

چشتیه که قطب الاقطاب بمعاد از حضرت شیخ طبیب شیخ معین آورده و حلقه حضرت فقرا در سلسله چشتیه

[از صاحب] و شیخ وردیه و فرود دسته مدارسه از قطب الاقطاب نوشته و اجرای آن توجه احسن نموده

در تاریخ پانزدهم ماه رمضان المبارک در سنه یکهزار و هفتاد و شش مذکور است که قطب الاقطاب نوبتی

گذری عطا فرموده الشی و کنونی رک نوکری با جاده علم وارث و چقالی و تجلد بی مشغول میبود در خود

طبیعت وحدت قرب لقا در سینه می آرند و قطب الاقطاب بتقریبی شیخ نور الله فرموده

وی بعضی موسم همراه رفته قاضی محمد آصف قاضی اله آباد که عالم متبحر و فاضل بحر بود برای ملاقات آمده بر تفسیر
بیضاوی حاشیه نوشته بود و قطب الاقطاب گذرانید اتفاقاً قطب الاقطاب آن را ملاحظه نموده جواب داده و قاضی را
در این معنی گرانی خاطر در طبیعت آمد که خود متوجه گردیده جواب آن تحریر نمود قاضی گفت که شما تقلید
مباحث شما جواب گوینید شما اقوی قاضی نقل نموده وی تمام وقت جواب قوی تر داده ساکت نمودی
قاضی گفت که کتاب را من دیده که ما حصل تمام عمر ما را در نظر مانند و در طبیعت عجب فهم وی آفرین
کرد و خط او نسخه بخط قطب الاقطاب بود و بسیار جلد از تمام منفرد بود طالب علمی برای خود از تمام
حسابی در خوردن نموده وی در تمام شب خاصی یاد نوشته داده و یک کودری برای دال خود و پای آن
طور در سنت ختم که همراه رفته در آن می اندازد شکر آن دو رکعت نماز می نمود و چنین طور در مدتی در
ساعت خدمت قطب الاقطاب گذرانید وی اخلاق نبوی و سیرت مرتضوی داشت اطفال و جوانان و پیران
هر که بخدمت وی رسیده حسب منفع ایشان سخن بر زبان آورده که هر همه خوش و خرم بر خاستی و وی
عیب و کبر توجهی نداشت انکسار و عجز تمام داشت از بعضی ثقات استماع نموده که بیرم خان علامی محی الدین
متوکل آمده بود مردم قوالان مزامیر گرفته آمدن نمیدادند آنکس آمده بخدمت وی عرض نمود
دیگر در آن وقت موجود خود بدولت تغیر تبدیل کرده خلاص کرده آورد و قوالان [illegible]
بمقدرت بخشش پیش آمد و هر خاص و عام از کثرت نفس وی آفرین کرد و در مرض موت قطب الاقطاب وی امانت
حضوری نموده و قوالان سمع را وی جمع نموده و بعد وفات قطب الاقطاب بعضی شعر خواننده
که دستار بر سر وی بندند وی گفت که والد بزرگوار دستار خلافت بر سر من (?) بسته بودند
نمی بینم که آن دستار آورده ام دستش بستند و آن همه نسبت از همه جا مجلس فرمود که عرس آن

قال (?)

حاضر بودند که در بنای ایوان امتثال گفته اند الحمد لله که نشد و بعد وصال قطب الاقطاب
بر در وسط خانقاه منور روی نشستگاه قطب الاقطاب نشسته درس می فرمودند حضرت پیر دستگیر
هر گاه در آنجا تشریف می آوردند وی از آنجا برخاسته حضرت پیر دستگیر را می نشاندند با وجود
از حضرت پیر دستگیر کلان بود   در تاریخ سابع و عشرین شهر بتکرار و صفا حسب ماه رمضان
مسطور است بیان محمد حمید و بیان محمد بن یوسف گفته اند که و هو معکم اینما کنتم
فهمیده میشود و در بعضی کار نسبت فعل به بنده است و اعانت از حق و بعضی بعکس این و هر اول ثواب
میسر است اگر مطابق امر حق باشد و اگر نه عذاب و هر ثانی نه عذاب است نه ثواب چه اعتبار در کار منسوب الیه است
نه از معین مثلا مقصر کاهی که برای دیدن کارخانه عمارت میرود نه معین و دیدن عمارت قصد دارد ملک
ملاحظه میکند اعتبار کار از منسوب الیه است که میگویند دیوار عمارت معمار درست کرده نه آنکه مزدوران
خشت و گل رسانیدن معین و ممد اند این قبیل است   ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی
این مثال کار حق و اعانت از بنده است چنانکه از روزه که نسبت خصوصیت بحق دارد و بنده معین است
الصوم لی و انا اجزی به که از بنده سوای نیت که فعل قلب است دیگر فعل نیست
و اعتبار فعل از فاعل است نه از معین فرمود چنانکه بریدن که آدمی میگویند و وقوع آن بی اعانت
آلت از کارد و غیره متصور نشود و نیز فرمودند که یک کاریست که اگر آدمی بهوای نفس کند هر چند
مشکل باشد بر وی آسان نماید و اگر بامتثال امر کند با آسانی مشکل شود انتهی و وی بتقریب زیارت
جد بزرگوار خود حضرت شیخ مصطفی قدس سره به بیرون مصطفی آباد تشریف برده بودند در خانه
شیخ محمد فاضل که از مریدان قطب الاقطاب بود تا هفت ماه بار اراده تشریف حضور نقل مکان از

انابت نموده‌اند در پای بزرگ شب چهارم ماه رمضان المبارک سنه چهار گوری شب گذشته سنه یکهزار

هشتاد و شش جان بجان آفرین سپرده و در روز عید الفطر بعد از نماز ظهر سنه مذکوره در روضه متبرکه

قطب الاقطاب پایین مقابل قبر متبرکه قطب الاقطاب مدفون گشت و عمر وی چهل سال

تاریخ وفات وی قدس سره را شیخ فخر الدین نظم نامی بدین طور آورده — بعد محمد حمید به شیخ رشید

عامل علم و عالم بیان — شد بعزم طواف روضه جد — آمد از جونپور به نیک روان

شیخ فاضل محمد آنکه بصدق — معتقد بود شیخ را از جان — کرد منزل به لطف جانانه او

گشت از مقدمش بهارستان — هفت مه ماند چون بعزم وطن — در مه صوم کرد نقل مکان

مدت عمر او چو سپری شد — شد ز نقل مکان نقل روان — علم عقل گفت تاریخش

کاو نخست شد ز نقل مکان — سنه یکهزار و هشتاد و شش از مصرع آخر تاریخ بر می آید

خلف دوم — قدوة العارفین برهان العاشقین قطب العالم پیر دستگیر که احوال تولد آنحضرت

بالا گذشت — قدوة اهل الله المتین حضرت شیخ علاء الدین معین الدین قدس سره تولد

خلف سوم — وی هشت چهارم ماه شوال سنه یکهزار و سبعین و سه گردیده تاریخ تولد ابو الوعظ ولی ما

محبوب قطب الاقطاب بود هر قدر که وی را محبوب است از فرزندان و اقربا با هیچ کس محبت نبود

و بوجود وی اکثر بدر صحبه بدر ای می ماند و هرگاه جدا باو تحفه قطب الاقطاب سه حصه اول وی را

شیخ [illegible] — عطا نمود بعد از آن بدیگران می داد — در تاریخ سی ام ماه رمضان سنه یکهزار

و هشتاد مرقوم است تاریخ بیست و ششم ماه بود شب جمعه مقبول دار این شیخ علاء معین الدین پیوسته

الضامنه — رخصتی — در هیچ بیست و نهم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و سه مرقوم است که وی را پیشتر از وصال به چهار

[illegible]

خلافت عطا کرده بود از تبرکات بوضوح پیوسته که گودری که از رشته نیل اندر جسته بود از دوش مبارک

خود بر آورده بوی عطا فرموده و وی را ارادت بسلسله حضرت چشتیه که قطب الاقطاب مجاز از

حضرت بیر دستگیر راجی سید احمد مانکپوری اند آورده با این همه دلیسه هیچ ابدی بر گردن خود نگذاشته ایضاً

با وجودی که در همه مدت بعضی از دم تقید تمام داشت   در تاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد

حضرت بیر دستگیر بعد ادای نماز عصر با وقت پهر شب دو جزو کتاب پانزده سطری مسمی ترجمه

معینیه نوشته بمیان غلام معین الدین داده بود از آن تراویح ادا میفرمود اینی در واقع قطب الاقطاب ایضاً

بسیار جلید بخط احسن از قام میفرمود   در تاریخ یازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد

چهار مرقوم است که حضرت بیر دستگیر با این حقیر فرمودند که بعد ادای نماز تسبیح بر خوردار خواهد گفت

که آنچه کاغذ بود در رقم آمد لیکن کاغذ منتب تیار کرده آید تا شب هم نوشته شود چنانچه تا

این وقت بیست ورق ارقام فرموده بودند و شب هم ارقام خواهند شد بر از مقدار ارزیست

ارقام مغز و سبق مردم نامه نمیشد و معمولات از ورود و طائف و نوافل ادا میگشت وی کار دیگر

نیز میکرد بر جسته بر حال حق تعالی در وقت تصرف و وسعتی داده بود این نیز کرامت وی بوده رمضان

در تاریخ بیست و پنج ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و سه مرقوم است که چو سالگره میان غلام معین الدین

محی از اندرون آمده با حضار تناول فرمودند و بر زبان مبارک آوردند که امل خانه حاجی ارزانی

غلام محی معین الدین را گرفته بودند و فاتحه سالگره نمودند   از ملفوظ قطب الاقطاب

که جامع آن قاضی محمد محمود داده اند در تاریخ بیست ششم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و چهار بتقریب

فاتحه حضرت خواجه معین الدین که روز سالگره مخدوم زاده مقبول ولی اینان غلام معین الدین

نحوی که هر سال شب سه‌شنبه حاضر شده بود بعد از نماز عصر طشت و آفتابه در مجلس حاضر شد یکی آفتابه

نحو دیگر فرستند و یکی آفتابه بدست میان غلام محی الدین دادند و شروع در تطهیر دستان کردند

در تاریخ شب یکم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر مخدوم

زاده عرفان دستگاه حضرت شیخ محمد ارشد و شیخ غلام معین الدین و غیره مردم کثیر برای القای نظر مقبول

دل ایشان غلام معین الدین محی متوجه حضرت اجمیر گشتند سوم ماه رجب المرجب سنه از شیخ نور قبل از عصر بار گرفتند

بحضور نور آوردند و از روزی که حضرت پیر دستگیر متوجه سفر شدند نماز چهار رکانه با امامت مقیم

آوا مقرر نمودند و گاه که مقیم بیمار میشد خود امامت می‌کردند چون مرزا نجیب سلطان آمدند در باب این

کردند فرمودند از کثرت ضعیف بی ذوق شد قصد مراجعت کرد در معامله پیسم چنان حکم شد یعنی

حضرتی گفت که بشرف نوکری همراه شاه عالم باجمیر رسیدم خواستم که القای نور در تمام عرضه مسیح جعفر

از جای طلب داشتم سوای صد ادب نیافتم بضرورت کمر انداختم از آن جو نور نام حضرت پیر دستگیر را

شکرفت که تمامی فیض حضرت گنج حضرت ایشان بزبان مبارک آوردند که شب قطب الاقطاب کمر انداختن قصد

در روضه متبرکه بود در تاریخ نهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر

بر میان غلام معین الدین که شما امروز مردم کثیر نمی‌دهید شما را گودن بگویند بار اگر کی گویند شما را

شیر نمی‌کنند در تاریخ سوم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار هفتاد و هفت مقبول

دل ایشان غلام معین الدین فرمودند که بوقت افطار حاضر شده باشید و از بعد نماز عصر چیزی بخورید

این جسم توجهی بروز رسید بتاریخ شب سوم ماه جمادی اول سنه یکهزار هفتاد و هفت

حضرت پیر دستگیر از میان غلام معین الدین استفسار نمودند که شکار نمودند عرض کردند که دو

از شکرده دست خود گردانده ام یک لقمه الطعام نموده از حضرت شیخ محمد ارشاد فرموده که فقرای باری

هضم الطعام جهت آن داد که هر کاری که تمام باید رساند و کمال شکار همین است که از خود در اندازد شکار

نماید البتان نمودند و فرمودند آدمی را باید که هر چیزی را که شروع نماید با تمام باید رساند ناقص

نگذارد   در تاریخ شب پنجشنبه ماه شعبان نبیان علام معین الدین نبیان برای درس آمدند استفسار

از ادای نماز فجر فرمودند عرض نمودند که نموده ام بر زبان مبارک راندند که بر دیده نماز کرده آمدند شما و جمعی

کسی نمی بینند که او بسر و نهاد از فاضل است بهر وجه معاف خواهند گناهند شما فقیرزاده آمدید شما را از

همین نماز کار است   در تاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار هفتاد و هفت حضرت پیر دستگیر

بهمان وارث فرمودند که نیم روبیه را شیرینی بیاورند از درس نبیان علام معین الدین روزه داشته اند بوقت

افطار شیرینی تناول فرموده نماز مغرب ادا نمودند   در تاریخ چهارم ماه شعبان سنه یکهزار

هفتاد و چهار شیرینی فاتحه حضرت امام اعظم رحمت الله علیه قسمت مینمودند حضرت پیر دستگیر فرمودند که

ده دو بخش نبیان علام معین الدین میدهند یک حصه سردار نام ایشان که آن غلام سردار ایشان

ما اند   در سنه یکهزار هفتاد و نه بعد نماز فجر مخدوم زاده نبیان علام معین الدین یحیی و نبیان عفیف الدین

نام در درس گفته فرمودند که حق فرزندان از حق دیگران زیاده است که در حیات نفقه بر پدر دارند بعد ممات

مالک و وارث ترکه پدر شوند   بتاریخ بیست دوم ماه محرم سنه یکهزار هفتاد و هفت با فقیر دستگیر زاده

جهت جامه مقبول و لباس نبیان علام معین الدین یحیی خریده شده بود فرمودند از هر چه خوش کنید جامه سازند نبیان

گفتند هر چه نبیان بهای خوش کنند حضرت پیر دستگیر بسیار خوش شده فرمودند خوبی و سعادت درین است که

کار اختیار بر کلان خود بدارند که گفته اند سر مکش و دم مکش یکی گفت دامن و خود یکسان میکنند فرمودند

یک طور رنگ آن بودن بسیار خوب و بهتر وضع و بنا داران است که دو رنگ گونه فرجی باشد

نصیب بدر آمده بود و در بودند ما را بر حسب قیمتی وقتش نمی آید جامع قطع کرده به پوشید و وی در مرض

موت قطب الاقطاب اکثر اکال می یافت در آن مرض اگر بگفته کسی طعام تناول نمی نمود حسب مرض

او تناول می‌نمودند حضرت پیر دستگیر مقرر نمود که قطب الاقطاب فرموده اند که در شادی وی

جلدی نمایند و الا بعد چند روز در فکر دیگر خواهد ماند بعد چند روز به قطب الاقطاب مرض الحق شد

از همان مرض وفات یافت   از بعضی بزرگان استماع نموده که هر چه وی در عهد این   نیب

و غیره حوایج از قطب الاقطاب می‌خواست عنایت می‌نمودند فرزندان دیگر را این رتبه نبود قاضی خیر الدین

بعرض رسانید قصد دارم که از شادی محمد محفوظ فارغ شوم قطب الاقطاب فرمودند که بعد

شادی غلام معین الدین قاضی بعرض رسانید که یک پسر دارم آرزو تمام است که اول

این شادی بشود بعد از آن شادی غلام معین الدین انجام خواهد یافت چون گفته

قاضی معروض قطب الاقطاب ساختند خموش تمام بر زبان مبارک آورد که از قاضی توقف

بگویند که شادی پسر هر کس از فرزندان ما بیش شادی غلام معین الدین خواهد شد فلاح

نخواهد دید ما و از بلند از عرضه چنان فرمود که در روزی قاضی نزد حضرت شیخ محمد حمید نشسته بود

بر خواسته دو دیده رفت اتفاقاً بعد وفات قطب الاقطاب قبل شادی قطبا شادی محمد محفوظ

با صحبت حضرت شیخ محمد جمعه گذشت سال نگذشته که اهل خانه محمد محفوظ وفات یافت بعد از آن که خدای

دیگر نموده از آن هم فرزند نمانده الله تعالی توفیق رفیق که حسب مرضی اولیاء الله بوقوع آرد

هر چند وی بعنوان سپاهگری می‌گذرانند اما استقامت از زیاده تر از فقرا آمده است

با بسیار با الطاف بود روزی از مرتب میگفت که مرا در سپاهگری از هیچ کس شرمندگی نمی آید
اما وقتی که کمالات قطب الاقطاب و نام حضرت پیر دستگیر گرفته‌اند کو مشهور شده است شرمنده میگردم که از آن
بزرگان نسبت هیچ وصف حضرات ایشان در خود نمی آیم و معمول حضرت پیر دستگیر چنان
بود که اگر کشف و بدا با مریدی شدی و وی در آن وقت حاضر میبود منفرمودی که اول خویش
کرده بگیرند بعد از آن بدیگر عطا منفرمودی و بزبان مبارک می آورد که سنت پیر ماست و وی بسبب
نوکری بادشاه شاه عالم الغرض بسر برده بود همراه بادشاه در حیدرآباد بتاریخ بیست و هشتم
ماه ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و بیست روز پنجشنبه بعد القضای [illegible] گذری رو بجانان بجان آفرین سپرد و
از آنجا تابوت آورده بتاریخ چهارم ماه ربیع الثانی روز یکشنبه سنه یکهزار و یکصد و بیست و یک بعد از
نماز عصر در روضه منوره قطب الاقطاب متصل و منور [illegible] قبر پیر دستگیر جنب خود مدفون
گشت عمر وی پنجاه و هفت سال و یک ماه و سه روز تاریخ وفات وی حضرت شیخ غلام قطب الدین
فرموده و منظوم ساخته   حریف نفس را دولت قرین بس   شهید زید را افخر
برین بس   فنا فی الله چون گشتی ز سبات   معین الدین ترا ایزد معین بس
اسوة اهل الله المتین حضرت شیخ غلام قطب الدین سلمه الله تعالی و ابقاه بتاریخ یازدهم ماه
ربیع الثانی روز جمعه سنه یکهزار و یکصد و هفت متولد شده اند و هم وی تاریخ تولد خود بر آورده
گفت یوم ادینه یازدهم ربیع الثانی   در تاریخ سیوم ماه رمضان شب جمعه
و عیدی سنه یکهزار [illegible] میان غلام قطب الدین نام مرید شدند ایشان ارادت وی در سلسله
چشتیه قطب الاقطاب از حضرت شیخ طیب بن معین الدین مجاز گشت

در تاریخ پنجم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و سه مرقوم است که حضرت پیر دستگیر میان
غلام قطب الدین نام شخصی را از وصال پارچه خلافت و عطا فرموده بودند اینهمی در روزی که
کودری شیخ غلام معین الدین قطب الدین عطا عنایت فرمودند در دل وی گذشت که مرا هم کودری اگر
عنایت شود موجب سعادت گردد هماندم بطرف وی دیده بالطاف تمام فرمودند که دو لنگی نیل که
حضرت شیخ یسین نارسی فرستاده اند میان شکابارید چون موی الیه آورده دو را از
ملحق از دست مبارک کرده فرمودند که از چندی لنگی بر دوش فقیر دو دنی در استعمال غسل و نشستن
بود بجای کودری همین یکی بدو و دیگر کودری پوشیده باشید و از دست مبارک بدوش وی انداختند و
لب و دیده بقدم مبارک سائیده بسیار از گشت امثال دو سه تعبد تمام نفعی مرد بازادر حلقه
الفوائد: ارادت آورده بسیار چند عذر نموده اما مردم اهل اعتقاد گمانه داشتند در تاریخ پنجم ماه
رمضان سنه یکهزار و هفتاد و سه مرقوم است که دستار رنگین از پیل که بر سر مبارک بود حضرت
الفوائد: پیر دستگیر میان غلام قطب الدین مرحمت فرمودند در تاریخ پنجم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و هفتاد
الفوائد: و نوشته است که میان غلام قطب الدین استفسار نمودند اگر رضا باشد حاضر شده بیابم
در تاریخ غره ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و چهار مرقوم که میان غلام قطب الدین پارچه پوشیده
گوشه نشسته میان محمد نصیب گفتند که شما درویش یا سیاحی ایشان گفتند نه سیاحی درویش
من طالب علم ام حضرت پیر دستگیر فرمودند که راست میگویند اما فقط بطور طالب علمان نشسته اند
الفوائد: در تاریخ غره ماه محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و هفت حضرت پیر دستگیر میان غلام قطب الدین
نام فرمودند که از وقت تا وقت افطار چیزی نخورید این هم نوعی از روزه است

الفوائد دوم

یازدهم ماه رمضان سنه یکهزار هفتاد و هفت بعد نماز مغرب حضرت پیر دستگیر فاتحه حضرت مخدوم زاده
میان قطب الدین مردم قصبه و اکابر را جمع فرموده از دست مبارک خود برگ تنبول نهادند و طعام
طعام خورده مردم را رخصت نموده نماز عشا ادا کردند   سیزدهم ماه رمضان سنه یکهزار هفتاد
هشت حضرت پیر دستگیر چهلم صوم میان قطب الدین فرمودند شیر برنج حلوایی طلبیده فاتحه نموده تقسیم ساختند
و افطار از شیر برنج و ماهی و دو دال نمودند   در تاریخ دوازدهم ماه جمید الآخر سنه
یکهزار هشتاد و یک بوقت عشا حضرت پیر دستگیر بلندی قمر مبارک مخدوم زاده میان قطب الدین
مرحمت فرمودند امینی که این حضرت شیخ طیب بن معین الدین قدس سره القطب الاقطاب عنایت
کرده بودند و وی جامع فضایل و فواضل و کمالات انسانی است در سنی بی نظیر وی همانست
و از صبح تا یک پاس روز در تلاوت قران و بوظایف اوقات بسری برد و در مدح والد بزرگوار خود
اشعار فارسی و هندی و تاریخ وفات قطب الاقطاب و اولیا دیگر بوجه احسن منظوم ساخته و اکثر کتب رشیدی
ملفوظ پیر خود مطالعه میفرماید و میگوید از مطالعه این خود را بمجلس قطب الاقطاب می یابم و شجره از
خود بوجه احسن در نظم اورده مرقوم گردد   بحق مظهر اسرار سرمد   بحق مطلع انوار احمد
محمد افسر فرق رشید است   سر آرای اسلیم و جهید است   با خلاق نبی بودی ممهد
ابو البرکات شمس الحق ملقب   ز نور مصطفی تابنده مهری   شعاع او سریع رهبری
چه نورست انکه اول بود مستور   کنون روشن شده نور علی نور   بحق شیخ طیب منبع پاک
محیط معرفت دریای ادراک   دران دریا چو غواصی نمودی   ز هر قطره در یکتا ربودی
بحق شیخ تاج الدین و دنیا   نقش افسر توحید زیبا   ز شاهان جهان زان سر افراشت

که ملک جاودان زیر نگین است بحق آنکه وی خواجه کلانست همه مظهر بذات او

عیانست ضمیرش مصدر رمز الهی زبانش مظهر سر کماهی بحق فخر دنیا ناصر الدین

رسیده از ره تلوین بتمکین درین عالم که هر رنگ صفاتست کسی کو کرد خود گردد

ذاتست بحق آن شه گرجس امام حسین است شهادت یافت انجام مجاهد بود چون

در راه بطحی شود محشور با فرزند زهرا بحق آن فرید افراد ایجاد بنا معروف را بود

جواخر گشت عرف بحر عرفان جهان موج بود اکنون است عثمان بحق بمشت حق خواجه

مبارک کلاه چار ترک زیب تارک جو نعم الفقر گشت ازوی هویدا مجرد شد ز غیر از

علی پیدا بحق خلعت خواجه محمد خلیل است و لاتش همچو احمد بطور معرفت موسی لوای

زوی شد زنده دین عیسی زمانی بحق آنکه فتح الله نامست فتوح غیب از نامش مدام است

ز باطن کرد لاتش نمائی ز یکدم صد در مغلق گشائی بحق کو طبیبی درد دلهاست که صدر الدین

و هم صدر البرایاست بیاد رنجش رود قانون ارادت شفا در دم دهد از یک اشارت

بحق آن نصیر الدین محمود چراغ دهلی نور العیان بود زهی نور سراپا شعله طور ز تابش

مهر گردون شمع بی نور بحق آنکه محبوب الهی است نظام الدین و ملت را پناهی است

کسی کو واله او گشت پیدا بحق آن فرید الدین مسعود بواجد وار سیده فرد حق بود منزه گشت

از انوان آن شبیه کنون محوست در بی رنگ نیز به بحق خواجه قطب الدین دنیا نموده

طی مقام ماسوی را بملک لامکان ثابت قدم شد فلک گردان فرش و مبدم شد بحق آن

معین الشرع والدین امام العارفین سلطان حق بین بجمع جامعیت بر ملا دشت باحدیت

احمدان

انیس خلوت و اضافات معرا از حدوث و ثنات یکی خواجه عثمان محو اندات در خلا داشت

به کعبه رهنگا بیت اللطف است یکی خواجه کو حاجی بیت الله نقشت مبرا از امید و بیم بودی تسلیم بودی

یکی خواجه قطب الدین مودود زند بهانه حدوث آخر قدم را ندیده خانه غیر از رب خانه

که ختم اولیا است وی بود صفاتش این قدر کافی و اولی است نطاق بنده با وطن

ذات الهی است یکی خواجه یوسف والی جنت جو فقر جاه و دینار از و جست فرا شد بر سریر

ملک تجرید عزیز مصر فخر الفقر گردید یکی منبش خواجه محمد احد را یافته از ذات احمد

نکرده فرق در تشبیه و تنزیه همان تنزیه پیدا شد ز تشبیه یکی خواجه احمد یافت حق

ندیده در مقید غیر مطلق ز دریا صد هزاران نوع پیداست تجسم دو ربنان حین

دریافت یکی خواجه اسحق آن پیه شام طلوع مهر حق راسخ ایام به منبانش نور

فیض پیدا ز انعکاس جهانی خور هویدا یکی پاک مطلق خواجه ممشاد نقید از تنزه بود آزاد

گهی بیچون و گه چون و چرایی همه مکان و همه اسنائی یکی آنکه وی عین البصر بود بنیر ناظر

نور النظر بود دو رنگی نیست در چشم بصیرت گهی صورت پرستی گاه سیرت یکی آنکه حدیقه

صاحب صوف با وصاف صفا او بست موصوف ز عین العین چون غیری ندیده بنزلگاه لا

مذهب سجده یکی خواجه ابراهیم سلطان جو تارک شد ز تاج و تخت گیهان سریر آرای ملک

فی لسان گشت جهان بوده است اکنون جمله جان گشت یکی آنکه فضلش لا تناهی است

فضیل و منطق علم الهی است کلامش با معانی توامان است اصولش مغز از خود نیست یکی آنکه

وحدت رو عیان است که عبد الواحد و واحد نشان است نظر کن در میان جمله ایجاد

بذات خود همه فرد است افراد \ بحق آن حس کان علم لدنی \ تفضل بر الطاف حق چون فخر کن
تفاخر جسم روی گردید پیدا \ کنون نسبت شده هویدا \ بحق آن علی کو باب علم است \ سخا و
سخاوت دریا کوه حلم است \ هر آن علم که در ذات نبی بود \ نبی تعلیم و تفهیمش و همی بود علی
والی ملک ولایت \ علی و هادی راه هدایت \ علی ولافتی شرح کمالش \ علی و نور حق حسن
جمالش \ علی و صفدر میدان کفار \ علی و حیدر ابرار و اخیار \ بحق آن سر سرار
لولاک \ که گردید از آتش طاق افلاک \ نخستین نور حق بود آماده \ محمد شد
فرمانش اراده \ بنیاد نور اول است ظاهر \ همان آخر شده ختم پیغمبر \ پیغمبر بود آن سرور
دران دم \ که بین الماء والطین بود آدم \ کنون شد جلوه گر در ملک ایجاد \ زبعث
باطل لطف قیاس بنیاد \ چه بود آدم زبهر مدح آن پاک \ که وصفش برتر است از وهم ادراک
همان زبان بعجز خویش ایم \ مناجات نجات خود سرایم \ شفیعم عاجزم کرده رها \ نشد جز
درگهش ما را پناهی \ شفیع المذنبین و فع عذابی \ شفاعت کن شفاعت کن شفاعت
خداوندا الوهیت خویش \ که بکلمات ثبت شاه و درویش \ تو کردی آفرینش انبیا را
تو دادی نور بینش اصفیا را \ ولایت از تو حکمت از تو پیدا \ تو در ذات همه کردی هویدا
توکه شد منزه از همه عیب \ کرامت کرده اسرار لاریب \ کسی کو از تو ماند است مهجور \ زنان وادی
ز قربت گشته دور \ هر اسم عیب و علمات نمودست \ تو خود را انتظار اندر وجود است
صفت موصوف شد لا غیر ولا عین \ نقش گشته کنون بی ریب و بی شین \ همه اوصاف تو موصوف
صفات است \ صفاتت نیز از اوصاف ذات است \ گر آباد کند چون چرای \ اگر شاه است

[illegible]

دریا شد گدائی چو برگی برگلی شد نمودار چه رنگ است آنکه در این نگار همه مجمل بذات او مفصل
که ممکن هست مهمل یا معطل یکی شد غرق بحر لاتناهی دگر مهجور اسرار الهی یکی یار است نه
بوس جان دگر از بی نوائی گشته حیران یکی سرخدار از چونست دیگر آواره دشت جنون است
یکی جانان برنگ جان در آغوش دگر مجروح از هجر و فراموش یکی چون باغ عیشی با بهاری دگر بی برگ
گل زیبا خاری یکی مست الست لاابالی دگر مخمور و خانه مانده خالی برنگ اصل هر رنگ خوش است
اگر گوش است با چوب جز بس است رباب و نی زرنگ چوب و هم چنگ برون آید برنگ ساز و رنگ
منم با شیشان از رنگ خویش نشاط شاطبی هیچم با خزان درویش بنوعی از دو عالم رنگ و حسب
شدم چون آینه تمثال و حیرت زرنگ از خون دو شاخ ارغوان شد رخ زردم بهار چند
خزان شد بیمارم شد شد بر انگبین برنگ لاله گشتم داغ سینه فغان بیخودی از سینه
زد خوشش گره شد در گلو چون شمع خاموش ندا کردم که ای مطلق ز تنزیه منزه از
همه تمثیل و تشبیه رهائی ده ز فی رنگ زمانه ز ما بیگانه با خود کن یگانه می وحدت
فشان اندر سبویم که آب رفته باز آید بجویم ره هشیاری بار هم ایم یعنی چه هستی
کوست منبع اصل هستی بذات اصل خود موجود گردم زیان از رشد و داده سود کردم
کنون بس کن غلام این ماجرا را نشاید بیش ۳ جرات گدا را از این جرأت امانت
از تو اولی است که بنده بر دری ابعس مولات نخی انکه وی ختم نبی بود بفضل انکه وی اول ولی بود
با اهل خستگان درد زمانند حبیبان جان و همسر جان جهانند بکن لطف و کرم کن رب غفار
گنهکارم گنهکارم گنهکار بحرمت بسیار مهربانی منهاید الله سلمه و ابد افسوا اعمال و ر...

بیدار یکصد حصه و بعد آن قبله گاه را آزار لاحق گشته و شب یک ماه بوده و درین آزار نماز تا چهل پس

بر جا داشته و در همچو ایامی هم از نماز و تسبیح خود را معاف نداشته بتاریخ بیست دوم ماه جمادی الاول

سنه مزبوره روز چهارشنبه تخمینا یکپاس و یک گهڑی روز باقی مانده بوصال الٰهی پیوستند

انا لله وانا الیه راجعون و رضینا بالقضاء الله بعد نماز عصر باتفاق مولوی استادی شیخ

امین الدین غسل داده و تجهیز و تکفین نموده و موافق وصیت نامه در نوشتن بسمه از انگشت شهادت خود کرده

وقت عشا که از دفن جسد وقت متصل حضرت شیخ غلام معین الدین منور نموده و وصیت انچه بدستخط

خود نوشته و انچه هر زبانی این مرتب احقر نموده مرقوم میشود نقل وصیت نامه بدستخط خاص وی بر پشت

کفن بر چادر پرچه از جمله یک پرچه از خشت و شوی مرقد منوره حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس

سره شرف یافته و یک پرچه چادر خاص شجره والی که تمام سال مانده قبلی گشته اند انشاء الله تعالی

و دیگر کلاه که در آن شجره داشته بر سر پوشانیده و دو کلاه دیگر از شجره والد رسیده بر آن

پوشانیده و شجره که بدستخط مخدوم زاده شیخ محمد وارث و بر پشت آن دستخط خاص سیحی والد

است مطابق معمول در طاقچه دارند و شجره منظومه بر سر و روی دسته بالای کفن داشته نماز جنازه

خوانند و همان طور در قبر دارند امید تمام است که باعث رستگاری و بخشش گردد و اگر گمنام بجای دیگر دست

یابد پرچه کفن به فقیر صالح دهند و هر گاه کسی توفیق فاتحه یابد اول بنام نسبتی والد فاتحه خوانده بعلم

احقر خوانند و فرض برای طعام فاتحه فقیر نشانند هر چه یابد نه که باید در رسم ماتم بعد سوم پردازند

و اصح انکه نوحه نکنند بجای آن کلمه طیبه و اخلاص خوانند و اگر هفتاد هزار بار سوره مرقومه بدل

و اخلاص فرزندان و شناسایان و اخلاص کیشان خوانند مطابق حدیث است و امید نجات بتمام

۱۵ ربیع الاول سنه ... گذارد و بکیفید و سی و شش نجر برات حرره فقیر غلام قطب الدین محمد سید مصطفی الحمایا

امینی عبارته قدس سره و آنچه بزبانها بابین مرتب فرموده که بنده نواز را مودة فرمودند که از شما سانه مکه یا مدینه

معظمه را دیما الله شریفا و مکرما اغلب که مدینه فرموده باشند قطع نموده در کفن خواهند نهاد و شال کهنه

عطای حضرت دیوان الحجوا آن جسم قطع نموده در کفن خواهند نهاد جیب امر کرده از انگشت مبارک خود

بر پیشانی و سینه نشان گذاشته و امام جنازه مرتب احقر گردیده و لنگی که بجای گدری و پیراهن

خلافت و تسبیح حضرت شیخ طیب قدس سره و یک بوت که از حضرت دیوان الحجو لوی رسیده بود که من در

خاطر داشتم که نور چشمی نظام الدین احمد را مرید نموده در دست حضرت دیوان الحجو تبرکات خواهم داد اگر مرا

فرصت میسر شود و بهتر اگر شما نور چشمی مذکور را از طرف من مرید در وجه نموده تبرکات مذکوره و خلافت

از طرف من خواهید داد الله تعالی بحیث مرضی ایشان از مرتب بلطفه رساند و نور چشمی را توفیق رفیق

دهاد و قابل آن از روی قبلگاه گرداند آمین برب العباد و تاریخ وفات وی مردم بسیار گفته اما عفت وفات

مصرع بر نقش در خاطر مرتب احقر آمده رفت قطب زمانه ام افسوس و عمر وی شصت و سال و یکماه و یازده

فصل سوم

روز بود و پاس و هفت گری بود رحمة الله علیه رحمة واسعة سلم و دو فایده در احوال ... اول

قدوة الاولیاء وارث اصفیا تابع سنن محمدیه و مرتضی جمال الحق حضرت شیخ مصطفی قدس الله سره

آنحضرت مرید قدوة العارفین موصل طریقة الله الصمد حضرت بندگی شیخ محمد در سلسلهٔ حضرت چشتیه و بیعت

صغر سن گشت و وی مرید والد بزرگوار خود حضرت بندگی شیخ نظام الدین انبیٹھی است و وی ارادت

در خدمت حضرت بندگی میان معروف چونپوری داشت و وی ارادت در خدمت بندگی میان الهداد داشت

و وی در خدمت حجة العاشقین حضرت راجی حامد شاه مانکپوری ارادت داشت الی آخره و آنحضرت

خلافت و اجازت حضرت چشتیه و حضرت قادریه و حضرت مداریه و حضرت سهروردیه از حضرت شیخ
قیام الدین قطب الدین بهاء الدین داشت و جد حضرت ایشان خلافت چشتیه از حضرت شیخ نعمة الله جلال
داشته و حضرت ایشان از حضرت شیخ جلال والد خود داشته و حضرت ایشان از حضرت بندگی میان احمد ابن نوری
و حضرت ایشان از بندگی حضرت میان معروف جونپوری الی آخره و از حضرت شیخ فتح الله راجگیری و اکابر
دیگر نیز فواید یافته شمه ازان از مکتوب سی و ششم که از مکتوبات چهل که حسب گفته طالبان واثق و مریدان صادق
در تصوف و سلوک و غیره فواید در ماه رمضان اربعین نشسته مرقوم فرموده مرقوم میشود ای عزیز چون
فقیر در صغر سن بسلک سلسله پیر دستگیر قدوة فی تسلیح شیخ محمد ابن عمدة الواصلین شیخ الشیوخ شیخ نظام الدین قدس سره
منسلک گردانید و بعد ارادت بیعت زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اولا و ثانیا فی شبی جمعه من رانی فقد رانی
مشرف گشت الحمد لله علی ذلک بعد ازان چون مامور بتحصیل علوم بوده پاره از علوم خوانده بود بعد بملازمت
پیر دستگیر رسیده بصلوة تهجد و بعضی چیزهای دیگر معتق مامور شد تا بتحصیل بیعت در این اثنا نسخه از جمله
کتاب شیخ نامه از مصنفات وارث حبیب الله شیخ فرید عطار قدس سره بدست افتاد در آن شب مطالعه آن مشغول گشت
در انجا مرقوم بود که زیارت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امر نگاه داشتن این حزب را رقیب و
و موضع عابد بازی داد همان بخط اشترنامه نوشته جواب بر دوش مرتبه دوم دیدم لطافت رسول
خدا را که جانب راست قبله روی نشسته دیگر متصل آنحضرت علیه السلام بدست راست بیدار نمود دان
شخص مرا التماس نمود با آنحضرت علیه السلام آورده قبله گاه را تشتت بنا ساخته پس استفسار نمودم از ان
حضرات گفت آن شخص بدست راست پیغمبر علیه السلام است و من فرید عطارم پس بوسیدم پای مبارک آنحضرت
علیه السلام را امر نمود آنحضرت علیه السلام مرا تا آداب نماز تهجد با چیزی دیگر رزقنا الله و ایاکم

و بود مرا اشکال در کلام آنحضرت علیه السلام رفع آن اشکال از آن سید انام خواستم آنحضرت علیه السلام

اشاره بسوی عطار فرمود عطار هیچ اثر ابیان ننمود در رفع آن اشکال نمود و آنحضرت علیه السلام سامع

و ساکت بود پس ناگاه بیدار شدم و شمعی برای ادای نماز تهجد را او آنحضرت علیه السلام نشسته بود

بر نقش من پس ایستادم و وضو نمودم و نماز ادا کردم و معنی من رآنی فقد رأی الله اشهد و از گشت

از رضا الله و اتمام با رحیب امر ببرد و شکر بود مدت برای تحصیل علوم رخصت نمودم گردیدم ای علاء دین

ارشدی بسمل الحق حضرت شیخ قیام الدین مشرف گشتم با مانت بیران سر فراز ساخته خرقه خلافت

و مقراض عطا فرمودند یک چندی در بلده جناده بودم انگاه از بالا دست سید احمد نام که کامل بود در دل نمود

با دیکا ملاقی گشتم از آن عشیره جزی که از خواب نمودم آن سید فرمود که شب استخاره نموده هر دا

بیشم اینده چه امر استخاره نموده بار دیگر به سوم رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در رویا دیدم

که آن سرور علیه السلام پیاده بود و مردم گرد آن حضرت علیه السلام و من در ازدحام آمده هر دو قدم

آنحضرت بوسیدم رسول خدا از شفقت می نمود و رفع کرد سر من و گرفت مرا از دست مبارک خود و توجه آنحضرت

علیه السلام بسوی قبله گشت و من همراه و مردم ایستاده میبودند پس آمد سرور انبیا در خانه که در روی مغرب

رو به بود و بالشان آنحضرت علیه السلام و فرمودند اینست فتح الله مینا پس گفتم که ای رسول خدا

مدرسی که این و این بقفل بست و کلید آن ندارم که بدان وا نمایم پس اشاره نمود که آنحضرت علیه السلام

بسبابه و فرمود انفتح با انشیاده پس داخل نمودم سبابه در قفل و در لاکه آن حضرت علیه السلام ایستاده بود

بدر دروازه پس فرمود ادخل عرض نمود که ای رسول خدا علیه السلام این خانه تست از جهت کیست پس

گفت آن حضرت علیه السلام پس برآوردم از تر دباب آن نماز جب از حضرت علیه السلام پس

(اخرج قدسنا عاملین فیها) ۱۲۰

نشستم و رای به حال آنکه چوب چینی برسند از زمین تا سقف خانه گرفته آن علیه السلام جلب گفتم

آری ای رسول خدا علیه السلام تشریف بردن آن سید امام علیه الصلوات والسلام و من در خانه ماندم

الحمد لله علی ذلک علی الصباح آن معامله حضرت سید احمد گفتم شنید فرمود شیخ فتح چه کسی است ارشاد کردند

گفتم بلی فرمود از نصیبی دارید خود منشان گشته نام ایشان نوشته گرفتند بعد سالها که ایشان از دار

دار الفنا خاک به پاک اله آباد نزول نمود حضرت شیخ فتح الله برای مهم منشیانه تشریف آورده

وقت نماز شام مشرف به ملازمت او شدم مرا فرمود که سر من در دامن نماید نزدیک او بودم حسب الامر او

وای ماجرا که دیده بودم حکایت او عرض نمودم چندی در خدمت او بودم آنچه نصیب بود یافتم روزی

بالتفات تازه و نعمت بی اندازه مشرف شدم آخر روز دیگر فردای آن منبود فرمود آنچه می‌بیند عرض

نماید آنچه دیده بودم حسب الامر عرض نمودم بعد از آن تبسم کنیدند کنجی از دست مبارک خود در دهن من نهادند و در حق

فرمودند ای محمد قیوده شیخ فتح از این جهت را الفتح الله گشته بالنبی و آله الامجاد و بعد رسم مکتوبات

حضرت پیر دستگیر را در عین وضو خواب دیدم و عقب از دست مبارک وی یافتم بعد از آن پیر دستگیر فرمودند

که حالا پادشاه باشد یا پیر و الحال گریه کردم که حضرت بهتر میدانند فرمود که حالا پادشاه باشد و بار دیگر

پیر دستگیر در معامله دیدم که قرص نان در دست مبارک آورده بر اسب سوار بعد از آن فرمود آمده برهجی

سر از دوش مبارک خود کشیده بر سرم پوشانده و بر زبان راندند اوضع علیک الحق و آن قرص نان برنجش

فرمود دیگر دو سیب سفید بدست مبارک در دست من کرده نشست و فرمود نزد الحمد اکبر دیدم باز پیر دستگیر بر اسب

سوار شده متوجه جای گشت من در همان جا ماندم در شب دیگر در خواب همین جواب بردم خبری هیچ

که پیر دستگیر حضرت شیخ محمد از خانه شیخ عبد الرسول آمدند کاغذی بدستم داده فرموده که خط بندگی میان است

قالی

قدس سره وعده نموده فرمود که این لفظ را بخیر خواهی داد و آن مثال بود باز حضرت پیر دستگیر متوجه
روضه بندگی میان شدند این حقیر هم همراه بودم چیزی می‌بینم که از روضهٔ مبارک را ویران کرده از سر نو
راست میسازند حضرت پیر دستگیر اندرون دروازه بابان فرمودند حضرت شیخ عبد العزیز طالب العلم نشسته‌اند
زینت بقیه گنبد و درست است ایشان حضرت شیخ قیام الدین دوست حضرت شیخ فتح الله دیاس قدس سره
خونریز گشته حضرت شیخ فتح الله قدس سره بمن فرمود که پیران حاضر اند چرا چیزی بمطلبی التماس نمودم برای
نفی خاطر دعا کنند حضرت شیخ محمد پیر ما قدس سره دعا کردند آن هر دو بزرگ امین فرموده در حین ایشان
حضرت شیخ فتح الله قدس سره را حالات سماع درگرفت از پس حضرت شیخ محمد برخواستند و دست قبض
گرفته غلبات ذوق حضرت شد بگمان مرده بی رقص چنانکه حال ایشان دیده بودم در حین وقت گذری
چند که کوشیده بودند را در همان گذری کناره گرفتند و چیزی دعا فرمودند سبب اخفا معلوم ننمودم
بعد از آن قصد پای بوسی حضرت شیخ محمد کردم چون حضرت شیخ قیام الدین نزدیک بودند رفتم که رخصت حاصل
کنم بعد ملاقات این ماجرا را معروض حضرت ایشان ساختم حضرت ایشان فرمودند که شما خلاف این چیز را
نصیب شدید بخاطرم خطور کرد که خلاف خواب هم جایز باشد فرمودند در جواب خلاف هم میشود و بعد از آن
چیزی ذکر کرده ساکت شد بعد از رخصت از حضرت ایشان قصد ملاقات حضرت شیخ محمد کردم
چند روز توقف واقع کرد و یک خرباره وی قصد متوجه شدم در روضه بندگی میان در حین وقت
دفن شیخ محمد رسیدم که هنوز تربت پر نشده روی مبارک فقیر جمیل آورده‌ام آنحضرت بر خاتمه الحقاظ
مکتوب بست و پنجم بدست خاص خود مرقوم فرموده اند مرقوم میشود و شب نوزدهم شهر ذی الحجه سنه
یکهزار و هیزده در معامله دیدم که حضرت شیخ نظام الدین نارنولی آمده اند و حضرت شیخ عبد الجلیل

شد هوری و شیخ نامر فیاضی سدهوری و بعضی مشایخ دیگر حاضر اند و بر پلنگ بلند نشسته وضو میکردند

و آب وضو فقیر ریخت و بعد وضو فقیر را بران پلنگ نشانده فرجی زود دوش مبارک کشیده بر سرم

نهادند و باز دستار و پیراهن عنایت کرده فرمودند که ملک خود بتو دادم و درین میان

قاضی مبارک سدهوری گفت که سدهور را الکاهی بوده فرمودند بعد از راجی از فقیر شد شیخ

شهر الله سدهوری داده بوده اکنون بمصطفی دادیم سدهوری تمام ملک خود باید که

در خانه باشد و درین میان بعضی گفت که برای عرس حضرت فلانی کاو گشته فلانی برنج

کرده فرمودند که کاو نزد بسیار ورنج می کند اما سیری هیچکس نمی بیند فرمودند که تو برای

برای ما ساک بهر که ما بسیار راضی ام انتهی و آنحضرت عالم عامل و عارف کامل بود پیش

فقرا اگر رفتی محض ملازمت مقصود بوده نه امتحان چنانچه از مکنونات اران و در مکتوبات بعضی هم

مرقوم بوده مرقوم میشود این فقیر روزی در خدمت حضرت قدوة السالکین شیخ نظام

نارنولی قدس سره رفت و طلب چیزی بخاطر خطور کرده بود و آن مرضی حق بود و لیکن

غیر ذات او بود یاران دیگر با متحان پیش ایشان آمدند حضرت شیخ التفات نموده آنچه مراد یاران

بود یکیک گفتند پیش او در روند و این فقیر چون طالب امتحان نبود بسیار التفات نمودند

در حجره بردند فرمودند که اگر پیش فقیر بروید اول آنکه باید که اعتراض و امتحان در نظر

نباشد و از فقیر چیزی باید طلبید که هیچ بادشاه و نباید شته باشد و اگر چیزی باید طلبید که

همه جا از همه کس بدر سیم و دنیا رتوانید یافت از فقیر چرا باید طلبید که او در سیم ندارد

خانه یاران طلب داشتند و این فقیر را فرموده اند تو طالب بودی اما قائم

درطل

در طلب چیزان نه طلبی که همه از دنیا بالی فی الحال بیت منقلب شد بلقین فرمودند و هفت روز
در خدمت نگاه داشتند روز هشتم رخصت نمودند و رزقنا الیه العمل بما قال
وامر به

در تاریخ پنجم ماه رجب سنه یکهزار هفتاد و هفت سیر همین قصبه
مذکور است در آنحضرت در اکل و شرب احتیاط کلی داشت و بنحوانه اهل ادراک طعام تناول میفرمودند
اگر طعام شبهه نزد آن حضرت می آمد معلوم آن حضرت میگشت از آن اجتناب مینمود

از گنج رشیدی

در تاریخ بیست هشتم ماه جمادی الاول سنه یکهزار هفتاد و هفت حضرت پیر دستگیر
فرمودند ولی نعمی فقرا از خانهٔ ملکی چیزی نمیخورند تا حدی که از خانهٔ خال من حضرت مولانا
شمس هم نمیخوردند و ملک قبول نکردند

ایضاً منه

در تاریخ بیست ششم ماه ربیع الاول
سنه یکهزار هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر لطایف اشرفی مطالعه می کردند و بزبان
مبارک راندند که حق سبحانه تعالی بدوستان خود طعام شبهه نمی خورانند و در وقت
خوردن ایشان را معلوم نماید به بعضی را انگشت از رگ می جنبد و به بعضی آن طعام
رنگ خون مینماید روزی طعام شبهه پیش ولی نعمی حضرت شیخ مصطفی آوردند کرم
کرم حرکتی به نظر مبارک آمد از آن اجتناب نمودند چون تحقیق کردند معلوم شد که از شبهه
بود و بعضی دوستان خود را این موضع میخورانند که طعام پخته بوقت گرسنگی با کسی از غیب
لی معلوم می آرد یا فرشته از هوا طعام و آب میرساند انتهی

و مکان الحارث بن اسد المحاسبی رضی الله

عنه كان اذا قدم الى شي شبهة ضرب عرق على اصبعه كام الى يزيد البسطامي رضي الله عنهما ما و است

حامله ابی یزید لا تمد یدها الی الطعام واخر بناوی فعال له تورع واخر باحد العان واخر بعض

الطعام الا من ید و ما و اخر یری علیه سوا و و اخر یری خبر الی امثال هذه العلامات التی

حصل بها او لباده واصفاره وکما روی عن شیخ الکاتب وانه الشیخ الموسوم مصطفی بن

عبد المحمد انه رای طعام الشبهة کانه وقع فیه دوات یکون فی القدره فیحتجب عنه والتمار استغفر

واعنه من مارای فی الطعام رضی الله عنه الکاتب انه محمد رشید عفی عنه

در طریق طعام و ضیافت الکرام حق تعالی کسی را که از لقمه شبهه محفوظ کرده است

هرگز ملوث نسکرد روزی یکی از امراء لاحین که به نسبت حضرت قدوة الکبری الغزی سعد

داشت ضیافت ایشان کرده و در روی بساط انواع ماکولات والوان مشروبات

حاضر کرده و در یک طبقچه جوزهای مرغ نهاده و پیش حضرت ایشان اورد یکی از آن جوز

که از ظلم گرفته بود و بتناول آن بحضرت ایشان تقید نمود و حضرت ایشان جوزه مرغکه بوجه

حلال بود بجانب اصحاب خود انداختند و جوزه مرغکه مشکوک بود بجانب آن جماعه

رحمه که آن مناسب شماست و این مناسب فقرا کسی را که اخذ المحفوظ دارد

بر و سنگ جفا هرگز نیازد و در ملازمت حضرت ایشان بارها معاینه شد که هرگاه طعام

مشکوک با لقمه مغلوک ظاهر میشد انگشت پای بجنبد که معلوم حضرت ایشان میگشت انتهی

در تاریخ بیست هشتم ماه محرم سنه یکهزار هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمود

که حق سبحانه تعالی گوید که اگر دشمنان از حرام سوده دوستان خود را از حلال نخورانم طلب

علم صحبت بنمایند که حلال کجا باشد فرمودند اسمارا حالتی است بان انچه بدیگران حرام باشد
برایشان حلال شود و بسلب عقل با حالت محمصه انهی وان حضرت از موضع سکلای وطن خود
بن اعمال پرگنه امیتهی اورده از دختر حضرت شیخ نور بد موضع بتبر که حضرت بر دند کد
خدای نمودند و سلسله نسبت حضرت شیخ نور بواسطه این اسامی بخلیفه اول صدیق اکبر رضی الله
تعالی عنه برسد حضرت شیخ نور ابن شیخ عبد القادر که گیجا بود در موضع رحیم پور من اعمال
پرگنه چوبلی جو بود در خانه شیخ فرید از فرزندان حضرت شیخ حمید الدین ناگوری قدس سره کد زوجه
ایشان حضرت بد بدری مبتلا بودند و اگر زنان و فرزندان ایشان بهم رسند زنان صالحه
بمحبوراسند ابن بندگی شیخ زین الدین ابن حضرت شیخ نظام الدین ابن حضرت شیخ خیر الدین ابن
ابن حضرت شیخ احمد ابن حضرت شیخ جمال الدین ابن حضرت مولانا تقی الدین اوده که صاحب
استغراق بودند   مولانا تقی الدین اودهی بغایت متقی بود کار اوان
بود که کتابها را و امی نوشت از ان گرفت و در اخر شب از خانه بیرون می امد تمام او زد رجای
مشغول می بود چون پاره از شب بیگذشت بخانه می امد اورده اند که ابدال بر مولانا امدند
گفتند که تو میان ما باش مولانا گفت من بار زن و فرزند دارم با شما در خانمان نمی توانم صحبت
بر نخواهد امد اورده اند که مولانا تقی الدین کنیزکی خریده بود روزی ان کنیزک فرزندان خود را
باو سپرد مولانا نیم شب او را با خود برده امان داد و روز دیگر چون زن مولانا شنید
عتاب اغاز کرد و قصار ابعد از چند گاه ان داده با شوهر و فرزندان بیامد و در پای
مولانا افتاد که همه بنده شما ایم فرمود که ما همه شمارا از اوردیم رحمه الله تعالی علیه این

۲ که گنده وری ایشان مبتلا بودند و گنده وری فرزندان [illegible] بدی

از اخبار الاخیار

ابن حضرت شیخ نجم الدین ابن حضرت شیخ صلاح الدین شهید و وی که مدفنش در حضرت دلی است

شیخ صلاح الدین درویش قدس سره العزیز مرید و خلیفه شیخ صدر الدین عارف است

بزرگ بود و عالی مرتبه با شیخ نصیر الدین معاصر و همسایه بود هرچه از جانب سلطان محمد بن تغلق شاه

به مشایخ از ایذا و تکلیف شیخ نصیر الدین این همه را به وصیت مشایخ خود تحمل میکرد و در [illegible] بخلاف

شیخ صلاح الدین که سلطان مذکور سخت پیشش می آمد و وی ملتان [illegible] جا متوطن

شد و وفات یافت مقبره او نزدیک شیخ نصیر الدین محمود است و عرس او بیست و دوم شهر

صفر است مناجاتی هست در مردم که از مناجات شیخ صلاح میگویند در آنجا میگوید الهی

بحرمت آن وقت و ساعت که صلاح درویش را قبل [illegible] خواندی الهی بحرمت آن وقت و ساعت

درویش را در زیر درخت برود مقام ابراهیم الله تعالی بقراوی که السلام گفتی و امثال این کلمات

و دیگر نیز هاست که جوانی بر اسپ سوار میرفت و آن اسپ بسیار خوش شکل بود و خوش

رفتار ناگاه آن جوان بروی تازیانه زد و که آن زخم بر سرین اسپ نقش گرفت شیخ بر آن

جوان غضب کرد و وی از اسپ بیفتاد و چون نگاه کردند زخم آن تازیانه بر اندام شیخ صلاح الدین

نقش بسته بود و رحمة الله علیه والله اعلم ابن حضرت شیخ بدر الدین ابن حضرت عبد الغفور ابن

حضرت شیخ عبد الشکور ابن حضرت عبد الحکیم ابن حضرت شیخ هاشم ابن حضرت شیخ ابو القاسم

ابن حضرت شیخ عبد القادر قدس سره ابن حضرت شیخ مقصود ابن حضرت شیخ ابو الفضل و در بیاض

مولوی محمد جمیل ابو الفیض و در بیاض شیخ خاتم محمد که از فرزندان حضرت که در نوشته ابو الفاضل

حضرت عبد الغفور ثانی ابن حضرت عبد الغفار ابن حضرت شیخ ابو الحسن ابن حضرت شیخ حسن ابن حضرت

شیخ عبدالغنی ابن حضرت عبدالرحمن ابن قاتل الکفره والزنادقه خلیفه رسول الله بالتحقیق امیرالمؤمنین
ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه و آنحضرت دران موضع متبرکه بوطن نموده فرزندان دران
متولد گردیده چنانچه احوال فرزندان مرقوم خواهد گشت انشاء الله تعالی و آنحضرت قبایل
و فرزندان را دران موضع متبرکه گذاشته خود به بلده نورنگر مضاف صوبه بنگاله رسیده وطن
اختیار فرموده مروت خان برادر کلان الهیار خان که حاکم آن بلده بود اعتقاد و محبت
زیاد در خدمت آنحضرت پیدا نموده و آنحضرت را هم بروی شفقت زیاده از حد بود و بلکه
در واقعه اختیار وطن آنحضرت بدان بلده بسبب حب وی بود روزی وی عرض نمود
که شخصی درین بلده رسیده استعمال تیرخان دارو که در دوسه تیر طاوس از روی منقش
درست میشود امیدوارم که از من هم گردد آنحضرت تامل فرموده گفت که شما هم قصد نمایند
انشاء الله تعالی شما زیاده خواهد شد خان حسب فرموده امر عمل نمود تمام سوره طاوس
منقش گشت شیخ محمد رفیع الدین ولد حضرت شیخ عالم و عزیزان دیگر در محفلی حاضر بودند به
طبیعت مبارک از عزیزان نسبتی گرانی روی نمود و از شیخ محمد رفیع مسرت بزبان مبارک
آورده که برادرم شیخ محمد رفیع در سمع شما رسیده باشد چون حکم باستقامت بلده
نورنگر بوالد شما شد ایشان از پیر و الدین صاحب ولایت صوبه بهار دارم و بلده نورنگر
مضاف بصوبه بنگاله که در تحت ولایت حضرت ایشان شاه نور قطب عالم است بی حکم
و اجازت حضرت ایشان استقامت با مشکل می نماید سر حضرت شاه عالم این مقدمه معروض
حضرت شاه جهان ساخته حضرت مخدوم جهان فرموده که عوض شما بمانند و باو شیخ مظفر و شیخ حسام

ایشان

شیخ احمد زین الدین نوری الجونپوری که شاگرد و خلیفه شیخ معروف بود تمام اوقات بتقوی
و زهد مستقیم بود و در شریعت راسخ و استوار و در حالات طریقت را بکمالات شریعت پیشتر
نمود و عالم بجمیع علوم بود و از دیدار مشایخ بر ذوق بود و در بن علم رسائل نافعه نوشته از جمله
نصایح که سفید بود این بود واسال العلماء فان الحق معهم والزم الفقراء فان الخیر
فیهم وی قدس الله سره از خانه هیچکس طعام نخوردی و از کسی طعام قبول نکردی سرمایه
بود که از پیروی رسیده بود و از همین یک فلوس بطریق تجارت سود کرده باده توکل بهم ساختی
فوت او در نهصد و شصت و سه بود موافق عدد شیخ احمد در موضع بروره که متوطن او بود
مرقد وی ست انتهی وفات وی غره ماه جمادی الاخر جماعت خانه در ان موضع سرکه بنا
کرده و بیست مرتب احقر از بزرگان شنیده که در وقت بنا در انجا حضرت شاه عاشقان و
حضرت بندگی میان معروف و حضرت بندگی میان نظام الدین امیتی و دیگر حاضر بودند و از
ابدی مبارک گل در بنا داده اند احمد و از یکی از پسر او بنا بر زبان مبارک خود داده دو کلمات بیت
جو اهد ماند و علما و فضلا و عرفا در و ستهای خود ساخته اند و تا هنوز که قریب دو صد سال
گذشته درست و قایم است و بسیار جا پر فیض است اکثر مردم بسبب ماندن انجا بعلم و ریاست
رسیده اند برای در نزدیک به

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
تنزه اولیاره عن الکون والاکوان عمارا و اعتلقت همومهم بالواحد المنان بار قدرت علیهم

بكرة وعشيا كأنهم المحب من كؤوس محبوبهم وارا كل ما جن عليهم الليل فقد قلوبهم من الشوق لغار

نارا وتفيض اعينهم من الدمع مدرارا ليلا ونهارا ويشتغلون بذكره سرا وجهارا ويمنعون لمنان

المحبوب علانا واسرارا ويطوفون حوال سرادقات الوحدة افكارا الابدال منهم في كل زمان

من يعرف في وجه نضارة العرفان وهو عطشان حيران في فضاء العشق والوله طران

مطلوبه لقاء الرحمان ونهاية مقصوده رضاء المنان فيتطير في اقطار الارض اماره وفي

الافاق انواره وبيانه ناطق بالحق وداعي للخلق الحارث لخلق لتخرجهم من الظلمات الى النور

ولتقربهم ويحببهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء وحقيقة البيضاء رسول

الله الرحمان المخصوص بخلافة ربه في مقام البعث وعلى خلفاء الاربعة واصحابه الكرام

البررة اما بعد فان دعوة الانام الى الله العلام من اوثق دعائم الاسلام واكرم مناهج العلم

والاحسان على ما روي في الخبر عنه عليه السلام والذي نفس محمد بيده ان احب عباد الله الى الله

الذين يحببون الله الى عباده ويحببون عباد الله الى الله ويمشون في الارض بالوعظ والنصيحة

كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعو الى الله على بصيرة انا ومن اتبعني وانما غرابها يكون برعاية

اقواله ومحاسبة افعاله ومراقبة احواله ثم ان الاخ الاعز الاعظم والصاحب الاعز الاكرم

المتوجه الى الله الاحد المتوكل على الرب الصمد جمال الحق الشيخ مصطفى زاده طلبه بالاعطار وبلغه

الى رضاء لما صح قصده النقاء ولبس الخرقة منا واستوفى الحظ من صحبتنا واستقام على اتباع سنة

عليه السلام وعظته ونصحته ان لا يبرح والى ارباب الدنيا وابنائها وان لا يحضر في محافلهم

الطريق العادة وان لا يخطر بباله سوى الله تعالى بالكلية وان يتخلق باخلاق المرضية البشارة

وعزم

خرقة الخلافة واجزنا له كما اجزنا لنا شيخنا وابونا ومرشدنا قطب الاقطاب تاج الحق الشيخ قطب الدين

قدس الله روحه وادام علينا فتوحه بالباس الخرقة للطالبين وارشاد جماعة المريدين وهو

مجاز من شيخه ومرشده وابيه قطب العالم خواجه من قبل المعروف بالشيخ ادهن وهو مجاز من شيخه

ومرشده وابيه قدوة الطالبين سلطان المرشدين بهاء الحق والشرع والدين وهو مجاز

من شيخه ومرشده الشيخ محمد عيسى وهو مجاز من شيخه ومرشده الشيخ فتح الله وهو مجاز من شيخه

ومرشده الشيخ فتح الله وهو مجاز من شيخه الشيخ صدر الدين وهو مجاز من شيخه الشيخ نصر الدين

محمود الاودي وهو مجاز من سلطان المشايخ الشيخ نظام الدين بن محمد بن احمد البداوني

الى آخره   اجزنا له كما اجاز لنا شيخنا وابونا وهو مجاز من شيخه وابيه الشيخ بهاء الحق والدين

وهو مجاز من سيد السادات منبع البركات حجة العاشقين راجي سيد حامد راجا المانكپوري

وهو مجاز من شيخه الشيخ حسام الدين المانكپوري وهو مجاز من شيخه قطب الاقطاب قتيل محبت

ملك الوهاب الشيخ نور علاء وهو مجاز من شيخه وابيه مخدوم العالم الشيخ علاء عمر اسعد الا

هوري وهو مجاز من شيخه الشيخ سراج الحق والدين عثمان اودهي وهو مجاز من شيخه سلطان

المشايخ نظام الدين بن محمد بن احمد البداوني الخ   اجزنا له كما اجاز لنا شيخنا ومرشدنا

وابونا تاج الحق الشيخ قطب الدين وهو مجاز من شيخه سيد السادات امير سيد جلال عبد القادر

الحسني وهو مجاز من ابيه سيد السادات سيد عبد القادر المبارک وهو مجاز من ابيه سيد مبارک

امجد وهو مجاز من شيخه ومرشده الشيخ راجو قتال كبير البخاري وهو مجاز من شيخه واخيه قطب

العالم مخدوم جهانيان مير سيد جلال البخاري وهو مجاز من شيخه والخليفه ركن الدين ابو الفتح

وهو مجاز من شيخه ومرشده وابيه الشيخ صدر الدين ابو الفضل وهو مجاز من شيخه الشيخ بهاء الدين زكريا

بالقرشي وهو مجاز من شيخه ومرشده الشيخ شهاب الدين ابي عبد الله محمد العمر السهروردي

وهو مجاز من شيخه ومرشده غوث الثقلين الشيخ محي الدين ابو محمد عبد القادر جيلاني وهو مجاز

من شيخه ابو سعيد المخزومي الى اخره   اجازه كما اني مجاز من شيخي ومرشدي والى تاج

الحق الشيخ قطب الدين وهو مجاز من شيخه ومرشده وابيه قطب العالم خواجه من الله

المعروف شاه ادهن وهو مجاز من سيد السادات مير سيد شهاب الدين محمود الحسني

مجاز من شيخه ومرشده مير سيد برهان الدين وهو مجاز من شيخه ومرشده الشيخ ال

قتال كبير البخاري وهو مجاز من شيخه واخيه قطب العالم مخدوم جهانيان سيد جلال

البخاري وهو مجاز من شيخه ومرشده الشيخ ركن الدين ابو الفتح وهو مجاز من شيخه وابيه

الشيخ صدر الدين ابو الفضل وهو مجاز من شيخه ومرشده وابيه الشيخ بهاء الدين

زكريا القرشي وهو مجاز من شيخه الشيخ شهاب الدين عمر السهروردي وهو مجاز من شيخه

الشيخ ضياء الدين ابو النجيب السهروردي وهو مجاز من شيخه الشيخ وجيه الدين وهو مجاز

من شيخه الشيخ عبد الله وهو مجاز من شيخه الشيخ احمد اسود الدينوري وهو مجاز من شيخه الشيخ

ممشاد علو الدينوري وهو مجاز من شيخه الشيخ ابو القاسم جنيد البغدادي الى اخره

اجازه كما اني مجاز من شيخي ومرشدي والى تاج الحق الشيخ قطب الدين وهو مجاز من شيخه ومرشده

امير سيد جلال عبد القادر الحسني وهو مجاز من شيخه وابيه السيد عبد القادر المبارك وهو

مجاز من شيخه وابيه سيد مبارك امجد وهو مجاز من شيخه واخيه امير سيد اجمل المعروف سيد صدر

جهان

جهان و هو مجاز من شیخه و مرشده الشیخ بدیع الدین المعروف بشاه مدار و هو مجاز من شیخه و
مرشده الشیخ عبد الله الشامی و هو مجاز من شیخه و مرشده الشیخ عبد الاول و هو مجاز من شیخه و مرشده
شیخ الاسلام الشیخ امین الدین و هو مجاز من امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و هو مجاز من صاحب
الرسالت سلطان الانبیاء احمد المجتبی محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله و اتباعه و سلم هذه
مثال من قدوتی و مرشدی شمس الدین الشیخ قیام الدین مد ظله لکاتب الحروف مصطفی
ابن عبد الحمید غفر الله ذنوبها و ستر عیوبها اجازتی بوز دهم ربیع الآخر سنه نهصد
نود و نه من الهجره.

ولی وقت و قطب زمان

بود و جماعه در ربقه ارادت وی در آمده و اکثری از وی فیض یافته اند و غیر حضرت شیخ
عبد القادر بن عبد الصمد که قاضی لشکر شیر شاه بود از فرزندان حضرت قاضی محمد عارف
عرف شهن صدیقی که صاحب کمال و از خلفای کمل حضرت مخدوم سید اشرف جهانگیر
بود و کد خدا گردیده از آن حضرت دو خلف صدق متولد گردیده قدوه اهل خدا
حضرت شیخ مصطفی قدس سره احوال حضرت ایشان بالا گذشته زبده اهل
الله الرحمن حضرت شیخ عثمان قدس سره نوکری با عمده ستر فقر و صلاح نموده و جان
درین کار داده و مدفن وی در بلده جونپور بر چبوتره برادر بزرگوار و نسبت قرب احقر
از پدر بزرگوار خود شنیده که والده حضرت شیخ مصطفی و شیخ عثمان صاحب کمال
بودند و اکثر دعای ایشان مستجاب میگشت روزی بجناب مجیب الدعوات درخواست

نمودند که بخانه مصطفی علم و فقره جاری باشد و بخانه عثمان شمشیر اثر و عار وی الحال در

جاریست و حضرت شیخ عثمان بسبب مصاهرت از سنگلای برآمده در موضع امیتی استقامت

نموده و شیخ نصرالله قدس سره وی بسبب مصاهرت در قصبه سندیله در محله متولیان استقامت

نموده تا هنوز شیخ احسان الله و شیخ محمد فایض ولدی شیخ شرف الدین عرف منی از اولاد

وی در قصبه مذکوره در محله مذکوره مستقیم اند حضرت شیخ عثمان ابن حضرت شیخ راجو ابن

حضرت شیخ سعدی ابن حضرت شیخ عارف ابن حضرت شیخ عبدالواسع ابن حضرت شیخ مغلی

ابن حضرت بدهی ابن حضرت شیخ عبدالملک ابن حضرت شیخ شمس ابن حضرت شیخ نصرالدین

قدس اسرارهم حضرت شیخ نصرالدین قدس سره را حضرت شیخ حسین که برادر خورد حضرت ایشان

و صاحب سجاده والد بزرگوار خود حضرت ابو محمد بخشی بودند خدمت روضه و مسجد سپرد

فرموده که شما و فرزندان شما را کافی است از دستگیر خود و فرزند استماع یافته که از حضرت

مخدوم شیخ بخشی با الیوم همه صاحب کمال شده آمده اند و سلسله ارادت و اجازت

جای داشته جماعه را ارشاد و هدایت نموده اند

از مکتوبات شیخ مصطفی در مکتوب سیوم مرقوم است که آنحضرت ارادت و خلافت

از قطب الاقطاب حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء داشته و جد حضرت مخدوم از طرف

عربستان آمده در سنگلای که مقامی است در روم سکونت کرد و قبرستان بزرگوار در سنگلد

گذشت بعده آن مخدوم از آنجا تشریف آورده در سنگلای که موضع سرکار اعمال برگنه

ابی

اصلی اقامت فرموده و بقیهٔ نعمت آن مخدوم از حضرت نصیرالدین محمود که خلیفهٔ کامل حضرت
سلطان المشایخ بودند یافتند و منقول است از حضرت شیخ عبدالکریم که خلیفهٔ حضرت
شیخ نصیرالدین محمود بودند که حضرت شیخ نصیرالدین فرموده بودند که جنازهٔ ما را بار اول
نخستین شیخ بر نخواهند داشت بر زمین خواهند ماند ان ایام جذبهٔ حضرت مخدوم بود که بحکم
خبر کردن نتوانستی چنانچه حضرت مخدوم را شش ماه ایام جذبه فرزندان و خادمان
در پای مبارک زنجیر کرده نگاه میداشتند و شش ماه خلق را هدایت میفرمودند در حجره
بعد چندین وصال حضرت شیخ نصیرالدین محمود شد بعد تکفین جماعتی قصد برداشتن جنازه نمودند
نتوانستند تا یک پهر نگاه داشتند و اخر باز قصد کردند نتوانستند باز نگاه داشتن تا پهر چهارم
حضرت مخدوم زنجیر در پا رسیدند بسم الله الرحمن الرحیم گفته پای جنازه گرفته برداشتند
بعد صلوة جنازه دفن کردند وفات حضرت مخدوم بیست پنجم ماه رمضان المبارک است
و مدفن در موضع متبرکه سکلای ست برار و هر که به معمول ولاد حضرت مخدوم تا الیوم است
که در روز عقیقهٔ فرزندان حلوه و نان تنک بنام حضرت ایشان فاتحه نموده با فرزندان
احبا قسمت مینمایند و حضرت پیر و دستگیر بزیارت حضرت مخدوم مشرف شده اند و
بعنایت بعضی اشغال ممتاز گشته اند تفصیل در وصل عطایای بزرگان مرقوم خواهد گشت
انشاء الله تعالی

نخستین

که احوال حضرت ایشان بالا گذشت

دوم فرزندان حضرت ایشان در سکلای موجود اند

بسیار بزرگ و صاحب کمال و فضل بوده‌اند و فرزندان حضرت

شیخ محمد نیسند

حضرت ایشان مقتدا شده‌اند و بس بزرگ و صاحب سجاده و والد بزرگوار خود گشته‌اند
اما حضرت ایشان گرویش بادشاهی شد چون برادر کلان که شد برادر علمای بوده‌اند
و با بادشاه گذشته جهت داشتند بادشاه جدید قصد ایشان کرد و ایشان از مقام خود احتراز
نمودند چون تعب ظلم که به برادران رسیده بود و با ایشان نیز رسید متحرف شده در دهی
اندران مسلمانان کم بودند در آمدند بعد چند روز آنجا برحمت حق پیوستند برادران
هیچ کدام حاضر نه برای تجهیز و تکفین مشکل شد شب بود و دو ای از خدمتگاران شکوه گریه و زاری
کرد و گفت سبحان الله حضرت شیخ در جای بمیرد که برای غسل و قبر کسی پیدا نمی شود و درین
که افتاده است آنحضرت برخاستند و فرمودند که روان شوند چون بخانه خود آمده دران
طلبیدند و روز جمعه غسل نمودند و جامهای بزرگان که از پدر رسیده بود و خرقه نعمت
حضرت سلطان المشایخ و حضرت شیخ نصیر الدین محمود پوشیده‌اند به مسجد نماز کرده با
برادران بخانه آمدند وصیت کردند که این نعمت بزرگان پدر بفقیر داده و شما با ان
که از ما کلان بودند نداده از جهت آنکه امروز همراه ما بگذرد و دفن نمودند جامها که در برادرم
داین عصا و نعلین که از سلطان المشایخ قدس سره رسیده است نیز در قبر ما خواهند
داشت بروید قبر راست کنند و مسجد در روضه پدر به برادر کلان حضرت شیخ نصیر الدین
سپردند که خدمت این بشما تعلق دارد و شما را کافی است چنانچه گذشت باری آنحضرت

ذکر فرزندان شیخ ۱۱

بچادر دولم

چادر پوشید خواب کردند و جان بجانان سپردند برادران ما بجهه مأمور نمودند بجا
آوردند می گویند که در وقت دفن نعلین از حضرت سلطان المشایخ که بود و پیدا نگشتند باقی
عصا و تحفه نعمت بود و بقبر سپردند آن نعلین را پاک که خادمی و اسعد شیخ احمد نام پنهان کرده
که خدمت شیخ سالها کرده ام این تبرک پیش من باشد باری بعد مدتی که روز عید الضحی را
رسم بود که روز عید جامهای خلافت می پوشیدند و این نعلین چنانچه مأمور بود و در پای
می کردند و عصا گرفته مصلی میرفتند آن عزیز که جامه تشبیه که از شیخ یافته بود در پوشیده و آن
نعلین سلطان المشایخ قدس سره را در پا کرد و روان شد همین که پا به نعلین کرده متصل پا[ی]
درد عظیم الشیخ احمد لاحق شد می گویند که در پاها کرم افتاده رنج ضعف بشم آمده بعد سه ماه حکم
به برادران شد که نعلین حضرت سلطان المشایخ از شیخ احمد گرفته بسر پا نهید تا او خلاص یابد
کردند قبر مبارک گشاده نعلین نهادند شیخ احمد جان بحق سپردند در زیر پای آنحضرت قبر کردند
رحمة الله علیه رحمة واسعة

حضرت سلطان نوال ابن حضرت سلطان شیخ حسام الدین

ابن حضرت سلطان نظام الدین ابن حضرت سلطان شهاب الدین ابن حضرت شیخ
عبد المنان ابن حضرت شیخ عبد السبوح   در ذکر نعش گشته مجاهده دل و دید
مشاهده سالک و ملکوت مشاهده عزت و جبروت نقطه دایره لا یعطی شیخ وقت سری
سقطی قدس سره   و از حاشیه عبد الغفور بر نفحات آنحضرت
از طبقه اولی است کنیت او ابو الحسن است و استاد جنید و سایر بغدادیان است و از اقران

حارث محاسبی و بشر حافی ست و شاگرد معروف کرخی ست و اناکه از طبقه ثانی اند اکثر
بوی درست کنند جنید گفت ما رایت اعبد من السری اتت علیه ثمان و تسعون سنة
ما روه مضطجعا الا فی علة الموت و هم جنید گفته که روزی بخانه سری سقطی در آمدم
لا فی النهار و لا فی اللیل لی فرح فلا ابالی اطال اللیل ام قصرا
روز از ناله و آه خواهی شب من دراز خواهی کوتاه سری ورد وقتی که مختصر بود
جنید را گفت ایاک و صحبة الاشرار و لا تنقطع عن الله بصحبة الاخیار شیخ الاسلام گفت
که پیش سری سقطی بودم نشسته قومی بر وی در آمدند و نشستند پیری مر ا گفت
بر وی هیچ بیگانه نیست گفتم در ویشی همچنین کار نمی‌خواهد گفت مرا انجوان خواندم سری باوی
در سخن آمد و دیر نماند و سخن چنان باریک شد که هیچ در نیافتم نیک در گشتم آخر سری گفت
شاگردی که کردی گفت بهر آنه مرا استادی است که فرائض نماز مرا بوی باید آموخت اما علم
توحید او مرا تلقین می‌کند سری گفت تا این علم در خراسان بجای بود همه جای بود
چون آنجا برشد هیچ جای نماند سری گفت معرفت از بالا فرو می‌آید چون مرغ پرواز کنان
تا دلی بیند که در وی شرم بود و حیا هم او گفته که انه المعرفة تجرید النفس للفرید للحق و هم وی
گفته من تزین للناس بما لیس فیه سقط من عین الله عز و جل و هم وی که در طرطوس بیمار شدم
جمعی از کبران جانان قرائیان بعیادت می‌آمدند و چندان بنشستند که من از ایشان بتنگ آمدم
شدم بعد از آن از من استدعاء دعا کردند دست بر داشتم و گفتم اللهم علمنا کیف نعود
المرضی جنید گفته که روزی به سری سقطی در آمدم مرا کاری فرمود زود وا ابسا ختم

دیدم

دیس وی برفتم و کاغذی پاره بمن داده در وی نوشته که سمعت حادیا یحدو فی البادیة

ویقول   ابکی و ما یدریک و ما یبکینی ابکی حذار ان تفارقنی وتقطع حبلی وتهجرنی

چون می گریم ز تو چه پنهان دارم کز بهر تو این دو چشم گریان دارم هر چند دلی بوصل شادان دارم

گوید در خانه سری بکوفتم شنیدم که میگفت اللهم من شغلنی عنک واشغله بک عنی از برکت

دعا وی حق سبحانه تعالی مرا چهل حج پیاده از حلب بمزی کرد وی امام و زاهد اهل تصوف بود

در اصناف علم بکمال و در دریا و در کوه در حلم و ثبات عجوبه بود و در رموز اشارت کامل

و خزانه مروت و شفقت بود اول کسیکه در بغداد سخن حقایق و تحقیقات گفت او بود و بیشتر

مشایخ عراق مرید او بود و ندو خال جنید و مرید معروف کرخی بود و حبیب راعی را دریافته بود

ابتدا در بغداد نشسته دوکانی داشت پرده در دوکان آویخته داشت هر روز هزار رکعت نماز

کردی یکی از کوه لبنان بزیارت او آمده پرده از دوکان برداشت و سلام گفت و گفت فلان

پیر ترا از کوه لبنان سلام میرساند سری گفت او در کوه ساکن شده است پس کاری نباشد مرد باید

که در میان بازار بحق مشغول تواند بود چنانچه یک لحظه از حق غایب نبود   که از خرید و

فروخت از ده دینار بنیم دینار بیش سود طمع نداشتی یکبار بمبلغ شصت دینار بادام خرید

بعد از آن گران شد دلال آمد و گفت بفروش گفت بچند دلال گفت نود دینار شیخ گفت

قرار من نیست که از ده دینار نیم دینار سود و بیش نخواهم دلال گفت من مال تو بنقصان نفروشم

شیخ گفت من عزم خود نقض نکنم نه دلال فروخت نه سری روا داشت   گویند اول حال

سقط فروشی کردی یکبار آتش در بازار بغداد افتاد او را گفتند دوکان تو هم سوخت گفت من

نیز فارغ شدم چون نگاه کردند نسوخته بود و چون چنان دید هر چه داشت بدرویشان داد و طریق تصوف
پیش گرفت پرسیدند که ابتداء حال تو چه بود گفت روزی حبیب راعی بدکان من بگذشت
من چیزی بدو دادم که بدرویشان صرف کن گفت حیاک الله تعالی از آن روز دنیا بر من
سرد شد روز دیگر معروف می آمد کودک یتیم همراه خود آورد گفت او را جامه کن او را جامه
کردم معروف گفت حق تعالی حب دنیا را بر دل تو دشمن گرداند ترا ازین شغل راحت دهد چون
این گفت یکبارگی از حب دنیا فارغ شدم ببرکات دعاء او و کس در عالم ریاضت او و معاملت نکرد که
او کرد تا حدی که جنید گفت هیچکس ندیدم در عبادت کامل تر از سری که نود و هشت سال بگذشت که
پهلوی بر زمین ننهاد مگر در بیماری مرگ   و گفت چهل سال است تا نفس من عسلی می طلبد
ندادم غسل محیوست و گفت هر روز چند بار در آینه نگرم از بیم آنکه نباید که از شومی گناه رویم سیاه شده
باشد و گفت خواهم که هر اندوه که بر دل مردمان است بر دل من باستی تا ایشان فارغ
آمدندی از اندوه و گفت اگر برادری پیش من آید من دست بمحاسن فرو آرم ترسم
که نام من در جریده منافقان ثبت کنند بشر حافی گفت من از هیچ کس سوال نکردم مگر از سری
که زاهد او را دانسته بودم و دانستم که شاد شود که چیزی از دست او بیرون رود جنید گفت
روزی پیش سری در شدم دیدم که میگریست گفتم سبب گریه چیست گفت امشب کودکی گفت کوزه آب
ترا آویزم از جای تا آب سرد شود گفتم شاید چنان کرد در خواب شدم حوری را دیدم گفتم
از آن کیستی گفت از آن کسم که کوزه آب بر نیاویزد تا آب سرد شود پس کوزه را بر زمین
زدم جنید گفت سفال آن کوزه را دیدم که مدتی افتاده بود و جنید گفت شبی سری گفت تقاضا کرد

بکو شو

بمسجد روم شوم از خانه بیرون آمدم و روان شدم بر در مسجد شخصی هایل دیدم ترسیدم مرا گفت
جنید از من می‌ترسی گفتم آری گفت اگر خدا را بشناختی از غیر او نترسیدی گفتم تو کیستی گفت ابلیسم
ام گفتم خواستم که ترا ببینم گفت آن ساعت که از من یاد کردی از خدای تعالی غافل شدی و ترا
خبر نه مرا و تو از دیدن من چه بود گفتم خواستم که ترا بپرسم که ترا بر فقیر هیچ دست باشد گفت نه گفتم
چرا گفت از آنکه خواهم که بدنیا بگیرم به عقبی روند و اگر خواهم به عقبی بگیرم بمولی روند و مرا از آنجا راه نیست
گفتم اگر به ایشان دست نیابی ایشان را بینی گفت بینم آنگاه که در سماع آیند در و جد و در وجد
افتند دانم که از کجا می‌نالند این گفت و ناپدید شد چون در مسجد شدم سری را دیدم در گوشه
مسجد سر بر زانو نهاده سر برآورد و گفت دروغ می‌گوید آن دشمن خدا که عزیز آیند که حق تعالی
ایشان را بخز بهل نه نماید تا بابلیس کی نماید جنید گفت یا پیری یا جمعی مختنان نگذشتم بدل من در آید
که حال این قوم چون خواهد بود سری گفت هرگز بدل من نگذشته است که مرا بر هیچ آفریده فضلیت در عالم
جنید گفت پیش سری رفتم او را دیدم متغیر شده از آن حال پرسیدم گفت جوانی از پریان در آمد
و از حیا سوال کرد جواب دادم در حال آب شده چنانکه می بینی آبی دیدم ایستاده
که سری خواهر دستور خواست تا خانه او برود اجازت نداد و گفت زندگانی که این نکند تا روی
خواهرش در آمد سری دید که خانه می‌رفت گفت ای برادر ما نمی‌گذاری تا خدمت تو کنم اکنون
نامحرمی را دیدم که او در روی سری گفت ای خواهر دل مشغول مدار که این دنیاست که در یا توخست
و از نامحرم بود اکنون از حق تعالی دستوری خواست تا از روزگار ما او را نصیبی بود و بر ریگی
گوید چندین مشایخ را دیدم که با ایشان را بر خلق شفقت ندیدم که او را بود   هر که سلامش

کردی روی ترش کردی وگفتی که پیغامبر علیه السلام گفته است هر که سلام کنند بر دیگری صد رحمت

فرو آید نود ونه آنکس را بود که روی تازه دارد ومن روی ترش میکنم تا نود ونه رحمت او را

او را بود واگر کسی گوید که این ایثار بود ودر چه ایثار را آنچه او کرد زیادت است چگونه برادر

را از خود زیادت خواسته باشد گوییم سخن و محکم نا الظاهر چنانچه روی ترش کردن را حکم نتوان

کرد اما بر ایثار حکم کنیم تا از صدق بود واز سر اخلاص جرم ظاهر آنچه بدست او بود بجا آورد

که یکبار یعقوب علیه السلام را در خواب دید گفت ای پیغامبر خدا این چه شورست که در

جهان انداخته چون ترا از حضرت حق محبت کمال است حدیث یوسف بیاور ده تا نه براو

که با پیری دل نگاهدار پس یوسف را یادی نمود نعره بزد وبیهوش شد سیزده شبانروز بی

عقل افتاده بود وچون باز بخود آمد ندا شنید که این جزای آنکس است که عاشقان درگاه ما را

ملامت کند که یکی گرسنه را طعامی داد و گفت چند روزست که نخورده گفت پنج روزست گفت و گرسنه

گرسنگی بخل است نه گرسنگی فقر سری خواست که یکی از اولیا را ببیند پس اتفاق یکی را

بر سر کوهی دید چون بر در رسید سلام کرد وگفت تو کیستی گفت او گفت خدایا ای گوی نعره

برزد وجان بداد جنید گفت سری روزی از من سؤال کرد که محبت چیست گفتم گروهی گفتند

موافقت است وگروهی گفتند اشارت است وگروهی چیزها دیگر گفتند سری پوست دست خود

بگرفت وبکشید از دست جدا نشد اگر گوییم این پوست در دوستی او خشک شده راست

گوییم از هوش برفت رویش چون ماه سری گفت بنده رسد بجای در محبت اگر تیری یا شمشیری

بر وی زنید خبر ندارد واز آن چیزی بود در دل من تا آنگاه آشکارا شد که چنین است

[illegible]

چون خبر یابم که مردمان پیش می آیند تا از من علم آموزند گفتم الهی تو ایشان را علمی عطا کن تا بدان مشغول گردند
من ایشان بکار نیاید من نخواهم که ایشان پیش من آیند   گویند سی سال بر مجاهده ایستاده بود
گفتند این بچه یافتی گفت بدعاء سری گفت چگونه گفت چگونه گفت روزی بدر سرای او شدم
و در بزدم او در خلوت بود گفت تو کیستی گفتم آشنا گفت اگر آشنا بودی پروای ما نبودی
مشغول او بودی پس گفت خداوندا او را مشغول گردان چنانچه پروای کس نباشد مرا در حال
چیزی در سینه من فرود آمد و کار اینجا رسید که بینی   گویند در مجلس سری یکی از ندمای خلیفه
که نام او احمد کاتب با تجملی تمام و جمعی خادمان و غلامان در خدمت او گفت در آمد در روح این مرد
می گوید در آمد بر زبان سری رفت که در هیزده هزار عالم هیچکس نیست از آدمی ضعیف تر و هیچکس از
انواع خلق خدای جهان عاصی تر نشود که آدمی عجب است از آدمی بدین ضعیفی که عاصی شود در خدای
عظیم این سخن تیری بود که از کمان سری بر دل احمد چنان بگریست که بیهوش شده گریان بخانه رفت
آن شب هیچ نخورد و هیچ نگفت دیگر روز تنها پیاده به مجلس آمد زرد روی و غمگین و روز سیوم جامه پشمین
پوشیده به مجلس آمد چون مجلس تمام شد پیش سری گفت ای استاد آن سخن تو مرا گرفته است و دنیا بر
دل من سرد شده میخواهم که عزلت کنم و دنیا بگذارم تو مرا بیان کن راه سالکان طریقت گفت
راه طریقت یا راه شریعت یا راه عوام خواهی یا راه خواص گفت هر دو راه بیان کن گفت راه
راه عوام آنست که پنج نماز در پس امام نگاه داری و زکوة مال بدهی اگر مال باشد از بیست دینار
نیم دینار و راه خواص آنست که همه دنیا را پشت پای زنی و هیچ دینار از آن مشغول
نباشی اگر بدهند قبول نکنی تو دانی این است راه پس روی بصحرا نهاد چون چند روز برآمد پیرزنی

پیش شیخ آمد گریان و سوزان گفت ای امام مسلمانان فرزندی داشتم تازه و جوان بزرگ

توانگر چندان و خرامان بازگشت گریان و گدازان اکنون چند روز است که غایب است نمیدانم کجاست

تدبیر کار من بکن از بس که زاری کرد شیخ را رحم آمد گفت بفتح و دلتنگی مکن که هیچ خبر نباشد چون فرزند

نیاید ترا خبر دهم که او ترک دنیا کرده است و اهل دنیا را گذاشته ثابت شده مدتی چون برآمد آن

پسر پیش شیخ آمد و گفت ای استاد و شفیق چنانکه مرا در راحت افگندی و از ظلمات رهاندی خدای تعالی

ترا راحت دو جهان دهاد پس شیخ خادم را فرستاد و مادرش را خبر کرد و مادرش با زن و فرزندان

آمد در پای احمد افتادند پسر کوچک دست او را در پای پدر افتادند بسیار بگریست احمد گفت

ای شیخ چرا ایشان را خبر کردی شیخ گفت از آنکه قبول کرده بودم که خبر دهم مادرت بسیار زاری

کرده بود پس احمد خواست که برود پس زن و فرزند او پیش احمد در رفت و گفت اگر میروی

او را با خود ببر احمد در حال آن پشمین جامه از تن وی در نمود و پشمین در وی پوشانید و

موی سرش تراشید و زنبیل بر دست او در پیش نهاد مادرش چون چنان دید طاقتش

نماند و گفت او را چنین نتوانم دید پسر را در ربود و پس احمد برفت مدتی بدین برآمد شبی

در وقت نماز خفتن درویشی به خانقاه آمد و گفت مرا احمد فرستاده است می گوید که کار من

با خیر رسید مرا دریاب شیخ بجانب گورستان روان شد احمد را دید در گورخانه بحال نزع افتاده

است زبان می جنباند شیخ گوش بنهاد شنید احمد میگفت لمثل هذا فلیعمل العاملون و وفات کرد

شیخ روی بشهر نهاد تا تجهیز وی کند اهل شهر را دید که بجای آمدند شیخ گفت کجا میروید گفتند امشب

از آسمان آوازی شنیدیم که هر که میخواهد تا بدوستی از دوستان حق نماز کند بگورستان شونیزیه

بود دفن

رود و نفسی چنان دوست که فرزندان چنین می جستند و اگر از وی جنید تنها خواستی تمام است و گفت
ای جوانان کار جوانی کنید پیش از آنکه به پیری رسید و ضعیف شوید در تقصیر باید چنانکه من مانده ام
و آن وقت که این میگفت هیچ جوان طاقت عبادت او نداشتی و گفت سی سال است تا استغفار
میکنم از یک شکران بود که آتش در بازار بغداد افتاد یکی مرا گفت که دکان تو نسوخت گفتم الحمد لله
از شرم آنکه خود را بهتر از برادران خواستم و دنیا خود را احمد گفتم و از آن استغفار میگفتم گفت اگر یک حرف
از ورد وی که مرا سبب فوت شد هرگز آن را قضا نباشد و گفت دور باشند از همسایه توانگر و قرایان
بازار و عالمان و امیران گفت هر که خواهد که دین او بسلامت ماند گو که از خلق عزلت گیرد که اکنون
زمان عزلت است و روزگار تنهای و گفت جز دنیا فضول است مگر پنج چیز نانی که سد جوع کند و آب
وآبی که تشنگی بنشاند و جامه که عورت بپوشاند و خانه که در آن جانوران بود و علمی که بدان کار می کنند
و گفت معصیت که از سبب شهوت بود امید توان داشت بآمرزش آن و هر معصیت که بسبب کبر بود
امید آمرزش نبود زیرا که معصیت ابلیس از کبر برخاست و زلت آدم از شهوت و گفت اگر در بوستانی روی که
که درختان بسیار باشند و بر هر شاخی مرغی بزبان فصیح گوید السلام علیک یا ولی الله با خود گوی که
مکر و استدراج است از این بباید ترسید و گفت علامت استدراج کور بینی است از عیوب نفس گر قول آن است
بی عمل و ادب ترجمان ولیست و گفت قوی ترین قوت آنست که بر نفس خود غالب آید و گفت هر که عاجز
ایذا از دست نفس خویش است او بغیر عاجزتر بود و نیز از بار و گفت جمعی بسیار اند که گفته ایشان موافق فعال
نیست الا اندکی اند که گفته ایشان موافق فعال ایشان نیست و گفت هر که قدر نعمت نشناسد زوال
از آنجا که نداند و گفت هر که مطیع شود از آنکه فوق اوست مطیع او شود آنکه دون اوست و گفت زبان

تو ترجمان دل است و رازی تو اینه دل است بر روی تو پیدا شود آنچه در دل پنهان داری وگفت

دلها سه قسم است دلی است مثل کوه که آنرا از جای نتوان جنبانید و دل است مثل درخت

بیخ او ثابت اما گاه گاه باد او را حرکت دهد و دلی است مثل پر که با باد بهر سوی می گردد وگفت

دلهای ابرار بخاتمت و دلهای مقربان معلق بسابقت است یعنی حسنات ابرار سیئات مقربان است

وحسنه ابرار آن می بود که بر وی فردای بی دهد بر د فردای این کار بر تو ختم می شود و

ابرار آن قوم اند که فرود آیند که ان الابرار لفی نعیم بر نعمت فرود آیند تا دلهای ایشان معلق

خاتمت بود اما سابقان اگر مقربان اند چشم بر ازل بود لاجرم هر که فرو نیابند که هرگز نتوان رسید

از نجبت چون بر هیچ فرود نیایند که ایشان را نیز تجربه بهشت باید کشید وگفت چنان انس که در دل

آید اگر در آن زهد و ورع بنیایند فرود آیند و اگرنه بازگردد وگفت هیچ چیز نیست که قرار گیرد در دل

اگر در آن دل چیزی دیگر بود خوف از حق تعالی و رجا از حق تعالی و دوستی

خدا تعالی و حیا از خدا تعالی و انس بخدا تعالی وگفت مقدار هر مردی در فهم خویش بمقدار نزدیکی

او بود بخدای وگفت فهم کننده ترین خلق آن بود که فهم کننده اسرار قران و تدبر کنند در آن

اسرار وگفت ترین خلق بود که بر حق صبر کنند وگفت فردا استان را بابسیار خوانند ولیکن دوستان را

بخدای باز خوانند وگفت شوق برترین مقام عارفان است وگفت عارف آنست که خوردن

او خوردن بیماران بود و خفتن او خفتن مارگزیدگان بود و عیش او عیش غرق شدگان

وگفت در بعضی کتب منزل است که حق تعالی فرمود که ای بنده من چون ذکر من بر تو غالب

غالب آید من عاشق تو شوم و عشق اینجا بمعنی محبت وگفت عارفان آفتاب صفت اند که

بر همه تابند

بر همه نابند و زمین شکل اند که بارکش موجودات بودند که حیوه و لها بدیشان باشد و آتش شکل
اند که عالم بدیشان روشن گردد و گفت تصوف نامی ست سه معنی را آنجا که معرفتش را نور
دریغ فرو نگذارند و در عالم باطن هیچ نگویند که نقض ظاهر کتاب بود و کرامات او را بدان دارد که
که مردم را باز دارد از محارم و گفت علامت زهد آرام گرفتن نفس ست از طلب و قناعت کردن
بدانچه گرسنگی بر دو از وی و راضی بودن بدانچه عورت پوش بود و نفور بودن نفس از فضول
و بیرون کردن خلق از دل و گفت سرمایه عبادت زهد ست در دنیا و مایه فتوت رغبت
از عقبی و گفت عیش مر زاهد خوش نبود که او مشغول بود بخود و عیش عارف خوش بود چون از
خویش مشغول بود و گفت کار زاهد همه بر دست گرفتم هر چه خواستم از وی یافتم مگر زهد
و گفت هر که بسیار آید در چشم خلق آنچه در وی نبود مقتدا از نظر حق و گفت هرگز البساز محکمترین
ست ما خلق از اندک صدق ست و گفت حسن خلق آنست

کرخلق را زکمانی

که خلق را نرنجانی و رنج خلق کشی بی کینه و مکافات و گفت از هیچ برادر بریده مشو برشک

و گمان و دوست از صحبت او مدار بی عتاب و گفت قوی ترین خلق آنست که از خشم خود

برآید و گفت ترک گناه کردن بر سه وجه است یکی از خوف دوزخ دویم از رغبت بهشت

پاک داشتن از خدا و گفت کامل نشوی تا دین خویش بر شهوات اختیار نکنی

یکبار در مجلس سخن میگفت کردمی زخم بروی زد هیچ التفات بدان نکرد و بعد از آن او را گفتند چرا

کژدم از خود دفع نکردی گفت شرم داشتم آنکه در مجلس سخن میگفتم و در مناجات گفتی الهی عظمت

تو مرا باز برید از مناجات تو و شناخت تو مرا انس داد بتو و گفت اگر انسی که تو فرموده مرا

یاد کن بزبان و اگر نه من یاد نکردمی ای یاد تو در زبان من نگنجد و زبانیکه بلهو آلوده است بذکر تو چگونه

آلوده گردانم جنید را سری گفت نمی خواهم که در بغداد بمیرم از بیم آنکه نباید که زمین مرا قبول نکند

رسوا شوم مردم بمن نیک گمان برده اند نباید که ایشان را بد افتد جنید گفت چون سری بیمار شد

بعیادت او رفتم بادبیزن برداشتم او را باد کنم گفت ای جنید بنه که آتش از باد تیزتر

میشود گفتم حال چگونه گفت عبد مملوک لا یقدر علی شیء گفتم مرا وصیتی کن گفت مشغول مشو بصحبت خلق

خدای تعالی جنید گفت اگر این سخن پیش از این میگفتی با تو صحبت نداشتمی بامداد سه شنبه سوم

رمضان سنه ثلث و خمسین و مائتین از دنیا رفته رحمة الله علیه

تاریخ پنجم ماه صفر سنه یکهزار هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند که حضرت سری سقطی را

کنیزکی بود چون از خدمت از مولی فراغت یافتی بگوشه در عبادت رفتی تمام شب مشغول

بنماز و مناجات بودی شبی شیخ را در خواب دانسته در مناجات گفت الهی بحرمت

نمود که با من داری و با تو قبول کنی این شیخ این بشنید گفت هر کس میگوید بگو به برکت صحبت این گروه

گفت ای خواجه اگر محبت و توجه الهی بجانب بنده نباشد بنده کی تواند که از غفلت و گناهی برای

بکار عبادت او شود — تا که از جانب معشوق نباشد کششی — کوشش عاشق بیچاره بجایی نرسد

شیخ این کلمه را از وی بپسندید و برای این او را آزاد کرد چون از صدر قبه غلامی یافت جای

که هیچ کس ندانست شیخ را از مفارقت او بسیار تاسف گشت که صحبت او را غنیمت میدانست

روزی حضرت پیر دستگیر کتابی مطالعه میکردند فرمودند که کودکی پیر زنی در خدمت حضرت سری

میخواند شیخ آسیاب داشت بهر آن کودک را فرستاد چون به آسیا رسید پایش با خبر بود و

غرق شد شیخ دانست کرده باشد پیش مادرش رفت تمهید نماد قضا و صبر کرد مادرش گفت

چه واقعه است واضح بگو شیخ گفت پسرت با من سبب جان حق تسلیم کرد مادرش گفت مرده است

ورا نشانم بنما شیخ با آسیا برد آن پیر زن پسر را بنام او که محمد بود آواز داد با منی اگر گفت آری

دست گرفته بخانه برد شیخ متحیر شده نظر الطرف مرید خود حضرت خواجه جنید بغدادی کرد خواجه گفت

این سخن که گفته المناجات اسرار و حالات خود را با الهامات الهی در می یابد چون موت پسر را الهام

در نیافته که صبر نماید بحکم حیات او کرد

حضرت آبان و سید [illegible] از مهاجرین حضرت آبان [illegible] معلس بفتح میم و فتح عین [illegible]

بزرگ بود و در زمان معاویه بماوراءالنهر رفت و بسمرقند اگرفت اول کسیکه از عرب اسلام از جیحون

گذشت او بود آبان بن عثمان رضی الله عنه جنازه ابو القاسم محمد حنفیه از فرزند حسن ابو الهاشم نماز

گذارد — چنانکه بعبارت نقل نموده می آید من آبان از [illegible] شیخ [illegible]

دهلی

دهلوی بر آن آبان بفتح همزه و تخفیف موحده بن عثمان از تابعین است و در حدیث ثقه با ثبات بود و روایت کرد
از پدر خود و غیره از صحابه و با آن از فالج مبتلا بود و قال سمعت ابی یقول

ما من عبد یقول فی صباح کل یوم و مساء کل لیلة بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء
وهو السمیع العلیم ثلث مرات فیضره شیء وکان ابان قد اصابه طرف فالج بفتح لام مرضی مشهور است
فجعل الرجل ینظر الیه فقال له ابان ما تنظر الی اما ان الحدیث کما حدثتک ولکنی لم اقله یومئذ لیمضی الله
علی قدره انتهی حاصل حدیث آنست هر که صباح و مسا بسم الله الذی الخ سه مرتبه بخواند
او را ضرر نرسد و اما ابان مرض فالج رسیده مردی بطرف وی باین معنی نگاهی کرد وی
گفت حدیث صحیح است لکن مرا امروز توفیق نداد که بخوانم تقدیر جاری شدنی بود که باین مرض
مبتلا شدم کذا فی اسماء الرجال لصحیح البخاری للشیخ عبد الحق دهلوی قدس سره و اولاده
ذکور و ستة اناث اما الذکور فعبد الله یعرف بالاصغر وقتل عبد الله الاکبر امه رقیة بنت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم وقتل بلغ ست سنین ونقر دیک فی عینه فمرض ومات وعبد الله الاصغر امه فاخته بنت غزوان
وعمر کان اکبرهم وفیهم العقب وولد له عدة مروان الی ان ... مات ... وابان کنیته ابا سعید
وله روایة فی الکتب وشهد حرب الجمل وکان احول ابرص اصم ولی المدینة فی ایام عبد الملک بن مروان
واصابه فالج ومات فی خلافة یزید بن عبد الملک وعقبه کثیر وله ولد فی الاندلس وخالد کان فی
یده وعند اولاده المصحف الذی قتل علیه عثمان حین قتل وله عقب وعمر وله عقب الصفائح
بنت جندب بن ... وسعید والولید امهما فاطمة بنت الولید وکان سعید یکنی ابا عثمان و
عثمان خراسان وکان حاکما بخراسان من قبل معاویة فقتل هناک وکان ...

فی عقبه بسمرقند و عبد الملک مات علی یا المدینه و هو ام البنین و اما الاناث فمریم الکبری اخت
لابیه و ام السعید اخت سعد لابیه و عایشه تزوجها الحارث بن الحکم بن العاص ثم خلف عنها عبدالله
و ام ابان تزوجها مروان بن الحکم بن العاص و ام عمرو امها رمله بنت شیبه بنت ربیعه و ام
العمر امها نائله و ام البنین امها ام ولد کذا فی ریاض النضره و زاد فی المختصر فی بنانه عمرو بنت
عثمان ثانی تزوجها سعید بن العاص فهلک عنه انتهی عبارته

۱۰۱

نسب وی در عبد مناف با حضرت علیه السلام جمع میشود

و بواسطه این اسامی بحضرت عبد مناف میرسد عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه
بن عبد الشمس بن عبد المناف و مادر وی اروی بنت کریز بن ربیع و مادر اروی ام الحکیم
بنت المطلب ملقبه به بیضا توامان عبدالله بن عبد المطلب بود و پس جده امیر المؤمنین
از قبل ام حضرت صلی الله علیه و سلم میشود کنیت وی ابو عمرو و لقب ذی النورین بجهت آنکه
دو دختر رسول صلی الله علیه و سلم را بعد از فوت یکی نکاح کرده بود و این فخر هیچ یعنی آدم را غیر وی نگشته
سوای او و حضرت علیه السلام فرموده که اگر چهل دختر داشتم بعد فوت یکی دیگری بوی میدادم
و ایمان وی بعد بعثت یکسال و دو ماه گذشته بود و عم بن ابی العاص عم وی سعی نموده که دو
ایمان نیارد و بعد ایمان انواع ایذا و [illegible] نموده که از کیش اسلام بماند اما وی مستقیم بوده
و مستدیم ماند و مصحف وی جمع کرده و صحابه عظام به اتفاق بر دین وی نمودند و رسول علیه
السلام در خانه خود بوده و در حالی که مرد و فخذ برهنه بود و صدیق اکبر رضی الله عنه آمده طلب

اذن نمود

اذن نمود و مأذون گشت خلیفهٔ ثانی فاروق رضی الله عنه بدستور خلیفهٔ اول اذن یافت و ذی النورین رضی
الله عنه آمده طلب اذن کرد آنحضرت علیه السلام ردای خود را ستر فرموده اذن داد
حضرت عائشه رضی الله عنها باین سؤال کرد که صدیق و فاروق رضی الله عنهما را قبل ستر فخذ اذن داده بودی علب
و ذی النورین را بعد ستر رسول علیه السلام فرمود که شرم میدارم از مردی که شرم میدارند ازو
فرشتگان اگر برای ستر فخذ طلب نمودمی در هم نمی آمد بسبب حیای خود و حضرت علیه السلام
فرمود لکل نبی رفیق و رفیقی فی الجنة عثمان که تخصیص رفاقت آن حضرت رضی الله عنه بحضرت
علیه السلام در دخول جنت در ملفوظ قطب الاقطاب حضرت شیخ محمد سعید قدس سره که جامع
آن قاضی محمد بوده و غیر از مذکور است که فرمان شد که چون رسول صلی الله علیه وسلم عبد محض بود
و طاعات از کمال عبودیت بجا آورده فیصله بهشت را که جزای اعمال است به تشریف او سرفراز
خواهند ساخت نهایت دامنگیر خواهند شد طاعات من محض از راه عبودیت بود پس چرا
راجه گنجایش بنابران مناسب است که عثمان رضی الله عنه رفیق آنحضرت علیه السلام گردد که بکمال حیا
موصوف بود و تجهیز جیش عسرت سه صد شتر و هزار دینار در راه خدا نمود و رسول علیه السلام فرمود
ما علی عثمان ما عمل بعد هذه و حسب امر رسول علیه السلام برای حاجت خدا که رفته بود پس او در حدیبیه بیعت
الرضوان واقع شد حضرت علیه السلام دست همه اصحاب بیعت گرفته بیعت فرموده و گفت که عثمان
در حاجت خدا و رسول او است پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یک دست خود را بعوض دست
عثمان رضی الله عنه بر دست دیگر مبارک خود نهاد و بیعت نمود که عثمان رضی الله
میگفت که شمال رسول خدا بهتر است از یمین من و بعضی گویند که آن دست راست بود و بعضی گویند

دست چپ دست آنحضرت علیه السلام مر عثمان رضی الله عنه را بهتر از دستهای اصحابه بود و انها ایشان را
و این فضیلت خاص است مر عثمان را رضی الله عنه و آن حضرت فرمود هر که دلو خود بر رومه خرید نماید
و وقف کند فی سبیل الله پس مر او راست بهتر از آن در بهشت و خرید نموده و وقف کرد رسول
علیه السلام فرمود که مسجد تنگ شد هر که بقعه آن فلان که متصل مسجد بود خرید و داخل مسجد گرداند
خدای تعالی او را در بهشت بهتر از آن دهد آنحضرت خرید نموده داخل مسجد گردانید روزی آنحضرت
علیه السلام بود بر کوه ثبیر که و با آن حضرت علیه السلام ابوبکر و عمر و ذی النورین بود پس جنبید آن
کوه تا اگر فتاد سنگهای او به پایان زمین پس زد آنحضرت کوه را به پای مبارک خود و گفت
که ساکن شو و نیست بر تو مگر نبی و صدیق و دو شهید و آنحضرت علیه السلام فرمود و ذی النورین
که بر بلوای عظیم خواهی نمود که ترا خواهد رسید و آنحضرت ذکر کرد فتنه را و فرمود و اشارت
نمود بذی النورین که مظلوم مقتول خواهی شد و رسول علیه السلام بذی النورین فرمود که خدای تعالی
ترا پیراهن خلافت خواهد پوشانید تو خلع نخواهی نمود آن پیراهن را اگر مردمان طالب خلع کنند
چون در سنه خمس و ثلثین مصریان آنحضرت را محاصره نمودند و وصیت مبارک مقابله و دفع اعدا
نمود که رسول علیه السلام با آنحضرت فرموده بود که هرگاه در وقوع فتنه صابر خواهی بود شمار از اصحاب النقیب
خواهد شد و حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آب بدست امام حسن برای شرب آنحضرت ارسال نمود
و گفت که خواهید گفت اگر آب رسید برآمده و کشمالیم آنحضرت فرمود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را
در خواب دیده ام که میفرماید که اگر تو با این قوم مقاتله خواهی نمود فتح خواهی یافت و اگر نمود
همراه من افطار خواهی نمود و آنحضرت در آن روز صایم بود و فرمود که من دوست میدارم که

رسول خدا افطار نمایم و صد غلام وی شمشیرها از نیام کشیده تمامه مقاتله خواستند و بروایتی چهارصد
آنحضرت فرمود که هر که شمشیرها از چوب در نیام نماید آزاد است بر آمدند همه غلامان شمشیرها در نیام
کردند مگر یک غلام که مقابله نمود شهید شد و قتل آنحضرت روز جمعه دوازدهم ذی حجه در میان
روز دست وی و مصحف بود که دم وی بر آیه فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم افتاد و بروایتی وفات
وی هیژدهم ماه ذی حجه و در سنه خمس و ثلثین و بروایتی هشتم ماه ذی حجه و عمر وی هشتاد
و چند سال و بروایتی هشتاد و دو سال و بروایتی هشتاد و شش سال و بعضی گویند هفتاد و
سال نماز جنازه وی جبیر بن مطعم و بعضی گویند زبیر آن و بعد شهادت روز چهارشنبه تا روز
شنبه در خانه ماند بعد از آن وی را در جنة البقیع دفن نمودند و در جلد اول از قطب الاقطاب
بدستخط خاص و در بیاض حضرت پیر دستگیر قدس سره این عبارت مرقوم است حضرت عثمان
بن عفان رضی الله عنه هشتم ماه ذی حجه بروایتی سیزدهم ماه ذی الحجه انتهی عبارته
این شبه نقل میکنند چنان خواستند
که حضرت عثمان را در حجره آنحضرت دفن کنند و آواز حضرت عائشه نیز در زمان حیات خود رخصت
گرفته بود مصریان از این سخن ابا آوردند و نگذاشتند که او را آنجا دفن کنند بلکه از نماز گذاردن بر وی
و دفن کردن نیز مانع آمدند حبیبه بنت ابی سفیان که از امهات المومنین بود بر در مسجد آمده
ایستاده گفت والله اگر نگذارید تا این مرد را دفن کنیم والا بیرون آیم و کشف ستر رسول صلی الله
علیه و آله و سلم کنم بعد از آن از منع دفن او باز آمدند شبانگاه آنروز که او را قتل کرده بودند جبیر بن
مطعم و حکیم بن حزام و عبدالله بن زبیر و بعضی دیگر از اصحاب آمدند و او را از آنجا که افتاده

بود برداشتند و به بقیع بردند و از دفن او در جنازه خانه اهل این مانع آمدند و در حش کوکب که

بود در شرقی بقیع و تعلق بابان بن عثمان داشت بردند و جبیر بن مطعم و جماعه دیگر بر وی نماز گذاردند

و در میان آن موضع قبری حفر کردند و او را در وی نهادند و دیواری بالای آن افکندند و بان پوشیدند

و برگشتند و این حش کوکب موضع بود خارج بقیع که مردم از دفن موتی در وی کراهت میداشتند

آورده اند که روزی عثمان بن عفان رضی الله عنه در انجا ایستاده بود و میگفت باشد که مردی

صالح هلاک گردد و در اینجا مدفون شود و بدان جهت انس مردم شود پس اول کسیکه در این موضع مدفون شد

عثمان بود رضی الله عنه و بعد از دفن وی حایط میان آن موضع را داخل بقیع گردانیدند و سنگی که رسول

علیه السلام بر سر قبر عثمان بن مظعون علامت گذاشته بود تا مردم بجوار آن قبر دفن سازند

و دفن نموده بود و عطاکاک للمتقین اما او برداشت و بر سر قبر عثمان نهاد و امر کرد مردم را که در آن مقبره وی

دفن کنند و وی خلیفه در اول روز محرم گشت دوازده سال و یازده ماه و بیست و چند روز و بعضی

کم و زیاده میگویند خلافت نمود و یکصد و چهل و شش احادیث رسول علیه السلام روایة

کرد رحمة الله علیه و علی اسلافه و اولاده و ذریته و اشیاعه و محب احقر العباد بزرگان استماع نموده

که مصحفی که بران خون خلیفه ثالث رضی الله عنه افتاده و آن را امام میگویند تا الیوم آن خون نمودار

میباشد و هرگاه امساک باران میشود آن مصحف را بر آورده و استسقا میکنند نفع میشود و مجرب است

حضرت عثمان را هفده فرزند هشت پسر و نه دختر بود عبدالله اکبر مادر

فاخته بنت غزوان و عبدالله اصغر مادر وی رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و عمرو و ابان

خالد و مریم مادر ایشان ام عمرو بنت جندب ابن حمیمه بن الحارث ابن ازد به و ولید و سعید

یکمدام

سعید و ام عثمان مادر ایشان فاطمه بنت الولید بن عبد شمس بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم و
عبد الملک مادر وی ام البنین بنت عتبه بن حصین بن بدر فزاری و عایشه و ام ابان و ام عمرو مادر
ایشان عائله بنت شیبه بن ربیعه بن عبد الشمس بن عبد مناف و ام خالد و اروی و ابان اصغر
مادر ایشان نائله بنت فرافصه بن الاحوص بن عمر بن ثعلبه بن الحارث بود و در روایتی غیر مشهور است
که دختری دیگر بود نام ام البنین از سریه داشته والله اعلم بالصواب

بن قصی ابن الجزان سب در روضة الاحباب نام او مغیره است و کنیتش ابو عبد شمس
و مناف نام بتی است و وی طویل قد و زیبا رنگ و صاحب حسن و جمال بود و وقتیکه هفتاد ساله شد
حق تعالی هاشم و عبد الشمس بوی عطا نمود و هر دو بهشت حبیب و توامان بودند و عمر وی نود و هشت
سال بود و قبر وی در مکه معظمه   در ذکر قصی نام وی زید و لقب وی قصی بهر آنکه
از مکه بیرون رفته و در قبیله قضاعه که قاصی یعنی بعید از مکه منزل گرفته بود و او را مجمع هم میگفتندی زیرا که
قبائل عرب که در زمان اسمعیل علیه السلام از مکه متفرق شده بودند چون قصی با مکه آمد انرا از دست
خزاعه انتزاع نمود و باز ایشان را در مکه جمع کرده و در این باب گفته اند   ابوکم قصی کان یدعی
مجمعا ٭٭ به جمع الله القبائل من فهر   بعضی را در اطراف مکه منزل داده و ایشان را قریش ظاهر میگفتندی
و بعضی را در اندرون مکه جای داد و ایشان را قریش الاباطح میگفتند و ایشان اشرف بودند و دار الندوه
دار الندوه قصی ساخت که چون قریش را مهمی کلی روی نمودی در آن خانه جمع میشدند و مشاوره
مینمودند و معنی ندوه در لغت جای حدیث کردن است و مادر وی عاتکه بنت سعد بن عدی بود
و وقتیکه پنجاه ساله بود خدای تعالی او را عبد مناف داد عمر وی یکصد و هفتاد ساله بود و فوت وی در مکه

و دو انصع رفاده و سقایه و حمایت خانه کعبه بوی داده   در ذکر کلاب بن مره از
بحر الانساب فرمود امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام وی کلاب است و نام مادر وی هند بنت
سریر بنت ثعلبه و چون که رسید عمر وی چهل و هفت سال خدای تعالی نبوی قصی را عطا فرمود و در
یکصد و ده سال وفات و دفن وی در طایف   در ذکر مرة بن عدی فرمود
کرم الله وجهه که نام وی مره است و مادر وی وحشیه بنت شیبان بن حارث چون هفتاد و سال
خدای تعالی کلاب بر وی عطا فرمود و عمر وی یکصد و چهل سال بود و فوت و دفن وی در مدینه منوره
در ذکر عدی بن کعب از بحر الانساب گفت امیر المومنین کرم الله وجهه نام
عدی و مادر وی حبیبه و چون که رسید شصت ساله خدای تعالی مره بوی عطا نمود و عمر وی هفتاد و نه سال بود
و فوت وی و دفن در مدینه است   در ذکر کعب بن لوی از بحر الانساب گفت امیر المومنین
کرم الله وجهه که نام وی کعب بود و مالک بود و نام مادرش ماریه چون هفتاد سال گردید مرة در خانه
وی تولد گردید عمر وی صد و شصت سال بود و در مدینه فوت شد و قبر او نیز در آن است
در ذکر لوی بن غالب از بحر الانساب گفت امیر المومنین کرم الله وجهه نام وی لوی بن غالب
نام مادر وی سلمی بنت عمرو چون شصت و نه سال شد الله تعالی کعب را بوی عطا فرمود و عمر وی صد سال
و دفن وی در مکه است   در ذکر غالب بن فهر علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین
کرم الله وجهه که نام وی غالب است و نام ثانی ... علیه السلام و مادرش لیلی بنت سعد بن هذیل
چون پنجاه ساله شد لوی در خانه وی تولد شد عمر وی هشتاد سال فوت و قبر وی در شام است
در ذکر فهر بن مالک از بحر الانساب گفت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه

نام او

نام او فهر و نام مادرش جندله دختر عامر که پادشاه معظم بود و چون بهشتاد سال رسید در خانهٔ وی غالب متولد شد
عمر وی نود سال و فوت و دفن وی در مکه است در ذکر مالک بن نضر از بحر الانساب
گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام وی مالک و نام مادرش عاتکه بنت عدوان و چون او
بچهل سال رسید در خانهٔ وی فهر متولد شد عمر وی هشتاد سال فوت و قبر وی در یمن است
در ذکر نضر بن کنانه از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نام او نضر او پادشاه معظم محتشم
و شجاع بود و در تیغ زنی عدیم المثل نام مادرش والده دختر اقوس بود و باتفاق اهل عرب نام وی
قریش بود و قریشی از وی میگیرند و چون نضر بنود سال رسید در خانهٔ وی مالک متولد شد وی
ملک عرب و عجم و هند و سند بود و عمر وی بود و صد سال فوت و قبر وی در شام است
گویند قریش لقب وی است منقول است که گمان که را زعم این بود که قریش ایشانند و سایر فرزند
نضر را قریش نمیگویند تا آنکه آمدند نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و از آن سرور سؤال کردند
که قریش کیانند گفت فرزندان نضر بن کنانه و جمع از اهل سیر و تواریخ بر آنند که قریش لقب فهر بن مالک
بن نضر است و هرکه از فرزندان فهر نیست او را قریشی نگویند میل آنکه درین روزگار قریشی یافته نشود و
در صحیح کتاب از کتب الانساب که بافوق فهر منسوب بود و این استدلال خوب نیست زیرا که مشهور
در میان مورخان آنست که از سایر اولاد نضر غیر فهر عقب نمانده و قریش گویند و فرزندان نضر بن فهر
خوانند و وجه تسمیهٔ ایشان بقریش آنست که همه در حرم جمع شدند بعد از آنکه متفرق شده
بودند و تقرش جمع شدن است یا بجهت آنکه ایشان اهل تجارت و کسب بودند و درین نقد بر قرشی
را از قرش که بمعنی کسب گرفته باشند و بعضی گویند بجهت آنکه ایشان را قریش گفتند که مردم چون

و بحج خانه کعبه می آمدند آن قوم تفحص حال فقرا نمودندی و ایشان را چیزی میدادند بنابرین قریش از آن

که معنی تفحص است ماخوذ بود و جماعه دیگر گویند که قریش نام دابه ایست در دریا که مهیب و بزرگ

در دریاست از همه جانوران اطعمه بر آید و چون در دریا آن می آید هیچ جانور از بوی او

و ایشان بزرگترین و اقوی قبایل عرب بودند ملقب بآن گشتند

در ذکر کنانه بن خزیمه علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین کرم الله وجهه که نام او کنانه و

یمن بوده و مادرش هند دختر ازعوانه چون هفتاد ساله شد در خانه وی نضر متولد شد و عمر وی

نود سال و فوت و قبر وی در یمن است   در ذکر خزیمه بن مدرکه از بحر الانساب گفت

امیر المؤمنین کرم الله وجهه که نام وی خزیمه و نام مادرش سلمی دختر اسعد بود و او ملک حجاز و شام

بود و چون بیست ساله شد حق تعالی او را کنانه داد و عمر وی صد و نود سال و فوت و قبر وی در یمن

در ذکر مدرکه بن الیاس علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله

وجهه نام وی مدرکه و نام مادرش خندفه دختر عامر بن حارث و او ملک مداین بود و چون سی و هفت

ساله شد خزیمه در خانه وی متولد شد و عمر وی هفتاد سال و فوت او در مداین و قبرش نیز

اما مدرکه که نام وی عامر یا عمرو بوده و بآن جهت وی را مدرکه گفتند که روزی در عقب

خرگوشی دوید و دریافت آنرا و بگرفت پس پدرش الیاس او را مدرکه لقب کرد و بآن مشهور شد

و بعضی گویند بجهه آن وی را مدرکه گفتند که هر عز و شرف که آبای او داشتند بدو رسیده بود و وی

ادراک جمیع آنها کرده بود و بر هر تقدیر ابیاتی که درین کتابست از جهه آن مبالغه باشد والله اعلم

در ذکر الیاس بن مضر علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه

که نام او الیاس علیه السلام و نام مادرش عمه تا دختر اد بن جارث چون الیاس ... سال شد در خانه

او مدرکه بزاد و عمر وی صد و بیست سال بود که فوت شد در وادی ... و قبر او هم در آنجاست

اما الیاس نیز از اجداد آنحضرت مؤمن بوده و آورده اند که وی از صلب خود آواز پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم در حج می شنید   مضر بن نزار از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی

کرم الله وجهه که نام او مضر و نام مادرش عقابه بنت عک بن عدنان بود چون مضر علیه السلام صد و بیست

ساله شد در خانه او الیاس متولد شد و عمر او صد و پنجاه سال و فوت او در شام و قبرش نیز

در آن   اما مضر بر دین اسلام بوده از ابن عباس منقول است که گفت مضر بر ملت

ابراهیم بوده و روایت آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا تسبوا مضر فانه کان مسلما

و گویند اول کسی که حدا اشتران در میان آورده و بعضی گویند اول کسی که حدا آنست غلامی بود از آن

مضر که روزی شتر می راند و تقصیری کرده بود و مضر چوبی که بعهده او بود بر دست وی ضربی زد

که چنانچه غلام بسیار متألم شد و گفت یا یداه یا یداه و خدا کرد و کان حسن الحدا

در ذکر نزار بن معد از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام او

نزار و نام مادرش معانه دختر جوشم بن جرهم چون معد هفتاد و دو ساله شد مضر در خانه او بیامد

و عمر او نود سال و فوتش در مکه و مدفن نیز در آن ابو الحسن ... گوید که چون در خانه معد

نزار بیامد اگر دید برادرش شتر قربانی داده بود و اشراف عرب گفتند که این پسر نزار

بود که پدرش نزار شتر قربانی داد   اما نزار گفت او ابو ربیعه است

و گویند این کس از اجداد پیغمبر صلی الله علیه و سلم معلوم نیست که بر چه ملت مینی

سعد و عدنان و نزار   در سعد بن عدنان از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین

علی کرم الله وجهه که نام او سعد بود و نام مادرش ... بنت شخب بن قحطان و اسم شمس

با بنی اسرائیل جنگ بسیار کرد چون پنجاه ساله شد در خانه او نزار آمد عمر او صد و شصت سال

در شام و قبرش نیز در آنجا از روضة الاحباب گفت سعد او قضاعه است

در ذکر عدنان بن اد علیه السلام علیه السلام گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام او عدنان

و نام مادرش حلیله بنت ... بن قحطان و وی پادشاه حجاز چون چهل و چهار ساله شد

سعد در خانه وی نزار عمر او صد و نود سال و فوتش در طائف و قبرش نیز در آنجا است

اما هرگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در شمار جدان خود بودی بجز وی که بعدنان

رسیدی تأمل کردی و بگفتی که از عدنان تا اسمعیل علیه السلام در نامهای اختلاف است

اما ابن بحر الانساب را راوی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه است و در انتهاست

اما عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت که من از حضرت رسالت پناه صلعم شنیده ام که

این عدنان تنها نشسته بود هزار سوار قصد وی روبروی نهادند عدنان فی الحال با ایشان بجنگ

پیوست تا که چهل و چهار هزار از ایشان بینداخت و اسب عدنان بیفتاد بعد از آن سوار

دیگر روی بگریز نهادند بجانب کوه رخ کردند سواران او را دریافتند عدنان از حضرت صمدیت

جل جلاله پناه خواست دستی از کوه پیدا شد و او را بگرفت و بر سر کوه نهاد و بعد تاریکی

عظیم بر سواران ظاهر شد همه را بر هم افتاد و بگریختند عدنان بسلامت بماند بعد از

حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که این معجزه من بود زیرا چه در آن زمان نور من

در جبین

همین عدنان بود که چنین بظاهرش و این عدنان ملک حجاز بود و اشجاعت چون چهل و
پنج ساله شد بعد در خانه روبراه و عمر وی صد و نود سال و فوت و قبر وی در طایف

نسبت اطهر علیه السلام تا عدنان متفق علیه است و میان ارباب سیر
و تواریخ و اصحاب علم انساب و از عدنان و تا اسمعیل و از اسمعیل تا آدم اختلاف بسیار واقع
است در عدد و تعیین اشخاص و ضبط اسامی بعضی میان عدنان و اسمعیل چهار عدد گفته‌اند و بعضی
زیاده تا بجائی که چهل عدد رسیده همچنین از اسمعیل تا آدم نیز اختلاف بسیار است فی الواقع
عدد و اشخاص که میان عدنان و آدم است و در روایتی صحیح که خالی از معارض یقین باشد
بثبوت نه پیوسته بنابرین سکوت از ذکر آنها انسب و اولی مینماید و مرویست که پیغمبر صلی
الله علیه و آله و سلم گاهی نسب خود را بیان میفرمود و چون بعدنان رسیدی توقف میکرد
و در روایتی آنست که میگفت کذب النسابون الی مافوق عدنان از عمر خطاب منقول است
که گفت ما نسب خود تا معد ضبط کرده ایم و بعد از معد نمیدانیم که چیست لیکن مشهور اهل سیر
و تواریخ متقرر اند بر آنکه ابراهیم و اسمعیل و نوح و شیث از اجداد کرام آنحضرت اند و قول ابوبکر
بن عربی گفته که ادریس از اجداد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نیست ملک از بنی
اسرائیل بوده شاذ است و استدلال او بحدیث معراج که ادریس با پیغمبر صلعم در زمان
ملاقات گفت مرحبا بالنبی الصالح والاخ الصالح اگر از اجداد پیغمبر ما بودی بایستی که الابن الصالح
گفتی همچنانکه ابراهیم گفت تمام نیست زیرا که احتمال دارد که از راه تسبیب تواضع و تلطف
گفته باشد والله اعلم بالصواب

در ذکر اد بن اود علیه السلام

از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین کرم الله وجهه که نام او ادریس علیه السلام و نام مادرش
سلمی دختر حرب بن قحطان بود و او را از برای آن ادریس گویند که او بسیار درس کردی
میل او از او شنیدندی و او نبی بود و چون هشتاد و سه ساله شد بدنان در خانه او نزاد
و عمر او سیصد و نود و سه سال بود و نوتش در مداین و قبرش نیز در آن
در ذکر او و بن سبع از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نام او او دام
مادرش صفیه دختر قحطان بود و این او ذریت و چهار زبان سخن گفتی و هست و
چهار نوع خط نوشتی اول کسیکه از اولاد آدم علیه السلام خط نوشت او بود و در
مر قوم را چون هشتاد ساله شد او نزاد و عمر او سیصد و پنجاه سال بود که نوت شد و قبر او
در شام است در ذکر سبع بن یسجب از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین
کرم الله وجهه که نام وی سبع بن یسجب و نام مادر وی جاریه دختر اعمر بن [illegible]
بود چون چهل ساله شد او بزاد و این سبع بر اولاد اسحاق دست یافته بود
او پادشاه حجاز و شام و یمن بود تا بقسطاط مصر رفت و زمین پارس نیز بعضی
گرفته بود هر که او را بدیدی سجده کردی از هیبت او و عمر او نود و دو سال بود
نوت او در شام و قبر وی نیز در آن یسجب بن ثابت از بحر الانساب
گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام وی یسجب و نام مادرش خطانه دختر
علی بن جرهم بود و چون صد و دو ساله شد الله تعالی او را سبع داد و عمر او صد
و دوازده سال شده که در مداین نوت شد و قبر او نیز در آن است و او کمی بود

اما جا برگی روایت میکنند که او را سیجب برای آن گفتندی که بنده او را اولاد اسحاق علیه السلام
کشته بود و سیجب سوگند خورده بود که بر سر گور بنده خود هزار آزاده اسحاق علیه السلام بکشم
همچنین هزاران را بر سر بنده خود بکشت او را بدین معنی سیجب گویند یعنی ریزنده خون

در ذکر نبت بن قیدار از بحر الانساب کعب امیر المؤمنین علی کرم الله

وجهه که نام وی نبت و نام مادرش مهلیل دختر زین کیلان بن سابو و چون نود ساله شد سیجب را [illegible]
عمر او صد و بیست سال و فوت او در مصر و قبرش نیز در مصر است اما فیض بن قاتبل مدنی گوید نبت را
از برای آن نبت گویند که مادرش در راه میرفت نبت در راه متولد شد و مادرش بمرد و پدرش
او را بگرفت و در غار در آورد و خود نیز در زحمت افتاد بعد چهل روز پدرش نیز بمرد شخصی
در راه سگ نبت و نبت از راه برگرفت و پرورد و او را نبت نام کرد یعنی پرورده شده

در ذکر قیدار بن اسمعیل علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله

وجهه نام وی قیدار و نام مادرش سلمی دختر حارث بن مصاص چون هشتاد و نود ساله شد و هشت ماه
دوازده روز شده بود نبت بزاد و عمر وی دویست و هفتاد ساله شده بود که فوت شد او ملکی
عظیم بود و فوت او در شام است و دفن او نیز در آن است اما ابو الحسن طوسی و عامر مدنی روایت
کرده اند که این قیدار را از حضرت عزت جلت قدرته هفت خصلت عطا بود که در زمان او
کسی را نبود یکی آنکه او را اینک کرفی دوم آنکه تیر انداختی هرگز خطا نرفتی سوم آنکه دو [illegible]
چهارم آنکه قوت عظیم داشت پنجم آنکه با هیبت بودی ششم آنکه شجاع بود و هفتم آنکه در شمار [illegible]
بر هفتاد زن رفتی و درماندی نشدی

در ذکر اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام از

ازبحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نام او اسمعیل و نام مادرش هاجره رضی الله
عنها و خانه او در مکه بود و مولود و مبعوث او نیز در مکه چون هفتاد ساله شد قیدار برائید عمر او صد و
سی و هفت سال بود که در مکه رحلت نمود و دفن او نیز در مکه است ابو الحسن طوسی و
روایت می کنند که هاجره رضی الله عنها ملک کوفه بساره بخشیده بود و در آن وقتی که
سعاشبه کرده بود و نخاله بود که چون مهتر ابراهیم علیه السلام زبعل کوفه رفت بادشاه کوفه حاذق نام
چون او را احوال جمال شاهره خبر شد ساره را پیش خود طلبیده بجانب ساره قرار کرده بامر الله
دستش خشک شد و بعده این حاذق از شاره دعا التماس کرد و از دعای ساره دستش بحال آمد کنیزکی
این حاذق بود هاجره نام آورد و بساره بخشید و ساره هاجره را بابراهیم علیه السلام بخشید
و مهتر اسمعیل علیه السلام از هاجره متولد شد چون هاجره را با ابراهیم علیه السلام سخت دوست گرفت
راغیرت گرفت و گفت هاجره را از نزدیک من جای دیگر ببر که من او را نبینم ابراهیم علیه السلام
هاجره را بزمین حجاز آورد و بموضعی که امروز مکه است بامر الله تعالی ابراهیم سه روز با هاجره در مکه بود
و مقام مکه خراب بود و بعده ابراهیم علیه السلام از وی بازگشت هاجره را با فرزند بخدای تعالی سپرد
اما بعد از ولادت اسمعیل علیه السلام هاجره را تشنگی غالب شده بود و از حاجت او چشمه زمزم را
بجهت ایشان ظاهر گردانید و قوم جرهم که اعراب یمن بودند مصاض بن عمر جرهم بادشاه ایشان
و بسبب آن ایشان آنجا ساکن شدند و اسمعیل علیه السلام میان ایشان بزرگ شد و زبان عربی
از ایشان بیاموخت و مهتر ابراهیم علیه السلام متواتر بر ایشان می آمدی و بامر الله تعالی به کعبه
اسمعیل علیه السلام بنا کرد و سنگ از پنج کوه ها آوردند و از کوه طور سینا

جری چون از ین کوه های سنگ آوردند خانه ساخته شد پس جبرئیل علیه السلام ایشان را مناسک
حج بجا آوردن تعلیم کرد و در شب بروئیه بخواب که فرزند را قربانی ده یعنی اسمعیل را چون ابراهیم
فرزند را برای قربانی بیرون آورد الله تعالی گوسپندی را فدای او ساخت بعده اسمعیل علیه
السلام را زن خواست دختر مضاض بن عمر الجرهمی سیده نام بود و ازو مر اسمعیل علیه السلام را
فرزندان بسیار شدند چون سیده بمرد سلمی دختر حارث بن مضاض را نکاح کرد پیش از ین بن مضاض
بود عمالیق را از حجاز بیرون کرده بودند و هرکه بر شریعت ابراهیم و ملت حنفی بود زنده ماند و اسمعیل
بود که هاجره رضی الله عنها در پیش او نقل کرد هاجره را در ان حجره نهادند در جوار او در خود ان حجره
نزدیک میزاب است درین وقت زیر زمین است قبر هرد و اما اسمعیل احسن اولاد ابراهیم
بود و او را ابو العرب می گفتندی و لقب اعراق الثری است و مادر وی هاجره است چون وی را
ابراهیم بمکه برد و بنو رشیر میخوردند و می گویند دو ساله بود و اختلاف است علما را که ذبیح اسمعیل بود
یا اسحاق قاضی بیضاوی در تفسیر خویش و امام نووی در کتاب تهذیب الاسماء واللغات و غیرهما
آورده اند که اکثر برانند که اسمعیل بود و جمعی کثیر برانند که اسحاق و در طایفه نیز هر جای خویش
و سلمی دارند و اختلفوا فی الولد الذی امر ابراهیم علیه السلام بذبحه
قال بعضهم هو اسمعیل علیه السلام و قال بعضهم هو اسحاق علیه السلام و روی عن علی و ابو هریره
و عبد الله بن سلام و عکرمه و قتاده و مقاتل و وهب بن منبه انهم قالوا هو اسحاق و قال عبد الله
بن عباس و عبد الله بن عمر و ابو بکر و مجاهد و محمد بن کعب القرظی والکلبی انه اسمعیل الخ
اسمعیل با پدر گفت چون مرا ذبح کنی دست و پای من محکم به بند از من حرکتی صادر نشود که

من فوائده ابراهیم شاهی

موجب نقصان آخرت بود زیرا که موت بسیار دشوار است و کارد خود را بسنگ تیز ساز تا ز...

خلاص سوم چون مرا بخوابانی روی من بطرف زمین کن زیرا که میترسم که چون در روی من نظر...

شفقت پدری در حرکت آید و حایل شود در میان تو و امر خداوند و اگر خواهی که پیراهن مرا...

مادر من ببری برای تا باعث تسلی خاطر خود شود ابراهیم گفت نعم المعین انت ای بنی علی امر الله تعالی

پس اسمعیل را به نسبت بجا آنکه گفته بود و کارد بر حلق او نهاد هرچند که بر آنجا برید نمیشد در روایت است

که کارد بر گشت گویند که حق تعالی قطعه مس را بر حلق اسمعیل بجا داد کرد تا مانع قطع شد چون حضرت حق

ابراهیم را در بدل فرزند و اسمعیل را در بذل اسمعیل نفس خود صادق و کامل در محبت یافت ندا کرد که ای ابراهیم

تصدیق واقعه خود نمودی و فدای بزرگ بجهت اسمعیل فرستاده چنانچه میفرمایند و فدیناه بذبح عظیم ابن

عباس گوید که فدای اسمعیل گوسپندی بود از بهشت که چهل سال در مرغزار جنان چریده بود

در تاریخ سابع دهم ماه جمادی الاول ۱۲۹۵ کتاب تاج القصص مطالعه میفرمودند و در...

قربانی حضرت اسمعیل علیه السلام بکبش نه شتر و غیره منویسد چون حضرت ابراهیم علیه السلام با حضرت اسمعیل

روان شد بکاری در ستی با خود گرفتند مردم پرسیدند چرا گرفته اید گفتند میخواهیم گوسپند بریان...

برای بستن و ذبح کردن بکار آید چون ایشان نام گوسپند گرفتند قربانی از آن جنس آید و نیز گویند

که این گوسپند همان گوسپند قربانی هابیل که مقبول شده و در بهشت میچرید و بر کلانی برابر قبیل بود

و سر و هر چهار سم او از طلا و سم و استخوان و خون نداشت و پشک او مشک و عنبر بود و این

همه را آنکه گفته که سر و چهار سم او در از برکت دست حضرت ابراهیم بود و پشم و استخوان نداشت

که آنحضرت رنگ رباد و سعه از خود دو گرده بود چون جبرئیل علیه السلام

فدای

ندای ورا از آسمان می آورد از خوف آنکه مبادا ابراهیم تعجیل کند و فرزند را بکشد تلبیه کرد و در آن گفت الله اکبر
الله اکبر ابراهیم نظر کرد و دید جبرئیل است و ندا او درد گفت لا اله الا الله والله اکبر پس اسمعیل واقف شد
و گفت الله اکبر ولله الحمد ازین سبب در اوقات ذبح یادگار ماند عمر وی صد و سی و هفت سال چون ابراهیم
از دنیا رفت وی هشتاد و نه ساله بود و میان وفات او و مولد پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم دو هزار
و ششصد سال بود و بعضی کمتر گفته اند والله اعلم ترتیب حقیر نکته استقامت از حضرت اسمعیل در آن وقت
نسبت حضرت ابراهیم استماع نموده که نور محمدی صلی الله علیه السلام از حضرت ابراهیم انتقال نموده در پیشانی
حضرت اسمعیل آمد بر جبین وقتیکه حضرت ابراهیم را در آتش انداختند و حضرت جبرئیل رسیدند و گفتند اما ترا
هیچ احتیاج هست اما الیک فلا جبرئیل گفت بسوی پروردگار رجوع کن و علمه بحالی کفی عن سوالی با وجودیکه آتش
مشاهده کرده اما این همه استقامت بسبب نور محمدی صلی الله علیه و سلم بود در ذکر ابراهیم
علیه السلام بن آذر از رجال الانساب گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام او ابراهیم بود و نام مادرش
المیه دختر حام بن کوشیان بود و چون عمر ابراهیم علیه السلام پنجاه ساله شد خدا تعالی ورا اسمعیل علیه السلام
داد و چون شصت و دو ساله شد ورا اسحاق نبی علیه السلام داد و عمر او دویست سال بود که در قدس
فوت شد و قبر وی نیز در قدس است اهل تواریخ عرب ابو الحسن طوسی و شیبه
کرده اند که روزی مردی از زمین کوثا یا سواد کوفه بود و چون بعد از طوفان تاج بر سر نمرود بن کنعان
کوش بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و این نمرود پادشاه مشارق و مغارب بود و بعضی
گویند که در نمرود در مملکت دعوی خدای بکرد و هلاک در دهان او باد و چون وقت ولادت حضرت
ابراهیم علیه السلام نزدیک شد منجمان نمرود را خبر کردند که پسری از مادر بزاید که ملک تو از دست او زوال

کیر و نمرود فرمان داد که جمیع مردان از زنان پرهیز کنند حق تعالی ابراهیم را از صلب آزر به رحم
در فرود آورد و حضرت صمدیت جلت قدرته حمل او را مخفی گردانید چون ابراهیم علیه السلام از مادر بزاد او را در غاری
سنگی کنده بود او را در آن غار پرورده گرفت چنین روایت کرده اند که نمرود درین مدت چهل و هفت
سال هزار کودک جهت دفع ابراهیم علیه السلام هلاک کرد چون ابراهیم علیه السلام سیزده ساله شد ناگاه از غار او را
دیدار مادرش پرسید که این فرزند کیست مادرش گفت این فرزند منست و ابراهیم در غار با پدر جهت
بتان مجادله کرده و با قوم بحجت کواکب و تا نمرود بجهت شکستن بتان پیش نمرود بتدبیر سوختن او کرد و فرمود
تا در دامن کوهی کنده بودند بدست گز درازی و چهل روز ازان هیزم پر کردند و آتش در زدند و ابلیس
علیه اللعنة ایشان را تعلیم منجنیق کرده تا ابراهیم را در آتش انداختند مدت روز گذشت نمرود علیه اللعنة
محلی بلند برآمد ابراهیم علیه السلام سلامت دید مادر و پدرش را فرمان داد تا ابراهیم علیه السلام را از آتش
دربیرون آوردند بعده نمرود دست از ابراهیم علیه السلام برداشت آنگاه کوشکی برآورد و در مدت چهل سال
تا هفت هزار گز بر دو بنا نهاد چون بالا برج رفت تا با آسمانیان جنگ کند مهتر جبرئیل علیه السلام بانگ
بروی زد آن کوشک خراب شد و نمرود هلاک و مدت هلاک ملک او در دست و هفتاد سال و
در روایتی سبب مرگ او آن بود که پشه در بینی او رفت بدان عذاب هلاک شد و در روایتی هفتاد و
در روایتی هفت سال بود که هلاک شد و مهتر ابراهیم علیه السلام بعد بیرون آمدن دختر عم خود را ساره
نام نیست آذر بن تاحور رنجو است و تا در دبود و نزدیکی آذر عم ابراهیم علیه السلام بود ساره رضی
رضی الله عنها و دو پسر آذر برادر ابراهیم علیه السلام بود و لوط النبی پسر هاران بن آذر و این هاران
پسر او لوط که برادرزاده مهتر ابراهیم علیه السلام بود در عصر با ایمان بر ابراهیم علیه السلام آورد

ما هو المقصود و چون ابراهیم علیه السلام ساره رضی الله عنها را خواست هشتاد ساله بود و فراتی سی و هشت سال با ساره
رضی الله عنها یک سال کم بود و اما بجز روایت ابراهیم علیه السلام هر چهار کس را یک جا کرد و ساره را میان صندوق
انداخته بیرون آورد و صندوق مال باز طلبیدند چون ساره از صندوق بیرون آمد خواستند که
پیش نمرود برند حق تعالی تفاوت میان ایشان و او که هر یکی را سخن دیگر شد همین سبب آن زمین را بابل
نام کردند و ابراهیم علیه السلام از آنجا بشام رسید بزمین فلسطین ساکن شد بعده حق تعالی بست صحیفه بروی
فرستاد و شریعت که از آدم و نوح علیه السلام آنچه بود در وقت ابراهیم علیه السلام منسوخ گشته بود و ده
سنت که از حضرت علیه السلام بست آن بر ابراهیم علیه السلام فرض بود یکی آب در دهن کردن دوم آب
در بینی کردن سیوم مسواک و موی لب ستردن و فرق را راست کردن و ناخن چیدن و موی
بغل گرفتن و موی زیر دامن ستدن و تراشیدن و موی قفا و ستنجا باب کردن و ابراهیم علیه السلام
چون هفتاد ساله شده بود در آن پیش ختنه خود کرد و داعی از جهان را نمود و نماز و روزه و حج و زکوة
نیز فرض بود و کعبه را بنا کرد صلوة الله علیه و سلامه   منجمان و کاهنان بسیار
ملازم وی بودند روزی با او گفتند امسال در مملکت تو پسری زاید که تغیر دین اهل روی زمین کند
و زوال ملک تو نسبت وی باشد و گویند که در کتابها چنین یافته بودند نمرود در پی سیاست مولود
در رحم مادر قرار گرفته یا نه گفتند بلی نمرود از شهر بیرون رفت با تمام لشکر خود و حکم کرد
که همه مردان از شهر بیرون آیند و در ظاهر شهر منزل گیرند و هیچ مرد با زن صحبت ندارد و از
خوف تکون نطفه مولود وی که وی گفته بودند میپنداشت که بدین تدبیر تغیر تقدیر الهی تواند کرد
و از مضمون اذا اراد الله شیئا ففی اساسه غافل بود   قضای آسمانی را رد کردن نتوان

نتوان [illegible] چون برین حال بگذشت اتفاقا نمرود را در شهر مهمی شد و حال آنکه آزر پدر ابراهیم از خواص
ندمای نمرود بود وی را طلبید و بدان مهم بجانب شهر فرستاد و گفت برای آنکه بر تو اعتماد داشتم این مهم را بتو رجوع کردم
و مع ذلک بتاکید سوگند میدهم ترا که با اهل خویش نزدیکی نکنی آزر چون بشهر در آمد مهم را کفایت کرد
با خود گفت اگر امروز اهل خویش را نبینم بهتر بود و آمد بخانه خود و چون نظرش باهل خویش افتاد صبر نتوانست
نمود با زوجه خود صحبت داشت و مادر ابراهیم بوی حامله شد ابن عباس گوید و منجمان با نمرود
گفته بودند کودکی که با تو گفته بودیم امشب نطفه او در رحم مادر قرار گرفت پس نمرود امر کرد تا
طفلان که در آن سال متولد شوند بکشند چون محل ولادت ابراهیم رسید و آثار حمل بر مادرش پیدا
نبود بگوشه صحرای رفت از خوف اگر کسی مطلع شود و در ته چوبی که یابس شده بود ابراهیم را بزاد و در او
گوی پیچید و غاری نزدیک وی او را آنجا گذاشت و در غار را محکم کرد و بخانه خویش بازگشت بعد از
چند وقت رفت که از پسر خود خبری گیرد و دید که زنده است و انگشتان خود را میمکد از یکی شیر و از
یکی عسل و گویند جبرئیل می آمد از پر خویش شیر و عسل بوی میداد و گویند روزی بر ابراهیم چنان گذشتی که بر دیگران
ماهی و ماهی بر وی چنان بودی که بر دیگران سالی چون ابراهیم علیه السلام بسن تمیز رسید با مادر گفت مرا
ازین غار بیرون آر مادر وی را بیرون آورد و شبانگاهی بود و پس ابراهیم نظر بر آسمان و زمین و جبال
کرد و در تفکر فرو رفت و دانست که اینها را صانع میباید با خود گفت آنکس که مرا آفرید و پرورش داد
و طعام از زن داده است خالق همه اینها اوست و درین اندیشه بود که ستاره طالع شد گویند زهره یا مشتری
بود گفت هذا ربی نظر بر آن داشت تا آن کوکب بحد افول و غروب رسید گفت لا احب الآفلین و بعد
ازان ماه را که طالع شد گفت هذا ربی چون این نیز غروب کرد گفت چون پروردگار من مرا

راه راست

راه راست ننمودی هر آینه از جمله قوم گمراهان بودی آنگاه آفتاب را دید که طالع شد گفت هذا ربی اکبر چون
آن نیز هم در حجاب افول و غروب رفت گفت یا قوم انی بری مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا وما انا من المشرکین اختلاف است مفسران را در معنی هذا ربی بعضی بر ظاهر حمل کرده میگویند
که ابراهیم در اول حال مسترشد و طالب توحید بود تا زمانیکه الله تعالی او را موافق گردانید و در اوایل
مرام این کلام ضرر نمی کند سما در مقام استدلال و جمعی دیگر این قول را انکار میکنند و میگویند که جایز نیست
که وقتی از اوقات پیغامبری بگذرد   و مر الله تعالی را موحد نبود و چگونه این مرتبه در حق
کسی تصور توان کرد   نگهبان بود و معصوم گردانیده باشد و حکم بطهارت وی کرده باشد
و آلا نموده باشد چنانچه میفرماید ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل و کنا به عالمین از جنید بغدادی پرسیدند
که معنی آیه چه شده گفت حین لا معنی لیس بنا برین مقدمات آیه را از ظاهر صرف کنند و تاویل نمایند و چند وجه
در تاویل آن گفته شد   ابراهیم خواست که استدراج قوم کند این قول و خطا ایشان را با ایشان
نماید چه آن جماعت تعظیم کواکب میکردند و اینها را میپرستیدند و زعم ایشان چنان بود که جمیع امور منسوب
بکواکب است پس ابراهیم علیه السلام بتدریج با ایشان مینمود که هر چه قابل افول و تغیر است معبودی را نشاید
این قول از ابراهیم بر سبیل استفهام انکاری واقع شده و در آیه کریمه حرف استفهام محذوف است
ای اهذا ربی یعنی نیست این پروردگار من و این طریق در توبیخ و انکار بر قوم ابلغ است از آنکه گفتی ایشان را
هذا ربی   این قول از ابراهیم بر سبیل احتجاج بر ایشان واقع شده یعنی این پروردگار من است
بزعم شما چون غروب کرد و غایب شد اگر این اله بودی بایستی که غارب و غایب نگشتی
و در آیه کریمه فعلی محذوف است ای یقولون هذا ربی و محمد بن علی ترمذی حکیم رحمة الله علیه گوید

هذا ربی که ابراهیم گوید آن نبود و الا از نفس وی بنا بر روح و دل و زیرا که دل و روح را دلیل
نیست که با روح و دل وی مخاصمت کرد و چون کوکب را دید نفس وی مرغلب روح را گفت
هذا ربی و همچنین تا به اقوال افتاب رسد و روح و دل با نفس او گفتند این اشیاء مثل مشغولی کمن بلکه مشغول
باش به پروردگار انهم واحد همچنانکه با مشغول ام فعرض له و لیس هذا ابتغی فکلن

در تاریخ بست یکم ماه رمضان سنه یکهزار هفتاد و چهار

مرقوم است ذکری و درین افتاد که ابراهیم علیه السلام که افتاب و ماهتاب را گفت هذا ربی چه بود
حقیر عرض کرد که با حضرت این قبل نبوت بود و یا بعد نبوت فرمودند که بعض از نبوت هم ولایت و
بهر تقدیر چگونه بشمس را گوید هذا ربی عنایت شد در تفسیر و علمی نمیرسید که ان شمس و قمر نبود و ملک حق بر الصورت
متجلی شده بود و گفت هذا ربی و ابراهیم چون طالب شهود و دایمی بود و جویای مطلق از تقید شمس
را گفت لا احب الافلین یعنی دوست نمیدارم من زائل شوندگان البته ابعد از این گفت انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض اعنی متوجهم من ان ذاتی را که پیدا کرده است اسمان و زمین را اعنی
محیط است کل را اورده اند چون ابراهیم با تش نزدیک شد جبرئیل فرستادند تا
محبت و برابر محک اعتبار زند در رسید و گفت هل لک حاجة ابراهیم ترا هیچ حاجتی هست گفت اما الیک
فلا یعنی حاجتی دارم که بنده را احتیاج منفک نیست لیکن بتو حاجت ندارم جبرئیل گفت بانکس که
داری چرا نمیگوئی خلیل گفت حسبی من سوالی علمه بحالی بو منصور سباج گوید چون جبرئیل با خلیل
گفت هل لک من حاجة خلیل گفت من نفس خود را بدو فروخته بودم و انتظار وقت تسلیم نمودم
اکنون وقت ان آمد که حاجتی دیگر ندارم چرا که فروخته ام تسلیم مشتری نمایم و گویند چون جبرئیل

باوی گفت چرا با آنکه حاجت داری نمیگوئی گفت چون دوست مرا دوست را سوختن خواهد زیستن نخواهد

همان ساعت خطاب آمد چون دوست دوست را خواهد سوختن روا نیست و قیل لما قال له جبرئیل الک حاجة

قال ابراهیم لیس من النفس عوی و رب العزة و شکوی و لا من بلوی و لا رطب سوی المولی اخرم حق تعالی

خطاب فرمود چون خلیل از طبع خویش بیرون آمد تو نیز از طبع خود بیرون آی چنانچه میفرماید

قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گویند غیر از بندی که بر دست و پای ابراهیم بود آتش چیزی دیگر نسوخت

ابن عباس گوید اگر خدا تعالی نگفتی بردا و سلاما هلاک شدی او فرو آمدند که ملائکه بازوی ابراهیم گرفتند

و او را آهسته بر زمین نشاندند و الله تعالی چشمه آب عذبت در میان آتش ایجاد فرمود و انواع گل و ریحان

و نرجس گرداگرد ابراهیم برویانید و جبرئیل پیراهنی بهشتی در بر ابراهیم کرد

چون ملک برای قبض روح ابراهیم کردن آمد ابراهیم کردن آمد ابراهیم سوال کرد که یا ملک الموت جئتنی

زائرا ام قابضا للقبض روح ابراهیم کردن آمد ابراهیم روحی فرمود اگر اجازت فرمای قبض کنم گفت ای

ملک الموت مرا استمالت میخواهم آن خلجان از خاطرم مرتفع گردد پرسیدن کدام است گفت یا ملک

الموت هل رأیت خلیلا یقبض روح خلیله هیچ دوست دیدی که جان دوست خود قبض کند گفت یا ابراهیم

حضرت حق سبحانه تعالی میفرماید هل رأیت خلیلا لا یرید لقاء خلیله هیچ دوست دیدی که ملاقات دوست خود نخواهد

چون این بشنید خود به قدر تقاضا پیش آمد و گفت زودتر جان مرا قبض کن که هیچ بشارت ازین زیادت نخواهد بود

چه غم گر عاشق و بیم از مرگ نیندیشم که مرگ بهتر از حیات است — فی الحدیث الصحیح

ان ابراهیم اختتن بالقدوم و هو ابن ثمانین سنة اول کسی که نعلین پوشید او بود و ابراهیم پوشیده وی بود و در عرایس

نعلین گورست که حق تعالی وحی فرستاد با ابراهیم که تو گرامی تری بر زمین نزد من چون سجود کنی بکش نعلین

که باید ستر عورت نماید پس ابراهیم علیه السلام ایجاد سراویل کرد و اول کسیکه قتال با شمشیر کرد و اول کسیکه

و غنیمت را قسمت کرد و در راه خدا مهاجرت نمود وی بود و اول کسیکه فردای روز قیامت پوشانیده شود

وی بود و گویند ده صحیفه بوی نازل شده و تمام امثال و مواعظ بود و از کلمات صحف ابراهیم است

که عاقل را لازم که بعقل خویش بود و چند ساعت می باید ساعتی که در آن مناجات با خدا تعالی کند و ساعتی

که تفکر در صنع او کند و ساعتی که محاسبه نفس خویش کند در آن ساعت و ساعتی که بحاجت نفس خویش پردازد

از مطعم و مشرب حلال گویند که در روایت صحف ابراهیم علیه السلام مکتوب بود که الهی اجرا من ...

و جهه من مخافتک قال الله تعالی یعنی جزا یا ابراهیم مغفرتی و جنتی و رضوانی قال الهی ما جزاء من ...

والارملة الی الله قال جزاء یا ابراهیم ان ظله فی ظل عرشی قال لک الحمد یا الهی آورده اند که عمر ابراهیم

صد و هفتاد و پنج سال بوده و اکثر بر آنند که دویست سال بوده کعب الاحبار گوید که چون ابراهیم با ...

رسید از غیب شخصی بصورت پیری بنزد وی فرستاد ابراهیم وی را مهمانی کرد آن پیر چون طعام بخورد طعام

و آب دهن بر محاسن و سینه او میچکید و از غایت پیری نمیتوانست خود را محافظت کردن ابراهیم

با وی گفت دویست سال و ابراهیم در آن روز دویست ساله بود که ... از حیوات در دل

وی افتاد از خوف آنکه او نیز مثل آن شود و یک ناگاه وفات یافت گویند از پیغمبران ابراهیم و داود

و سلیمان صلوات الرحمن علیهم بمفاجات وفات یافته اند اکثر صالحان از دنیا همچنین رفته اند پیغمبر علیه السلام

فرمود که موت الفجاة راحة المؤمن و دیگر وارد است که موت الفجاة اخذة اسف و عقوبة

جمع بین الحدیثین آنست که گویند موت مفاجات راحت است صالحان و نیکان را و نشانه عذاب و عقوبت است

اشرار و بدان را والله اعلم گویند ابراهیم در ارض مقدس مدفون گشته و قبر وی معروف است

از مطعم

... کفت و ... سال ... عمر و ...

خلیل مشهور است در ترجمه مشکوة حضرت شیخ عبدالحق دهلوی قدس سره از فصل اول باب بدء الخلق و ذکر
الانبیاء علیهم السلام در تحت این حدیث عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اختتن ابراهیم النبی وهو
ابن ثمانین سنة بالقدوم مرقوم است که ختنه کرد ابراهیم حالانکه وی هشتاد ساله بود و در روایتی صد و بیست
ساله بقدوم بفتح قاف تیشه درودگر و بتشدید نام موضعی است از شام و در مختصر نهایه گفته که به تخفیف
و تشدید بمعنی تیشه است و توربشتی گفته که بقدوم بتخفیف دال است و نام موضعی است از شام
و بعضی از محدثین به تشدید میخوانند و آن خطاست و بعضی مردم گمان می برند که ختنه کرد بقدوم
که تراشیده میشود بدان چوب این غلط است بیشتر گمان من است که این به تشدید است انتهی
عبارته   در تاریخ شانزدهم ماه جمیدالاول سنه یکهزار هفتاد و نه فرمودند که در کتاب
که در کتاب تاج القصص مینویسند که سنگ در دست ابراهیم علیه السلام همچو موم می شد تا بر قدر و بر شکل
که میخواست بی آلت می آورد دست   از گنج رسیدی در تاریخ هشتم ماه جمیدالاخر سنه یکهزار و هفتاد و
وشش حضرت پیر دستگیر فرمودند که مهمانی خوب کار است که سنت حضرت خلیل الرحمان پیر و شهر شد
صلای کریمانه داده و نخانه او در چون برخوان نشستند ملاقاتان آنحضرت بنام رازق شروع کرده
تناول کردند و مهمان موافقت نکرد و آنحضرت گفتند که شرط خوردن روزی گرفتن نام روزی
رسان است   بگفتا طریقی نگیرم بدست که نشنیدم از پیر از پرست آنحضرت دانست که
گبر است از برخوان براند حضرت جبرئیل امین پیک رب العالمین در رسید وحی رسانید که من هفتاد
سال روزی رسانم و بران بی ادبی گاهی نراندم امروز که تنخواه او برخوان تو کرده یک
نوبت خدمت هفتاد سال در یاد آوری آنحضرت بمجرد استماع امر عتاب شتافته آن گبر را بنانه

ابراهیم علیه السلام [illegible] مهمان [illegible] آنحضرت

گردانید که از راندن و بازگردانیدن از تعجب سید خلیل و جدا از ابیان فرمود که اخلاق الهی را بیاید
ملاحظه نموده گفت که چون پروردگار تو چنین است بوی ایمان آوردم خلیل علیه السلام تعلیم کلمه توحید
نمود که کلمه گفت و مسلمان گشت   در تاریخ و سیم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و دو حضرت
پیر دستگیر فرمودند که چون حضرت ابراهیم را لقب خلیل الله شد و فرشته با امتحان بصورت آدمی
در صحرای که حضرت ابراهیم گله ثانی کردی آمدند بسم الله باواز بلند گفتند حضرت ابراهیم دویده پیش
انها آمد گفتند باز نام چیست آنگو بید ملائکه ثانی کردند حضرت ابراهیم گفت تمام گله شما دادم بگوئید
ملائکه گفتند باز فرمود که هرچه متاع خانگی دارم بگیرید باز بگوئید ملائکه گرفتند بعد از این ملائکه گفتند ما
ما از انبیا بکار نمی اید شما بگیرید ما برای امتحان خلت شما آمده بودیم شما را کامل یافتیم
در ذکر تاریخ عرف آذر تا جو علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین کرم الله وجهه که نام او
تارخ و نام مادرش سکی دختر جوسیان بن نقطان بود و تاج نام نهاده پدر است و برادر میتی خود
نمرود تارخ را خزانه خود تسلیم کرد و آزر نام یافت و برادرینی او زخان الگویند و برادر سمی اذر نام
بنی است به روایتی اذر نام صانع بت بزبان عبری چون تارخ پنجاه ساله شد حضرت الوت
او را ابراهیم داد و از وقت آدم علیه السلام تا تولد ابراهیم علیه السلام دو هزار و نهصد و هفت سال
گذشته بود و عمر او صد و هفتاد و هفت سال و فوت او در مصر مدفن سیزده دان و در ترجمه حضرت
شیخ عبدالحق دهلوی قدس الله سره بر مشکوة در باب المحشر برترین خدمت عن ابو هریره عن النبی
علیه السلام میشی ای ابراهیم علیه السلام پدر خود را که نام او آزر است روز قیامت تحقیق نزد بعضی
علماء رحمهم الله که قابل اند ما که اباء حضرت علیه السلام والصلوة همه از لوث شرک و کفر پاک

قال تعالی اذ قال ابراهیم لابیه آزر ... کم گفت ان حضرت علیه السلام

دره

و منزه اند آنست که آذر عم ابراهیم علیه السلام است که بمجاز او را پدر خوانده و نام پدر وی
تارخ است ازین جهت مقید ساخت باه را یا آذر خود پیش می آید پدر خود را ابراهیم که آذر است

در ذکر ناحور بن شاروع علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین علی مرتضی
کرم الله وجهه که نام او ناحور بود و معنی اسم ناحور روزی را گویند یعنی او را روزی فراخ بود و نام
مادرش نکمه بنت اخیل بن غوبلیم بود و چون او چهل ساله شد تارخ بر او عمر او در بیست و چهل هشت
سال شده بود و فوت او در کنعان و مدفن هم در آن

در ذکر شاروع بن ارغون از بحر الانساب گفت امیر المومنین علی کرم وجهه که نام او شاروع و نام مادر وی عروی بنت کوک
بنت غوبلیم و شاروع علیه السلام پیغمبری صالح و عابد و ذاکر بود و علی الدوام در عبادت سعی
نموده چون عمر او سی ساله شد الله تعالی او را ناحور روزی کرد عمر او در بیست و سی سال شده بود
و فوت او در مداین و قبرش نیز در آن

در ذکر ارغون بن قالع علیه السلام از بحر الانساب
گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام او ارغون و نام مادرش انه دختر سقرین غوبلیم بود و
چون در دویست و نه ساله شد خدای تعالی او را شاروع علیه السلام داد عمر او سه صد و هفتاد
و نه ساله بود که در مداین که در مداین فوتش و قبرش نیز در آنست

در ذکر قالع بن عابر علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام وی قالع و نام مادرش
عروه بنت صفونی بن غوبلیم و مولد قالع بعد طوفان چهل سال بود از جلوس نمرود تا ولادت قالع
صد و سی سال و از آدم علیه السلام تا نمرود هزار و ششصد سال و عمر او صد و هفتاد سال و در زیر
دیوار چرخ نمرود و قبر او در شام

در ذکر عابر بن سالح علیه السلام منها گفت امیر المومنین

علی کرم الله وجهه که نام او عابر و ابن عابر هود پیغامبر علیه السلام بود و نام مادرش کعبه بود و

عویلم بن شام چون عمر وی صد و سی ساله شد الله تعالی او را اقانع روزی کرد و عمر او چهار صد

سال بود که فوت شد و قبرش نیز در شام است   در ذکر سالح بن ارفخشد از بحر الانساب

امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام او شالح بود و نام مادرش مرود و دختر سروس بن ثاقب

سالح صد و سی ساله شد الله تعالی او را عابر داد و از آدم علیه السلام تا زادن عابر دو هزار سیصد

سال گذشته بود و عمر وی چهار صد سال شده بود و قبر او در شام است و فوت نیز در آن

در ذکر ارفخشد بن سام علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام

او ارفخشد بود و نام مادرش حلیله دختر سائیل بن قبر و مولد او بعد از طوفان دو سال بود و

آدم علیه السلام تا تولد ارفخشد دو بیست و چهل چهار سال گذشته چون ارفخشد صد و سی ساله

را بزاد و عمر او چهار صد چهل و پنجاه سال که رحلت کرد و فوت او در شام و قبر او نیز در آن

در ذکر سام بن نوح علیه السلام منها امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت که نام وی سام بود و نام

مادرش عزورة دختر الیک بن محویل بن خنوخ النبی علیه السلام و در میان فرزندان او نور

بود و نوح علیه السلام در میان سه فرزندان خود قسمت کرده بود و سام و حام و یافث اقالیم

و ترکستان و شمال برای یافث داده بود و دو اقلیم را سند و هند و جنوب برای حام داده بود

و عرب و عجم بر دو اقلیم را بسام داده و العرب جزیره من جزائر البلاد عرب داخل شده است گویا که

اقلیم هند و عجم و سام را بوده چون سام صد و دو ساله شده بود خدای تعالی او را ارفخشد عطا کرد و عمر او

سیصد سال بود که رحلت کرد و فوت او در شهر شام است و قبر او نیز در آنست

در ذکر

در ذکر نوح بن لمک علیه السلام از بحر الانساب گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام وی نوح بود علیه السلام
مادرش تینوس دختر اکیل بود و چون نوح علیه السلام صد و پنجاه ساله شده بود حضرت جلت قدرته بروی
وحی فرستاد اما نوح علیه السلام در عهد ضحاک مبعوث شده بود نام بتان ایشان یعوق و یغوث و نسر بود
و نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال خلایق را دعوت کرد اما صحفهای آدم و شیث و ادریس علیه السلام اما
هیچ یکی از ایشان ایمان نیاوردند مگر سه تن پس حق تعالی بر ایشان عذاب فرستاده یعنی در طوفان و اهل کشتی
نجات یافتند و مدت طوفان ده سال بود در اینجا هفت سال اما ابونصر یکی گوید از چهار پسر نوح
علیه السلام سه پسر در کشتی بودند و یام در سفینه هلاک شد و نوح علیه السلام را یک دختر بود و چهار نفر
در کشتی بودند نوح را گفتند اگر این چهار را داماد کنی با تو در کشتی راست کردن یاری کنیم چون
نوح علیه السلام را یک دختر بود فرمان رب العزت شد که دختر خود را در حجره کن و ماده سگ و ماده
خر و ماده گربه را نیز در حجره کن یکجا با دختر خود چون هر چهار را یکجا کردم چهار دختر یک صورت
شدند که نوح علیه السلام دختر خود را نشناخت در کشتی نوح علیه السلام با چهار داماد و چهار دختر
در کشتی بودند با همه عالم از ایشان متولد شده اند که کما قال الله تعالی و جعلنا ذریتهم الباقین و تابوت
آدم و حوا علیه السلام نیز در کشتی بود و عمالیق تابوت ایشان را از کشتی فرود آوردند و در زمین بلاعت
دفن کردند و این عمالیق از فرزندان یافث اند و نوح علیه السلام را که نوح میگویند بسبب آنکه
بسیار نوحه میکرد وی عمر یک هزار و چهار صد سال بود که رحلت کرد و قبر او در شام است
اما نوح علیه السلام هو ابن ملکان و قیل لمک بن متوشلخ بن ادریس گویند اسم وی
ساکن و گویند ساکت بود و بجهت آن ویرا نوح گویند که نوحه و زاری بسیار کردی چون ایشان

در سبب نوحه او اقوال است بعضی گویند که نوحه بر قوم خود کردی که ایشان بدعای وی حق تعالی هلاک کرد

و ابلیس نزد وی آمد گفت ای نوح کاری کردی از برای من اگر همه لشکر من جمع آمدندی نتوانستندی

کرد و چون نوح از وی این سخن بشنید گفت یا لیتنی صبرت علی اذاهم کاش من صبر نمودمی بر ایذای ایشان

ایذا و دعا نکردمی بعد از آن و اینا تأسف خوردی و نوحه کردی و نیز گفته اند که نوح نوحه بر نفس خود از آن

کرد روزی از آن میگذشت بر سگی گرگین این ببین سگ دوید و در مقابل وی بایستاد نوح گفت

دور شو ای قبیح خدای تعالی سگ را در گفتار آورد و تا باد گفت اگر میتوانی که بهتر از این بیافرین

بیاد روایتی آنست که حق تعالی وحی بدو فرستاد که آیا مرا عیب میکنی یا کلب را نوح در گریه شد و سر بر زمین

نهاد و باستغفار و توبه مشغول گشت بعد از آن پیوسته نوحه کردی و بعضی میگویند که سبب نوحه

آن بود که در شأن کنعان مراجعت کرده با خداوند تعالی گفت ان ابنی من اهلی از حضرت حق

مخاطب شد بخطاب انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسألن ما لیس لک به علم و برا او را آدم ثانی گویند

بسبب آنکه انساب بنی آدم همه روی زمین بوی منتهی میشود و از پیغمبران مرسل وی اولو العزم بود و اول پیغامبر

که شریعت نسخ در میان او روده وی بود و شریعت او نسخ شریعت آدم بود و خداوند تعالی معجزه

وی را در نفس او ظاهر ساخته بود زیرا که عمر وی از هزار سال بیش گذشته بود و دندانی از دندانهای

او نیفتاده بود و کم موئی او سفید نشده و هیچ از قوای وی نقصان نیافته بود   در تاریخ هفتم ماه

رمضان سنه یکهزار و هفتاد و چهار به تقریبی قصه نوح علیه السلام فرمودند که نهصد و پنجاه سال گفت

دعوت قوم و لیل و نهار اقلم بر زده ... ولا الا قرار از قوم سنگسار میگردید و ملائکه و در شب سنگباران

از بالا و در زمین گردیده و دعوت برای هلاکی قوم بطوفان کرد و بعد از اجابت بحکم و تعلیم کشتی ساخت

بود در

بعد درستی کشتی فرمان رسید که یکیک از حیوانات برای بقای نسل و قریب هشتاد نفر مومنان سوار کنند

حضرت نوح به مهر پدری به پسر گفت یا بنی ارکب معنا جواب داد ساوی الی جبل یعصمنی من الماء حضرت نوح فرمود

لا عاصم الیوم من امر الله پس بارش ابر از آسمان و جوشش آب از زمین شد و در موضع بیت الله سنگی نهاده

تا محفوظ از آب عذاب ماند کشتی در مقام بیت الله رسیده طواف کرده تا چهل روز بر کوه جودی

قرار گرفت و آب طوفان از کوه ها تا چهل گز بالا گذشته تا ساق عوج بن عنق که از زمان حضرت آدم تا آن وقت

رسید و خوراک او در مدت طوفان ماهی بود که گرفته با آفتاب بریان کرده میخوردی و عمرش در آن وقت

چهار صد سال رسیده بالغ میشد گویند فردا قیامت حضرت نوح را دعا رب لا تذر علی الارض من الکافرین

دیارا که سبب طوفان غرق عالمی شد خجالت باشد بدان نتوانند که در مقام شفاعت آیند انتهی

گفته اند در ابقای عوج بن عنق حکمت آن بود که اخبار کند مردم آینده را آنچه مشاهده کرده

گفته اند بجهت آنکه اعانت کرده بود نوح را در کشیدن چوب کشتی غرق نشد که کشتی نوح

معلق بود و هوا چنان تاریک و ظلمانی که روز و شب از یکدیگر ممیز نمی شد حق تعالی دو مهره نورانی

بر دیوار کشتی تعبیه فرموده بود که یکی مثل آفتاب و دیگر مانند ماهتاب حرکت می کرده از حرکت

آنها روز و شب و اوقات صلوة معلوم کردندی مدت طوفان شش ماه بود و حکم بعد از

تمام کشتی شد که هر صنفی از اصناف حیوانات جفتی درون کشتی در آر نوح گفت الهی حیوانات چگونه

جمع کنم خطاب آمد که جمع کردن آن بر ماست الهام کرد حیوانات تا جمع شوند جبرئیل نوح و جمله مطیع

شدند گویند که جبرئیل آنها را جمع کرد نزد نوح و جمله مطیع و منقاد گشته تا بدست خویش از

هر صنفی جفتی میگرفت و یکی بسی در میان ده و دو مرتبه نوح گفت الهی چکنم با شیر و گاو و گرگ

وگویند چون ماندند انها خطاب آمد آنکس که میان انها عداوت پیدا کرده است قادر است بر ازالت
الفت میان ایشان   ازابن عباس رضی الله عنه اخر حیوان راکه نوح در کشتی اورد
دراز گوش بود حال انکه ابلیس دست در دم وی زده می کشید نوح هرچند میگفت درای
درازگوش در نمی امد نوح بقهر گفت درای اگرچه با تو شیطان باشد درازگوش وان ملعون باوی
بود نوح چون شیطان را در کشتی دید گفت ای دشمن خدا ترا که آورد ابلیس گفت تو که گفتی درای
اگرچه با تو شیطان باشد   که نوح با وی گفت وای بر تو که مثل اومی را هلاک کردی ابلیس گفت
در جواب سه پیغمبر ای مرا نوح گفت بفرست چون خدا تعالی گفت ایا توبه مرا قبول کند نوح از حضرت
حق تعالی درخواست که توبه شیطان را قبول فرماید خطاب امد که توبه او انست که سجده تابوت
ادم کند که توبه تو وقتی قبول افتد که سجده تابوت ادم کنی ان ابلیس گفت ان زمان که زنده بود سجده
نکردم اکنون که مرده است سجده او خواهم کرد   که طول کشتی نوح سیصد گز بود و در اراستی
هزار و دویست گز بود و بقولی سیصد و شصت گز و عرض ان سیصد و سی گز بقولی پنجاه گز و بلندی
ان بقولی سی گز بقولی چهل گز بود بیرون و اندرون را بقیر مطلا کرده اند اورده اند که کشتی
نوح سه طبقه بود طبقه اعلی بجهت طیور طبق اوسط بجهت انسان طبقه اسفل بجهت دواب و وحوش
تولد نوح علیه السلام بعد وفات ادم علیه السلام یکصد و بیست و شش سال بود و سیصد و پنجاه
ساله بود که به پیغامبری مبعوث گشته و بعضی گویند که پنجاه ساله بود و بعد از طوفان دویست سال
زیست و بقولی سیصد و پنجاه سال و اسلم انست که گویند عمر وی بعد از زمان بعث و پیش از
طوفان نهصد و پنجاه سال بود که از اشعار قران معلوم میشود فاما پیش از بعث و بعد از طوفان

قوله تعالی

خدای تعالی داناست که میت آن او در زنده اندر چون وفات وی در رسید جبرئیل بوی آمد و گفت
یا اطول الانبیاء عمرا چگونه یافتی دنیا را با این عمر دراز گفت مانند خانه یافتم دو در که از دری
در آمدم و لحظه در میان خانه توقفی کردم و از دری دیگر بیرون رفتم و در دامی است که
این سوال ملک الموت بوی نمود و این جواب شنید چون نجاست در کشتی بسیار شد
من گربه او کشتی را متعفن گردانید نوح علیه السلام و اهل آن از آن متاذی شدند بحضرت حق سبحانه و تعالی
شکایت نمودند خطاب آمد که دست بر روی قبل فرود آور و قدرت ما را مشاهده کن بفرمان قیام نمود
فی الحال دو خوک یکی نر یکی ماده پیدا شدند و نجاست کشتی را بخوردند و اهل کشتی بیاسودند نوح علیه السلام
فرموده بود که هیچ حیوانی با جفت خود جمع نشود و موش امتثال امر ننمود و با جفت خود جمع شد در کشتی
موش فراوان گشتند و بسوراخ کردن کشتی مشغول شدند حضرت نوح علیه السلام دعا کرد در میان
آمد میان دو ابروی شیر پیدا شد چنان کرد عطسه زد و از بینی او دو گربه پیدا شد و گربه ها
موشها را بخوردند و کلب نر مخالفت فرمان نمود و با جفت خود جمع شد گربه دیده بود نوح علیه السلام
آمد و از واقعه واقف گردانید نوح علیه السلام در غضب شد سگ را مذمت کرد و سگ منکر شد گربه
را بدروغ منسوب نمود و چون روزی چند آمد سگ باز بر خلاف فرمان نمود و با جفت خود جمع شد
گربه باز عرض واقعه کرد نوح علیه السلام سگ را طلبید تا تادیب کند باز سگ منکر شد گربه را بکذب
نمود دیگر بار گربه منفعل شد از انفعال بجناب حق جل و علی بنالید و گفت خداوندا تو عالمی و میدانی
که من راست میگویم و دو نوبت است که کلب مرا بدروغ منسوب ساخت الهی بفرما تا در زمین چون
سگ گرت صورت مباشرت مشغول شد از برای پاس خاطر گربه حق سبحانه تعالی در سگ با هم

ملحق ساخت که نوح علیه السلام را خبر کرد و تا سگ را بدین حال بدید و در میان مردم فضیحت

و پرده دریده گشت و سخن گریه راست شد سگ بحضرت خداوند بنالید و گفت خداوندا اگر

مرا رسوا کرد و در میان خلق پرده مرا بدرید و الهی تو قادری بتوانی که تیر او را فضیحت کنی حق سبحانه و تعالی

دعا او را اجابت کرد و او را حاجتی داد که هر وقت که خواهد مباشرت کند خود را فضیحت کند چنان

و شعب که هر که در نواحی ایشان بود و بر حال ایشان مطلع گردد و این واقعه عادت و پرده پوشان

بشارت تمام است والله اعلم و بفرمان الهی جل و علی نوح علیه السلام از کشتی بیرون آمد بعد ازان کلاغ

بفرستاد تا از کیفیت آب خبر آرد و آن شوم بمرداری مشغول شد و از خبر آوردن غافل گشت نوح علیه السلام

بروی نفرین و لعنت کرد و چنین فرمود که همیشه ترسناک باش و روزی وی از جیفه ناپاک و خاطر

منفر و الفت بنی آدمیان را با او دادوا و را با ایشان نیز اثر اجابت آن دعا در حق او ظاهر گشت بعد ازان

کبوتر را فرستاد کبوتر نشانی فرو رفتن آب پاهای بگل سرخ آورد و ورق زیتون در منقار گرفته باز آورد

بنابر انقیاد کبوتر و آوردن خبر در حق وی دعا خیر فرمود که پیوسته مطبوع طبایع خلق و در همه باشد و

امن و امان شاد و خرم باشد اثر آن دعا نیز در روی ظاهر گشت چون از کشتی بیرون آمدند

در دشت چون چشم او بواسطه تاریکی کشتی در روشنای آفتاب خیره گشت میل و اکتحال فرمود و این

آن صاحب حکمت علیه السلام او را یادگار مانده بعد ازان فرمود تا قریه در پای آن کوه بنا کردند و آن

نام نهادند چه سکان کشتی باشهر روایات هشتاد نفر بودند بعد از تمام آن بنا تمامی ایشان بدار بقا

نمودند مگر نوح و سه پسر و زوجات ایشان که نسبت تمامی خلایق بایشان باقی مانده

در ذکر لمک بن متوشلخ چنانکه گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام مادرش عریان بنت

ازان

عزرائیل بن مهلیل بن قینون بن شیث علیه السلام و این لمک ملکی بود که شام و حجاز و عراق و کرمان
در سلطنت او در آمده بود و مر او را فرزندی بود نام جمیل بود او را دوست داشتی و آن فرزند
بمیش او فوت شد و بر بسط بساخت بر مثال فرزند خود و در کردن خود بیاویخت و مینواختی
و کسی چون نود ساله شد او را الله تعالی نوح داد و عمر وی صد و هفتاد و ساله شد که فوت شد و فوت
وی در شام است و قبر وی نیز در آن

در ذکر متوشلح بن اخنوخ علیه السلام مهنا گفت امیر المؤمنین کرم الله
وجهه که نام وی بن اخنوخ علیه السلام رئیس قوم بود چون هفتصد ساله شد او را فرزندی لمک نام داد و این
متوشلح بر سنت انبیاء علیهم السلام بود و عمر نهصد و [illegible] سال شده بود که رحلت کرد و فوت او و مدفن در
عراق است

در ذکر اخنوخ بن برد علیه السلام مهنا گفت امیر المؤمنین کرم الله وجهه که نام
وی اخنوخ بود و نام مادرش بنت سیان بن ادم علیه السلام و لقب او ادریس از آن گویند
که درس بسیار کردی بجهت مرسل بود و بر وی سی صحف منزل شده بود ده صحف در علم توحید
و ده صحف در وعظ و ده صحف در علم نجوم و ده صحف در علم رمل نازل بود و اول دعوت به توحید و وعظ
بکرد و حکمیش ایمان نه آوردند بعد ادریس علیه السلام معجزات خود را بعلم نجوم و رمل ثابت کرد همه گروید
بدو و ایمان آوردند و باتفاق اهل یونان نام او را هرمس گویند و جمیع حکما و اهل زمین حکمت از او
گرفته اند و لقمان حکیم گوید رمل مستخرج او بود و ابونصر مکی گوید مر ادریس علیه السلام را فرزندی
بود در غایت علم و خرد اما هم در پیش او نقل کرده بود و او از جهت آن فرزند جزع بسیار کرد و حضرت
بعزت جلت قدرته او را خبر کرد و آنند میان زنده شدن پسر او و میان درازی عمر او ادریس علیه السلام
درازی عمر خود اختیار کرد و شصد و پنجاه سال عمر وی بیافت بعد از مرگ نیز بار حیات یافت

بر سبیل امتحان و تجارت بصد رحمت برو ند و رشته صد و بیست سال حق سبحانه تعالی شیث را

فرزندی روزی کرد و ادریس علیه السلام بکسب خیاطی و زرع بیا مشغول شد و اول جامه که دوخت او بود

اول کسیکه خط نوشت او بود و عمر او سیصد و پنجاه سال بود که رحلت نمود

ادریس علیه السلام پسر یرد گویند و گویند یارد بوده مادرش اشوب نام داشته گویند وی

پدر نوح است نام وی اخنوخ یا اخنوخ بود و جمهور بر آنند که ادریس و اخنوخ هر دو اسم عجمی است بعضی

گفته ادریس عربی است نام سمی ادریسا لکثرة درسته الصحف قیل و الاول اصح زیرا که از حدیث ابو

غفاری که از رسول خدا بما رسیده چنان معلوم میشود که نام ادریس سریانی است فاما این

حدیث صحیح نیست و در آن لفظ ادریس عجمی باشد زیرا که ثابت که وی را دو نام بوده ادریس اخنوخ

پس تواند بود که ادریس لقب بود و اخنوخ عجمی باشد لیکن یافتن این کلمه در کلام عرب غیر منصرف دلالت

بر آن میکند که عجمی باشد زیرا که سوای علمیت هیچ سبب دیگر نمیتوان یافت غیر از عجمه مگر آنکه قایل بود

بتقدیر عدل در وی و اهل علم گویند ولادت در زمان ادم بوده صد سال پیش از آنکه ادم از

دنیا برود و قولی آنست که ادم وفات یافت از عمر ادریس سیصد و شصت سال

گذشته بود و جمهور بر آنند که اول پیغامبری که بعد از ادم مبعوث شد وی بود و نبوت بدو رسید

سال بوده صد و پنجاه سال در نبوت گذرانید و اول کسیکه پارچه پوشیده وی بود و پیش از وی

گوسفند می پوشیدند و گفته اند اول کسیکه نظر در علوم نجوم و حساب کرد او بود و اول کسیکه

در راه خدا جهاد نمود و اول کسیکه کشتی در زمان او در رود وی بود و جنگ فرزندان قابیل

وایشان را شبی سکر و روزی منفرد گو قائم اللیل وصائم الدهر بود و دایم ذکر حق کردی

دیگر

و از کسب خویش بفقرا صدقه دادی و گویند ملائکه چندان عمل صالح وی را بر آسمان می بردند که مقابل جمیع اعمال
بنی آدم بود   گویند وی خیاطی کردی و هر بار که سوزنی بکار بردی تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید و توحید
حق سبحانه تعالی ادا کردی و او را مکانی علی رفع کرد چنانچه در شان وی میفرماید و رفعناه مکانا علیا بعضی از
مفسران بر آنند که مراد رفع مکان اوست باسمان چهارم و این قول ضعیف است و بعضی میگویند که مراد رفع اوست
به بهشت و هیچ مکانی عالی تر از آن نبود مروی است از ابی العز جعدی رضی الله عنه که گفت نزد رسول خدا صلعم رفتم
و بیتی چند گفتم که از آن ابیات یکی این بود   بلغنا السماء مجدنا و سناؤنا و انا لنرجوا فوق ذلک
مظهرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با من گفت الی این یا ابا لیلی گفتم الی الجنة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود نعم ان شاء الله تعالی و قصه رفع ادریس به بهشت آنست گویند چون ملک الموت را اطلاع بر اعمال
صالحه که ملائکه باسمان می بردند واقع شد از حضرت عزت حق اذن طلبید که بزمین رود و با ادریس صحبت دارد
نماید چون باذن وی گشت بزمین آمد و چند روز با وی مصاحبت نمود و ادریس را چون کار او معلوم کرد
که وی از جمله بشر نیست زیرا که هیچ طعام نمی خورد و نمی آشامید و شب و روز بی فتور بعبادت حق مشغول
بود از وی پرسید که تو چه کسی گفت ملک الموت ادریس گفت حاجتی بتو دارم روا کنی انرا گفت حاجت
ان ادریس گفت حاجت انست که مرا امرانی ملک الموت بعد از اذن حضرت حق وی را ذوق موت نمود و ادریس را
لحظه روح را به بدن او باز آورد و آنگاه ادریس از وی حاجتی دیگر خواست که دوزخ را بوی نماید
ملک الموت بامر خدای تعالی دوزخ را بوی نمود و بعد از آن تمنای دیدن بهشت کرد ملک الموت بامر
خداوند تعالی بر پر خویش برداشته باسمان هفتم رفت و در بهشت در آورد و ادریس نظر کرد و جای
بغایت خوش دید و ساعتی در بهشت گشت کرد و ملک الموت با او گفت بیا تا بیرون رویم

ادریس متعلق شجره از اشجار بهشت شد و گفت والله که بیرون نروم تا خدا تعالی مرا بیرون
کند ملک الموت مرا میکرد که بیرون رود و ادریس ابای نمود حضرت حق ملکی را فرستاد تا میان ایشان حاکم
باشد آن ملک پرسید که حال چه بوده نوع است ملک الموت قصه باز گفت از ادریس پرسید که تو چه
میگوئی گفت میگویم خدا تعالی فرموده کل نفس ذائقة الموت و من موت را چشیده ام دیگر گفت و ان
میگویم الا واردها و من او را درو واقع شد و در شان اهل بهشت گفته و ما هم منها بمخرجین خدا سوگند که بیرون
نروم تا زمانی که مرا خدا تعالی بیرون کند پس شنیدید که گوینده از غیب میگفت باذنی فعل بگذار او را
فذلک معنی ورفعناه مکانا علیا و شیخ ابن حجر رحمه الله علیه در شرح صحیح بخاری از طبری نقل کرده که
کعب الاحبار با ابن عباس رضی الله عنهما میگفت که ادریس را دوستی بود از ملایک درخواست کرد
وا زوی تا بر پر خویش برنشست و بآسمان برد و چون بچهارم رسید ملک الموت در پیش آمد آن ملک که
که دوست ادریس بود از قابض ارواح سوال کرد از عمر ادریس که کجاست گفت او این ملک الموت گفت
این بدالشیء عجب مامور شده ام بقبض روح او کعب الاحبار گوید این است معنی ورفعناه مکانا علیا شیخ
ابن حجر میگوید این حکایات از اسرائیلیات والله اعلم بصحته و بعضی گفته اند که ادریس بعد از آنکه باسمان
رفت و احوال دور افلاک و طالع کواکب و خواص آنها معلوم کرد و باز بدنیا آمد و آن معراجی بود و
وی را آورده که چون او را رفع کردند چهارصد و پنجسال از عمر وی گذشته بود بقولی و بگر زیاده
بوده و بقولی کمتر.

بازن دخل

چندساله بود رفعت ادریس

و بقولی کمتر ازین و چون او را رفع کردند مردمان مختلف شدند و فترت وحی شد تا زمان نوح صلوات
الله الرحمن علیه

در ذکر برد بن یارد علیه السلام منها گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که نام

وی برد و نام مادرش سمیا دختر برمالکه بن شیث علیه السلام بود و در ایام وی خلایق متفرق شدند هر کسی ریاستی اختیار
کردند القاب هر یکی بر آن زمین شد و لوطی از اهل فساد خواندند و باتفاق یکدیگر سامیارس نام ملک کردند و او
چهل سال ملک بود و فنا با اهل فساد چون برد صد و هشتاد سال گذشت حق تعالی او را اخنوخ داد و عمر برد دویست
و شصت سال بود که از دار فنا بدار بقا رحلت کرد و قبر وی در طالب آباد است

در ذکر یارد بن مهلائیل منها گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که اسم او یارد و نام مادر وی جراحین دختر مهلال ابن انسیل
ابن شیث علیه السلام بود و این یارد ملکی بود با خشم بسیار و لشکر کشی کردی علی الدوام در فضل مفسدان
بودی چون یارد نود ساله شد در خانه او برد متولد شد عمر او نهصد و چهل سال بود و رحلت کرد و قبر او در مداین است

در ذکر مهلائیل بن قینان علیه السلام منها گفت امیر المومنین علی کرم الله وجهه نام او مهلائیل

و نام مادرش تحله دختر شنون هبطل و این مهلائیل با اولاد خویش بر روی زمین در فساد افتاد و بلهو
مشغول شد و فرزندان مهلائیل با فرزندان قابیل در ظلم و تعدی و جباری می بودند اول ظلم و
جباری در یکه و در روی زمین بظهور شد از آن شده بود فرزندان شیث علیه السلام گمان مشغول
و چون دیر مانکه و فرزندان دیگر با جمعهم باتفاق یکدیگر اجماع کردند و هبطل بن شیث علیه السلام را در زمان
خود بادشاه کردند و لشکر انبوه ساختند بعده انتقام ازین ظالمون و راغیان و جابران کشیدند
چون مهلائیل شصت ساله شده بود یارد متولد شد و عمر مهلائیل صد و نود ساله بود و قبرش در مداین بود
او نظر ملکی که آن عجب بود میگویند پادشاهی که اول بر زمین شد فرزندان آدم علیه السلام و اشان کلید آن ان

نامند اول ایشان کیومرث بود که او را گل شاه گفتندی بعد از آن از نسب شیث علیه السلام شدند اما روایت اول

علی کرم الله وجهه صحیح است که او حضرت شیث را دیده بود عمری از بن جد واند

در ذکر قینان بن انوش علیه السلام

منها گفت امیر المؤمنین کرم الله وجهه که نام او قینان بود علیه السلام و نام مادر وی والله دختر لعان بن آدم علیه السلام بود چون انوش هفتصد ساله شده بود حق سبحانه تعالی قینان را او را عطا کرد و این قینان تعلیم علیه السلام قوم خود را دعوت کرده و فرزندان خود را وصیت کرده بود که شما اختلاط فرزندان قابیل مکنید زیرا که ایشان مفسدان و ظالمان اند نفس اول زنا و فساد و شرب خمر که در زمین شد از فرزندان قابیل و در وجود آمده بود شد عمر او نهصد و بیست سال و فوت او در روز جمعه ماه شعبان بود و دو هزار و دوازده سال گذشته بود از هبوط آدم علیه السلام

در ذکر انوش بن شیث علیه السلام

منها گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که نام او انوش و نام مادر وی حورا بود چون شیث علیه السلام صد و چهل ساله شده بود که حق تعالی او را انوش داد این انوش را علم دین و ساعات و ایام و تواریخ آموخت و در سیر خود بعلم نجوم قوم خود را دعوت کرد انوش نیز فرزندان خود تعلیم کرده بود بهم گفت تا نوبت های مهتر آدم علیه السلام و حوا رضی الله عنها از آب طوفان و عمر او هفتصد سال بود و در سال هفتم ماه ربیع الاول از عالم گذر کرده برحمت ایزدی سبحانه تعالی پیوست و قبر او در شام است

در ذکر شیث بن آدم علیه السلام منها که نام او شیث بود و شیث بزبان عبری عوض را میگویند و عاد همچون نیز نام بود و مادرش حوا بود چون آدم علیه السلام را یکصد سال شده بود الله تعالی مهتر آدم علیه السلام را شیث عطا کرده بود و شیث را علم ساعات شب و روز و علم طوفان همه معلوم بود و پنجاه صحیفه بر شیث نازل شده بود و وفات او در روز سه شنبه دوم از ماه رجب بعد از نهصد و پنج سال از خلقت مهتر آدم علیه السلام گذشته بود و قبر او نیز در زمین ملاع است

اما شیث وصی آدم بود

درباب مردمان بعد از آدم بوی منتقل شد گویند چون آدم را وفات نزدیک رسید شیث را وصی عهد خود ساخت و تعلیم کرد
دیگر اورا که مخلوقی بهر پرستش چه عبادت میکنند و امر کرد اورا که علم خود را از اولاد قابیل اخفا کند تا حسد بر وی
نبرند محمد بن جریر که از اکابر مورخان است گفت انساب تمام بنی آدم امروز بشیث منتهی میشود زیرا که نسل باقی
از اولاد آدم منقطع شد در ایام طوفان نوح ابن قتیبه در معارف خویش آورده که شیث اصلح اولاد آدم
وافضل ایشان بود آدم اورا از سایر فرزندان دوستتر میداشت و او اشبه بوده با وی از فرزندان گویند ولادت
شیث بعد از قتل هابیل به پنج سال بوده و وی را بعد از فوت در غار ابوقبیس پهلوی مادر و پدر دفن
کردند و ریاست خلق بعد از وفات وی به پسرش انوش منتقل شد والله تعالی اعلم

در ذکر آدم علیه السلام حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه از پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند
که حضرت صمدیت جلت قدرته آدم را از حوا چهل و یک فرزندان کرامت کرد در بیست شکم اما در یک
پسران با دختران توأمان زاده اند و در یک شکم شیث علیه السلام بی خواهر متولد شد زیرا که حق تعالی عوض هابیل
آدم علیه السلام را داده بود و شریعت آدم علیه السلام چنین بود که خواهر شکمی که مقدم بودی به برادر موخر دادی
و موخر را بمقدم داده و پنجاه صحیفه بر آدم علیه السلام منزل شده و خانه از در بروی فرود آمده در محلی که
امروز خانه کعبه است بنا داده بود که آنرا بیت المعمور گویند تا آدم علیه السلام در حیات بود در آن خانه بودی فرزندان را
دران خانه جوار داده بود اول خانه که بروی زمین ظاهر شد بیت المعمور بود کما قال الله تعالی ان اول بیت وضع
للناس و بروایتی دیگر هم از امیر المومنین علی کرم الله وجهه است که آدم علیه السلام در سراندیب ساکن بوده و سالی
برای حج در بیت المعمور آمدی و قبله نماز وی بیت المعمور بود این اصح است زیرا که بروایت اول اگر سکونت
آدم به بیت المعمور بودی نماز آدم علیه السلام و فرزندان او بیکدام قبله بودی پس اصح است که سکونت

آدم علیه السلام در سر اندیب بود حیات شد بر آدم علیه السلام نزول بود چون عمر آدم علیه السلام به [illegible]

رسید قابیل برادر از پس هابیل هفتم سال هابیل متولد شد چون قابیل شصت ساله شد هابیل را سبب خواهر کشت

و تمام حوا بر را نگرفت و کی خوب آمد او را اولاد بسیار شدند اما در طوفان نوح علیه السلام هلاک شدند

در صحیفه‌های آدم علیه السلام حرمت میته و خون و گوشت خوک و خمر حرام بود و آنچه احتیاج معاش او بود فرزندان او بود از

حل و حرمت و آبا و خبث و اسرار حکمت افلاک و طبایع کشفی همه بود و هر روز نزول بود و در عید گفت فرزندان

بحدی شدند که در حیات آدم در عراق شدند و سالهای آدم علیه السلام هزار سال و حوا رضی الله عنها بگذار از

[illegible] سال و فوت او در شهر [illegible] مشتری و [illegible] ربیع و فوت آدم روز جمعه [illegible] دفن شد و دوازدهم

ربیع الاول و فوت حوا در شب جمعه دفن ششم از محرم بود تا بوت هر دو در کشتی نوح و [illegible]

در زمین [illegible] است و جبرئیل علیه السلام فرود آمد بر آدم علیه السلام دوازده بار و بر شیث شصت و یک بار و

بر ادریس چهار بار و بر نوح سیزده بار و بر ابراهیم [illegible] و پنجاه بار و بر موسی پنجاه بار و بر سلیمان [illegible] و

و بر عیسی پنجاه بار و بر محمد صلوات الله و سلامه بیست و چهار هزار مرتبه   اما آدم [illegible] مکرم

معظم از پیغمبران صلی الله علیه و سلام بر شدند اسم و ماکان آدم آن حضرت در جوار بود نبی معظم و کنیت آدم

ابوالبشر و ابو محمد است ابن عباس رضی الله عنه گوید که وی را آدم گویند بجهت آنکه از ادیم زمین یعنی از روی

زمین مخلوق شد و بعضی بر آنند که او را آدم نام کرده بجهت آنکه رنگ او گندم گون بوده بر قول اول آدم از

از ادیم و بر قول دوم از ادمت ماخوذ بود و بعضی گویند که وی را از آن جهت آدم گفتند که طینت او

از آب و خاک مخلوط بود من ادمت بین الشیئین اذا خلطت بینهما و این کلام دلالت میکند بر آنکه

آدم اسم عربی است والا عجمی را اشتقاق نیست و آنچه امام نووی رحمة الله علیه در تهذیب الاسماء و اللغات

از ابوالفضل

از ابو المنصور اللغوی نحوی نقل کرده که نام جمیع عبرانی عجمی است الا چهار آدم و صالح و شعیب و محمد صلی الله علیه
وسلم موید این قول است آنکه ابن عباس و مجاهد و قتاده و از ائمه تفسیر برانند که تعلیم اسم همه چیز کرد او را حتی القصعه و
بعضی برانند تعلیم کرد او را اسم ماکان و مایکون تا روز قیامت آورده اند که اول کسی که از ملائکه سجده نمود
اسرافیل و جبرئیل بود حق تعالی جزای آن خدمت لوح محفوظ باسرافیل تفویض نموده بجبرئیل را امین وحی ساخت
بعد از آن همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس که ابا نمود سجده مکر و لاجرم طوق لعنت ابدی در گردنش انداختند
ان علیک اللعنة الی یوم الدین حکم شد او را از بهشت بیرون رود فاخرج منها فانک رجیم و این دلیل است
بر آنکه هر که عالمی بچشم حقارت بنگرد از علم خود ممنوع باشد و موافق شیطان کرده باشد چه ابلیس بجهت خبث
و حسد گفت علم آدم ندید ملعون ابدی گشت هر که در روی عالمی بحرمت نگرد و عیب ایشان نگوید که آدمی بی
عیب نباشد ملک عیب ایشان نگوید و تعظیم ایشان نموده باشد قدم بموافقت جبرئیل و اسرافیل نهاده و رود و باشد
که بمقصود دین و دنیا فایز باشد. و آمده از حدیث است که پیغامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من اکرم عالما فقد اکرمنی
و قول ائمه معصومین آنکه تعظیم آدم از جهت نور محمدی صلی الله علیه و آله وسلم بود و از این است که در نعت حضرت علیه السلام گفته اند

در آدم بود نور از وجودش — دگر کی ملک گرده مسجودش

و کنیت ابلیس ابو مره و نام وی
بسریانی عزازیل و بعربی حارث و چون آن نافرمانی از وی صادر شد اسم و صورت وی تغیر گشت و ورا ابلیس گفتند
لانه ابلیس من رحمة الله ای ایس من رحمة الله و بعضی میگویند ابلیس لفظ عجمی است و گویند خلق آدم روز جمعه واقع شده
در بعضی احادیث بعضی از پیغامبر ما صلی الله علیه و آله وسلم نصیحت شنیده بود از آن ابلیس بنزد آدم و حوا آمد و گفت ای آدم
مراد الله از گندم مراد درختی که چون از ثمر آن بخوری جاوید در بهشت بمانی و ملک بهشت از تو زایل نشود و مراد او
آن درخت بود نهی کرده بودند ایشان را از آن آدم این سخن را از وی قبول نمود شیطان سوگند یاد کرد که من شما را

از جمله ناصحانم و در این سخن از جمله دیگر که با هم ابلیس ایشان را سوگند داد و بی فریفته گشتند زیرا که گمان ایشان این بود
که کسی سوگند خدا را دروغ نخورد و گویند نمی توان نصیحت یکی مگر از کسی که اعتماد بر وی داشت و اما وی در نصیحت با ایشان دروغ گفت
خطی در نصیحت کردن تو نبود و بر عین احتیاط کن و چشمی شیطان آدم را در خاطر مصیبت گردید بحقیقت حسن ظن بود
پس چون امید بود دفعت یافت با کل از آن شجر کرد لیکن آن آدم نهی را فراموش کرده او نیز بخورد

فرمان شد شیخ اکبر میفرماید اکل آدم شجره ممنوعه را به تلبیس ابلیس بوده که گفت حق سبحانه تعالی لاتقربا هذه الشجره نهی
کرده نه ما کل آن پس آدم از این خاطر خواهش کرد نو از آن شجره دور باش و نه یعنی چگونه نهی الهی را بر او
سازد که عصی و عصیان قدم او بر اطاعت ابلیک را معرض گرداند ابلیس را که چون حق سبحانه تعالی با آدم گفت ان
هذا عدو لک و لزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی این ما مراد آیه خوانده و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له
عزما فرموده اند ایشان عداوت او را نفهمیده و عوض کرد که ابلیس آمده و قسم به خدا خورد که انی لکما لمن الناصحین آن
قسم باعث بر اکل شجره شد که در ظن آمد که قسم به خدا چگونه کسی دروغ خورد و وجه اول عادم قسم دروغ را گمان
نکرده بر آن جرأت بر اکل آن فرموده بودند از آن حدیثی از حدیث های من خوانند که مضمون آن این است چون حق سبحانه تعالی
پیش چشم آدم جمیع ذریات را نمود چهره مبارک داود علیه السلام آدم را مرغوب آمد پرسید یا رب العالمین این کیست
حق سبحانه تعالی فرمود که این فرزندی از فرزندان تست که داود نام دارد پرسید عمر این چه قدر است حق تعالی فرمود
چهل سال آدم گفت شصت سال از عمر خود بخشیدم چون آدم علیه السلام نهصد و چهل سال رسید حضرت عزرائیل حاضر آمد
حضرت آدم پرسید ای عزرائیل عجلت نمودی که عمر من شصت سال دیگر است عزرائیل گفت یاد نداری که بفرزند
خود داود بخشیدی آدم علیه السلام انکار کرد پس انکار کردند ذریات او

او

یک هزار و هفتصد و هشت آنچه تیرانداز موصلی بدیت که اگر رفته تصحیح متوجه شدند شیخ الرئیس صحبت خان رو جا

خود که با حضرت آدم علیه السلام شده کرده در الٰهی نیز شد من با حضرت آدم علیه السلام نشسته بودم که خلیفه در بشکل

هشت یا بهشت فرمودند بهشت که اهل آسمان بر قدم و چند اند لکن اهل زمین و خلیفه خود را کجا در کار مشغول که هر

دو قدم باشند عرض کردم که معنی یک قدم و دو قدم چه چیز است اغتباب شد که اهل آسمان هر یک قدم اند عبارت از

اطاعت است و اهل زمین بر دو قدم که احتمال اطاعت هم دارند و احتمال عصیان هم پس خلیفه بی در کار است

که هر دو قدم را احتمال و اگر بشر است باشد خلیفه در کار نیست فافهم بار شیخ منور باید که من سوال کردم از حضرت آدم

علیه السلام اسمای که حق تعالی تعلیم کرد و بر ملائکه عرض نمود کدام اسما بودند آدم علیه السلام فرمود چون خالق مرا آفرید

تعلیم کرد مرا حقایق خویش را و ترکیبات و اسامی و جزیه و مرکبات پس عرض کرد آن حقایق و مرکبات را بر ملائکه که بگویند

و آگاه سازند از حقایق اسامی این ملائکه به عجز قایل شده گفتند ای رب ما علم نیست مگر همان که تعلیم کرده و این

علم جز آن است چه ملائکه که هر هر جز اسما دانستند و اسامی آنرا فهمیدند و نه از کیفیت ترکیب آگاه بودند و اسامی

جاهل بودند چون به عجز معترف شدند بعد حق سبحانه تعالی حکم فرمود با آدم علیه السلام که آگاه ساز ایشان را از حقایق

اشیا که هر یکی را اسامی مسمی ساز پس آدم علیه السلام اجزا را گرفت و صورت ساخت و گفت که بگویند

از وی جواد و دیگر را گرفت صورت آدمی ساخت و نمودند انسان آن علی بند احدهش ملائکه اصلا از حقیقت

ترکیب ایشان با جا زود مخفی بودند از اسامی آن و آدم علیه السلام از حقیقت آن همه خبردار خبردار بود و از

اسامی آن نه اینکه ملائکه حقایق را نمیدانستند و از اسامی جاهل بودند بعد از اطلاع حقایق بر فهمیدند اسامی

چندان عرض متعلق نیست وقتیکه اسامی را مطلع است

ابلیس از حق سبحانه تعالی سوال کرد که در علم تو نبود که من سجده نخواهم کرد حق سبحانه تعالی فرمود که در علم

آدم

من بود ابلیس گفت اگر سجده میکردم چنین لازم آمد تو از این مبرا حق تعالی فرمود که

بگو پیش از آنکه از سجده ترا علم بود که آیا از سجده در علم من هست یا نه بود گفت پیش از آن

فرمود پس برای چه من ترا راندم که آیا تو ازین رکنیز بوده که در علم من بوده ملک از روی

والکافر بود   تاریخ بیست دوم ماه محرم سنه یک هزار و هفتاد و هشت از هجرت

حضرت پیغمبر نیز فرموده میگویند که چنانکه طاوس زیباشکل و بهشتی بود مار هم قامتش زیبا شکل

و پاهایش چون پاهای شتر در بهشت ابلیس بعد منع از دخول خواست که حیله در بهشت رود و بر در بهشت

اول طاوس را دیده پیش او آمد ابلیس گفت مرا حیله در بهشت بر طاوس گفت از من نشود از مار بگو مار پیش او آمد او

در دهن کرده در بهشت برد از بهشت که رانده شد ابلیس آنجا آدم و حوا و پیش فریب شدند و از غضب پاهایش بریده شدند

و طاوس را در جزای دو دیده آوردن نزد ابلیس پاهایش زشت شدند تا زیرا یک بعد عقاب آدم و حوا کنند

تا آدم را در سرندیب و حوا را در جده و مار را در صفاهان و طاوس همدان و ابلیس را بابل بر زمین

انداختند و گویند شیطان سمنان و طاوس برزمین کابل افتاد و محققان بر آنند که عمر ابلیس بنوح و آدم

بصحبت رسیده و مدت صد سال آدم بگریست بعده حضرت جبرائیل را حکم شد تا این آیه ربنا

ظلمنا انفسنا الآیه بیاموخت از برکت خواندن آن عفو شد و نیز حدیث خوانند مضمون

آنکه هر مار در جسم نیاید کرد باید گفت حقوق مار بگیرد از خانه اگر در راه شنید و اگر در خانه شد بگوید

سه بار بگوید بحق محمد رسول الله صلعم از بیمار رد چون مرد نزدیک شنید گویند جنی بصورت مار شده بود از آن

گشت جن دیگر او را گرفته پیش سردار خود که مسلمان بود و در لیلة الجن شرف حضور رسول صلی الله

علیه و آله و سلم و سماع قرآن مشرف شده بود برده گفت که من از پیغامبر خدا شنیده ام هر که بگوید

آری

جبری گشتنی شود فضا او ساقط شود یک جوار که بر دوگه مراد و خوبصورت بارنده بود و او کشتی

ماه ربیع الاول سنه یک هزار و هفتصد و هفت حضرت پیغمبر سیرنگر فرمودند حضرت جبرئیل پنج گنج از بهشت

بر زمین آوردند عصای پیغمبر آدم از آنکه چون آنحضرت بر زمین افتاد وحوش بر او حمله کردند و بر سر زدند حضرت

جبرئیل عصا آورد تا آنها را براند حضرت آدم پرسید اینها چرا بر ما حمله کردند گفتند از غضب تو شما گفتند آنها از

استغفار آدم گفت از آن تا قیامت در سینه شما ماند دوم آن عصا آن بود که مانند گرده میان پهلو ساندی در رفع دشمنان

از و مار ساختی و در رود فرو بماند که مرکب گشت و تمام عصا که بحضرت موسی رسیدند و فرمودند سواری طغات عصا بر

هم گویا است حضرت موسی رسید که باقی مانده است دوم انگشتری حضرت آدم که بر در جنت طولانی مانده بود و مهر

سلیمان آوردند سیوم پیرهن که مأمن از آتش شد بحضرت ابراهیم آوردند و همان پیرهن بحضرت یوسف

رسید تا عاقبت امن از آفات چاه شد چهارم گنج نفر بانی حضرت اسمعیل آورد   دوم ماه محرم سنه

یک هزار و هفتصد و سه حضرت پیغمبر سیرنگر فرمودند حالت لحظه مبارک دیدند از آن قصر فرمودند هبوط آدم و ابلیس هر دو

بر زمین شد اما چون اصل آدم خاک بود و اصل ابلیس نار بود پس این هبوط در حق آدم در مکان وطن و ابلیس جدا از آب

از وطن   سیوم ماه جمادی الثانی سنه یک هزار و هفتصد و پنج حضرت پیغمبر فرمودند در طلب حضرت آدم ماده خلق کافر

بود از سرشت آن عملت از بهشتی شد چون آن ماده در نطفه فرزندان انتقال کرد آن حضرت بر طینت اصلیه صافیه

خود ماند صفی از همه کائنات پس با رهیقات شیطان بد کرد از آن شد چون صفائی قلبی آن چون صفا

و لطافت طینت از همه بلندتر از غلبه کرد فرق در آن اثر مضاف حسنات مستقر ماند   به تاریخ بیست و چهارم ماه شعبان

سنه یک هزار و هفتصد و شش حضرت پیغمبر سیرنگر فرمودند سبب تناول گندم آدم بر زمین افتادند و گندم را خطه گویند

همه فرود رفتن از مشت کسیل آن سبب فرود رفتن و فرود آمدن آدم از بهشت شیخ بیاری پرسیدند که چون

آدم بر زمین سند افتادند و فرمودند بلی این سبب افتادند و داخل اقلیم هند شد بنابر هجم ...

سنه بکفر از حساد دهها چهارم است دیگر از شعب الفضایل فرمودند که قبضه خاک که آفرینش آدم از آن شد

جسم و جان زمین بهم بود اثر عزرائیل چون قبض ارواح بر دو رشته بردند و زمین مرده که داشتند چون

محمد ارشد گفتند بتمام سبب قبض روح او بنا حواله بعزرائیل شد بنابر آن سبب آدم ...

و سنه مسطوره تا احمد ابقر برشدند آدم بلندان بود این علم احتلاف و روزینه از کی شد چون بسبب ...

از آنکه آدم مظهر کل آمد در زمینه هر صفتی را که غلبه باشد حکم و اثر آن ظهور یابد چنانکه ابلیس که محل جلاله ...

آثار خون ریختن و فتنه انگیختن ظهور یافت با گویند ابلیس چون مخلوق شد تمام زمین را سیر کرد پس آنکه مخلوق ...

خاک بر سر قدم او شد کافر شد و آنکه از خاک بهشت مر ا الواح سال که در آن هر سبب از احکام دین الواح

از نجمها و یاقوت و زمرد بود در آن نوشته کفر موسی علیه السلام فرود آمد گویند می تو رسید مضا و تا خبر بود و

مرد بک گردانند مرا خدا تعالی مناجات کننده و در آورنده پس بگو که چند سال نوشته تورات را قبل از خلقت من موسی

گفت قبل از چهل سال آدم علیه السلام گفت ابا سامی در آن نوشته که آدم گناه کرد و پروردگار خود در دو هم

کرد راه خود در ... موسی علیه السلام گفت بلی یافتم در روایت دیگر آنکه آدم علیه السلام گفت چرا ملامت

میکنی مرا خلاف تقدیر چگونه وقوع آید از من گفت رسول ما علیه السلام که غالب آمد آدم بر موسی بان حجت

آورده اند که موسی علیه السلام ... بعفو آدم افتاد و گفت خدا ...

ترا آدم یک خطبه کرد و او را بآن گرفتند و بسبب ... بارور و بعد دو سیب یا دو جنین کنند خداوند تعالی ...

وحی فرستاد که مخالفت الحق ... علی ... از ابوبکر و ... بودند ... چه حالت ...

با این ... آدم را یک مخالفت گرفتند گفت ... الا ...

بخالق

وزمین شد مسلمان گشت

هفتم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر وجه اختیار تکرار

در سجود فرمودند اول این تکرار از ملایکه آمد که چون بامر فاسجدوا لآدم سجده کردند بعضها سر برداشتند

دیدند که دیگران هنوز در سجده اند باز بادب سر بسجده نهادند این ادب بقبول درگاه اله شد سنت مستمر گردید

و مقتدی را با امام همین حکم است و نیز گویند چون ملایکه از سجده سر برداشتند ابلیس تخلف نمود سیاه رو

دیدند بشکرانه توفیق و سلامتی از عذاب بار دیگر سجده کردند هفدهم رمضان سنه یکهزار و هفتاد و پنج

ذکر از بخشش حضرت آدم چهل سال از عمر خود بحضرت داود و انکار آن در آخر عمر آمد حضرت پیر دستگیر فرمودند

که شیخ اکبر می نویسند که انبیا معصوم اند چه طور باشد که انکار بدروغ کنند و گوید چون بنا دنیا و بطرز اتمام

و ملک اولیا بر مرتبه نیز رد لیس مراد اجر عمل چهل ساله باشد که بخشش کرده بود چون آن اجر شد

بتاریخ سیزدهم ماه محرم سنه یکهزار و هفتاد و شش بعد از نماز عشا جای آواز سرود آمد فرمودند که اول

سرود آن بود که ابلیس در بهشت رفته کرد که خورش او آن بار دیگر بنا نهاد جای خلال گفتند که بگویند

که روح در قالب نمی آمد چون در رقص زمزمه کردند در آمد فرمودند چه خوب شد که بجای این حیله در قید افتاد

هر وجه سرود خوب است که ارواح در قید نمود بتاریخ چهاردهم ماه ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد

چهار بیان شیخ محی الدین می نویسند که عضو آدم در بهشت بود تا شکوه آن وی فرمودند بلی باز گفتند که

ازین قصه که آدم در میان لطایف افتاده بود که شیطان تمام قالب بدست خود سود چون ... امحوف

گفت باری جای سخن و منزل این بیت فهمیده شود که تصویر آدم بیرون باشد اگر گفته شود که آن حالت محکم باشد ظاهر این حدیث که

و شکلوه ما تصویر لادم فی الجنة مراد باشد و الله دین مراد آنست که خلق و تصویر آدم در بهشت بود حال آنکه اخبار مطابق است

در آنکه خلق و تصویر وی در وادی نعمان است که در میان مکه و طائف . و بعد از تسویه و نفخ روح تحت بردند لیس ذکر فی الجنة

تحت حال اوست فافهم و دور اندیشی گفته که گمان آنست که از سهو در استنساخ او روادی در نسخه این حدیث مرحمه

عبد الحی سرسکوه است   بتاریخ هفتدهم ماه ربیع الاول سنه ... از ... و پنج در سند ... اخبار که حضرت ...

فرموده اند که اول حضرت آدم علیه السلام بنا کردند چنانکه در قرآن است ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا

باز حضرت ابراهیم علیه السلام باز دیگران   بتاریخ ... ماه ربیع الثانی ... حضرت ... که از حضرت آدم

و موسی علیه السلام ... که در میان آمده ... در عالم دیگر ... عالم علوی ... در عالم ...

از ... موسی علیه السلام ... گفت که ... آن ... خود ... محمد ... خود ...

... محمد ... علیه السلام ... عالم ...

~~و ... که ... محمد ... الواح ...~~

~~در الواح ... حضرت موسی علیه السلام ... توریت ...~~

...

فی العدد بزرگان را بیش بود حیرانی که ایشان دانند سیئات سلطانی سنت الله تعالی
بر آن جاری شده که ماندگان خواص خویش از انبیا و اولیا مؤاخذه به زلّات و خطرات واقع شود بدل
از جهت قرب و منزلت که نزد حضرت حق دارند اگر این مقدار از عامه صادر شود معاتب نشوند آورده‌اند که
که در آن زمان که ابلیس ابا نمود و گفت من سجده آدم نکنم من به از وی ام که مرا از آتش آفریدی و ورا از
گل چنانکه آیه کریمه از ما خبر میدهد قوله خلقتنی من نار و خلقته من طین دلالت بر معنی میکند بجنس قیاس عظیم تمسک جست اول
کسیکه قیاس نمود و خطا کرد ابلیس بود دوم آنست که قیاس در مقابل نص باطل است زیرا که چون اقرار نمایند که خداوند تعالی
اورا آفرید مشرف گشت تا بر امر وی برود و سر جست و لازم است مع هذا آنکه قیاسش فاسد بود زیرا که خاک را بر آتش
از چند وجه تفضیل و ترجیح است اول آنکه در طبع خاک سکون و وقار و حلم و ثانی و حیا و صبر است این صفات توبه آدم
و تضرع و تواضع وی گشت مغفرت و اجتبا و اهتدا از آن برگشت و سر من تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه تحقیق بدید
وجه دوم آنکه در وصف بهشت وارد شده که خاک او مشک است و معلوم است که آتش در وی نبود سیوم آنکه آتش سبب
عذاب است بخلاف خاک چهارم آنکه خاک مستغنی است از آتش و آتش محتاج است به خاک تا مکان او گردد پنجم آنکه
سبب عمارت جمع و التیام اشیاء است و آتش سبب خرابی و تفریق و جدا شدن است و عمر آدم نهصد و سی سال
بروایتی هزار سال بود و گویند آدم یازده روز رنجور شده بود و در ایام مرض موت شیث را وصی خود ساخت و روایت از ابی
ابن کعب رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چون آدم متوفی شد حق تعالی کفن وی و حنوط بهشت با ملائکه بهشتی بوی آوردند
چون ملائکه نزد آدم رسید حوا خواست که بر آدم در آید آدم با وی گفت راه بگذار یا رسولان پروردگار من که نرسیدم با آنچه رسیدم
مالا است تو نرسید من آنچه رسید الا از امر تو چون وفات یافت ملائکه تجهیز و تکفین و غسل او کردند الغاه جبرئیل
علیه السلام بر وی نماز گذارده و در روایتی آنست که شیث جبرئیل را گفت که نماز بگذار بر آدم جبرئیل گفت تو پیش

رو بر پدر خویش نماز گذارند شیث پیش رفت و نماز گذارد از وصیت آدم لحد کندند و او را بخوابانیدند

گفته‌اند که این سنت شیث اولاد را گویند آدم را در کوه بوقبیس دفن کردند بموضعی که او را غار الکنز گویند و

آدم علیه السلام در روز جمعه واقع شده چون آدم بعد از یکهزار سال وفات یافت او را پهلوی آدم

گویند از زمان آدم تا زمان بعثت نبی صلی الله علیه و سلم شش هزار و سیصد سال بود و ابتدای شش هزار و نهصد

سال و غیره این نیز گفته‌اند والله تعالی اعلم و گویند آدم از دنیا رفت تا چهل هزار کس از اولاد و احفاد

و از فرزند صلبی وی چهل عدد بود بیست پسر و بیست دختر و بقولی نوزده دختر والله اعلم فایده مشهور میان

آنست که چون آدم بزمین آمد درازی قد وی بمرتبه بود که سر وی قریب آسمان بود چنانکه بر سر کوهی

آواز تسبیح ملایکه از آسمان می‌شنید حق تعالی قامت وی کوتاه ساخت تا شصت گز رسید این سخن

ظاهر حدیث صحیح است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده   صلعم خلق الله آدم

علی صورته طوله ستون ذراعاً یعنی آفرید حق تعالی آدم را بر صورت خود حالانکه درازی قد وی شصت گز

بود چه از این حدیث معلوم میشود که در ابتدای آفرینش او طول وی شصت گز بوده بر این حدیث را اختلاف است

که مراد در ذراع آدم است یا ذراعی که بین الناس متعارف است و قول اول را ترجیح کرده‌اند والله تعالی

اعلم   نوزدهم ماه شعبان بیکشنبه هزار و هفتاد و یک حضرت پیر دستگیر فرمودند که در کلام

حق تعالی. در آیه فسویته ونفخت فیه من روحی یعنی التسویه واعتدال در عناصر آدم و نفخ کردم در روح

بر رتبه آدم تا بگاه تکمیل موقوف معتدل داشتند و اعتدال قوای شهوت عقلی گویند تا قابل فیض الهی شود

و ذکر خلافت نامه و شجرات و عطای اشغال و اذکار و غیره فواید که از او

بصحبت میر دوستکام گذروی الاحترام قدس سره رسیده و دیگر چهار ده از خانواده و منتسبان حضرت میر دوستکام منتسبند

بسیّ شیخ وصل   در ذکر ارادت حضرت میر دوستکام قدس سره و آنحضرت میر دوستکام قدس سره را

ارادت و بیعت بصحبت والد شریف خود و قطب الاقطاب حضرت شیخ محمد رشید قدس الله سره و در سلسلهٔ عالیهٔ

چشتیه که قطب الاقطاب از طرف حضرت راجی سید احمد حلیم الله مانکپوری مجاز است آورده و حضرت

میر دوستکام مصاحب قطب الاقطاب کما ینبغی مشغول بود و از صبح تا وقت چاشت به درس طلبه مشغول می بود و لنگری آمده

در رونده و مسافر و محتاج جمع کما حلقه میفرمود و اگر سایل از روی محروم نمی گشت و زبان مبارک می آورد که چون

سایل همین عطا است و از وقت طلوع تا این وقت که عصر آنحضرت مصاحب و سلام گشته بود که میفرمود که جماعت نماز

از فضل خدا از من فوت نگردد روزی از موضع منیر که حضرت میر دوستکام می آمدم و کسی برای جماعه موجود نه و وقت عصر آخر شده

لا علاج تنها نمودم تا این وقت بعد آن میکنم حضرت میر دوستکام به نفر مبین الغفر به تقیه مجا گرد و در اثنای

راه سوار کشتی گشتند وقت عصر آخر شد قریب غروب بود که وقت آخر شد آن حضرت بر بود که جمعیت جماعت

نمیتوانم بضرورة تا دو کس آداو بود چون کشتی کلان و آب دریا بمقام اندک رسیدن تا کناره نباخیر ملاح الله

برای ملاح عبور دریا نموده نماز مغرب جمع جماعه ادا فرمود   بتاریخ بیست و هشتم محرم ماه سنه هزار یک هفتاد

و ۳ از وجه ادای صلوة در اول وقت میر سید ندعم می فرمودند که کاملان زاد الان تا بد که کار از اول شروع نمانند و تا

از کاهلی و راهی باز نمانند و در حدیث است که اول رضوان است و آخر آن غفران   تاریخ دوم ماه شوال

سنه یک هزار هفتاد و هفت شیخ یاری گفتند که میر سید محمد فرمودند که از مشایخ مسموع است که میر سید

که چون وقت در می آید به تعجیل نماز میکنند انتظار تکثیر جماعه در وسط وقت نمیکنند حضرت میر دوستکام فرمودند که در

ظهر و عشا و مغرب حنفی و شافعی متفق اند که اول وقت ادا کنند و در صف ایام شافعی بهمه نماز اول

وقت آن را میفرمایند و حنفی تا آخر ظهر صف و در باقی نمازها تعجیل میگویند اما تحقیق فقیر در

تعجیل هر نماز است که در اول وقت از حدیث رضوان معلوم میشود و در آخر غفران که

رضوان حق را از دست داده عاصی شده طالب غفران بودن خوب نیست چند

در تعجیل هر قول حنفی میرود و مطابق حدیث فوق که رضوان بدست می آید انتهی

بتاریخ غره محرم سنه یک هزار و هفتاد و شش یکی بعد ادای فریضه جمعه پرسیده شد

که ادای نماز اول وقت بهتر یا بتاخیر وقت کرده اند مگر روزی که معلم جبرئیل بار

دوم بار او آخر اوقات غیر مغرب کرده اند تا حد او معنی وقت و استحباب بیان ها

شود   در باب اوقات صلوة از فصل اول عن عائشه قالت ما رسول صلی الله

صلی الله علیه و آله وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتین حتی قبضه الله تعالی رواه الترمذی از ترجمه

حضرت شیخ اگرچه واقع شده است آنحضرت را که گذارده است نماز را در آخر وقت

اما زیاده از یکبار نبوده است   از باب مذکور در فصل ثانی عن ابن عباس

و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امنی جبرئیل عند البیت یعنی خانه کعبه

مرتین فصلی بی الظهر حین زال الشمس کانت قدر الشراک وصلی بی العصر حین صار

ظل کل شیء مثله وصلی بی المغرب حین افطر الصائم وصلی بی العشاء حین غاب الشفق وصلی

بی الفجر حین حرم الطعام والشراب علی الصائم فلما کان الغد صلی بی الظهر حین کان ظله مثله

وصلی بی العصر حین کان ظله مثلیه وصلی بی المغرب حین افطر الصائم وصلی بی العشاء الی

ثلث اللیل وصلی بی الفجر فاسفر ثم التفت الی فقال یا محمد هذا وقت الانبیاء من قبلک

اوقات

الوقت ما بين هذين الوقتين رواه ابو داود والترمذي — در بيان [illegible]

نماز فرض التراويح ان اخر الصلوة عن الوقت تسقط عدالته — في الباب الاول في الجماعة

ونوكده لقوله صلى الله عليه وسلم الجماعة سنة من سنن الهدى لا يتخلف عنها الا منافق — من مشكوة

باب الجماعة وفضلها من فصل الاول عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة الجماعة تفضل

صلوة الفذ بسبع عشرين درجة متفق عليه وعن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والذي

نفسي بيده لقد هممت ان امر بحطب فيحطب ثم امر بالصلوة فيؤذن لها ثم امر رجلا فيؤم الناس ثم اخالف

الى رجال وفي رواية لا يشهدون الصلوة فاحرق عليهم بيوتهم والذي نفسي بيده لو يعلم احد

هم انه يجد عرقا سمينا او مرماتين حسنتين لشهد العشاء رواه البخاري ولمسلم نحوه من الفصل الثالث

عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لولا ما في البيوت من النساء والذرية اقمت الصلوة العشاء

وامرت فتياني يحرقون ما في البيوت از فتوحات مكيه للشيخ محي الدين عربي رضي الله تعالى عنه در فصل جماعه

هل هي واجبة على من سمع النداء ام ليس بواجبة فمن قائل انها سنة ومن قائل انها على فرض الكفايات

ومن قائل انها فرض متعين على كل مكلف اذا وجد الى ذلك سبيلا

بتاريخ بيست و هفتم ماه محرم سنه يك هزار و صد و چهار حضرت پير دستگير فرمودند بايد كه

نماز جماعت ادا نمايد كه بهمه مذاهب نماز درست آيد الى شبهه جلي [illegible] فايده در باب

اقامت الجماعة سنة واجب القوت لقوله عليه السلام الجماعة من سنن الهدى لا يتخلف

عنها الا منافق وقيل واجبة وتسميتها سنة لوجوبها بالسنة ثم عند [illegible] وعند [illegible] فرض كفاية

وعند بعض اصحاب الشافعي والطحاوي واحمد بن حنبل فرض عين كذا في البخاري

تاریخ بیست هشتم ماه محرم سنه یک هزار هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند که شیخ عبدالغفور

فرموده که جماعت کنند و کسی مانع باشد جماعت آید که نماند آن عذر از امام شیخ بود

جنب است از شیخ امان الله امامت نموده بود فراغ نماز حضرت پیر دستگیر فرمودند که چون

در عوام مشهور است که نماز کسی پس [بی‌]گناهی عقب او خود که گمراه و این نقل بر زبان مبارک آوردند که شیخ

بود نقی امامت میکرد قاضی را کسی در خواب دید پرسید که این رتبه از

کجا رسید گفت یاران مرا امام نماز کردند در آن ولی بود که چون قبول نماز او موقوف بر

نماز من است از برکت قبول نماز و باشد از برکت وی با این درجه رسیدم بعد از آن آن

نقی تلافی نموده امامت میکرد

بجانب مولانا عبدالله و مولانا فخرالدین نماز بجماعت بگذارند زیرا که جماعت از ولی خالی نیست

اگرچه آن نفر ناشناسند و نماز ولی قبول است و نماز دیگران به طفیل وی قبول افتد الحمد

و حضرت پیر دستگیر فرمودند انهایی که نماز بجماعت حاضر نمی شوند در حق آن خطر است

می نمایم و آنچه که تارک نماز را اندر این حالت میدانم رسول علیه السلام فرموده که من ترک

الصلواة متعمدا فقد کفر از کفر و نفاق این خطر خوب است

که جامع القاضی محمد مودود رحمه الله اند بتاریخ بیست و ششم ماه محرم سنه یک هزار هفتاد و پنج در ارشاد

که در شرح از محمد بن اسلم منقول است که حدیث من ترک الصلواة ولا تکونوا من المشرکین با

ای نه ترک الصلواة با فهم نرسیده که در حدیث تاویل کرده اند متعمدا را با استحلال او اگر با

تاویل هم

تاویل نکنیم هم کفر به ترک شرع محمدی مجوس میخواندند اما وجه اشتراک العلوم نمیشود فرموده‌اند که

مجوای آیه اینست که ترک صلوٰة از جمله عادت مشرکان شمارند همچو ایشان مرتکب ترک شوند و تطبیق

که محمد ابن اسلم گفته که توجیه این طریق گفته شود که معنی شرک و کفر فی ما شهورت جبلی و رابت

ان الله لا یغفر ان یشرک به ای بکفر به بسبب ترکه لا تکونوا من المشرکین یعنی من الفرقین آیت — من الله نکا

بتاریخ یازدهم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار حضرت دستگیر فرموده‌اند زنی وفات یافته بود چون زنان

برای غسل چادر از روی مرده برداشتند دیدند ماری سیاه از سر تا پای وی پیچیده و دهن مار بدهان وی

پیوسته زنان ترسیده جدا شده این خبر به پدر نعش رسانیدند پدر او آمده به زنان گفت که اطبای شهر را طلب

نموده در اخفای خود خواهند کوشید که برای خدا اظهار نشود و مار گفت که من بنده ام که تو از حکم خدای تعالی

آمده و مار از حکم علم غسل از عفو رستم جدا نشود و مار گوشت تر دو بعد تخمیر و تکفین هم چه

حکم شدید العقاب این جا آری از تکفین پدرش جدا شده منتظر بگور نشسته بعد تکفین و تکفین پدر

نقل در آمده اینجا که معاینه نموده بودند متفکر شدند که وجه این عذاب چه بوده و باعث کدام عمل بوده

حالت رسیده پدرش گفت که دخترم نماز را در وقت ادا نمیکرد — في باب عذاب القبر

روی ان امرأة من بنات الاغنیاء ماتت ببغداد فرجو الحجاب لغلبها فاذا بعقرباء حیة بمقدار جثة

جسدها وطول قامة معها واصبع فمها على فمها محروا في ذلك فقال ابوها انها الحية التي

تلک انت مأمورة الله لو لكن لا بدل من ان تثبت الشر محيي معها ساعة حتى نعلم انما فعلي بالمرأة

فخرجت الحية الى رواق البيت انظرت الیها فلما وخرج اجابت وماتت معها فی الکفن ما فعلت بها

فقلت الى سوال المیت ما فعلت انک حیث السیت بعد اللیل الفرق فال ما او

الا انها کانت توخر الصلوة عن وقتها حضرت دستگیر از مقتدی می شدند نموده فاتحه در صلوٰة

میخوانند و در جهریه عمل بر واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا فرمودند و نمی خوانند روزی حضرت

پیر دستگیر فرمودند که از قطب الاقطاب شنیده ام گرده بودم قطب الاقطاب بخوبیان مبارک گرفتارند که

قراءة فاتحه در صلوة سر خلف امام میخواندیم و دیگران گفتند که در خلل افتد و حال ما قسم تمام است

نشنیم باد بسوال یکبار و از بعضا دوم برغایت الحمد سر بسر خواند چون پرسیدند که مقتدی بسم جهری

نخواند حضرت پیر دستگیر فرمودند تکبیر اول و ثنا و سبحانک شنیده و صلوة و دعوات گفتند را باید در نماز نخواند

فرمودند باز حنفیه میخوانند و شافعیه سوره فاتحه خوانند عملا باین حدیث لا صلوة الا بفاتحة الکتاب

شیخ بابازی پرسیدند مقتدی سوره فاتحه خواند

حنفی منع میکنند و میگویند که مقتدی پس امام خواندن او بخاک پر کنند و شافعی بمقتضای حدیث لا صلوة الا

بفاتحة الکتاب بخوانند و شما حنفی اند نخوانند و مسئله از عالم باید پرسید هرچه او بگوید بگویند و تقلید او

بکنند خداوند او چه میفهمد که کاری میکنند انتهی ازین بخاطر میرسد اچه میگفتند که درین امر بعوام منع

میفرمودند اشعار خواندن خود میفرمودند و حضرت پیر دستگیر فرمودند که بعضی علما گویند که پس امام

قراءة فاتحه کنند دندان ایشان باید شکست یا دهن او از سنگ پر کرده و خاک بر سر مانند سا فقرا میگویند

که امر این قبول است و این قبول نیست که موافق حدیث نبوی و نزدیک بعضی علما نماز رود

فی باب القراءة فی الفصل الاول عن عبادة بن قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب متفق علیه اختلفوا فی قرأة الماموم خلف الامام

قولی انه فعل رحمه الله علیه بقوله السریه من شرح سبع المختصر الوقایه بحث الماموم و فی اصل القراءة خلف الامام

فی الصلوة لا بجهر فیها واختلف فیها المشایخ بعضهم قالوا لا یکره الا قال الامام ابو حفص و بعض مشایخنا

اعلی قول محمد لا یکره و عند ابی حنیفه و ابی یوسف یکره کذا فی الخلاصه وجه عدم الکراهة الاحتیاط

في فضل القراءة بسم الله علی سبيل الاخبار وفي روي عن محمد رح ويكره عندهما فيه من الوعيد
في باب القراءة ذكر في كتاب البديوين من قرء خلف الامام يكسر اسنانه وقيل يملأ فوه بالتراب
تاريخ شب هفتم ماه رمضان سنه هزار و هفتاد و پنج حضرت پير دستگير كلمات لطايف مى گفتند
از آن فرمودند كه كسى در جنب برود كه امام شود با كراهت قوم امامت او را دوم همیشه تارک با
جماعت لطف ملى سوم آنكه خريدارى خر نمايد و فرمودند بدترين امت آنهااند كه بعد استماع اذان كاهلى
حضور مسجد كنند و فرمودند كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود كه بدترين سرقه امت من سرقه در نماز است
آنكه اركان را تمام نكند و چون كسى در نماز مى‌ايستد دو فرشته چپ و راست او مى‌ايستند اگر با خشوع تمام كند
دعاها در حق او كرده نماز نوشته بر آسمان مى‌برند و اگر به تعجيل نقصان و خلل اركان از كثرت خلل كار آن دنی و یا
و لالى آخر باشد همچو جامه در نورديده بر روى او زنند

في فصل الاول از صفه صلوة عن ابي

هريرة رضي الله عنه ان رجلا دخل المسجد ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس في ناحية المسجد فصلى ثم جاء فسلم
عليه فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم وعليك السلام ارجع فصل فانك لم تصل فقال في الثالثة او في التي
بعدها علمني يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اذا قمت الى الصلوة فاسبغ الوضوء ثم استقبل
القبلة فكبر ثم اقرأ بما تيسر معك من القرآن ثم اركع حتى تطمئن راكعا ثم ارفع حتى تستوي
قائما ثم افعل ذلك في صلوتك كلها متفق عليه تاريخ نوزدهم ماه شعبان سنه
يك هزار و هفتاد و چهار پرسيده شد كه همراه تارك نماز نخورند فرمودند كه براى اهانت
و انزجار او اگر نخورند بهتر است يعنى حضرت پير دستگير قدس الله الخطير قبل سوره فاتحه و قبل سوره
تسميه نمى‌خواندند روزى حضرت پير دستگير مى‌فرمودند كه قرائت با تسميه قبل سوره فاتحه
بهر آنكه سوره امر ذى بال است رسول عليه السلام فرموده كل امر ذى بال لم يبدأ باسم الله

چون آنحضرت در بیان مبارک فرمودند که تسمیه در سوره بعد فاتحه موافق مذهب شافعیه است و مذهب

حضرت امام اعظم رضی الله عنه نیست قطب الاقطاب منع نمودند که در این مسئله

متابعت صاحبین نمائیم بهر آنکه حضرت امام اعظم بصاحبین فرموده که اختیار نموده فتوی دهند

مذهب صاحبین داخل مذهب حضرت ابی حنیفه گشت پس گویا این همه یک مذهب است

من جنیدی شرح مختصر وقایه یسمی ای یقول بسم الله الرحمن الرحیم وذلک فی کل رکعة عند محمد وهو روایة

عن ابی حنیفة رضی الله عنه وهو المختار حسب الکافی ولا بین الفاتحة والسورة ای لا یسمی بین الفاتحة والسورة

بخلاف المحمد رحمة الله علیه فانه یسمی بینهما وذکر فی الهدایة انه المحق فی الغنیة ان بین الائمة الکبری او حسب الشیخ

ترک التسمیة بین الفاتحة والسورة حضرت ایشان قدس سره بخاطر بود که از فجر و ظهر و عصر و عشا معروف بعد از سلام رو

بسوی جنوب طرف صفوف مصلیان گشته می نشستند چنانکه مستقیم قدری بسوی زاویه که مابین مشرق

و شمال می افتاد و بعضی ادعیه خواندن و دست بر داشته و مناجات فرموده بر می خواستند و در نماز مغرب

فرض بعد سلام بر میخواستند بعد سنت مغرب ادعیه خوانده و دست بر داشته مناجات میفرمودند

فی فتوی الحجة المعروف بالتتمة سئل الفقیه عن فضل الدعاء فی

الاوقات الشریفة الاولی بانه احق ان یشتغل بالدعاء ثم بالسنة ام بالسنة ثم بالدعاء فقال الاولی ان

یشتغل بالدعاء ثم بالسنة روی ان النبی صلی الله علیه وسلم یقول عقیب دبر کل صلوة لا اله الا الله وحده لا

شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت ذو الجلال والاکرام بیده الخیر وهو علی

کل شیء قدیر هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم

لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر مذکور فی فتوی حجة الدین البلخی رحمة الله علیه فی الباب الرابع

والقول فی

ازیون که آداب الانتباه من النوم والعمل باللیل واز اعلی المقرب لعلی رکوشد بعد المغرب

والتعقیب بها فاستمرت مع الفرائض عمل قطب الاقطاب چنین بوده قاضی محمد مودود علیه الرحمه

که در ملفوظ قطب الاقطاب معمول را مرحوم ساخته الله لعباده مرحوم معتقد و بعد از سلام متوجه

صف مقتدیان گشته مناجات فرمودند و این طریقه مستمره حضرت است که پنج وقت بعد از

نماز فریضه متوجه صفوف مصلیان میشود چنانکه توجه مستقیم قدری بسوی راست که بایش مشرق

و شمال است می افتد. توجهی که حضرت ایشان بعد فراغ نماز بطرف شرق میکنند مقتضی لطیفه است که در حال

خاطران نظاره گذشته است که مصلی اگرچه در صورت نزد ارباب ظاهر کلم قول وجهک شطر المسجد الحرام متوجه

بکعبه معظمه که بصورت سنت میشود اما در معنی اینما تولوا فثم وجه الله متوجه هر طرف است چون در قیام است متوجه

صوب چون در رکوع و سجود است متوجه زمین چون در قعود است متحیر است انگشت بسوی آسمان با

وکنی از قعود بسوی قیام میکنند دال است بر توجه بسوی فوق و در سلام متوجه جنوب و شمال پس

بنا بر این نماز مفصل بعد فراغ نماز رفتن برای مناجات متوجه شرق میشوند تا جهات سته تمام گردد و قدری میلان

رعایت نماز است که صورت تمام بسوی خلق ظاهر نشود و توجه الامام توجه المقتدین کمال قرار نه

واقم عمل حضرت رسالت پناه صلعم همین بود   فی باب الدعاء بعد التشهد من

الفصل الاول عن البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احببنا ان نکون

عن یمینه یقبل علینا بوجهه قال فسمعته یقول رب قنی عذابک یوم تبعث او تجمع عبادک رواه مسلم

بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و پنج حافظ

نور الله پرسیدند که بعد فرض دعا مسنون است فرمودند که آری از آداب دعا است که بنده

خود را در مرتبه مساکین [illegible] الله برادر عالی در [illegible] باحتیاج خود خواند فرمودند رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد فرض اللهم انت السلام ومنک السلام والیک یعود السلام فحینا ربنا بالسلام
وادخلنا دار السلام تبارکت ربنا وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین
خوانده باز پرسیدند که دست بر داشته خواندن هم مسنون است فرمودند بلی و طریق دعا و سوال
باطن است چنانچه در حدیث است فی کتاب الدعوة فی الفصل الثالث عن انس رضی
الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یرفع یدیه فی الدعاء حتی یری بیاض ابطیه عن عکرمة عن ابن
عباس قال المسألة ان ترفع یدیک حذو منکبیک او نحوهما والاستغفار ان تشیر باصبع
واحدة والابتهال ان تمد یدیک جمیعا وفی روایة قال والابتهال هکذا ورفع یدیه
وجعل ظهورهما مما یلی وجهه رواه ابو داود وفی الفصل الثانی عن مالک بن یسار قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا سألتم الله فاسألوه ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها وفی روایة ابن
عباس قال سلوا الله ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم رواه ابو
داود فرمودند که مقتدی بود و لفظ تاخیر کند تا شریک امام در دعا شود منقول است یکی از صحابه
بعد فرض خواست که برخیزد حضرت عمر رضی الله عنه دست بر دوش وی نهاده فرمودند
دم آن پیغمبر علیه السلام این قول را شنیده دعای خیر در حق عمر رضی الله عنه نمودند بار حق قطعا نور الله
پرسیدند که بعد فرض مغرب چرا دعا نخوانند حضرت پیر دستگیر فرمودند که در وقت غروب موکب برزخ
میان لیل و نهار که مجمع اوندگان از ملایک نو می آیند کاتبان نیک و بد آنها هم ملخص میخواهند که شتاب
از سنت که منع فرموده است فارغ شود تا در نامه اعمال نوشته داخل کرده بردارند
در تاریخ پانزدهم ماه رجب همراه دعا بعد نماز فجر حضرت پیر
دستگیر که بعد نماز فرض که رسول الله صلی الله علیه و سلم برای دعا اکثر دعوه و مناجات می نشستند و خیر
فرمودند

انچنین بخاطر می آید که چون حق تعالی جهتی و جای معین نداد و توجه بنده بی جهت نباشد پس
باید که در توجه بحق در نماز جهتی بالخصوص نگرداند ملک است پس جهت توجه نماید خانه را در وقت
نماز بمثابه توجه بجهت امام و در رکوع و سجود بجهت تحت و در سلام بجهتین یمین و شمال برای آنکه در جهتها نایبان بنشسته
به خلف متوجه نمیشود و در بردن آن دست تا سمت فوق توجه نماید انتهی

سخنی ماوراء النهری که بخدمت آمده گفت سؤالی می پرسم که بعد فرض و سنت پس از
سنت دعا و مناجات درست است حضرت پیر دستگیر فرمودند چون در نماز سخن گفتن منع است
فرمودند منع کلام است که عبارت از کلام دنیاوی است نه دعا و مناجات که از عبادات است حضرت
پیر دستگیر قدس الله سره الخطیر مشغول بودند که دو چیز محبوب من است یکی نماز بجماعت دوم تناول طعام
با مسلمین

در ذکر طعام خوردن روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال اجتمعوا
علی طعامکم یبارک لکم فیه و روی جابر رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
انه قال احب الطعام الی الله ما کثرت علیه الایدی و روی عنه علیه السلام انه قال الاکل مع الا
خوان شفاء و روی عنه علیه السلام انه قال شر الناس من اکل وحده و در وقت حضور طعام نمکدان
بر سفره می آوردند حضرت پیر دستگیر ابتداء طعام و اختتام به نمک میفرمودند

در ذکر طعام
خوردن و ان ابتداء بالملح و اختم بالملح فان الملح شفاء من سبعین داء و دواء منها الجنون والجذام
والبرص ووجع الراس و ورم البطن بالمسیحه والالهام کذا فی فوائد الفواد
پیر دستگیر بعد نماز فجر بعد مناجات و قدری وظائف خوانده فاتحه قطب الاقطاب
حضرت شیخ محمد رشید قدس سره بلا ناغه میخواندند و اگر روز عرس بزرگی یا آشنائی با
می بود بنام آن بزرگ و آن آشنا نیز میخواندند و اگر خبری من الله بهم میرسید

موافق حضرت آید نه که چه باید شیخ طلبیده فاتحه نموده و عمل قطب الاقطاب نیز همین بوده

روزی حضرت پیر دستگیر قدس سره الخطیر از احمد بخش پسری است که اعتقاد

کامل داشت عرض نمود که شلغمان نیم زرد بیش تیز خود در خورست نموده که شلغم در تمام جان بندد

که کسی وانماید و از احدی حمالت درس بیاید سروی گرفت و گفت بخواهد شد انشاء الله

ابتدا این حکایت قصه تمام حضرت پیر دستگیر منشیاز ربّت مبارک خود نشنید و فرمود که انشاء الله

تعالی بسبب اعتقاد شما خواهد گشت حضرت پیر دستگیر نان دو بنه شلغم عین مبارک خود بمریدان

عطا نمودند مریدان آن دو بنه را الوقت جنگ میخ بجهد بران حلقه و بکثر می کوشیدند روزی با

تفنگ در جنگ بر سر او رسیدند اندرون حلقه و بکثر گذر نمود در دو بنه سرو گردید اثر تفنگ در دو بنه

نشد تا بدن چه رسید چون فتح نمود حضرت پیر دستگیر بر اثر همت مظهر و منصور باند و شیخ محمد یحیی موحد از

جنگ را حکم برای جنگ رفته در خود فتح نمود حضرت پیر دستگیر فرمودند که چند گاه خواهد گذشت

تا کشته خواهد شد آخر گشت حضرت پیر دستگیر وجع البطن و وجع الراس پرهیز بالمسح والسلام

کذا فی فواید الفواد حضرت پیر دستگیر نماز صبح بعد مناجات و قدری وظایف خوانده تا نیم

قطب الاقطاب حضرت شیخ محمد رشید قدس سره الخطیر ملا عبد منخواندند و اگر روز عرس بزرگ با

شتاب می شام آن بزرگ حضرت پیر دستگیر اکثر در شبها سیر و مودند شبی تاریک بود و سیاه ظلم در درون

مشغول عم و فکر نمودند و صندوق درست ساخته بود آتش در آن داده اما آتش اثر در رنگ

نه نمود آتش آمده حضرت را خوابت که فرا نگیرد چون نزدیک حضرت پیر دستگیر رسید همه حضرت در کش

آمده اند آخر حضرت راحت نشاط خود را در پای حضرت انداز شیخ فتح محمد جامد از سلیح تقعید شهود

حضرت پیر دستگیر بسبب اخلاص شیخ که معاند آن حضرت بود مخفی در گوشه شب تاریک می ایستاد چون

حضرت

حضرت پیر دستگیر الله اکبر بر زبان آورده داخل مسجد میگشت بمجرد استماع این کلمه بر تمام بدن خود از

لرزه می افتاد چون این کم میگشت چون مکرر این برهان قوی دید از اراده افعال قبیحه نادم گشته

مرید گردید مخلص بی ریا شد حضرت پیر دستگیر از بس تشریف می آوردند در قصبه آره بخانه قاضی محمد امام

الدین که از مریدان آنحضرت بودند نزول اتفاق در آن شب آتش بخانه قاضی افتاد چنانکه در حجره ها

آتش یک نیزه بلند شد حضرت پیر دستگیر حسب خبری خوانده اند بمجرد [illegible] شعله

رفع گشت و انطفاء آتش بالکلیه شد ملا محمد امین و غیره کثیره حاضر الوقت شعله [illegible] خود ها

دیده معاینه نموده اند و شیخ فتح محمد مدلو برای قصد نوکری سپه دار خان بسم الله آباد در خصت ها

طلب نمود بر زبان مبارک آوردند که راه همان است وی مکرر عرض نمود بر زبان مبارک

همین جاری گردیده چون او نفهمید یکی از برادرانش برزدوفا بیگ نام گفت ها

که مرضی حضرت نوکری شاه عالم است آخر او پیش سپه دار خان در الله آباد نوکری

رجوع نموده مفید نشد از آنجا برخواسته نوکر شاه عالم گردید و نیز قباب سید مرتب آخر در بلده

بورنه بتقریب زیارت جد بزرگوار رفته بود میر سید علاء الدین ساکن آن بلده که بزرگ جا گرد ها

حضرت شیخ محمد حمید قدس الله سره ملاقی گشتند ازین مرتب نقل مینمودند که نام حضرت پیر دستگیر قدس سره

را شنیده بودند که درین بلده تشریف آورده بودند روزی مرا طلب نمودند در آن ایام طبیعت من ها

چنین بوده چون اندک گرمی بهم میرسید چنان دوران سر میشد که هوش بر جا نمی ماند نوبت بر خود

نمیگشت با ایشان امر بخدمت رسیدم حکم شد نیز بر خاک توده اندازید عرض نمودم که طاقت ندارم

فرمودند شما اندازید فرصت خواهد شد حسب امر جلیل القدر کردم بالکلیه دوران سر تمام برطرف

رفت از آن روز الی یومنا که زیاده از سی سال گردیده است نشده توجه حضرت معاینه نمودم ها

و کرامات را مشاهده کردم روزی بر اسب سوار بخدمت رسیدم فرمودند که اسب

شوخ بنظرم می آید حالانکه آن اسب از مدت با خود داشتم گاهی شوخی از او ندیده

بودم عرض نمودم که بدولت حضرت ایشان فرمودند که شوخ بنظرم می آید بخلاف آن

عرض نمودم چون بخانه رسیدم خواستم که اسب را دانه دهم چون نزدیک او رفتم از

دندان بازوی من گرفت این خبر بآنحضرت رسید برای دیدنم تشریف آوردند فرمودند

که من نگفته بودم که اسب شما شوخ است منفعل شدم که کلام اولیا را حق دانم و خلاف

آن بر زبان نرانم و در دل اعتقاد و خلاف آن نکنم حضرت پیر دستگیر قدس سره روزی

از روضه متبرکه بخانه فقیر تشریف می آوردند ملا محمد امین او میان شیخ محمد طالف

همین دو اسب را گرفته می آمدند در اثنای راه عمال چند بحضرت پیر و دیگران را تلقین

شور نمودند جامع کنج عقب می آمدند در خاطر وی خطور نمود که گاه توفیق بدینسان موفق حقیقت

پس این بیچاره چه کند بمجرد خطور خطره جواب بجامع عنایت فرمودند خود دیگران نیز کرده

روزی حضرت پیر دستگیر قدس سره بتقریب ختم الخطیر تشریف از جوبور به [illegible] می بردند جامع

کنج در اثنای راه چنان کنج دارد [illegible] که [illegible] بود آنحضرت فرمودند که خیار خورده

وضع خواندند بمجرد خوردن خیار شفا کلی شد [illegible] فاتحه بردم

که در خانقاه بودند مقسوم شدند جامع کنج را کام در [illegible] در خاطر وی گذشت که اگر پس خورده

خود حضرت پیر دستگیر قدس سره عنایت فرمایند بر دو بشرک فیض تأثیر شود بمجرد خطره آنحضرت

خود تناول فرموده بجامع عنایت نمودند حضرت پیر دستگیر به تقریبی بلده حصار تشریف برده بودند

نفری داشت

فقری که دیده است و معلوم نمود که گنز عیال دارند و بنده معاش نبوده برکت آن فقر که
بهند نسبت بحضور حضرت ایشان رسیده گفت و درست نمود تربیت کرده الله تعالی با آنحضرت داده بود حقیقت آن فقر
بار نیلا دست آمد استفسار نسبت آن نمود آنحضرت فرمودند مرا با او هم نماند
و در پارچه مبارک که مشتمل بدن مبارک می بود عجب خوشبوی لیکن ام می رسید هم ایشان
و آب برای مردم از دست مبارک خود در دست میشد التقه و خوبی آن آب هیچ آب با
بهم رسید و در اجابت دعوت و صلوة جنازه اکثر پیاده پا می رفت و از معمولات یا
قطب الاقطاب عمل مستمر بود و ناغه نمی نمود و اگر کسی حرف بی ادبانه بر زبان مبارک می آورد
در جواب آن حرف ها ابرو نرم سخن بود و خاطر کسی او نمیکرد هر خاص و عام ملازمت آنحضرت
مشرف میشد خوش و خرم بر میخواست با وجود یکه هر کس با خود نقاص میشد اما از دو
محبت آنحضرت بودند و از مخلصان و محبان و معتقدان هر یک میشد که حسب من آنحضرت
از دیگران زیاده میشد است و طریقه نبوی و مشرب مرتضوی و نقشبندیه قطب الاقطاب ام
ملازم حال آنحضرت بود با وجود یکه پاس خاطر همه کس مینمود اما دقیقه از دقایق شریعت فوت نمی نمود
و ذکر و اذکار سریه جهریه و صلوة معکوس اکثر مستمر بود و تعلیم با کثر طالبان مینمود و مجاهدات
و معموری وقت که آن حضرت داشت خارج از طوق بشریت است نفس اماره را تابع و مطمئن ساخته
و هوای وی نیز و چنانچه از بدن آنحضرت خدا را دمی آید منبعی و مجرد بسته خود ساخته و مجاهدات
و قیام لیل و اوراد و اذکار و صوم نهار طبعی آنحضرت گشته بود که هرگز بر بدن مبارک ثقل نبود و
در طبع قطب الاقطاب چنان مشغول بود که صورت و بشره یکسان نبوده و لوحی لف
بود و در طیران حالات که قطب الاقطاب میشد با آنحضرت هم رو مینمود و آنحضرت در هیچ امور بی بر شده

قطب الاقطاب چه در حال خلوه و چه بعد وصال اقدام نمیفرمود

شب در نماز نفل بعد اوراد چون حضرت پیر دستگیر را حالت استغراق شد بعد دو سه حاجی جلال سبحان الله گفتند

حضرت پیر دستگیر یک رکعت دیگر ادا کردند سلام گفتند بعده حاجی عرض کردند که چهار رکعت شد

فرمودند نماز درست شد   ششم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و شش گذشته در تکیه ولغد طیبا

حضرت پیر دستگیر مشغول اشتغال جلی شدند که بعد از آن باد بر کوچ کردند و در رکعت چهارم پیر را

حالت شد حاجی جلال آواز بلند الله اکبر گفتند از آن حالت باز آمده اعاده فرض کردند

بعدا حضرت اکثر نماز نوافل نشسته می گزاردند که در قیام حالت طاری میشد و همچنین مجذوب می بودن

پیشگاه حضرت شیخ محمد ارشد را حالت میشد اعنی القدر الکائنی و میدیده است که دوی از ان

بر خواست و یک و جود شدند ما جد که از قطب الاقطاب می طلب ارشد شدند و ارشد از شدند گذشتند

مضمون این شعر   من تو شدم تو من شدی من تن شدم تو جان شدی   تا کس نگوید بعد

ازین تو دیگری من دیگرم   بشارت باشند ملا محمد شبیع سالک بوم المنوه که عمر یکصد و یک ساله داشته اند

درشاهی پیر مهدی پسر حضرت پیر محمد با حضرت پیر دستگیر الفت کرده بودند بحضور حضرت پیر دستگیر گفته که عزیز

کمال نزد قطب الاقطاب آمده بود و گفت که ازینها خبر خواهد رسید که شما ازین جهان چه تحفه آورده خواهید گفت اول

قطب الاقطاب گریه بسیار نمودند بعد از آن فرمودند دست ارشد را خود گرفتم گرفت پیش پروردگار خود گفتم

که همین را آورده ام سبحان الله ملاحظه باید نمود که پیر مرشد وی در حق وی چنین فرموده باشد ازین

کمال چه خواهد بود حضرت پیر دستگیر استماع نموده سر بزیر نموده استماع نموده سکوت نموده بودند ازین

معلوم میشود که درست گفتند اگر چنین نمی بود حضرت پیر دستگیر انکار بسیار نمودند

که نموده اند اما چون بحقیقت بود چیزی نگفتند و سکوت نمودند جای فضل و کرم قطب الاقطاب

در حق حضرت پیر دستگیر گمان بود همچنین حضرت پیر دستگیر را هم حق ارادت و لطف عنایت قطب الاقطاب
آنچه باید بود توجهی تجاوز و تفاوت راه نیافته و در ذکر قطب الاقطاب مشغول و مشغوف بودند
این را از عبادات دیگر بهتر میدانستند اگر کلام با مرقوم قطب الاقطاب کسی خلاف قاعده طامع
حسب حضرت پیر دستگیر او متوجه نمی گشتند آنچه قطب الاقطاب مرقوم فرموده بودند بدان عمل
مینمودند و گمان را حق میدانستند روزی حضرت پیر دستگیر قطیفه میخواندند و ذکر قطب الاقطاب در آن
آمد وظیفه را موقوف نموده در ذکر قطب الاقطاب زبان گشودند و فرمودند که درین وظیفه
چنین مقرر بود که تا تمام نشود سخن در آن نباید گفت اما چون ذکر قطب الاقطاب در میان آمد آن را از آن
وظیفه بهتر دانسته در ذکر ایشان خود مشغول گشتم و حضرت پیر دستگیر را اخلاق تمام بود اگر کسی سخن
نمیگفت هیچ متغیر نمیشدند و در دل هم نمی آوردند محمد واصل فقیری بود سکالی مرید حضرت پیر دستگیر
او سخنان نامناسب و شدید بحضرت پیر دستگیر بسیار میگفت اصلا بخاطر راه نیافت روزی زاد
السالکین تصنیف قطب الاقطاب را بوی تعلیم میفرمودند آن کتاب را بعد از رنجش خود بنوعی بسوی او انداخت
از آن روز حضرت پیر دستگیر بر آن بسیار ناخوشی فرمودند و سخن تغیر نمودند و فرمودند که بارها سخنان گفته
بود و میگفت چیزی بخاطر نمی آوردم اما کتاب پیر مرا چنین نمود تاب آن ندارم ملتفت شوم

اگر مریدی که شیخ وقت نماز میگذارد و اندک وردی میخواند اما محبت شیخ در دل
وی بسیار باشد و اعتقاد بخدمت پیر یکباره اتم بوده و مرید دیگر باشد او در اطاعت بسیار نماید شیخ وارد
و اوراد بی اندازه وضع کرده اما در محبت شیخ قصوری باشد میان این هر دو بهتر کدام باشد فرموده
که محبت با معتقد شیخ است و بعد از آن بلفظ مبارک راندند که محبت و معتقد شیخ باشد وقت او بر همه
اوقات آنکه متعبد است اعتقاد شیخ دارد اعتنی در دو فرع اعتقاد در آن تر تمام است

در لطیفهٔ ششم حضرت قدوة الکبری منقول بود که عابدی در بادیه و ویرانه بعبادت بسر بردی و اندکی در دوام

و بیابانی طرایق بیاده بسر بردی روز جمعه بجهت نماز جمعه حاضر بودی و فرض بعد آن ادا کردی عود نمودی و

به بقیه رفتی بقیه نماز بگذاردی و مدت کثیر عمر بدین منوال گذشت اکابر شهر و اعاظم دهر چون

اطلاع بحال وی یافتند شفقت تمام و آرزوی تمام بلقای صحبت وی کردند هرچند که از آن

عابد استفسار حال وی می‌خواستند وی ظاهر نکردی و دم بر نزدی یکبار شخصی از ایشان جسارت

نموده دامن شیخ گرفت و عرض کرد تا اظهار حال خود نمی‌کند دست از دامن نمی‌گذارم عابد

بتکلم در آمد و گفت چه می‌پرسی گفت از شما نسبت صحبت بکی منتهی شده و نسبت ارادت بکه

دارید گفت نام من عبد الصدق است و در وادیه بطول ایام باشیدم و شیخ من هیچ کس در آن وادی نیست

گفتند عنایت کرده شیخ خود را اعلام می‌دهید یا همچنان که بدست شما مشرف شوم بدست شیخ شما

هم مشرف شوم گفت که شیخ ما معدوم‌اند قدرت هستی اقدام ندارند ان شاء الله تعالی جمعه دیگر هرگز از دو

ملقی باشند همراه من خواهند رفت از بیم دیگر بدر رود شد در کوه نهاد و آن عابد از مجلس از شایخ

دست ارادت بدامن نشد متحیر شد در تفکر افتاده که در جمعه با آن مردم چه جواب دهم همه در آن

تفکر خوابش ربوده می‌بیند که شیخی نورانی محاسن سفید میگوید که فردا رجعت دامن تو بگیرد تو

مرید وی شو چون از خواب در آمد خرم شد علی الصباح روانه شد در راه میرفت ناگاه دامنش بخار

گیر افتاده بخاطر آورد که حکم آن بود که هرکه دامن تو گیرد مرید آن شو اکنون دامن

خار گیر گرفت البته مرید من نخواهند اهل باشند بتعظیم عظیم نشست و سر بر زمین نهاد جایکه ملاذ بست

بر آن مسکن التزام گرفت مدتی بواسطهٔ خار در شهر نرفت عاقبت کار بخاطر وی رسید

که بشهر روم اگر مریدان بخواهند حقیقت حال خود هم گفت احتیاج خود هم کرد چون

بشنود

روز جمعه گرد آمد و مردم از اطراف رفتند و علما عذر نهادند که شاید خاطر شریف از استغفار آن حال ما

منغص شد گفت باکی نیست موجب آمدن غیبت تا دیگر بود او تعرض رسانید فرموده بودند که پیر خود را

التفات خواجه رحمه الله الکریم از او عده و فا التفات آن بکنند بعد خود وفا بکنند گفت خوش شنید

باید جمع کثیر همراه او روان شدند این عابد متفکر در راه می‌رفت که آیا این جماعه از من چه خواهند گفت

که من مرید خارجی شده ام چون نزدیک نهالچه خار رسید ناگاه نظرش افتاده چه می‌بیند

که در نهالچه خار بساطی عجب گسترده اند و بساطی عجب گسترده اند و بر روی آن پیری

نورانی محاسن دراز سفید نشسته گفت الحمد لله از خلق رسوا نشدم چون نزدیک

رسید بان جماعت گفت که آنکه پیر من نشسته است سر در قدم وی آرید جماعت

همه سر در قدم آوردند و تعظیم ربانی سخن مناسب تصوف گذشت آخر الامر فرمود که

من پیر را نمی‌خواهد دید کسی را که داعیه ارادت من باشد بعبد الصدق که مرید خلیفه من است ارادت

آرید همگی قبول کردند بدو گرد چون صحبت روانه شدند صورت مشتمل این نجوریست از

نظر غایب شد و عبد الصدق دامن حکیم گرفت و از احوال خود عرض نمود و بیرون گفت که این صورت

صادق تو ام خداتعالی کار تو بانجام رسانید همه محو بعد از آن متفکر باش و کار می‌کرده باش

گردیده مشغول نماز باش و مرید را باید که مجموعه افعال پیر خود را محبوب خود دارد و هیچ فعل او را

متعرض نداند بموجب کل ما فعل المحبوب محبوب افعال بتوسط حب پیر محبوب نماید و اگر ناگاه

امری غیر محبوب نماید بی احتمال ازاله آن کند خود اندیشه که در این حکمت خواهد بود که از احاطه

علم من بیرون است و در واقع مرا با این چه کار باشد و در مجاری فیض نشود و اگر استغفار را

همین معنی گفته اند آنچنی حجب پیر از خلیفه و فرزند پیر متفق باید بود که این همه اثر حب پیر است

حضرت ولد مخدوم حسام الحق مانکپوری بدین سبب در بعضت ارادت اعتقاد در خلیفه پیر و قرار نه
و راسخ بود که برای ایشان اعتقاد نکنند نزدیک گردد نعوذ بالله منها در قطعه نقد نعیم ...
آورده‌اند و در بارات شایخ حضرت قدوة الکبرا منظور بوده‌اند که دیدار پیران در الفت این قوم است ...
دیدار پیران باشند هیچ نباشد حضرت قدوة الکبرا منظور بوده‌اند ما نوشته‌اند و معنی الحق بود پیر دو پیر و او استاد و الدین ...
نگاه کنند همچنین در پیش استمان التکلم پیش الا بر کم کنند القاب بر یمین و شمال نمی‌نماید مادام که در مجلس ایشان باشند
می وضو در نشستن پیر در نه آید و در وقت در آمدن تعظیم شده پیر در وقت غیبت شمرد و پیش پیر نوافل نگذارد
و همچنین وظایف که هیچ درد ... بالا نماز نشانده پیر مریدان ... اگر باشند منظور ...
نماز اگر گذارد مستو باشد نماز تقلید بجهتی آن است که در محراب امر و نهی باشند از روی
شیخ محمد طالب حق بوده‌اند که در معموله اوراد حضرت قدوة الکبرا ... دعا یا شیخ الملک ... فرزندان امیر المومنین
لفظاً ما تبعت مرقوم است و موافق فایده نحوی شامی باید که علامت منصف الله در شرح بیان است
حضرت پیر دستگیر بوده‌اند که با همین راه حق حاضر مید انم و بعضی طور حق را جستم با وجودیکه حضرت
پیر دستگیر عالم نحو موافق این فایده بوده‌اند اما این طایفه چند بار مردمان نداند که توجه این فایده
بیشتر خوانده‌اند بلکه محض حسب مرقوم شیخ خود حق می‌بینند اما در تفسیر حسینی در سوره طه در
سیپاره اقل لکم منصل اقترب الناس در اهر آینه جادوان بدان اختلاف است
گویند از آنکه ملغت بنی الحرث در تثنیه و در جمیع حال اعراب او مشابه بالف و این حروف
موافق ایشان واقع شده و فی تفسیر البیضاوی آن بدان الف حران است
ان بلغت حارث بن کعب فانهم جعلوا الالف للتثنیة و اعربوا المثنی تقدیراً فی حالته
بل جعلوا الاسم المثنی نحو الاشیاء التی آخرها الف نحو اوعصا و سعدی فلم یقلبوها یاء فی الجر و النصب

موافق بود

كذا في الكشاف وفي شرح المواقف وفي جواب طعن الكفار بان هذان لساحران خلافا
للنحو قيل الالف والالف في التثنية والاسماء الستة في الاحوال كلها لغة لقبائل من العرب
نحو قوله ان اباها وابا اباها قد بلغا في المجد غايتاها وعلى هذه اللغة قرأ اهل المدينة و
العراق في هذا الموضع وفي شرح المقاصد متعلقا لجواب هذا الطعن انه صواب كما بين في علم
الاعراب انتهى   در لطيفه بيست و ششم حضرت قدوة الكبرى مى فرمودند منقوله
شيخ عين مفهوم حق وانند اگر نوعى در مفهوم شيخ مبتلى افتد بقصور فهم خود حمل كند نه از صفا و
ادراك بيان سخن بمحال صواب خواهد رسيد تقريبا مى فرمودند كه حضرت مخدومى مى فرمودند
كه حضرت شيخ نظام الحق والدين طاب مثواه دعا از پير خود حضرت شيخ فريد الحق والدين اجودهنى
بودند بموجب حكم فرموده پير در وظائف آورده بودند و مدتى ميكردند تا انكه لفظى ظاهر غلط
مى بود هرچند علماى نحوى مبالغه ميكردند تغير الاعراب مينمودند ايشان نمى كردند همچنان مى خواندند
بحدى كه متعلمى گفته شد كه اعراب اين لفظ غلط است فرمود اگر من اين اغلط بدانم پس پير خود را
بالنسبت غلط كرده باشم بدانى چه بعد از تحقيق تطبيق شد نحوى معرب معلوم كردند همان اعراب
صواب بود كه حضرت شيخ ميخواندند   كسيكه طالب سالك ره خدا باشد   دم از خطا نش
زند بدر از خطا باشد   انتهى مردان صادق گفته پيران صادق كلمات گفته اند كه در هر جا خلاف شرع نمايد مورد
آن نگردند   لطيفه بيست و هشتم حضرت قدوة الكبرى مى فرمودند كه مردى نيز از راه دور مرو بگشته
الطائفه اند ارادت آورده و طلب ارشاد كرد كه طريق سلوك و سبيل مقصود در راه بشنود فرمايند حضرت
الطائفه فرمودند اگر طالب صادقى بيا و بگو لا اله الا الله جنيد رسول الله چون طالب صادق بود بمجرد
شنيدن امتثال كرد پس فرمودند انكه بمعامله بر حق و رسول مطلق مطلق حضرت رسالت پناه است صلى الله عليه وسلم

من یکی از کمینه غلامان درگاه و کمینه جاروبان بارگاه و هم لیکن المینی الاعتقاد و تحقیق الصفا و تو لازم راه

الله طالب حضرت قدوه الکبری منقر بوده‌اند که مرید را باید که مراد وی جز شیخ نبود و مقصود کلی وی جز

خود شیخ نبود چون حق تعالی تجلی بصورت شیخ است در راه هدایت من است احقیقت حق تعالی در لباس شیخ

در لباس خرقه سیمای شیخ بصیرت نی دفع تشنگی تشنگان آب کند نی دفع از همگنان تو

کند حاشا که کند غیری بیت گاهی لیکن ز پس پرده اسباب کند

حد و هفتم نیابت ملک قطب الدین امید راهبر خوش اعتقاد جب

ولازم باید ای فرزند شنیده وقتی که خواجه معین الدین سجزی را فرموده بودند که لا اله الا الله معین الدین

رسول الله بگو آن مرید چون اعتقاد بسیار درست داشت فی الحال گفت معین الدین رسول الله حضرت خواجه

محمد رسول الله است از برای اعتقاد تو گفتم ای عزیز بدانکه اتفاق

جمیع انبیا و اولیا بر این است هر که را فتح شد از صدق خود شد و هر که هلاک شد از کذب شد علیه السلام

الصدق ینجی والکذب یهلک که بدانند بدرستیکه صدق بر دو نوع است یکی آنکه با خدا باشد و دوم آنکه با شیخ صدق

با شیخ آنکه هر چه از وی شنیده شیخ را خدا الله داند و کلام شیخ را کلام الله دانند و فرموده او کنند که و من اللهم

و معین اسلام است و دیدار و جمال حضرت شیخ شرف الدین فرمایند هر چه او گفت باشد از نطق

حضرت او گو که گوید حق دان در شیخ وی را از وی بهتر بدانند در صحبت او چو کرده جمال

مطهر بلخی در صحبت شرف الدین شرف الحق محو شده گفته است اگر فردا خدا تعالی دیدار نماید بصورت

شرف الدین ننگرم و گرنه بنظر ننگرم و دیگر مظفر الدین اولیا فرموده‌اند اگر فردا خدا تعالی دیدار ننماید

بصورت حضرت شیخ فرید بر روی نظر نکنم و گرنه از روی نگردانم و دیگر حضرت شیخ فرید فرموده‌اند اگر روز

حاضر خدا تعالی بر روی نماید بصورت حضرت خواجه قطب الدین بر او نظر کنم و گرنه چشمان خود بر هم دوزم

تا در مرتبه بشکند و که اینها در قوم است که صحیح ولی را از پیر خود و پیر خود بهتر بدانند و در باب
هدایت و ارشاد و نسبت خود مراد است چنانچه از کلام قطب الاقطاب که با آشنایان
و دوستان خود در قوم فرموده اند استفاده میشود عبارت آن در قوم نگردد و چون
بیعت کند و دست پیر بگیرد که بمنزله تو بمیره است جمیع امور را که امر و اجازت پیر نباشند
بر خود حرام کند والله اکبر نگو بدو بداند که بهر دو نگر من نظر بجمالت من و بدانست این
از جمیع مخلوقات موجوده بزرگتر است اینی والانه بخفی اولس را در خاطر می آید که از پیر
افضل است و حب چیزی دیگر است در کسی از پیر محبوب بخواند بود والله اعلم بالصواب
حضرت مدوه الکبری بارها حضرت شیخ مظفر شمس بلخی با شعر بوده اند و عالم تمیز اورا می ستودند و شعر بود
که مدعا را آن زبن شعر روی با دکه گفته است اگر فردا حق سبحانه تعالی در جلوه گاه فردوس بشعور شر این
جلوه نکند هرگز نه بینم فردوس چه بکار آید اگر یار نباشد دعت پیر خود را همه باو
بر دانند چنانچه مولانا ابوبکر شیخی آمد از او پرسید که تو شیخ خود را دوست تر داری یا امام اعظم را
وی گفت شیخ خود را مولانا او عقیدت شد بود از آن مولانا رنج بسیار نمود آن شخص گفت چون و
طعن بود چیزی نگفتم من پنجاه سال در مذهب امام اعظم بودم مرا از صحیح با مرضی باز ندارند
و چندان از نسبت علامت پیر خود از مجذوبه یا کردنی باز آیدم و در دل حق سبحانه تعالی جای می یابم اگر این
چنین کسی را از آن خیال کس که است و نتوان در است در نظر بسبقت و نظر [illegible] چنانچه [illegible] مولانا پیر و [illegible] اند
و صد از خواجگی [illegible] کرد [illegible] احقیت استماع از بعضی اعزه نموده که حضرت شیخ بلخی مظفر شمس در دریا غرق نگشت
مکتب الکونین صلی الله علیه و آله و سلم دست [illegible] گرفت و او بکرفته چون [illegible] مخدوم جهانیان [illegible]
والدین او را گرفته بیرون آمد مخدوم جهان پرسید که [illegible] رسول علیه السلام بود چرا اگر [illegible]

سیوای بر شما را هیچ دست را نمی شناسم انتهی

روزی حضرت شیخ شمس الدین از مولانا روم شاهدی التماس کرد مولانا حرم خود را دست گرفته در میان آورد حضرت مولانا شمس الدین فرمود که این خواهر جانی منست نازنین پسری میخواهم که مولانا فرزند سلطان ولد را پیش آورد او فرمود فرزند منست اگر قدری شراب میبود ذوق میکردم مولانا بیرون آمد سبو پر کرده از محله جهودان آورد مولانا شمس الدین فرمود نهایت شوکت سعت مولانا را امتحان میکردم از هر چه گویند زیاده بود آن است و سبو را بر گرفته و روانه شدند شش ماه در خلوت لیل و نهار نشستند که کسی را زهره نبود در خلوت ایشان در آیند

برای جامی اگر الذین فایده بدان ای برادر مرید چون ابی بکر باید بود پیر چون مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باید تا گویند ما صب الله شیئا فی صدری الا و صببته فی صدر ابی بکر اگر اینچنین بود از دل گوشت و پوست و زبان از حضرت رفیق پیر با عالم بود هرگز چنین پیر دیده نشده و چنین مرید شنیده نشود و آنکه گویند مرید پیر بستی بود یعنی است اگر حرکات و سکنات و گفتار پیر است مرید با پیر را اگر بعلو و در او است مرید مراد خود یا نیستی نه مرید پیر را خود را از رکاب پیری ببند تا باز رهاند مدت این بند اجماع است این طایفه را اگر پیری کاری فرماید مرید را که خلاف دین است اگر مرید خلاف دین خود نکند بموافقت پیر و مرید بود مر پیر را اگر خلاف فرمان پیر کند بموافقت دین رود نزدیک خود فردین خود را نه مرید پیر را از اینجا گفت اند حضرت او گفت راز مطلق دان هر چه او کرد کرده حق دان در لطف او جز بموافقت طبیب حق راه عیب و برای هر سد که طبیب حکم کند مر آن دوا دهد این دوا را چنین

بدارد اگر تو از این بودی خود با طبیب چه حاجت خود را خود طبیبی کردی او را طبیب

چه حاجت بودی اگر چنین باشد پیری را آن پادشاه ملک او بعوض و معقول است و محتاج و

بطبیب ادمی کی باید که دیگری را طبیبی کند پس معلوم شد که همه خلق در کار امور راهی را شیخ مرید و اند که

مریدی جهت پیر و اند که پیری جهت خلق و کسبی محرومی حقیقت قتلت کرده اند این را پیری و

مریدی نام کرده اند چه جهالت و ضلالت است و چه هلاک و پیلاک در میان هیچ نحیانکه قایل گوید

هیچ مدرکان احمدین مکس   هیچ مدرکانه احمد خرس   اگر سالکی که مرید

افعال جبر را جبر انداختی عقل و علم خود بر سنجیدی او را خود مریدی حاجت نه از خود پیری که پیروی از خلق بودی

که بتر از دی صراف بوده سنجیده بخود محکم که بتر از دی عقل ایشانک باید افعال پیر سنجیده بخود میداند که آن محال

پس ایشم محال آن نوع که مریدی را رو اصل سعادت را گم کرده اند چون چندین نفر پیر از بهر این

یک کله میرود که اگر کاری فرماید مرید را بخلاف دین باید خلاف کند بموافقت فرمان پیر

چون پیر گفت خود گفت   هر چه او گفت را ز مطلق دان   هر چه او کرد کرده حق دان

تا جاهلی و مبتکری با عزاهی و بحث پیش آید این سخن برانداز ه چو صد ادب گر در عجب جور

این بیچاره گی شنیده است مرو ره گوید همه را آنک قدم جواب این طایفه بی بوعطا

القصاب رحمه الله علیه گفته است   نه هر که تو پیر او خویشتن کند مرد نه است سلا باد

امر انکو ... ی   ای برادر ترا پوان بود که خود را بر بار و الا ادت ترک الامر ادبت

این بود از جواب خصم چنان بیرون آید که ما را از توبت و ترده در ... اگر ذره ... اد د

باقی مانده بود با نبوع جو ن وخور با طلبی او جای خود است گوید ... این ... انکه

گوینده مرید پیر است باید نخست پیر است تواند بود

می است شیخ سمنانی و دوستان ما نکته [illegible] است مرید خدا است یاد دارد

که بر شستان [illegible] بیشتر شکاری و خدا را بر پیشی در اویش نیست کسی بقدر حوصله خود خدا را تصور کرده اند

می باید [illegible] انکس که خیال است بر [illegible] خود است حافظ شیرازی [illegible] باشد [illegible]

یقین موم راز هر کس بر حسب فهم گمان بسی دارد یعنی [illegible] خوب گفته گور گو میند و تو یقین [illegible] است

لا کو مای بل جادون او بس گور و حق می گویند کو میند و لیوتای بخاطر می آید اشعار ایران نموده که هندو [illegible]

گور و اتصال نگویند لا فایده و [illegible] این نگو و اتصال باید نمود و عالم [illegible] کمی خوانده [illegible]

اکابر را در امثال بیماران مثال طبیبان است و مثال خلق مثال بیماران و مثال قرآن مثال خزانه دوا بر جوان و ننزل

من القرآن ما هو شفاء اندازه هر مرضی دوا را می باید و هر علتی را معجونی را مختلف اند تا هر مرضی [illegible]

مبدل گردد و از هلاکت نجات یابد و حال دین می بینند همین حالتی که مراتب در آن بیمار اند کلموا الناس علی قدر عقولهم [illegible]

فرمان است بر اندازه هر عقلی سخن گویند و بر مقدار علت هر کسی دوا فرمایند بنابر آنکه بر تصرف انسان

کنند حیات اعتقاد دارند که [illegible] اگر [illegible] چون و چرا در باطن تو جای مانده بود [illegible]

مرید مریدی پیر خود را گفت که امشب در خواب دیدم [illegible] خبری فرموده اند من گفته ام چرا [illegible] رود [illegible]

و گفت اگر در بیداری چرا را در باطن تو جای نمانده بودی در خواب ندیدی که چرا [illegible] گفت

ماه می شود او [illegible] بنده [illegible] می شود او اگر گویند [illegible] و توافقات [illegible] یعنی [illegible] خطا می [illegible] مریدی و ارادت

همان کار است [illegible] کار است اما این راه [illegible] یعنی [illegible]

چنین است که اجماع [illegible] اگر بر خلاف این فرماید باید نمود پس اگر چنین فرماید که [illegible] نکرده [illegible]

باید کرد که [illegible] مرید آن [illegible] است [illegible] اما اگر [illegible] موجب [illegible] حلو و [illegible] گردد [illegible] خاطر [illegible]

[illegible] چنین [illegible] اگر [illegible] کامل [illegible] باید [illegible] که [illegible] و اگر [illegible]

اوراق [illegible]

صحیح الطبی

سجع البلابل

از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است نباید بعلاج او نمی توان پرداخت و مطلب مرید رسیدن
از پیر بکسی همین است که او با پیر او شفاعت مرید گنهکار نماید پس اگر چنین فرماید که باعث کفر و غلو و نار گردد
پس فقرا آن مرید را چگونه خواهند گفت که فرموده پیر نباید و آنکه مرقوم است که اجماع فقراست که مرید
خلاف دین حسب فرموده پیر نباید از آن مراد پیر کامل داند که بعلاج توان پرداخت چنانچه طبیب کامل
که بمریض زهر دید پس علاج رفع آن خواهد بود چنانچه عبارت فواید رکنی مشعر آنست که سوای پیر کامل
هلاکت است و عبارت انیس العاشقین تصنیف حضرت مخدوم شاه حسام الحق مانکپوری قدس سره مصرح است
که پیر کامل باید و الا ضلالت است   مشایخ گفته اند تا در کسی صاحب ولایت بر سر او مقراض براند
و قبول نکند او را مرید نگویند کما قال حسن البصری رضی الله عنه المرید لا یکون مریداً ما لم یاخذ الشیخ صاحب ولایت
بالمقراض من اشعار رأسه و اگر از شخصی صاحب ولایت که خلافت او متفق علیه است مجاز نباشد و عالم باحکام مقراض نبود
او را احرام است که مقراض بر سر کسی راند که ضل و اضل گردد انتهی اما موافق لطایف اشرفی و رفیق العارفین ملفوظ
حضرت شیخ حسام الحق مانکپوری قدس سره معلوم میشود که پیر ناقص که سلسله وی تا حضرت علیه الصلاة والسلام منتهی می گردد
بشفاعت مریدان میتوان پرداخت و پیری و مریدی صحیح می شود   در لطیفه دوازدهم اما صحیح آنست
که ارادت آوردن و بیعت کردن مشایخ از زمان رسول صلی الله علیه و آله و سلم الی یومنا منقول و متفق آمده است
و اولی آنست که اراده صوری هم بکسی آرد که رسیده درگاه الهی و برگزیده بارگاه نامتناهی شده و سلسله او مسلسل
بحلقه نبوت رسیده باشد اگر تخلل در سلسله و اجازت او باشد دست نزنند و آنانکه سلسله اجازت این جماعت
با ایشان هم ارادت آوردن و از دست ایشان شربت توبه چشیدن جایز است اگرچه بسر حد کمال نرسیده باشند
حضرت قدوة الکبری میفرمودند که فایده سلسله صحیح آنست اگر سعادت مدد در میانه و استظهار در حضور استمداد

واندر خود اعتقاد بپیرش نبود بر پیرش بود مقتضای عد الی النهایات البتة یکی بود که باستغاثه او رسد

که شخصی را در حین موت عقبی دشوار آمد بروحانیت پیر توجه کرد او از آنها نبود تا بروحانی سید کونین صلی الله [illegible]

گرویده که شفیع حال او گشته در فصل ارادت فرمان شد که مرید کسی شود که او را سلک ارادت [illegible]

عن عن مسلسل تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مستقیم و صحیح باشد احتیاط باید کرد فرمودند که فلان [illegible]

مریدی بود فوت شده در جنازه او حاضر آمدند تا دیر ایستاده بودند بعد الحمد لله فرمودند و دفن کردند کسی پرسید

ای شیخ این چه سر بود فرمودند بر این مرده عذاب نازل شده بود چندانکه دعا کردم قبول نشد بعده پیر من حاضر آمدند

دعای ایشان مستجاب شد او را امرزیدند شکر خدای تعالی بجا آورده شد درین محل بر زبان دربار فرمودند اگر سلک مستقیم

اگر دعای یکی مستجاب نشود از ان دیگری مستجاب شود و اگر نعوذ بالله دعای هر همه قبول نه افتد از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم

نگذارد و دعای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بی شک و شبه قبول افتد پس بهمه حال سلک مستقیم باید فرمودند که [illegible]

ناقص سلک مستقیم و صحیح دارد از رسیدن و صعدن و رنجانیدن او همه پیران برنجند بتاریخ منتصف

ماه ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند اگر سلسله درست باشد و در ان دروغ و افترا در

نباشد نقصان متوسل بمارزان در وقت آن بیارد که انتهای او به پیغمبر و در دست پیغمبر دست خدا است الذین یبایعونک

انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم » والشیخ فی قومه کالنبی فی امته پس پیر مجاز و متوسل السلسله در حق مرید رتبه

نیابت نبوت دارد هر چند وسایط در سلسله زاید قوت سلسله زاید خواجه صنعا رحمة الله علیه

پیری بزرگ بود شب خواب دید که گویا بتی را سجده می کند دانست که در فتنه خواهد افتاد و طرف روم روان گردید

با سه صد مرید در روم رسید ترسابچه را دید عاشق شد هر چه او گفت کرد خوکان چرانید مریدان باز گشتند

در خانه بخواجه فرید الدین عطار ملاقات شد کیفیت گفتند فرمودند شما چرا همان دین اختیار نکردید ای سست دینان

خواجه گفت

چرا بدر گشتید خواجه با مریدان روان شد پیر او دید از حال بگشته و دگرگون شده خواجه زاری و مناجات کرد
در خواب دید خواجه عالم را صلی الله علیه و آله وسلم فرمان شد ای فرزند پیر تو بتو بخشیدیم بعد خواجه پیر را از آنجا آورد
و در حوضی غسل میداد و اندام می مالید و عرض میداشتند که بندگی حضرت مخدوم فرموده بودند شیخ را فراموش بود
یاد می آمد بجز یک کلمه هم فراموش شده بود و قفل گشاد توحید روزی شد و کانه ادا کردند روان شدند ترسابچه شنید
که شیخ میرود عقب دوید و گفت ای پیر دل من کجا میروی و ایمان آورد و مسلمان شد شیخ دعا کردند که خداوند جان
این برآرد و بستان فی الحال بمرد و شیخ روان شد زهی حضرت بی نیازی که برای هدایت ترسابچه چنین شیخ را
گمراه گردانید و باز خرید انتهی

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود … در کمالش هرچه گویم بیش بود
شیخ بود اندر حرم پنجاه سال … با مریدان چارصد صاحب کمال … هر مریدی کان او بود ای عجب … می نیاسود از ریاضت روز و شب
هم عمل هم علم با هم یار داشت … هم عیان هم کشف هم اسرار داشت … قرب پنجه حج بجا آورده بود … عمره عمری بود تا می کرده بود
خود صلوة و صوم بیحد داشت او … هیچ سنت را فرو نگذاشت او … شیخ او در کعبه یاری جسته بود … در ارادت دست از کل شسته بود
بود بس بیننده و بس راه بر … زو نبودی شیخ را آگاه تر … شیخ چون از کعبه شد سوی سفر … او نبود آن جایگه حاضر مگر
چون مرید شیخ باز آمد بجای … بود از شیخش تهی خلوتسرای … باز پرسید از مریدان حال شیخ … باز گفتندش همه احوال شیخ
کز قضا او را چه شاخ آمد ببر … وز قدر او را چه کار آمد بسر … موی ترسایی بیکموییش بست … راه بر ایمان ز صد روییش بست
عشق میبازد کنون با زلف و خال … خرقه گشتش محرقه حالش محال … دست کلی باز داشت از طاعت او … خوک بانی میکند این ساعت او
این زمان آن خواجه بسیار درد … در میان زنار دارد چار کرد … شیخ ما در دین اگرچه تاب یافت … از کهن گبریش می نتوان شناخت
چون مرید این قصه بشنید از شگفت … روی چون زر کرد و زاری در گرفت … با مریدان گفت ای تردامنان … در وفاداری نه مردان نی زنان
یار کار افتاده باید صد هزار … یار ناید جز چنین روزی بکار … گر شما بودید یار شیخ خویش … یاریی او را چه نگرفتید پیش

شرمتان باد آخر این یاری بود   حق‌شناسی و وفاداری بود
چون نهاد آن شیخ بر زنار دست   جمله‌تان زنار می‌بایست بست
از بر شیخ عدا می‌بایست شد   جمله‌تان ترسا همی بایست شد
این نه یاری و موافق بودن است   کانچه کردید از منافق بودن است
هر که یار خویش را یاور شود   یار باید بود اگر کافر شود
روز ناکامی توان دانست یار   خود بود در کامرانی صد هزار
شیخ چون افتاد در کام نهنگ   جمله زو بگریختید از نام و ننگ
عشق را بنیاد بر بدنامی است   هر که زین ره سرکشد از خامی است
چون شنیدند این سخن از عجز خویش   بر نیاوردند یک تن سر ز پیش
مرد گفت اکنون از این خجلت چه سود   کار چون افتاد برخیزیم زود
لازم درگاه حق باشیم ما   در تظلم خاک می‌پاشیم ما
پیرهن پوشیم از کاغذ همه   در رسیم آخر به شیخ خود همه
جمله سوی روم رفتند از عرب   معتکف گشتند پنهان روز و شب
بر در حق هر یکی را صد هزار   گاه زاری که شفاعت بود کار
همچنان تا چل شبانروزی تمام   سر نپیچیدند هیچ از یک مقام
جمله را چل شب نه خور بود و نه خواب   همچو شب چل روز نی نان و نه آب
از تضرع کردن آن قوم پاک   در فلک افتاد جوشی صعبناک
سبزپوشان در فراز و در فرود   جمله پوشیدند از ماتم کبود
آخر الامر آنکه بود او در پیش صف   آمدش تیری دعائی بر هدف
بعد چل شب آن مرید پاکباز   بود اندر خلوت از خود رفته باز
صبحدم بادی در آمد مشکبار   شد جهان کشف بر وی آشکار
مصطفی را دید می‌آمد چو ماه   در بر افکنده دو گیسوی سیاه
سایهٔ حق آفتاب روی او   صد جهان جان وقف یک یک موی او
می‌خرامید و تبسم می‌نمود   هر که می‌دیدش در او گم می‌نمود
آن مرید او را چو دید از جای جست   گفت ای نبی الله دستم گیر دست
رهنمای خلق از بهر خدای   شیخ ما گمراه شد راهش نمای
مصطفی گفتا ای بهمت بس بلند   رو که شیخت را برون کردم ز بند
همت عالیت کار خویش کرد   دم نزد تا شیخ را در پیش کرد

پس اگر چنین پیر ناقص مرید کلمهٔ کفر بگوید که بگو و اعتقاد بران دارد و جان را بران اعتقاد نثار که باعث خلود نار گردد اگر نگوید مرید بر بنا شد اگر بگوید خلود نار نصیب او گردد در خاطر مرتب احقر قاصر چنین می‌آید که امر بچیزی کند که حق عصیان نبود نشاید که بر او شفاعت خواهد نمود و تا شفیع المذنبین خواهد کشید و اگر کلمهٔ کفر گوید که باعث خلود نار باشد

عرفا می فرمایند که در جواب بگوید که من معنی اصطلاحی نمی فهمم پس بر مرید جبری نیست مثلا اگر بلفظ عربی گوید و مرید
معنی آن نداند پس بر مرید جبری نیست و اصطلاح درمیان فقرا هست در لطیفهٔ چهارم حضرت
قدوة الکبری فرمودند که حضرت شیخ نجم الدین کبری مرید خود را نزد شیخ مصلح خجندی فرستادند تا معلوم کنند که حضرت
کدام نبی اند چون رفت فرمودند که جهود است آنچنان مرید گران شده نزد حضرت شیخ نجم الدین کبری آمده عرض نمود حضرت ایشان
بسیار خوش شده فرمودند که معلوم گشته که بر ملت حضرت موسی علیه السلام اند چه جهودان قوم حضرت موسی اند بعد چند
حضرت شیخ رفیع الدین حضرت قدوة الکبری که بر ملت کدام نبی اند منکر قلی را نزد حضرت شیخ نجم الدین صفاهانی فرستادند
چون منکر قلی بخدمت حضرت ایشان قدوة الکبری رسید فرمودند آفتابست تو درچه کاری منکر قلی بخدمت حضرت قدوة الکبری آمد
و گفته حضرت شیخ نجم الدین را عرض نمود حضرت قدوة الکبری خوش شده فرمودند الحمد لله حق تعالی مرا بقدم عیسی گردانید
و کارش بعلت مسیحی انجامید چنانچه از حضرت قدوة الکبری احیاء اموات و اماتت احیا بوقوع می آمد انتهی
پس در حق پیر ناقص که مرید را فرماید بکلمه که باعث خلو نماز باشد فقرا فرمایند که عمل نکند و همین گوید که من نمی فهمم
اصطلاح حضرت را و اگر مرید عامی وجد و جنون شد که حواس خود را در محبت در باخته پس مجبور است که بر مجنون و عشاق
قلم تکلیف رفته پس مجبور است بر سر او بعلاقه جنون نمازها خواهد بماند چون پیر کامل مرید ناقص اجازت داده
ذمه مریدان بر ذمه خود گرفت پس این شفاعت خواهد نمود تا منزله قبله گردیده چون بعد تحری بطرف غیر قبله
نماز کند با وجود یکه توجه بطرف قبله شرط است و بعد نماز خطا معلوم کند و اعاده نماز نکند و بران قبله باشد جهت قبله
در حق وی معتبر گشته در واقع قبله نموده پس این خطا در حق وی صواب گشته پس همچنین مرید که بعد تحری دست بر گرفته
کو مگر به پیر خطا امر نموده پس در حق مرید آن صواب گشته و باعث مثوبت گردیده که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته
ناطق با همین معنی است و قول حضرت شیخ فرید الدین عطار بمریدان حضرت شیخ صنعان چرا ایمان ازین خضاب نکرده مصرع باهمین معنی است

که همان دین مرید را اختیار باید نمود چنانچه لسان غیب حضرت خواجه حافظ شیرازی می فرماید ما مریدان روی سوی کعبه
چون آریم چون روی سوی خانهٔ خمار دارد پیر ما پس مرید را اطاعت پیر از جمله واجبات است و باعث دخول جنان
خروج از نیران که نه شفاعت مرید نسبت پیر ناقص گشته خواه خود شفاعت کند خواه پیر پیر او لیکن واسطه پیر او
پس در قصور اعتقاد باعث هلاکت و خذلان و حرمان است و این راه راهیست که راه مستقیم است اگر با استقامت رود
باعث فلاح می شود نکته نوشتم اگر مریدی بس است و اگر نه پس مرید شو که از زمرهٔ من لیس له شیخ فشیخه الشیطان
برآئی نوشتم کلمه جائی کس است یک حرف بس است مخدوم شیخ سعدی شیرازی میفرماید هر که او عاشق نشد
بر روی پیر هرگز نشد از نعمتش دلپذیر سعادت بخواهی ارادت بجوی بچوگان ارادت توان برد گوی
هر که دلش سوی ارادت کشید خاتمه کارش بسعادت کشید هر آن کاری که بی استاد باشد یقین میدان که بی بنیاد باشد
در آ مردانه در راه ارادت اگر می بایدت تخت سعادت هر جا که در ممالک عالم سعادتست تحقیق شد مرا که کلاه ارادتست
خواجگی بی پیر بودن کار نادانان بود هر که را پیری نباشد پیر او شیطان بود دست زن در دامن مردان دین
تا شود حاصل ترا نور الیقین عقل و عقده مر ترا دارد فریب که سوئی بالا گشته که سوی شیب پیر که در زندان
شیطان اوفتاد بند او تا سالها نتوان گشاد قال المحقق شرف الملة والدین فی مکتوباته خواهی که شود مراد حاصل
بر می طلبای جوان عاقل خود را بر کاب پیری بند تا باز رهاندت ازین بند تا پیر تربیت عادت خویش شیطان
ور نه منافقی نه درویش بس کن ز حدیث عشق بس کن والله یقول الحق و یهدی السبیل کجای یارای من عاجز مسکین
مرتب را که به تفصیل احوال حضرت پیر دستگیر قدس سره پردازم اقل قلیل انچه دانسته نگاشته بعد از آن از کنج رشید
انچه تقریبات حضرت پیر دستگیر قدس سره در ان مرقوم است مرقوم می نماید که آن هم از جمله ملفوظ حضرت پیر دستگیر است
هشتم ماه رجب سنه یکهزار هفتاد و دو حضرت پیر دستگیر از حضرت شیخ محمد ارشد پرسیدند اینکه میگویند

اب آمد تیمم بر خواست چه وجه دارد که زوال طهارت بحدث است و حضور آب محدث نیست حضرت میان شیخ محمد ارشد فرمودند

طهارت تیمم حاصل بخلف است چون اصل که قوی است پیدا شد اثر موثر ضعیف باطل شد فرمودند طهارت حاصله از ضعیف باطل

از قوی حدث زائل نمیشود و باز کتابهای حدیث طلبیده از مشکوة فرمودند که چنان معلوم میشود که آن تیمم خوب است

و وضو خوب تر   از ظاهر عبارت این حدیث در فصل ثانی از تیمم است مستفاد میشود عن ابی ذر قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم وان لم یجد الماء عشر سنین فاذا وجد الماء فلیمسه بشره فان ذلک خیر

رواه احمد بعده فرمودند دو کس مسافر شدند آب نیافتند تیمم نماز ادا کردند چون آب یافتند یکی وضو کرده باز ادا کرد و

دیگری بر سابق اکتفا نمود بخدمت آن سرور رسیده هر دو حال نماز خود را بیان نمودند آن سرور یکی را فرمودند نماز تو درست شد

و سنت ادا شد و دیگری را اجر و ثواب تکرار حاصل شد در فصل ثانی در باب تیمم است این حدیث عن ابی سعید الخدری قال

خرج رجلان فی سفر فحضرت الصلوة ولیس معهما ماء فتیمما صعیدا طیبا فصلیا ثم وجدا الماء فی الوقت فاعاد احدهما

الصلوة بوضوء ولم یعد الآخر ثم اتیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فذکرا ذلک فقال للذی لم یعد اصبت السنة واجزأتک صلوتک

وقال للذی توضأ واعاد لک الاجر مرتین رواه ابو داود و باز فرمودند اگر وضو باشد در وقت نماز تجدید وضو کرده پس نماز کنند

نماز خوبتر است

حضرت شیخ محمد ارشد سوال فرمودند که عجب است که بارمدن العاقل با تنوین میخوانند فقیر گفت که در کتب شروح این تنوین را

اصلا متعرض نشده اند اگر می بود البته شارحان متعرض میشدند معلوم شد که نیست آخر حضرت مخدوم فرمودند منقول است

خود در عبارت شرح لباب و شرح مفصل باید دید شاید تنوین باشد و ظاهرا برای این می آرند که صورت مرفوع بشود

با توجه مرفوعیت العاقل که تابع اوست باعتبار لفظ ظاهر نشود   در تاریخ سیزدهم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و هفتاد و چهار

بعد نماز عصر در میان وظیفه حکم شد که میان محمد ارشد را طلب نمایند بعد فراغ وظیفه توجه نموده منافع بیعت از زبان درربار

عنایت فرمودند از انجمله انچه یاد ماند در حیز قلم آورده عنایت کردند که چیزی بی صوت و حروف هم شنیده

گفته شد که نه فرمودند که پس آنکس که زید قائم شنید اگر منکر شود و سوگند خورد که من آن از زید استاده

درست باشد گفته شد که در تعارف مجاز غالب گشته که چون لفظ دال را محققا شنید مدلولش را مجاز گویند فرمودند

که قایم شویم که تحقیق آنست که چنانچه محسوبات را مراتب در لطافت و کثافت هست حواس را نیز معنی زید قایم

در لطافت تمام هست که احتمال چندین عبارت دارد چون به تقیید و تغیر عبارت مخصوص یافت پس کثیف شد

احتمال ندارد پس مرتبه باشد که در عین کثافت هست حرف و صوت را درک کند مرتبه دیگر که بالاتر هست معنی مخصوص

خاص ادراک کند مرتبه بالاتر ازین معنی لطیف عاری از قید لفظ خاص را علی هذا القیاس فقس حواس الباقیه و اگر گویی که چون

حواس در مرتبه لطافت ادراک معنی لطیف کند تعطیل عقل لازم آید جواب آنکه حواس هر چند که مدرک لطیف

اما جزئیات را درک کند و عقل مدرک کلیات بعد از آن مذکور می شد فرمودند ان الله تعالی یحب الصامتین اگر

در مخلوق مرتبه عبودیت و ربوبیت و بسیار که جانب ضعیف هست مناسب عبودیت پس الله تعالی مناسبت ربوبیت

دوست دارد و عبد مرتبه خود را لهذا امیلان بنده بطرف چپ می شود و توجه او بهمین جانب میگردد و عرض کرده شد

چنانچه دل آنکس هم بطرف چپ هست عنایت کردند که دل بهر طرف باشد لیکن بشکل صنوبری خود بطرف چپ نهاده اند

که حضرت بهمین و بسیار فهمیده نمی شود که نه نسبت اگر نسبت خود هست چگونه نشود که بهمین بسیار غیر اوست

بلکه داخل او و این نسبت را خود غیریت در کار هست و اگر نسبت دیگر انست این هم چگونه درست شود گاهی همین

و گاهی بسیار کسی عنایت شیخ که بهمین و بسیار نسبت وحدت هست وجهش اینست که ایشان را واحد کثرت گویند و این معنی

مردمان میفهمند که باعتبار مجموعه واحد و به اعتبار اجزای کثرای همین طور هست ولیکن معنی اش اینست بلکه این است

که ایشان را در هر اعضا تمام و کمال هست و در جمیع همه یکم و کمالات لهذا اگر دست کار می کنند می گویند که زید کرده

و اگر

واگر چشم می‌بیند میگویند که زید دیده و حال آنکه دارنده و بیننده بجز چشم و دست دیگر نیست پس یکی بسیار
بنسبت وجه می‌گویند که انسان تام و کمال در وجه است و از سایر اعضا هم علی هذا القیاس و اگر بنسبت خود نه یکی بسیار
خوش گفت شیخ حمید الدین که در شرح عقاید نقل کرده می‌گویند ید زید نه عین زید است نه غیر زید است چون مردمان
نمی‌فهمند تحمیل میکنند حقیقت این است که اگر گوید کسی که ید عین ید است چگونه گوید که زید خود در پا هم نیست و دست خود
پای نیست اگر گوید که غیر است چگونه راست آید وقتی که دست زید چیزی را بردارد می‌گویند که زید برداشت و میگویند
که دست زید چنین کرد پس وقتیکه زید از دست کاری می‌کند یا از چشم می‌بیند تمام زید در دست و چشم می‌آید با وجود آنکه
در سایر اعضا هم کامل است چنانچه در حدیث است که ان الله ینزل الی السماء الدنیا یعنی خدا نازل میشود بسوی آسمان دنیا
خدا چون همه جا است و هو معکم اینما کنتم چه معنی دارد که نزول میکند معنی این است اعتبار خلیفة العلی که دلالت می‌کند
نزول میکند با وجودی که همه جا است برای همین خدای متکبر می‌گویند که دلالت می‌کند به تکلیف با وجود آنکه متنزل کبیر متعال میکند
وآنچه می‌گویند که صفات نه عین ذات است نه غیر ذات است مثلاً سمیع اگر بگوییم عین ذات است باید سمیع باعتبار همین مرتبه
بصیر هم باشد و حال آنکه همچنان نیست و اگر بگوییم غیر است این هم نیست که سوای ذات چیزی دیگر نیست همان است که مرتبه
سمع گرفته بعد از آن عنایت شد که یک مرتبه فقیر در شخوره بود در خاطر گذشت که آنچه در حدیث است القرآن ظهر و بطن
وللقرآن سبعة ابطن موافق عقل هم درست می‌شود صدق رسول الله صلی الله و آله و سلم می‌باید که قرآن هفت بطن داشته باشد
حقیقت این است که کلام تا که در مرتبه عرش بوده مرتبه وحدت داشت بعد نبوده و بسوی اوامر و نواهی منقسم نشده
چون از کرسی فرود آمد تقسیم شد اگشت چنانچه در حدیث که خدای تعالی دو قدم را خود از کرسی آویزان کرده یعنی گذاشت
از همانجا بظهور آمده بعد از فرود آمدن از کرسی هفت افلاک که در عالم بطن است گذشته در مراتب عناصر که ظاهر است آمد
افلاک چون شفاف است محسوس نمیشود بنابراین داخل باطن گشته چون عناصر چهار اند ظهر قرآن هم چهار گشته

یکم لغت دوم صرف سیم نحو چهارم معنی بعد ازان هر قدر که معانی دیگر فهمیده می شود داخل بطن [illegible]
در هر مرتبه که علو دارد در احاطه نیست مرتبه نازل مثلا قدری که آب محیط است خاک نیست و قدری که هوا محیط
آب نه و قدری که آتش محیط است هوا نه و قدری که فلک اول محیط است آتش نه و علی هذا القیاس فلک ثانی و ثالث تا
الی السابع زیرا که محیط عالی نازل را هم محیط است و ذات محیط را هم پس شخصی که وصول او تا بفلک است حقیقت فلک ثانی را
درک نتواند کرد و کسی که بفلک ثانی رسیده مرتبه فلک ثالث درنیابد و هم اجرا اینست ادراک بعضی تا بحد لغت [illegible]
و برخی را از لغت بصرف و گروهی را تا به نحو و قومی را تا بمعانی و جماعه را ازین تا بالا تا به هفت بطن بیشتر جای ادراک نیست
فرمان شد که حضرت شیخ در تصنیف می نویسند که عقل دو قسم است یکی فطری است دوم خلقی عقل فطری همان عقل است که
اگر کسی بران پیدا شده آن عقل موقوف بر بلوغ نیست دیگر انسان را هم میشود و سایر حیوانات را پیغامبر صلی الله علیه وسلم
فرموده کل مولود یولد علی فطرة الاسلام اشاره بعقل فطری است و عقل خلقی از اغذیه حاصل میشود که موقوف بر بلوغ است
و تعلق این عقل با اجسام است حکما مقید شده عقل فطری را نوشته اند بنابران درک ایشان بسوی اجسام نمی رسد
فرمان شد می گویند حکما که تمام ماهیت زید انسان است و کلی من حیث هو هو زید موجود است باز می گویند که کلی در خارج
موجود نیست عجب است و علی هذا القیاس بتقریبی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که عالم تمام جواهر است فقیر عرض کرد
که عالم را اعراض است بعد ازان حضرت مخدوم عظمه الله تعالی هم عنایت فرمودند که آری عالم جوا اعراض است حضرت شیخ محمد ارشد
فرمودند می باید که جواهر باشند که سوای ذات حق چیزی نیست و ذات او خود جوهر است فرمان شد که بمعنی این عالم ماسوی الله
اعراض است حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که ماسوی الله کو این ذره التماس کرد که باعتبار ذات بحث عنایت شد
آری ماسوی الله است ماسوی الذات بحث با این حیثیت که همه اوست جواهر هم باید گفت بعد مقدمه در تصنیف مقدمات حکما
این ذره برخواست و رخصت شد چون پای بوس شد از زبان مبارک عنایت شد که عجب تماشا است دریای که قطره درس علم

خاطر می گفت

ظاهر می گفت و اشتغال الله هو داشت بسیار جزها معلوم نمی شد نه در بیداری نه در خواب و از ضعف و بیت و ذکر شغل از طرف گشت

اگر خبر مفهوم میگردد در بیداری وهم در خواب تخیل   در تاریخ سیوم ماه ذی حجه سنه یکهزار و هشتاد و دو روز دوشنبه

حضرت پیر دستگیر حضرت جمال الحق مصطفی قدس سره بود با همه فرزندان و غیره عزیزان طعام تبرک فاتحه بنا و ابتکردند که آن

که در مجلس نشسته بدست شو یا نیدن آید او را باید که رعایت یمین خود کند اگر رعایت یمین اهل مجلس هم کند جا دارد که حضرت

دو کس مقصد می این کار شوند تا رعایت یمین بجا آید حضرت مخدومی عرفان دستگاهی شیخ محمد ارشد گفتند در هر جا رعایت یمین آید

و دل که سلطان بدین بیت جز البطرف چیست فرمودند درین نکته الست بگویند چون ایشان ساکت شدند خود فرمودند

با متوجه یمین باشید   در تاریخ دوم شهر شعبان سنه یکهزار و هفتاد و پنج از حضرت شیخ محمد ارشد وجه کفارت یمین آروزه

و اطعام عشر مساکین و عتق رقبه فرمودند که حتی با رجتی سه بیاب آن باین جهت که سبب گرفتاری رقبه جانت نفسند

استحقاق عقاب شود بعتق و فک رقبه از آن خلاص یابد و در آن ترک تعظیم الهی باشد پس در اطعام که اطاعت و عمل نفی

استطعمتک فلم تطعمنی امان بعطعم باشد و تحصیص در صیام که الصوم لی و انا اجزی به و اختیار عدد عشر تا آنکه نهایت

عدد جمعی باشد و سه تا آنکه در سه مرتبه وجود خود از عالم اجسام و برزخ و ارواح عاصی شده   بتاریخ دوازدهم ماه رمضان

سنه مزبوره حضرت مخدومی عرفان دستگاهی شیخ محمد ارشد وجه جواز حج وارث از مورث با عدم جواز قضا صیام و صلوة

پرسیدند حضرت پیر دستگیر فرمودند که در اول پر وارث حرج نباشد از آنکه با آسانی می تواند که تمام عمر یکی از خود ادا کرده

دیگری از مورث قضا نماید بخلاف صوم و صلوة که از تعدد و کثرت آن بالزام اداء قضا در حرج افتد پس مجتهدان دفع الحرج

حکم بجواز نکردند و فرمودند که صدر مرا استدعاء ضیافت کردند و شرط قبول کرده شد که در مجلس بحضور فقیر سرود نخوانند و

دف فارسی نگویند چند ساعت نشسته بخانه آمده نماز ادا نماید باز فرمودند مومن را باید که بخوف ابتلا به بلا تضرع نماید و باشد

به رحم رحیم مطلق در امن باشد اما باید که صابر باشند   بتاریخ سیزدهم ماه ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد و پنج مخدومی

حضرت شیخ محمد ارشد گفتند که حدث در اثناء وضو مانع اعتبار غسل اعضا شود یا نه فرمودند که ناقض وضوست

نه مانع اعتبار اما تقوی آنست که از سر گیرد باز مخدومی گفتند که غنی را مال زکوة خوردن و گرفتن حرام است فرمودند

املاک حق فقیرست حرام باشد نه گرفتن بحیله که بصاحب حق رساند بتقریبی فرمودند صوم وصال را

نهی کرده و خود داشته   فی فصل الاول از باب الصوم عن ابی هریره رضی الله عنه نهی رسول الله صلی الله علیه

عن الوصال فی الصوم فقال رجل انک تواصل یا رسول الله قال وایکم مثلی انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی ربی متفق علیه

شیخ اکبر می فرماید من روزه طی کرده بودم خدای تعالی طعامی خورانید که وقت صبح از بوی آن طعام معطر مجلس شد

برسید چون صاحب حال بود که گفت با او گفتم و از دیگران نیز ازین است که رسول خدا یسقینی و یطعمنی گفت

میان نفرمودند که اهل اسباب سیری و سیرابی منحصر در خوردن و آشامیدن عادی دانند و بس و خاص چون ایمان

بقدرت کامله و عقل شامله دارند منحصر ندانند و بقسمت خود در کمی و بیشی و بیشی راضی و شاکر باشند باز فرمودند

در قوت عیال بهتر است از ساختن حوض و چاه و غیره اسباب رفاهیت حال که اول فرض است و دوم تبرع است

و باز فرمودند که دل آدمی میان نفس و روح او باشد و هر که غالب شود تابع و محکوم خود گرداند آواز غوغا

فرمودند کسی خبر آرد اول میان ظهوری آورده اند که قوال میرود بعده میان باهر و فرمودند اعتبار سابق راست

قال الله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون مخدومی عرفان دستگاهی حضرت میان شیخ محمد ارشد گفتند

چون شنیده شد که در بنارس جزیه می گیرند فرمودند که این چه جوزه است ضعف زکوة مسلم یعنی نصف عشر

جزیه چه باشد فرمودند آنچه بدل امانی ذمه از هنود گیرند بدان او را ذمی گویند و آن در سالی از ظاهر الغنا چهل و هشت درم

بوزن سبعه و از فقیر معتمل دوازده و از متوسط بیست و چهار طلب کنند و ذمی بر دست خود نهاده پیش عامل جزیه آورد

و دست خود را بالا نکند و عامل دست او را جنبانند و گوید اعطی الجزیة یا عدو الله   بتاریخ پنجم ماه رمضان

سنه یکهزار و هشتاد و پنج مخدومی حضرت میان محمد ارشد پرسیدند که در بازید العاقل راتع صفته چه باشد فرمودند که ارتفاع

صوریت و نصب حقیقی پس این را متابعت صورت مشروعه کافی باشد باز فرمودند که روز شنبه چرا تعطیل از درس

فرمودند بمصیبت وفات امام اعظم رضی الله عنه و در روز جمعه بعدم فرصت عبادت و در شب و روز تهیه اسباب صلوة

از غسل ثیاب که معتقدان بارچه بدست خود می شستند و غسل و تکبیر وصول المسجد و در ماه رمضان بکثرت تلاوت و زیادت

عبادت شب و روز حتی که در ماه رمضان قدغار تهیه فرصت افطار میسر نمی آید از آنجه با ماه شعبان افطار میکردند و درین وقت

این همه باقی نمی شود فرمودند دی روز بعد نماز مغرب دال و غیره خورده شد اما بصورت رغبت بود که در خلل افتند مخدومی

باز عرض نمودند که درین زمانه در میان طالبعلمان میان پیرن مستعد اند اما بسبب میان شیخ فیض الله سبق کم میسر می آید و جای

دیگر را تجویز نمی فرمایند و ایشان بسفر مایند فرمودند خوب میکنند که استاد تا ممکن یک باید گرفت مثل سودای بازار نگرد

این شند آن شند   بتاریخ چهارم ماه رجب سنه یکهزار و هشتاد و پنج تقریب نسبت پسران حضرت شیخ محمد ارشد بود

از دو جا آمد یکی دنیادار دوم خاندان عالی در نسب و حسب صاحب اعتبار فرمودند که نزدیک فقیر دنیا بهحل اعتبار ندارد

رعایت خاندان عالی اگر چه فقیر اند موافق الفقر فخری احسن و اولی است   بتاریخ هشتم ذی حجه سنه یکهزار و هشتاد و پنج

ذکر ادویه و غیره بود فرمودند که چون حضرت آدم از بهشت بر زمین رسیدند تخم هر چیز بدست داشتند چون دست

واکردند شیطان دست خود بر دست آدم نهاد از آنجهت تاثیر نفع کم شد شیخ معین الدین پرسیدند هیچ تخمی از دست

شیطان سلامت ماند مخدومی عرفان دستگاهی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که شاید حبة السوداء رسیده شد

ازینجا رسیده فرمودند از آنکه او وارد شده که حبة السوداء دواء لکل داء   بتاریخ چهارم ماه جمادی الاولی

سنه یکهزار و هشتاد و یک الماس و چشم زیاده شد مرقوم پرسیدند که از چه شد فرمودند فقیر معتقد قول حکمانیست که

نگوید از سردی هوا یا گرمی دوا مسبب الاسباب خداست هر چیزی را بهر کیفیت که خواهد بکند و هر کیفیت را هر تاثیر که

خواهند بخشید از مرض آنحضرت مخدومی عرفان دستگاهی حضرت میان شیخ محمد ارشد جیو می کردند حاجی جلال گفتند که میان

و تحریمه شتابی میکنند انتظار اتمام اقامت نمیفرمایند از من شارکت در تحریمه فوت می شود فرمودند از فقیر هم فوت

بگویند بعد از شدن اقامت تحریمه می گویند و قبل آن انی وجهت وجهی الایه بخوانند   بتاریخ ماه مذکور والا مجدی

عرفان دستگاهی حضرت میان شیخ محمد ارشد بودند حضرت فرمودند که حاجی جلال شکوه از تعجیل تحریمه می کنند باید که

اقامت انی وجهت وجهی خوانده تحریمه گویند ایشان از ادب جواب گفتن نتوانستند باین حقیر گفتند که بحاجی بگویید که تعجیل

مطابق روایت فقه است برای صادق گردانیدن قول موذن قد قامت الصلوة است عرض کردم که من مشغول بحاجی

که فعل حضرت ایشان خالی از وجهی نخواهد بود   غره ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و هفتاد و هفت فرمودند کسی مرد

که آب خوردن دید این حقیر حاضر بود فرمودند اندک عرق بید مشک داخل کنید که خوشبو کند مخدومی عرفان دستگاهی حضرت

محمد ارشد فرمودند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم طیب را بسیار دوست میداشت از آن بسیار محبوبات دنیوی مقدم و مزور

که حبب الی من دنیاکم ثلثة الطیب و النساء و قرة عینی فی الصلوة شیخ جاری معنی قرة عینی فی الصلوة پرسیده

فرمودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خنکی چشم کنایت از راحت است در نماز می شد چنانچه در وقت نماز اشاره بآنحضرت

انس و رغبت می فرمود ارحنا یا بلال یعنی اذان بگو از نماز راحت بیابم محمد محفوظ رضای برسر کرده نماز می کردند فرمودند

فرو کرده نماز کنید انتهی   در ذکر این حدیث وجه تقدیم از زبان فیض ترجمان حضرت پیر دستگیر شنیده

رسول صلی الله علیه و آله و سلم رحمة للعالمین بودند نفع عام را مقدم فرمودند طیب را بهر دو جهت آنکه کسیکه استعمال

دیگر یکه بوی از آن برسد نفع است و در نساء هم نفع عام است نسبت قرة عینی فی الصلوة که خاصه بحضرت علیه و آله السلام

بیستم ماه مزبوره سنه مسطوره بخشی میر سید امان الله که با پوشش بوشند در صحن جامع ایستاده بودند تعرض

در این حضرت پیر دستگیر رسیدند بخشی شکایت از میران کردند میران گفتند شما را اعراض نرسد نیست صاحب

معلوم باید کرد و صحن و داخل مسجد کرده یا خارج از آن باز فرمودند تاکید نمایند که مصاف دار مردکی را مشخص کنند که منع از پاپوش
پوشیده آمدن کنند مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند هر گاه که احتمال است که داخل مسجد باشند بر نقد بر دخول ترک آن
و تلبیس تلوث مسجد که عصیان است لازم باشد و گر هیچ خلل نباشد پس باید که در تصفیه و احتیاط کوشند انتهی
از پیر دستگیر خود شنیدند که پاپوش برآورده در صحن مسجد داخل میشد روزی نجس از پا آلوده گشت از آن زمان با پاپوش پوشیده
داخل میشوم   بیست یکم ماه مزبوره میان شیخ بهاری گفتند که حضرت استعمال جهانوه فرمایند که پای صاف شود و فرمودند
که کنند که فرصت دارد حضرت میان فرمودند که در لاهور مجذوبی بود خاموش نشسته و گرد آلوده می ماند وقت نماز اذان مکلف
مردمان میگفتند که شاه بدن از گرد بشوئید می گفت که فرصت نیست که بشوئید وقت عصر برای نبیره حضرت مخدومی شیخ محمد ارشد
کلام مجید را بخانه حاجی جلال فرستادند حضرت پیر دستگیر فرمودند که در فرستادن مصحف خوب نکته بخاطر آمده
که در اعتبار سفر و اقامت معتبر حال بزرگوار و مقتدای جماعه باشند و مقتدای ما کلام الله است   غره ذی قعده
سنه یکهزار [illegible] در جواب شیخ فیضی نوشتند از فقیر کاری برنیاید مگر آنکه چندی را تعلیم کنند شاید درین جماعه یکی
عالم بعمل بود که سبب نجات این فقیر بود علاوه آن ملاحظه تصدیعه صاحب خانه بار خاطر می شود و آنجا جهت فقیر جانوری
ذبح می کنند و خویش و قبیله را جمع نموده اسراف در ضیافت مینمایند این همه نامرضی این فقیر است و نیز در آنجا وضو
از آب چاه میسر می آید که از طهارت آن خاطر جمع نمیشود و نمازها اعاده کرده می شود خصوصاً چاه های سرای که هتهیاریان
آورند خود بالی احتیاط می اندازند مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که در دیهات جهت رفع حرج عمل حرج بر فتوی
حضرت امام شافعی کنند فرمودند باید که جهت رفع حرج در ماء محالی که در وی نجس باشد بطهارت حکم کنند ایشان عرض کردند
دفع حرج بتاوان گرفتن قیمت آب از نجس کننده باشد فرمودند این مسئله ایست که دفع حرج بتاوان کنند مثلاً آب چاه
که نجس در وی افتاده این است که بعضی هر دو را نجس گویند و بعضی هر دو را طاهر بحال خود دارند خوب تحقیق نمی شود این محض

شل است که آب پاک و آدمی پاک و حدیث شده و در ده را صاحب مصابیح می نویسد که روایت آن اصلی ندارد و در بطلان

عدم سرایت نجاست تا ده که با وجود حجاب نمی است نه که با عدم حجاب بتاریخ ششم ماه ذی حجه سنه یکهزار

مخدومی عرفان دستگاهی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که در قلعه رفته بودم معتقد خان دعا کرده اند و معنی تمکین و تلوین

گفته شد که تمکین در تلوین که حصول اول در ثانی تمکین است حضرت بردستگیر فرمودند الحق چنین است میان شیخ نور الدین

تمکین بعد تلوین باشند التلوین به تنقل العبد فی احواله وهو عند الاکثرین مقام ناقص وعندنا هو اکمل المقامات

وحال العبد فیه حال قوله تعالی کل یوم هو فی شان التمکن عندنا هو التمکن فی التلوین در لطیفه مقدم

در باب اصطلاحات تصوف مذهب شیخ اکبر آن است که هر چند در تلوین ملاحظه کثرت و انتقال است اما فرق بعد الجمع و

رجوع بعد الفناست مرتبه شیوخ کمل است و بنابر مذهب دیگران التلوین المحض والطلب المقام الاستقامة والتمکین

فی الرسوخ والاستقامة انتهی که جامع آن قاضی محمد مودود غفرله در تاریخ هفدهم ماه جمادی الاولی

سنه یکهزار و هفتاد و چهار مسطور است پرسیده شد که چون صاحب حال تلوین و تغیر دارد و او را ترقی از حال است اما صاحب مقام

که از تلوین فارغ است او را باید که ترقی نباشد حضرت بردستگیر فرمودند ترقی منافی مقام نیست از آنکه مقام باقی باشد

و در آن مزیدی مرتب شود و صاحب حال ممنوع می شود گاه در خنده و گاه در گریه صاحب مقام آن است که جامع خنده و گریه

در یک آن باشند ششم ماه رمضان ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد و هفت مخدومی عرفان دستگاهی حضرت شیخ محمد ارشد

پرسیدند که بر دوش حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم دو چشم بودند که با نها حال جماعت عقب را می دیدند فرمودند

تمام جسم آنحضرت چشم بود انار شیرین از جائی آمده بود وقت افطار شکسته قسمت کردند فرمودند افطار از میوه بهتر است

میان برخوردار گردن کج کرده نشسته بودند تغیر نمودند خلف الطفی لی ادبی است عضوی که براست مخلوق شده کج آنرا نگهدارید

هفدهم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و هفت حضرت بردستگیر فرمودند که چون میان محمد ارشد باشند وحده وحده استغفار

هفتم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند یک سجده در سایر ارکان دو دیگر کفارت است

تکبیر که در قیام بود بکمال تواضع سجود شد شیخ محی الدین گفتند بخاطر فقیر میرسد که به اول اشارت باینست که خاک اصل

انسان است دوم ایمای بآنکه قرارگاه همان است باز حضرت پیر دستگیر فرمودند بعد رکوع تکبیر و سر از ان گویند که تسمیع امام

خطاب الهی دانند و بعد ان مقام مخاطبه و حضور دانسته ربنا لک الحمد گویند و از تکبیر ایمای بغیبت کنند ساکت باشند و چون

رکوع برزخ میان قیام و سجود بود و بعد آن قیام مسنون شد تا با انتقال آن عجز و تواضع آید بوجود و در سجود دو پایها را [illegible] حقیقی

ایستاده دارند تا شرکت سایر اعضا در سجود از مصلحی خلیفت خود که قیامت تمام خالی نماند چون از سجود اول سر بردارند

دستها نیز بر زانو نهاده سجده دوم کنند تا از دستها هم دو سجده بروجه اتم ادا شود لهذا از زانوی فرو نهند تا از تو [illegible]

بقبله باز نمانند و شبیه سجده نشود باز فرمودند حق سبحانه تعالی بنده را بعطای نعمت حیات و کرامت مظهریت صفات خود

مکرم داشته است از امیت کشیده خود بدیت خویش که از ابا چنین کرامت می کند از شناخت این گستاخی محروم از حقیقت

که مظهر انعامات الهی است می شود   که جامع آن قاضی شیخ غلام محی الدین عرف شیخ کومن

ساکن مصطفی اباد عرف بهنداری در تاریخ بیستم محرم الحرام سنه یکهزار و هشتاد و دو حضرت پیر دستگیر فرمودند

که شیخ اکبر رضی الله عنه وجه دو سجده فرموده که هرگاه انسان مظهر کل است و هم جزو پس یک برای کلیت و یک

برای جزویت ذات خویش کند و در خاطر فقیر میرسد که چون قیام هیئت تکبیر تمام است و رکوع که نیمه آنست لایق انسانیت

پس هرگاه در نوع قیام یکنوع تکبیر و عظمت است بنابران سجده حکم کرده که لایق ذات تو این است که با خاک برابر باشی پس یک

برای تمام قیام و یک برای نیم قیام که رکوع باشد لهذا میان هر دو فصل از جلسه واقع شده تا دلالت کند که یک برای

قیام است و یک برای رکوع لهذا سجده قیام از قیام تام و سجده رکوع از قعود که قیام نصف وجود است

پنجم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و نه مخدومی کمالات پناهی عرفان دستگاهی میان شیخ محمد ارشد عرض کردند در خواندن

اهدنا الصراط المستقیم که کلام الهی است و مسألت از وهاب مواهب غیر متناهی است مقام این مصرع
خودم مخاطب و با خویش گفتگو دارم بتاریخ پنجم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنج حضرت عرفان پناهی میان شیخ
فرمودند که ظرفی پر آب باشند و در آن خاکستر کنند آب ریخته نگردد و خاکستر تر شود و مظروف مساوی چگونه گنجد فرمودند لطیف
در کثیف در آید و از آن مقدار زیاده آید پرسیدند وقت ظهر شد میان پیر محمد گفته شد فرمودند بچه دانستید گفتند
از سمت الراس طرف یکی فرمودند اگر متوجه بمغرب شده ملاحظه آفتاب کنند یکجی کردن سمت الراس ملحوظ نشود و باید که
ملاحظه نماید که این کجی مخل نشود هشتم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و پنج مذکوره آمدن اعتقاد خان
مرا بهمین بار بود حضرت پیر دستگیر فرمودند که چون خبر او خواهم یافت که متوجه از بنارس این طرف گشت فقیر
دهم ماه مذکور اعتقاد خان آمد و ذکر تسویه میان مقید و مستفید در وجود بود که شیخ محب الله الله آبادی در رساله
ثبت کرده اند در میان آورد حضرت فرمودند ای عزیز چیزی را که می نویسد فقیر معتقد آن نیست از وی پرسید باز گفت
بدرجه حضرت موسی نرسیده باشند چرا حضرت موسی را رویت نشد و اینها را می شود فرمودند تا بنده مقید به بدن
عنصری است تاب دیدار ندارد چون روح مجرد از بدن و تعلق بآن شود در روز موعود دیدار یابد اما اهل بصیرت
بنوعی ادراک می شود که بعضی تعبیر برویت کنند باز عرض کرد که شیخ مالک را البسیط می گویند بچه معنی فرمودند من در کلام شیخ
ندیده ام اما این قدر دانم که ما سوی الله مرکب است باز گفت فتوحات است فرمودند مجددی عرفان دستگاهی شیخ محمد
از حجره جلدهای فتوحات آوردند میان متین پسر میان شیخ عبد الحکیم حاضر بودند بسیار تفحص نمودند بر نامد حضرت فرمودند
این سخن مطلعست انجنس چیزها از فتوحات بر نمی آید کشف الحال بر نمی آید ان شاء الله تعالی بر آورده می فرستیم فرمودند
باز فرمودند اگر شیخ هم نوشته باشند باصطلاح خود گفته باشند نه باصطلاح ما سد حکما و غیره ملاحظه اگر اعتقاد دست نعلین
آنحضرت می نهاد و بر چهره خود می مالید چون رخصت شده رفت حضرت فرمودند عجب آدمی است تمام حقیقت خود می

و ذکر کرد که من از وه سالگی شیعه بر مذهب آبا و اجداد خود بودم باز سنی شدم الحال صوفی مذهب ام حضرت مولوی

محمد جمیل که دران مجلس حاضر بودند می فرمودند که مطلب اعتقاد خان مذمت میان شیخ محب الله بود وی گفت که می گویند که جبرئیل

که در رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ظهور یافته و در ما هم ظاهر گشته مخفی مقدمات در حق شیخ می گفت و اعتقاد قطب الاقطاب

می رسید قطب الاقطاب می فرمودند که انچه موافق شرع است حق و خلاف آن باطل است چون وی برخواست همه کس همراه آمدند

تنها آنحضرت در خانقاه ماندند من چند قدم رفته باز مانده معروض ساختم در حق میان شیخ محب الله چه می گفت فرمودند وی را

کجا استعداد فهمیدن کلام میان شیخ محب الله است وی می نویسند که بعضی چنین اند که چند صدیقان را زندیق گویند اما در واقع

صدیق اند مثل ملا محمود و ملا رکن الدین وغیره علما ایشان را زندیق میگویند فی الباب الخامس والسبعین والثمانین

قال الجنید سید هذه الطایفه لا یبلغ احد درجة الحقیقة حتی یشهد علیه الف صدیق انه زندیق الی آخره و ایشان در واقع من صدیقند

فرمودند که خان آمده بود خواست که از من همراه او است بگو باید بخانه رفته مرتکب مناهی بود و حجت کلام گرفته بگویند معتقد گشت

پس عذاب کجا من باد دانستم که بحضور محققین دم چنین سخن بر زبان آرم مرتب احقر از بعضی بزرگان استماع نموده که نعمت

مبلغ خطیر از اشرفی و روپیه نذر فرستاد قبول نفرمودند و گفتند بکارم نمی آید بار گفته فرستاد که جو خرید نموده صرف فقرا نمایند

فرمودند این قدر جای داشتن جو ندارم چون ابرام تمام نمود چون از این شهر خواهند رفت طلبیده چیزی خواهیم گرفت چون

وی ره هنا شهر بود گفته فرستاد که ایفاء وعده فرمایند یک بار طلبیده گرفتند و بحضرت شیخ محمد جمید عطا فرمودند

بتاریخ هفتم ماه رجب سنه یکهزار و یکصد و شش گودری که معتقد خان نذر گذرانیده بود بعرفان دستگاهی حضرت شیخ محمد ارشد عنایت کردند

فرمودند که بابا شما چوانید این لایق شماست حضرت ایشان بر سر گرفته قدمبوسی کردند انچه آن گودری را حضرت پیر دستگیر

در عیدین لبس می فرمودند چون کهنه گشته بر بالای آن جا بر درست شکر روضه منور که حضرت شیخ مصطفی قدس سره ملفوف ساخته

رشته های نیل دران انداخته گدری را مرتب احقر گاهی یوم عیدین تبرکا و تیمنا لبس مینماید بتاریخ هفدهم صفر المظفر سنه یکهزار و یکصد و

و بیست و ششم سنه این احقر در خواب دید که در خدمت حضرت پیر دستگیر مردم هجوم ربیع شادی یا عرس بزرگی دارند و این حقیر
دستار خود را بر سر عرفان پناهی حضرت شیخ محمد ارشد بسته اند و سال هر سه تاریخی که بر سر خود بسته با این احقر عنایت کردند

در مجالس روزی پیر دستگیر بباغ خود سوار تشریف می بردند و مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد هم رکاب بودند
نزدیک باغ بزبان هندوی عرض کردند اور کچھ درکار ناهین خدای استقامت دی حضرت پیر دستگیر فرمودند که کاهی
استقامتی هی مخدومی میگفتند از آن وقت هر خطره که بود بر طرف شد زهی کرامت بتاریخ چهارم ماه جمادی الاول
سنه یکهزار و پنجاه و جلال خان از دهلی تحفه موزه بنذر گذرانید حضرت پیر دستگیر موزه سابق ملبوس خود را
بحضرت مخدومی شیخ محمد ارشد مرحمت نمودند مخدومی بر سر داشته بعد از آن پوشیدند ششم ماه رمضان
سنه یکهزار و پنجاه و سه حضرت پیر دستگیر ترجمه بعضی را بحضور مخدومی شیخ محمد ارشد می خواندند کسی آمده پرسید که وقت افطار شد
میان محمد کامل گفتند که شد بعضی مردم افطار نمودند حضرت پیر دستگیر بسبب غبار اندکی توقف فرموده افطار نمودند
و میان محمد کامل فرمودند که شما صایم نیستید گفتند شما چه اعتبار جائی که میان محمد ارشد باشند شما را امیر باید که بگویند
سبحان الله با وجودی که قطب الاقطاب بایشان اشارتی فرموده بودند اما بعد وفات حضرت حضرت شیخ محمد حمید بعضی
حرکت نامناسب بسبب حرکت بعضی بوقوع آمد متنبه نگشتند بتاریخ دهم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و پنجاه و یک
حضرت پیر دستگیر بحضرت شیخ محمد حمید و بحضرت شیخ محمد ارشد فرمودند شمایان در ایاک نعبد و ایاک نستعین وقف نمیکنید
باید که وقف کنید چنانچه مقتدی فهمیده خواند وقت عشا هفت اذان می گفتند یک اذان از آن میران سید واحد
گفتند در آن ظن که اشهد ان لا اله الا الله فرمودند اشهد ان لا اله الا الله باظهار همزه آن بگویند باطل نمیکنند
و میان شیخ محامد را فرمودند الله اکبر وقف بست و قاعده این است لا توقف الا علی الساکن ساکن را متحرک نمیکنند
بتاریخ چهاردهم ماه شعبان سنه یکهزار و پنجاه و هشت در نماز مغرب حضرت پیر دستگیر بسهو بر دو رکعت سلام گفتند

مخدومی

مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد و دیگران گفتند سلام بعد دو رکعت شد مجرد شنیدن برخاسته یک رکعت ادا کرده سجده سهو کرده سلام گردانیدند

و چون برکعت سیم حضرت بردستگیر برخاستند مخدومی از سر نو اقتدا کردند و یک رکعت بجماعت ادا کرده و دو رکعت تنها برخاسته

ادا کردند و آنها که همراه مخدومی گفته بودند بایشان بعد نماز گفتند که شما باین نماز را باز ادا نمائید حسب الامر بجا آوردند

بتاریخ بیست هفتم ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد و هفت حضرت بردستگیر نماز عصر و مغرب بسبب کسل طبیعت خود حضرت شیخ محمد ارشد را

امام فرمودند   بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هشتاد و چهار خیاط برای دوختن پارچه حضرت شیخ محمد ارشد آمده

کسی گفت که امروز تاریخ نهم است حضرت بردستگیر فرمودند چه شد شب شنبه داخل روز جمعه است   بتاریخ یازدهم ماه جمادی الاخر

سنه یکهزار و هشتاد و نه حضرت بردستگیر قبای خود بحضرت شیخ محمد ارشد عطا فرمودند که شما بپوشید که میراث

بتاریخ سیم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و چهار اسپ مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد بسبب خوف دزدان در جای قید بسته

حضرت بردستگیر فرمودند که فقیر ازین چیزها ندارد مثل هندوی است که سودن جگری کاوی نکورد   بتاریخ دوم ماه رمضان

سنه یکهزار و هشتاد و هفت حضرت بردستگیر این فقیر را فرمودند که بمیان محمد ارشد بگویند وقت کفن کردن بسم الله الرحمن الرحیم

بر پیشانی شاه عبد النافع از انگشت خود بنویسید   بتاریخ هفتم ماه مذکور مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد عرض نمودند که

مردم عقد نکاح میان پهلی نهم این ماه دارند و اگر نه در ماه حیث نمیشود و مرضی صاحب شادی چنین است که بغیر حضور بزرگان چگونه کرده

حضرت بردستگیر فرمودند اگر فقیر عقد نماید و خبری پیش آید مردم عوام الناس در میان باز این عقد نمایند و موجب خفقی او امنی بسیار

باعث گمراهی شود   بتاریخ بیست ششم ماه مذکور مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که چند صوم که مردم قضا باید شود

بسبب رفتن یکهزار بابور که از شهر سه کروه است بسبب مرض حضرت بردستگیر استماع نموده آنگاه حکم مرتضا او علی سفر دفعة

در ایام اخره خواند میان ظهوری پرسیدند که این روزها که بسبب رفتن یکهزار بابور و مرض که نگاهداشته بودند نماز خواندند

حضرت بردستگیر فرمودند که وضو بر وضو می نمایند حضرت امام اعظم رضی الله عنه شصت بار نماز ادا کرده بودند که کدام مفصول ادا کرده

فمن قایل انهما ان صاماه وقع واجزاهما ومن قایل انه لا یجزیهما وان

عدة من ایام اخر والذی اذهب الیه انهما ان صاماه فان ذلک لا یجزیهما وان الواجب علیهما ایام اخر

واخرج عبید بن حمید عن عبد الله بن عامر وربیعه ان عمر امر رجلا صام رمضان فی السفران یعیده

ان الفطر الجایز للمسافر قیل هو فی سفر محدود او غیر محدود فمن قایل انه الفطر فی السفر الذی یقصر فیه الصلوة وذلک علی

اختلافهم فی تلک المسئلة ومن قایل انه یفطر فی کل ما یطلق علیه اسم سفر واقول جامع از حضرت پیر دستگیر شنیده که اطلاق سفر

یک گروه هم آمده چنانچه حدیث در رشد الدنیا اربع السفر ولو کان میلا رسول خدا فرموده ازین معلوم شد که

اطلاق سفر بر میل گشته پس مسافر را قضاء صوم بر سفر یک گروه موافق عدة ایام اخر بر قول شیخ اکبر رضی الله عنه گردد

وموافق قاعده لغة وعرف را بقدر مسافت اطلاق سفر می تواند شد چنانچه مرقوم از حاشیه چلپی عمر مینبود

السفر فی اللغة قطع المسافة والمراد ههنا قطع خاص یتغیر به الاحکام سفر بفتحتین بریدن مسافت

مسافت دوری و بعد در خاطر فاتر مرتب حقیر خطور می نماید که هرگاه از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صریح حد سفر گردان

قصر صلوة و رخصت افطار صوم بود و ورود نیافته بهر جهت امام اعظم و امام محمد رضی الله عنهما تقدیر سفر قصد سیر سه روز و شب فرموده

و حضرت امام ابو یوسف رحمة الله تعالی قصد سیر دو روز و اکثر روز ثالث و حضرت شافعی رحمة الله علیه قصد سیر یک روز و شب

تقدیر نموده اند و باعتبار لغت معنی سفر قطع مسافت و معنی مسافت بعد و دوری ست بنابر آن شیخ اکبر رضی الله عنه بعد دوری

عرفی تقدیر کرده و در قصد سیر سه چهار گروه بقضای صوم حکم نموده والله اعلم بالصواب بتاریخ دهم ذی حجه

سنه یکهزار و هشتاد و هفت حضرت پیر دستگیر یک دستار شالی به مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد عنایت کردند و حضرت شیخ محمد ارشد

بر بالکی نشسته بعیدگاه تشریف می بردند بتاریخ بست و پنجم ماه محرم سنه یکهزار و هشتاد و هشت مخدومی حضرت شیخ

و مردم دیگر حاضر بودند حضرت پیر دستگیر فرمودند در فرض مغرب مثلث در بین التحیات چگونه خوانده شود هیچکس جواب نگفت

فرموده بود

خود فرمودند که یکی در رکعت دوم بعد رکوع داخل شده التحیات اول با امام خواند بعده در قعده اخیره التحیات دوم خواند
و از امام سهو بود التحیات سیم بعد سجده سهو خواند باز امام را سجده تلاوت بود سجده تلاوت ادا کرده برای سلام
بعد التحیات چهارم خواند باز این کس در قعده اولین التحیات پنجم خواند و در اخیره ششم و مقتدی سهو و هفتم سجده تلاوت خواند

بتاریخ پنجم ماه شعبان سنه یکهزار یکصد و هشتاد و هفت حضرت پیر دستگیر از مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد پرسیدند که قبای
که آسترش سرخ است نماز درست است فرمودند بلی آستر مرغی حضرت میان این هم سرخ دیده شده است و بالاپوش حضرت شیخ
و مشایخ دیگر نیز دیده شده است یکی آمد ملاقات کرد پرسیدند از کدام قبیله اید گفت چشتی از فرزندان خواجه معین الدین
فرمودند از حضرت شیخ معروف شنیده شد که حضرت خواجه را فرزندی نبود همچنین خواجه قطب الدین و سلطان المشایخ و شیخ نصیر الدین
شاید از قبیله چشتیه از فرزندان بزرگان اهل سلسله اند که بالا ذکر بودند چنانچه حضرت خواجه مودود چشتی را حضرت مخدومی
عرفان دستگاهی شیخ محمد ارشد پرسیدند که حضرت خواجه سید اند فرمودند که می گویند باز گفتند صاحب سجاده در اجمیر هستند
و سید اند فرمودند که صاحب سجاده خواجه خلیفه و صاحب سجاده اند چنانچه میر سید اشرف جهانگیر را

غرهٔ شعبان سنه یکهزار یکصد و هشتاد و هفت مسمّی باهو بیاض میان حسن محمد جانشین حضرت میان در دست داشتند از آن این معما خواندند

گر همی خواهی که دانی نام آن آرام جان ای محاسب با تو می گویم رمزی بس نهان نصف جذر نیم و در یکی زن بعد از آن
جذر دو و دو کرده ضعف جذر دو بستان

گفتند حل این معما کسی بگوید بر کاغذی نوشتند منتخبش آنکه معما بنام ابرهیم است
و طریق استخراج این است که نیم صد است و جذر آن ده نصفش پنج که حرفش ها است آنرا در یکی که چهل است ضرب کنند تا دو صد
حاصل شود و حرفش را است ها و را جمع باز اکن تا لفظ هر پیدا شود و دو عددش ده است و حرف آن یا و عددش نه
و جذر نه سه است و حرف آن جیم پس جیم را با یا جمع کن و ضعف جذر دو که شش است و حرف آن واو بعد جیم یا زیاده کن تا مجموع
هر جمع شود بر پرده کاغذ نوشته حواله فقیر نموده که نزد مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد ببرید مخدومی دیده فرمودند خوب بسیار برآورده اند

بتاریخ بیست نهم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و هفت دو شانه نذر آمد یکی را استعمال کرده و در دستار نگاه داشتند

که وضع مشایخ همین است و یکی بحضرت شیخ محمد ارشد عنایت کردند بعد از آن از زبان حضرت برآمد برات عاشقان بر شاخ آهوست

مصرع ثانی قاضی غلام رسول خواندند بدیگر وصل یار رمز ابرو مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد پرسیدند که از آهو و ابرو

و از شاخ مژگان مراد او باشد حضرت پیر دستگیر فرمودند که این از قبیل امثال است که معنی آن مقصود نباشد بتاریخ دهم ماه

سنه یکهزار و هشتاد و چهار مخدومی حضرت شیخ محمد حمید استفسار این رباعی از مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد کردند ما و دل خرم

مرادی از خدا میخواستم دل و من در دوان میخواستم بر دو موسی بهر آمین گفتنم بر کوه طور آن دعا می کرد و من

حضرت پیر دستگیر فرمودند که شاید موسی دل را گفته باشند بتاریخ چهارم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و هشتاد و چهار

شروع سنت نمود فرمودند ملاها گفته اند که تکبیر شنیده سنت نکنید و بعضی فقیهان در نماز فجر با امید آنکه در رکعتی

می کنند حاجی جلال پرسیدند که بعد فرض سنت نکنند حضرت همان فرمودند که نوشته شد لیکن فقیر را از فرموده پیر دستگیر

که بعض فرض میسر نه آید بعد فرض ادا کنند میان ظهر و از مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد پرسیدند که بعد فرض سنت قضا کنند

فرمودند در کتابها نوشته اما ما این میکنیم و این نیز گفته اند که بعضی صحبتیان مشغول که تا طلوع وقت فرض دانند لیکن

تاخیر کنند که تا آخر وقت مشغول باشند و هیچ سخن نگویند بتاریخ بیست سیوم ذی حجه سنه یکهزار و هشتاد و شش حضرت

از حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند تارکان نماز و روزه و دیگر عبادات که به بیماریهای طولانی گرفتار شوند و آنها

در خدمت مولای خود بعبادت مشغول باشند فرصت تعجیل می شود و چنین معلوم شد که بیماری کفارت ذنوب

چون آن را ذنوب بسیار باشند تکفیر آن طولانی باید بخلاف صاحب عبادات که تکفیر آن بعبادات کرده شد تعجیل

بتاریخ نهم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و چهار حاجی جلال گفتند که میر ابراهیم خرید حویلی بچهار صد روپیه

حضرت پیر دستگیر گفتند حویلی خدا افکن نگرفته اند کسی گفت که از آنجا منکوسند حضرت پیر دستگیر فرمودند عجب است که

مجلس نهم

میان شیخ منصور میگرفتند حضرت شیخ محمد افضل فرموده‌اند نحس است و منع کردند حضرت شیخ محمد ارشد گفتند زبان مردم با جای ایشان هم از جای مسابقت

چنانچه در بتخانه و مسجد پیر دستگیر فرموده‌اند لهذا فقیر میگوید که جایی که بتخانه باشد مسجد کنند بلکه مزید سازند   بیست و دوم ماه رمضان

سنه یکهزار و هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر با مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد فرموده‌اند که بخاطر می‌آید که در مهر این نقش کنند عز من قنع و

ذل من طمع سابق هم در انگشتری بود و انتهی مرتبت حضرت استماع نموده که چهار سجعه قطب الاقطاب داشتند در یکی عز من قنع

و ذل من طمع یار رشید در دوم عز من قنع یار رشید در سیم محمد رشید مصطفی در چهارم یار رشید اول بخلف خود نخستین

حضرت شیخ محمد حمید عطا فرموده‌اند دوم بحضرت پیر دستگیر عطا فرموده‌اند سیم بحضرت شیخ غلام معین الدین چهارم بحضرت شیخ

غلام قطب الدین مرحمت فرموده‌اند و سجعه که قطب الاقطاب بحضرت پیر دستگیر عطا فرموده بودند تا الیوم نزد احقر حضرت

موجود است   بتاریخ یازدهم شعبان ۱۰۷۵ حضرت شیخ محمد ارشد گفتند که شیخ محی الدین عربی می‌نویسد که صوم بتاریخ

شانزدهم ماه شعبان حرام است   فصل فی صوم سادس عشر من شهر شعبان صومه عندنا من الایام المنهی صومها التی یحرم

وهی هذه الیوم یوم عید الفطر و یوم عید الاضحی و ثلثه ایام التشریق خرج الترمذی عن ابی هریره   رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اذا بقی نصف من شعبان فلا تصوموا قال ابو عیسی هذا حدیث حسن صحیح   بتاریخ چهارم شعبان سنه یکهزار و هفتاد و شش

حضرت پیر دستگیر بحضرت شیخ محمد ارشد فرموده‌اند که فقیر امروز نماز فجر بتاخیر ادا نموده شما هم بتاخیر ادا نموده باشید بعد از ساعت

با حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه   بتاریخ دوازدهم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و دو بعد نماز جمعه حضرت پیر دستگیر

بحضرت شیخ محمد ارشد فرموده‌اند که میان شیخ محمد ماه بفقیر گفته فرستاده بودند که بعد نماز توقف خواهید نمود جری مسئله

خواهم پرسید شما باشید من بزیارت شاه عبدالقدوس میروم که در ساباط خرخسته اند   یازدهم ماه ذی حجه سنه ۱۰۷۹

کسی آمده عرض نمود که ماش و برنج خام است و هیچ من از خانه ملا رکن الدین آمده حضرت پیر دستگیر بحضرت شیخ محمد ارشد فرموده‌اند

که در چنین معذرات فقیر دخل نمی‌نماید بگوئید که انتم اعلم بامور دنیاکم آنچه بهتر باشد بکنید و میان محمد حمید صاحب خانه اینجا نشسته

از میان شیخ محمد جلیل و شیخ محمد خلیل رسیده کار گنبد چنان کنند که مردم تعجب کنند
چهاردهم ذی حجه

میان شیخ محمد ارشد احیاء العلوم آورده اند از کتاب احیاء العلوم فرمودند فاسقی وفات یافت از بسیاری فسق

غسل و تکفین نمیشد نعش از هر جا مردم بیرون ساختند از امر غسل و کفن فارغ شد هیچکس برو نماز نمی کرد در نواحی شهر

در آن نواحی مشغول العبادت بودی که زینهار بیرون نیامد هاتف آواز داد و برای نماز جنازه که پس آن زنی می آید

و آن زاهد بیرون آمد منتظر نماز جنازه استاده ماند چون رسید از نماز فارغ شد از نعش احوال او پرسید گفتند

خمر خوردی و بدیگر وجوه فسق مشغول شدی اما چون وقت نماز می رسید برخاسته قبل از وقت پارچه شسته وضو و جامه کرده نماز

ادا می کرد و از عصیان توبه می نمود و گریه و زاری بدرجه تمام می کرد و دو سه یتیمان را طعام می داد و بر غریبان شفقت

و باز مشغول لهو و لعب می شدی زاهد گفت از برکت نفس نماز با این مقبولیت رسید باز فرمودند طریق فاتحه

روایت است از ابن عمر رضی الله عنه که چون بزیارت پدر خود بدر روضه منوره رسیدی گفتی السلام علیک یا رسول الله و السلام

علیک یا خلیفه رسول الله ابو بکر و السلام علیک یا امیر المومنین عمر نشسته بسمت قبله و رو بطرف قبور نموده می نشست

و غیره می خواندند باز می نویسند که میت از زایر خود معلوم نماید که بزیارت او از شب جمعه تا فجر شنبه اند بعضی گویند روز جمعه

تا فراغ از فرایض آن بزیارت نمودند شیخ مبارک محی الدین آمده تحقیق بعضی احادیث کرده رفتند فرمودند چه طرز خوب

که حدیث می نویسند و باز آمده تحقیق میکنند این خوبی از برکت اشتغال حدیث است حسب امر پیر دستگیر مخدومی حضرت شیخ محمد

بخانه میرزا محمد شریف تشریف برده میان شیخ مجاهد را اخلاص کرده آوردند و یک اسب بزرنگ سرنگ نموده مشغول

میان غلام معین الدین رفته بود و زمینداران باز فرستادند حضرت پیر دستگیر فرمودند الحمد لله چه خوب

که مطلق از رفتن اسب ناخوش و از آمدن خوش نشد فقیر را همین طور باید که می آمد و می رود

بنام حضرت خواجه معروف کرخی که دربان حضرت امام علی موسی رضا علیه الصلوة و السلام بود فاتحه فرمودند

فرمودند که

بتاریخ نهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار هشتاد و چهار مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد فرمودند که حضرت پیر دستگیر نام والد ابو محمد صالح و نام
والده ام الجبار فاطمه ثانیه بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه یکهزار هشتاد و هفت بتقریب ضیافت بخانه میان شیخ مبارک
محی الدین تشریف برده بودند وقت مغرب مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد اذان گفتند و حضرت پیر دستگیر امامت نمودند
بتاریخ هشتم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار هشتاد و نه بوقت عشا حضرت پیر دستگیر استفسار از آمدن طفلان که برای شکار رفته بودند
فرمودند مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد عرض نمودند که کنگره ایشان بریده رفت اصلا بخاطر هیچ نیاوردند خصوص بسیره میان
قطب الدین که هیچ بخاطر نیامد حضرت پیر دستگیر فرمودند که میان محمد ارشد میروند تعظیم و تواضع ایشان میکنند و میان محمد حمید که [illegible]
چون نوکر اند تعظیم ایشان نمی نماید بتاریخ هشتم شعبان سنه یکهزار هشتاد و پنج مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد باین حقیر فرمودند
که قرائت در نماز چنان باید خواند که معنی آن ملحوظ شود و تاثیر بخشد بتاریخ هشتم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار هشتاد و [illegible] شخصی گفت
مخدومی حضرت شیخ محمد ارشد بسیار خوب اند حضرت پیر دستگیر تسلیم نموده فرمودند که میان محمد حمید و میان غلام معین الدین نیز خوب اند
از ملفوظ حضرت قطب الاقطاب که جامع آن قاضی محمد مودود غفر له اند بعد نماز جمعه برای سواری مخدومی میان شیخ محمد ارشد
میخواستند که اسپی را بخرند دو آدمی دو اسپ حاضر آورده بودند در خدمت حضرت پیر دستگیر عرض کردند که در نظر اشرف
در آرند آمده بر سر بازار استاده شدند فرمان شد بعد نماز جمعه بیع و شرا مستحب است هر دو اسپ را دیده یکی را تجویز فرمودند
در نشستگاه مکرم تشریف برده بودند بتاریخ بیست چهارم شهر شوال سنه یکهزار هشتاد و چهار پیش از نماز عصر رسیده شده
بوس[illegible]ده شد حضرت اندرون محل تشریف داشتند و برای برداشتن تختهای سنگین برای ایوانی که نو برای مخدوم زاده شیخ محمد ارشد
[illegible] فرموده اند تاکید می نمودند هر شخصی از سعادت اندوزان که میرسید باین سعادت سرفراز می ساختند الحمد لله این بیچاره
هم درین هنگام رسیده و در برداشتن سنگها با یاران شریک شد شخصی از آن میان از روی تواضع گفت که شما بگذارید ما
خواهیم برداشت فرمان شد متعرض مشو ساعت سوهاگن کا ماتهه لاگی دی باری پنج شش سنگ برای برداشتن باقی ماند

ازرا با تمام رسانیده اند و نشستگاه همایون مراقب جمال و زا افزون نشست

پنجشنبه سلخ ماه ذی قعده سنه یکهزار و هشتاد و شش شیخ عبد المعالی گفتند که

شیخ عبد العزیز فرمودند که بعد ما مردی فقیر پیدا خواهد شد که نام وی محمد رشید خواهد بود الحمد لله که دیده شد الحق کرد

و تعریف که ذان حضرت پیر دستگیر نمودند انتهی مرتب احقر از پیر دستگیر خود شنیده که روز وفات اسناد العلماء حضرت

شیخ محمد افضل قدس سره در الهٰبور همان روز حضرت اعلیٰ خواجه قدس سره فرموده که امروز قطب جونپور وفات یافته و بعد

حضرت شیخ محمد رشید نامی خواهد شد آن حضرت مرید والد بزرگوار خود قطب الاولیا جمال الحق حضرت شیخ مصطفی قدس سره هستند

و خلافت نیز از ان حضرت یافته چنانچه بعینه از دست مبارک مرقوم فرموده مرقوم می شود الحمد لله علی نواله و الصلوٰة

علی سید انبیائه و اله معلوم فرزندان فقیر محمد رشید و اخوان و محبان و مخلصان باشد که فقیر محمد رشید مرید والد بزرگوار خود حضرت

شیخ جمال الحق مصطفی عبد الحمید ست و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام و المسلمین حضرت شیخ محمد بن بندگی میان نظام الدین امیٹھی والد

و حضرت ایشان مرید والد خود حضرت بندگی میان نظام الدین امیٹھی اند و حضرت ایشان مرید حضرت شیخ الاسلام و المسلمین حضرت

میان معروف اند و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام و المسلمین حضرت بندگی شیخ الهداد اند و خلافت از حضرت راجی نور الحق

هم دارند و حضرت ایشان مرید سید السادات منبع البرکات حضرت راجی حامد شاه مانکپوری و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام

و المسلمین حضرت مخدوم شیخ حسام الحق مانکپوری و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام و المسلمین قطب العالمین حضرت شیخ نور الحق

و الدین قطب عالم اند و حضرت ایشان مرید والد بزرگوار خود شیخ الاسلام و المسلمین غوث العالمین حضرت مخدوم شیخ علاء الحق و الدین

و حضرت ایشان مرید شیخ الاسلام و المسلمین حضرت شیخ سراج الحق و الشرع و الدین معروف با خی سراج اند و حضرت ایشان

مرید شیخ الاسلام و المسلمین قطب العالمین حضرت مخدوم شیخ فرید الحق و الدین گنج شکر تا آخر سلسله چشتیه قدس سرهم ارواحهم

بتاریخ بیست ششم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و هشتاد و پنج شیخ بهاری از سلسلهٔ ارادت حضرت پیر دستگیر سند

فرمودند فقیر مرید پدر خود حضرت شیخ مصطفی در سلسلهٔ چشتیه و اجازت اجراء سلسلهٔ قادریه و چشتیه این فقیر از خدمت حضرت

راجی سید احمد حلیم الله و میر سید شمس الدین کالپی بیت ذکر براین آمد فرمودند در خاندان چشت ادب براین بسیار کنند از انت

که پوشیده بطهارت خانه نروند و براین باقسام باشند یکی چاک در گریبان بوجهی دارد که درو امتیاز پیش و پس و یمین و یسار شناسد

لهذا فقیر و رخین براین علامتی میکنند تا ادب یمین و پیش از دست نرود و دویم تکمه دارد حضرت شاه نور قطب عالم همین پوشیده اند

و آن بی اذن خلافت نپوشند و خلیفه او را هیچو نیاب بدله نکنند در اوقات ایام متبرکه پوشند و بس

در سنه هزار و دوازده تاریخ دوازدهم رجب بقصد زیارت قدوة العارفین

حضرت مخدوم بخشی قدس سره کرده بودم شب معامله دیدم که بزیارت روضهٔ مقدسه ایشان مشرف شدم نزدیک قبر ایشان

کتابی و بخچه هست فقیر رفته آن بخچه را کشاد یکی از جمله برادران که در خدمت روضه بودند گفت امانت حضرت شیخ است دست نکنند

شما هم دست نکشید فقیر گفت اگر از فقیر خواهد بود خواهد گرفت والا چه جد باری چون بکشاد دیدم که کتاب اشغال بود آخر آنکه

ما ما که مثال بنام پدر فقیر بآن برادر نمود و گفت که میراث بفقیر رسیده و بخچه کشاد و دستار و براین برنگ کهنه و مرقع چند بود

فرزندان فقیر محمد سعید و محمد رشید جعلهما من کلاب اجناوه حاضر بودند یکی مرقع و دیگری دستار و براین بحکم حضرت شیخ

پوشانیده الحمد لله علی ذلک شکر بجا آورده که باری میراث باین بنده زاده ها رسید لک الحمد والمنة و علی حبیبک الصلوة اولا و آخرا

در مدت طفلی کلاه ارادت با یک خرقهٔ اجازت و خلافت از دست والد شریف خود که شیخ عصر و مرشد دهر بودند پوشیده

از آن لباس و روزگار رها کرده اخی انجا قطب الاقطاب بدستخط خاص خود بعبارتی مرقوم می شود و اسم شریف قدوة المتقین

امام الصالحین جمال الحق الشیخ مصطفی بن عبد الحمید العثمانی مرید حضرت بندگی شیخ محمد بن بندگی شیخ نظام الدین امیتهی

واجازت خلافت سلاسل از حضرت شیخ الاسلام والمسلمین حضرت بندگی قیام الدین قطب اودین بهاء الدین

واز اکابر دیگر نیز فواید گرفته و فقیر عبد الرشید بیعت بدست شریف والد خود جمال الحق الشیخ مصطفی کرده و داخل سلسله

شجره پیران این بیت الفقیر عبد الرشید من والده جمال الحق الشیخ مصطفی عبد الحمید وهو من الشیخ قیام الحق والدین

تاج الحق الشیخ قطب الدین وهو من ابیه الشیخ من ابیه المعروف الشیخ اودین وهو من ابیه الشیخ بهاء الحق والدین وهو من شیخ

السیادات سید حامد راجی وهو من شیخ الاسلام مخدوم العالم حسام الحق والدین قدس اسرارهم انتهی و والد قطب الاقطاب

از حضرت شیخ نعمت الله جلال اجازت سلسله حضرت چشتیه بیعت اجازت آن بقطب الاقطاب داده و قطب الاقطاب بحضرت

وقطب الاقطاب برادر خورد حضرت شیخ محمد ولید که از مجاز بودند داده اند و ایشان اجرای این سلسله نموده اند چنانچه

در بلده بوربنیه گرفته بود و شجرات که بمریدان خود داده بودند طلبیده دید قطب الاقطاب سلسله سهروردیه

از قطب العارفین حضرت شیخ تاج الحق والشرع والدین جهوسی مجاز است چنانچه حضرت شیخ محمد حمید قدس سره مرقوم فرموده

بعبارته مرقوم می شود بیست دوم ماه شعبان سنه ششتاد و دو این اضعف عباد الله المجید محمد حمید محمد رشید

حضرت شیخی والی پیر دستگیر عرض کرد که در سلسله سهروردیه که از جانب حضرت شیخ الاسلام والمسلمین بندگی شیخ تاج

بحضرت مجاز بالا اسم مبارک حضرت بندگی شیخ تاج الدین قدس سره اسم مبارک حضرت نوشته شود و درمیانه واسطه

حضرت شیخ الاسلام والمسلمین بندگی شاه طیب معین قدس سره نوشته شود یا نه ارشاد فرمان شد که روزی بخدمت قبله

حضرت بندگی شیخ طیب معین قدس سره ما التماس کردیم که اگر شخصی خلیفه بزرگی باشد و مستخلف آن شخص خلافت را از طرف خود

بزرگ مرحمت فرماید آن شخص را نوشتن نام آن بزرگ درمیان خود و مرشد آن بزرگ می رسد یا نه فرمودند که اگر مستخلف آن

بزرگ در حق آن بزرگ این کلمه گفته باشد که من توام تو منی یعنی درمیان خود و خلیفه خود اتحاد ثابت کند می رسد بعد از چند روز

و خلافت سلسله علیه سهروردیه بارا از طرف حضرت بندگی شیخ تاج الدین کرد دیده بسیار خوش شده اند و طلبید تا دیر

وفرموده دل تو دل من پوست تو پوست من گوشت تو گوشت من مقبول تو مقبول من مردود تو مردود من بس این بیت بر زبان اند

من تو شدم تو من شدی تو جان شدی من تن شدم تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری ونازمان وی را در کنار داشت بعده

امر نشستن کرد وانتهی بحر همین قطب الاقطاب در میان خود وحضرت شیخ تاج الدین نام قدوة المتورعین حضرت شیخ طیب بن معین الدین

قدس سرهما در سلسله سهروردیه می آرند استادی استاد العالمین ملاذی ملاذ الصالحین زبدة الاخیار عمدة الابرار

محبوب قلوب النظار صاحب الرشاد والسداد المسکن فی مقام الارشاد قدوة اهل التجرید والتفرید بندگی میان شیخ عبد الرشید

ابد الله تعالی ظلال عاطفته علی رؤس المعتقد والمرید که فرید عصر است ووحید دهر در شریعت استاد است ودر طریقت صاحب ارشاد

مخزن حقایق است ومنبع دقایق طالب مجاهده است وصاحب مشاهده است قطب ولایت است ویگانه زمان غوث وقت است وقبله جهان

وباوجود این همه کمالات اعتقاد بجماعه فقراء صوفیه آنقدر دارد که هر کجا نام فقرا می شنود بلا توقف پیش وی میرود وقصد

ملاقات وی میکند فی الجمله هر صاحب نعمتی که او را دیده قبول فرموده وهر نعمتی که خود داشته وهر طریقی که دانسته پیش وی نهاده بوده

وازان اعلام نموده مشایخ وقت را نور عین است وفقراء عصر را راحت کونین خدمت وی را کاملان سعادت خود میدانند

واطاعت او را واصلان سرمایه دوجهانی می شناسند هر چند در لباس قید ندارد اما آن معموری وقت وشده مجاهده وی بیان دارد

خارج از طوق بشریت است نفس اماره را تابع ومطمئن ساخته وبهوای او نپرداخته بلکه از خود فانی مطلق گشته وی ازان است

کرهم ادرکوه واذکر الله وی سلمه الله تعالی قبل از اختیار این طریقه مدتی در تحصیل علم گذرانده وبعد فراغ تحصیل از کتب متداوله

درس مینماید اما ذوق این طریقه تمام داشت نعمت حزن در سینه مبارک وی مودع بود وخزینه عشق در دل او مخزون

ودر مدت طفلی کلاه ارادت بلکه خرقه اجازت وخلافت از دست والد شریف خود که شیخ عمر ومرشد دهر بود پوشیده

ولیکن آن لباس وروگار رها کرده اما در حین حیات والد شریف خورد سال بود بطریقه صوفیه مشغول نشده لیکن داعیه تمام داشت

وطلب مرشد کامل مینمود دران زمان که حضرت پیر دستگیر در جونپور تشریف فرموده بود ملاقات با وی نموده اما آن قسم

دل وی مشغول شده بعد از آنکه بتقریبی گذر وی در موضع سند واد افتاد بملازمت حضرت ایشان مشرف شد و در خدمت ایشان

محبت ایشان وی را اسیر کرد و تعلق قلبی وی زیاده گشت و شوق سلوک این راه وی را شد خواست که چند روز در صحبت بگذراند

علوم بگذارد حضرت ایشان اجمعی نپسندید و بعد از چندین وی را رخصت جونپور فرموده تاکید بسیار بر درس علم کرده گفت

سبق یاران گفته باشند که این هم عبادت است وی بموجب فرموده عمل مینمود و همیشه مشتاق ملازمت می بود تا که محبت وی بکمال

و اعتقاد وی زیاده گردید اکثر برای ملازمت حضرت ایشان از جونپور می آمد و با نواع فیوض و برکات بهره مند میشد بعد از چندی

مبارک رمضان بخدمت حضرت ایشان رسیده بود در عشره اخیره ماه مذکور امر باعتکاف کرد و درین اعتکاف عجایب احوال

و در روز عید پیراهن خاص از جانب حضرت خواجگان چشت بوی عنایت فرمود بعد از آن اذکار این سلسله تلقین کرد و

طالبان نموده رخصت جونپور فرمود و اوراد حضرت ایشان حواله نمود بعد اکثر اوقات آن آستانه بخدمت حضرت ایشان

و اقسام برکات حاصل میکرد تا که مثال اجازت اجازت سلسله عالیه قادریه سهروردیه هم عطا شد و خلیفه مطلق گشت

سلمه الله تعالی علی رؤسنا جامع سکین گوید که آنچه بر من ضعیف از کرامات و علو مقامات او ظاهر است اگر در قلم آرم مجلدی

و فقیر را بعد از رحلت حضرت پیر دستگیر بوی رجوع کمال است و وی را شفقت بر من و توجه بسوی احوال من تمام و این غربت

بجای حضرت ایشان میداند روزی بنده در اربعین بود که عقده بر دل من گره شد و طریق حل آن بهیچ نوع مفهوم نمیشد اتفاقا

وی بجانب جونپور می رفت در عین اضطراب بر سر بنده رسید بمجرد دیدن وی بی آنکه ذکر مشکل نماید واقعه حل شد و

تصرف بسیار است و فقیر در اکثر اوقات وی را بر احوال خود واقف می یابد و حاضر می داند و در مرض صعب و وقت مشکل مدد

و وی در باب یاران و مریدان خود کمال شفقت دارد صحبت او را اثر تمام و دست او را قوت کامل مریدان وی اکثر به کمال

رسیده اند و وجوه مقصود دیده سلمه الله تعالی علی رؤس المریدین و المعتقدین برحمته و فضله آمین انتهی قدوة المتورعین حضرت

شیخ طیب بن معین الدین درگنوی بقطب الاقطاب مرقوم فرموده اند مرقوم می شود که همواره بدرس و تدریس بوده

چشم دارند که حق تعالی را در روز و شبی هزار رحمت که بر خلق نازل می شود تسعمائة وتسع وتسعون للعلماء والمتقين وواحدة

لجميع الخلق ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وتلمیذ شما را الله در ره توفیق رفیق شود که در پی تحصیل گردد

و پرده ازو که از غفلت بیت بدر رود گرده انتهی   می خواید که از برای شما فرمان بوساطت نواب از بادشاه

طلب نماید تا شما درین بنارس اقامت نموده درس فرمایند که درین کان کفر رواج اسلام شود انتهی مرتب احقر از بعضی اعزه

استماع نموده که جای اعتکاف قطب الاقطاب حضرت مرشد شیخ طیب قدس سره حجره خاص مسجد ایشان که جای دراز نمودن پا نبوده

بود مرتب از بعضی اعزه استماع نموده که چون آنحضرت را بعد اعتکاف از حجره متبرکه مذکوره برآورده بخلافت و برکات ایشان

مشرف ساخته بزبان مبارک حضرت شیخ آورده که دل تو دل من و پوست تو پوست من و گوشت تو گوشت من و مقبول تو

مقبول من و مردود تو مردود من بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راند   من تو شدم تو من شدی تو جان شدی

من تن شدم تا کس نگوید بعد ازین تو دیگری من دیگرم   قطب الاقطاب حضرت مرشد خود بدرس و تدریس تا آخر عمر مشغول بوده

قطب الاقطاب اجازت از مرشد خود یافته و کتب از استادان خود خوانده بتفصیل بدستخط خاص مبارک خود مرقوم ساخته بعبارت مرقوم میشود

فقیر حقیر خادم اهل توحید محمد رشید مصطفی عبد الحمید را از مشایخ عظام رسیده و بدان با ذوق الخلق اللهم وفقنی لعمل بما

ما امرت به   قدوة المرشدين حاجب الحق الی الحق شیخ طیب معین الدین طیب الله سره خرقه و مثال سلسله حضرت چشتیه

و خرقه و مثال سلسله حضرت قادریه و مثال سلسله سهروردیه و مثال سلسله مداریه و اذن عمل بر اوراد حضرت مکی حضرت شیخ [illegible] الحق والدین

و بر اوراد یومیه که مسمی بتاج الاوراد است و بر اوراد شهریه و ذکر اسماء حسنی و ذکر جهات ست و ذکر پای و ذکر نفی و اثبات

طریقه سلسله چشتیه و شغل سه پایه   قدوتی و تقی سید السادات حضرت میر سید شمس الدین بخاری ساکن مقام کالپی سلمه الله تعالی

خرقه و مثال حضرت قادریه و مثال سلسله مداریه و طریقه توجه بجانب مقبره غوث الثقلین و وظیفه پنج گنج سلسله قادریه

و طریقه صلوة فی الزوال از باب سلسله مذکوره و طریقه تهجد و وردان و اوراد و فاتحه و اذکار سلسله قادریه بدین تفصیل

ذکر نفی و اثبات و ذکر اثبات و ذکر اسم ذات چهار ضربی و ذکر اوره و ذکر خاص آن غوث بست سه صلوٰة معکوس

از حضرت حاجی سید احمد مجتبی مانکپوری سلمه الله تعالی خرقه و مثال سلسله چشتیه و خرقه و مثال سلسله قادریه اجازت

بندگی شیخ کالو و ذکر صبح و شام نفی و اثبات و اسم ذات و شغل بیونکم و ذکر هیولی کرم که آنرا اجاروب نیز گویند و ذکر

عروج و نزول در رساله اذکار مشتمل بر بعضی اسرار و رساله حضرت مخدوم شیخ حسام الحق قدس سره که مشتمل

و بعضی چیزهای دیگر   حضرت بندگی شیخ عبد القدوس الحمد ولد شاه قطب الدین بینا و دل علم قلندریه و اذکار

احادی و ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی ضرب است این همه اذکار نفی و اثبات اند و ذکر الا الله منک ذکر

اثبات است ضرب کوب و ذکر اسم ذات است مجرد و ذکر دل که نداو منادی نیز نام دارد و ذکر ثلاثی کنند

و مثال سلسله مداریه   بعضی اشغال و اذکار شطاریه از خدمت بندگی شیخ عبد العزیز شطاری ساکن

و گذری و کلاه پشمین بر دوش و نیز فقیر محمد رشید قدوة المحققین السادات حضرت میر سید شمس الدین محمد آبادی

نهاده اند و دعای استقامت و فاتحه خوانده اند و یک بندی بدست شریف خود عطا فرموده اند

احتیاط و اهتمام در ذکر بسیار باید که هیچ از اجزا و آداب و شرایط ذکر و ارکان آن و از لوازم ذکر از حبس نفس و مد و سر و قدم

و فرو گذاشت و سر اندازی و در کوفت و گذاشتن نفس بر راه بینی برقرار و حبس آن در غایت عرض به تکلیف و تسکین

و محافظت جلسه و مراعات کنند و جز آن متروک باشد انتهی عبارته قدس سره   قطب الاقطاب را اجازت اوراد قادریه

میر سید شمس الدین کالپی قدس سره نسبت براوراد قادریه که حضرت میر سید جعفر مینوری را اجازت داده بران بخط خاص

که اجازت این اوراد فقیر را از طرف قدوتی حضرت میر سید شمس الدین کالپی قدس سره است مرتب احقر از بعضی ثقات استماع نموده

که حضرت میر سید شمس الدین کالپی قدس سره در بلده جونپور تشریف آورده بودند روزی در جای قطب الاقطاب قدم رنجه فرموده چون

از درس فارغ گشتند نزدیک طلبیده گفتند که خدای تعالی برای حواله نمودن نعمت مرا پیش شما فرستاده خدا مفت داده

اجازت‌نامه بقطب الاقطاب اعلام فرموده تشریف برده بتاریخ ششم ماه شوال سنه یکهزار و ... حضرت پیر دستگیر

فرمودند یک شغل سه پایه از مولوی شیخ ... بفقیر رسیده بتاریخ سیزدهم ماه شعبان سنه یکهزار و ... میر ابراهیم

بنجوییده دو قمیص نذر کردند حضرت پیر دستگیر فرمودند که از پارچه دوخته بطبیعت خویش منسوب که از نصف بود فرمایش قطع و دوخت

خلاصی می باید و فقیر را اجازت پیر طور قمیص است و در لبس قمیص اشعار بقمیص کفن است انتهی

بر این حلقه که بر آن ها می پوشند آنرا بر این الحمره می گویند از این مفهوم میشود که الحمره امارت قطع است از بین الخ

کسی پوشد که انقطاع ماسوی الله کرده باشد و توجه بحضرت الوهیت آورده باشد و بر آن که در ابتدای حال آن جامه می پوشند

و پوشیدن امر می کنند برای تشبه که من تشبه بقوم فهو منهم و تفاول میکنند و بر آن ترغیب میدهند تا در کار درویشی رغبت و شوق حاصل نماید

و بتدریج در مراتب درویشان کامل رسد چنانچه گفته اند من طلب شیئا وجد وجد هر که طلب کند وجیدی نباید بیابد تو بره ترقیه

از آن نموده ورنه که زد این در که بر و نگشودند در لطایف در لطیفه دوازدهم حضرت قدوة الکبری مذکور نموده

اگرچه در اصل خرقه هفت گونه بوده است لیکن در جریان روزگار هر کسی از مشایخ خرقه نوعی اختراع کرده اند و آن از حد حصر

خارج است و دودمان چشت و خاندان اهل بهشت بر این اختیار کرده اند حضرت قدوة الکبری می فرمودند که خرقه پوشیدن

هفت قسم است ملمعه و مرقعه و سیاه و کبود و هر از میخی اول کسی که صوف پوشیده آدم علیه السلام بوده و پیغامبر ما

علیه و آله الصلوة والسلام نیز صوف پوشیده و صوفی را با صوف نسبتی تمام است تمامی حروف صوف معنی معروف دارند

که پیر که موصوف بان بود سزاوار آن باشد بمعنی که صوف پوشد باید که در کثرت ریاضت و مجاهده جد بلیغ نماید تا این

صفات کمال در وی سرایت کند اگر این صفات در وی نباشد اسمی بود بلا مسمی مرتب احقر می گذارد که لفظ صوف مشتمل

بر سه حرف است الصاد صفاء القلب عن کدورات غیر الالوهیت الواو الولوله بشوق الربوبیة الفاء فناء البشریت

بمشاهدة الوحدانیة چنانچه در انیس العاشقین در حروف تصوف در اشاره حروف مذکوره بعین مرقوم نموده اند مراد

که صوف معنی معروف دارد همین باشد تا موصوف باین معنی نباشند نباید پوشید   ملمع اگر معتقدی پوشد باید که

تا مالک نفس خود شود وا زمعنی حروف خود را موصوف سازد و اگر کامل پوشد باید که همه عالیا از ملک وملکوت گذرد

وا زبدایت سلوک تا نهایت منزل از هر منزلی ومقامی حظی کامل ونصیبی شامل یافته ولمعه از لمعان غیبی بر و تافته

انت نماید که منور از لمعان انوار نگذشت   ملمع آن کسی در پوشد ای یار که بر تابد همه لمعان انوار زان که در دو

بوده باشد بیک نگی نباید اندرین کار   اگر پوشد باید که در دل عزم جزم کند که این مرقع از بهر آن میپوشم که میراث است

از آدم وحوا علیهما السلام وبوصف حروف او موصوف بوده از حضرت قدوة الکبری شخصی پرسید که چون اعتبار معانی

صورت خرقه بچه کار آید فرمودند تا ممتاز از عوام واین صفات که از جوهر حروف او مستفاد شد اگر در صوفی باشد

در قیامت انیس اولیا وجلیس انبیا باشد وبا ایشان محشور گردد والا از لباس اولیائی وانبیائی بی بهره گردد وان لباس

خصم جان او باشد   اگر پوشد باید که همچو فلک از کار یک ساعت خود را فرار وآرام ندهد واز گردون دوار هر محنتی

که رسد رضا داده باشد ونفس او از زرق وریا ازاده وخم استعداد خود را از نیل معارف کند که هر حوادث روزگار

یکرنگ بر آید   این همه نیرنگهای پر نیرنگ خم وحدت کند   هر لباس که می بینی اشارت به رجال پس باید که اول

پس باید که اول بآن صفت خود را موصوف کند آنگاه بران لباس دست کند واین لباس تعلق با پیل مصیبة دارد روزی

جامه سیاه پوشیده وگفت مصیبت سه طایفه پوشیده ام یکی علماء دوم فقرا سیم امرا که اهل غزا اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

از سرای فانی چون رخت بکاروان سرای باقی بست از میراث سه چیز گذاشت یکی علم دوم فقر سیم تیغ علم علما اختیار کردند

ماده غرور وتحصیل جاه وسرور ساختند ودر جدل ومعاندت افتادند بر زبان ما ومنی بر آمدند وفقر فقرا اختیار کردند و از آن

معاش والات غنا کرداندند وتیغ اهل غزا اختیار کردند آنچه حق جهاد است بجا نمی آرند وبر حکم شریعت جهاد نمی کنند

هر طایفه باصل کار نمی کنند گوی با مرده اند پس من این جمله مصیبت این سه طایفه پوشیده ام   سیاه آن کس پوشد از جهان

که او در ماتم کس نشسته باشد نه این تار سیاه از بهر زینت بر زیر چرخ خود را رشته باشد هر که پوشد باید که

از جمله معاصی مناهی تایب شده باشد و غم دنیای خود را بصابون امانت شسته حیث قال علیه السلام خیر الشباب التایب

و صحیفهٔ دل خود را از نقش اغیار و هوای اشرار پاک کرده و صافی شده یحب التوابین و یحب المستطهرین اهل اشارت را

درین مقوله مقالات است ای تطهیر الباطن بپاکی ظاهر هیچ کار نیاید با سینه نا شسته چه سود از رو شستن گر جسم

چو جاروب دلی بوسته درین گردی اگر پوشد باید که وجود خود را بضرب مجاهده و ریاضت مجروح گرداند و هر از

شربت زهر ناکامی هر لحظه نوش و نهاد خود را بسوزن نامرادی بر دوزد و فقر و فاقه بهم بر زند کسی کند به بر خود

هزار میخی که بر هوای دل خود هزار میخ زند بصد پیر از صلابت مراد دنیا را زند چو فرعون دا که بچار میخ زند

بتاریخ بست دوم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار هفتاد دو حا

بسعادت مشاهده غره همایون سرفراز گشت درین هنگام فرخی زمردی و دستار شال ملبوس بود غره جمادی الثانی

سنه مذکوره بملازمت مشرف گشت لباس درین هنگام فرخی زمردی و چادر سفید بر دوش یازدهم ماه مذکوره

لباس مبارک درین هنگام فرخی سبز زمردی دستار بست با گوش پیچ بتاریخ نهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار

حضرت پیر دستگیر میان شاه عبد النافع فرخی ملبوس خود عنایت نمودند

اگر فرخی و لباس لباچه پوشد باید که پیراهن وجود خود را از عشق تعالی چاک کرده بود و بعهود شریعت و طریقت وفا کرده

از تحت امر و نهی نزد و گوید هر که بمن راز گوید سر او پوشیده دارم و هر که پشت پناه طلبد پناه بدهم و به آستین خرقه

برادران خود را بپوشم سجاده بساط قربت که پای همت بر عجب وی نهند

ارشاد فرمان شد که پیر مرید را جامه رنگین جا بجا میدید نشان تلوین است یعنی مرید در ابتداء حال

وقتی ترقی میکند وقتی فرود افتد و جامه سبز نشان ماتم است یعنی مرید ماتم روزگار خود بدارد و جامه سفید نشان تمکین است

و جامه لعل نشان خلعت است بس برلائق مناسب مقام هر کسی جامه عطا کند   هر نظری را که برافروخته جامه برانداز تن

بتاریخ هفتم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و هفت حضرت پیر دستگیر فرمودند که فقیر اکثر در خدمت حضرت

و کوردی و کفنی از حضرت میر سید شمس الدین کرم یافته و اجازت سند نماز معکوس از حضرت میر سید شمس الدین کابلی

فرمودند که می گویند نماز معکوس حضرت ادهم کرده اند از حضرت شیخ ابوالخیر منقول است که چون شنیدم که نماز معکوس

نیز کرده است سنت دانسته بتعجیل ادا نمودیم حضرت پیر دستگیر فرمودند نقل میکنند که این نماز را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

حضرت عایشه رضی الله عنها دیده اند و رواج و اشتهار از گنج شکر یافته باز میر حیدر گفتند در دهلی نزدیک درگاه حضرت خواجه قطب الدین

آن جاه که حضرت گنج شکر آویزان شده بودند هست

بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و چهار لباس مبارک در این هنگام دستار پشمین و نیمه سفید و یکمندی

بتاریخ بیست و ششم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار لباس مبارک در این هنگام دستار و نیمه سفید و یک بندی

بتاریخ سیزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و پنج حاجی جلال لقایشم یک بندی دادند و اجازت بستن

فرمودند یک بندی بستن کار آن است که در بندگی باشند نه تردد برای معاش که در خویش و بیگانه زنند و فقیر را میر سید شمس الدین

حکم فرمودند گاهی نظر بر اطاعت کرده می بندد و گاهی بعدم لیاقت خود می گشاید   بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی

مذکور میر سراج الدین بود ملبس بر این لباس فقرا پوشیده پیش اغنیا می روند حضرت پیر دستگیر می فرمودند که می بایستی

با این لباس نمی جنبیدند و اینک میگویند که جنبش بسبب حرکت مردم می شود و معتبر نیست اگر یقین مردم گردد که جنبش

هرگز جنبش نمی بیند و فقرا را دنیت که گاهی فقیر بخانه دنیادار برای این باگدری پوشیده رفته باشند اگر رفته است

دیگر پوشیده رفته است   بتاریخ ششم ماه ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد و پنج باستدعا مرزا شریف باشاه

متوجه شدند کفش از پا بدر کرده پای برهنه پوشیدند میان عبد النافع پرسیدند فرمودند فقیر را با لباس فقرا

در خانهٔ اغنیا رفتن خوش نمی آید انجا قدری نشسته بخانه آمدند آخر روز مرزا طعام بخانه فرستادند فرمودند خوب کردند بار رفتن

قصد نبود ازار بند بعد وضو وا نموده باز بستند فرمودند که فقیر بعد وضو ازار بند می بندد بتاریخ نهم ماه ذی حجه

سنه یکهزار و هفتاد و پنج میان مسعود طالب العلم فرمودند که شما همین کمر را که کشاده دارید ایما بفراغت و غفلت است و کمر بستن اشارت

باقامت و تهیه خدمت است و بر صف نعال نشسته فرمودند سالک را در صف نعال نشستن تا خود را در حضیض دیده ترقی باوج نماید

و شیخ در صف صدر نشیند تا متوجه نعال نشینان شده سعی در تربیت و مدد در ترقی ایشان باشد لیکن چون این فقیر را در محافل

نشستن در صدر می شود همت میکنید که متوجه و منتظر و ناظر آینده باشند تا شتاب بتعظیم برخیزد بتاریخ نوزدهم شوال

سنه یکهزار و هفتاد و پنج مخدومی میان شیخ محمد حمید پارچه برای قطع جامه آنحضرت آوردند فرمودند بشواز می سازند تا بنده کمر از عقد بیرون

فی الصلوة یاد دهد ازین است که هر کار سلف را وجهی باشد که کوتهی دامن و آستین اشاره بآنکه خادمانیم مستعد خدمت که در سرعت

محتاج مالیدن و برچیدن نیستیم و آستین کشاده کنند تا بی تکلف در وضو برداشته شود میان ماهر و بوریای مسجد را بپای راست میکردند

فرمودند مصلا است ادب نگاه دارید گویند عزازیل ازین رانده شد که مصلا به پا راست می کرد بتاریخ هفدهم ذی حجه

سنه یکهزار و هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند بدترین بیماریها است که از کاهلی هیچ کاری تمام درست نیاید و در ایام سفر ما

در روزی به بنارس می رسید هر که او را پیش دیدی جلد روی نموده پس میکرد انتهی مرتب احقر از بعضی ثقات استماع نموده که

که سالک را می باید که در سفر ظاهر تیز رو باشد و نرمی خواید که ظاهر دلیل باطن گردد و مرتب نیز از بعضی بزرگان شنیده که نماز فجر در مسجد حضرت شیخ طیب

قطب الاقطاب خوانده از جونپور متوجه حضرت منڈواڈیه هیرده کروه ست می شد اول وقت ظهر گاهی حضرت شیخ طیب

در وضو می یافت و گاهی بعد وضو گویا شخصی منتظر شخصی نشسته پس حضرت شیخ نماز ظهر ادا می فرمودند در همه کار روی قطب الاقطاب

کاهلی را راه نمی داد نقل خلافت نامه

حضرت آخوند مولانا محمد در خدمت شان مصحف خوانده و بندگی شیخ کبیر نور قدس سره

در خدمت ایشان کافیه و لب لباب و ارشاد خوانده و پاره صرف نیز بندگی شیخ محیی الدین سدهوری قدس سره در خدمت

پاره لب و ارشاد و پاره عباب خوانده بخدمت حضرت شیخ مخدوم عالم سدهوری پاره کافیه خوانده خدمت

شیخ قاسم سلمه الله تعالی در خدمت ایشان یک دو سبق شرح ملا خوانده و پاره ارشاد تکرار کرده خدمت میان شیخ

سلمه الله تعالی در خدمت ایشان پاره کافیه و ارشاد و شرح ملا خوانده حضرت بندگی نور محمد مداری سلمه الله تعالی در

یک دو سبق کافیه خوانده خدمت بندگی میان شیخ محی الدین عبد الشکور سلمه الله تعالی در خدمت ایشان شرح ملا از اول

خدمت میان شیخ عبد الغفور عبد الشکور در خدمت ایشان چند سبق شرح تهذیب عبد الله یزدی خدمت بندگی میان شیخ حبیب الله

در خدمت ایشان شرح ملا قریب دو سه جزو حاشیه ملازاده خطائی تحصیل نموده خدمت میان جمال گرهی در خدمت ایشان

حسامی تا مبحث امر قراءت کرده سپس خدمت مولانا محمد لاهوری در خدمت ایشان فارسی حیثیت تا آخر

در خدمت میر سید عبد العزیز تتوی قدس سره چند سبق شرح هدایه حکمت بسماع کرده در خدمت میر سید عبد العزیز قدس سره

قطبی خوانده در خدمت میان شمس نور سلمه الله تعالی شرح ملا از بحث مبنی و حاشیه کافیه با شرح میان الهداد

و قصیده برده و پاره اداب صنعتی و بقیه حسامی و مختصر با حاشیه و شرح وقایه و هدایه و تلویح و توضیح خدمت میان شیخ افضل

سلمه الله تعالی و ابقاه در خدمت ایشان قطبی با حاشیه میر و شرح عقاید و مطول با حاشیه میر و شرح مواقف و مقدمات اربعه

و عضدی و تفسیر بیضاوی و مشکات و شرح جغمینی و موجز طب و اجازت احادیث از صحیح بخاری و مصابیح و مشکوة

از حضرت شیخ نور الحق ولد قدوة المحدثین اسوة العارفین حضرت شیخ عبد الحق الدهلوی البخاری یافته چنانچه بخط خاص

بر اجازت درس حدیث حضرت شاه یس ارقام ساخته مرقوم می شود و از شیخ الاوحد الافضل جامع الکمالات الا

المتوجه الی الله الولی الاعظم الشیخ یس خلیفه قدوة المتورعین الشیخ طیب بن معین الدین مسمی الحجازة بسین

وحفظا لمبتداه السلسلة الشریفة مع انی لست باهلها وکان الاعتذار الی احری والیق من الاجازة لکن لما کان

واجباً علی

واجبا علی وکان اخری بهذا الطریق مما اوحی الی الشیوخ اجبت مسؤله واجزت رفیع احمد شاه ان یروی هذه الکتاب المسطورة
کما اجازنی الشیخ الاتقی الاعظم الشیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی البخاری سقا الله ثراه وکتابه وانا العبد الحقیر
المفتقر الی احد الوحید المدعو بین الناس محمد رشید بن الشیخ المصطفی الجونفوری موطنا والعثمانی نسبا والجشتی ارادة والقادری
والقلندری والشطاری مشربا والمرجو من الشیخ الاوحد ان لا ینسانی من صالح دعائه لعل الله یرزقنی صلاحا وکان ذلک
فی ذی قعده سنة ستین والف من الهجرة النبویة انتهی وقطب الاقطاب ارجو کیان نیز بعضی جلسها رسیده چنانچه از دستخط
مرقوم ساخته بعینه مرقوم می شود   که فقیر را رسیده است   رسانیدن یکدست به پا و دیگری به پشت
علی التعاقب   بالطریقین فی الجلسة   ووضع الراس علی الارض مع اطالة الیدین الی قدام   باخذ
ابهامی الرجلین وایصال احد الرجلین الی الاذن ثم الاخری کذلک وقد توضع الراس علی الرکبة مع اخذ ابهامی الرجلین
بالیدین وقد یوضع المرفقان علی الرکبتین   یوضع القدمین علی مسبحی الرجلین مع وضع الیدین علی الرکبتین بحیث
باطنهما اعلی   مع اخذ ابهامی الرجلین من خلف   یوضع احد الرجلین علی الرقبة مع اطالة
الرجل الاخری   یوضع الرجلین علی الرقبة   بر یک پای استاده شدن و پای دیگر بران پیچیدن و دست
بالا کردن یکی بدیگری پیچیده   یوضع عقب احد الرجلین تحت الخصیتین والاخری فوقهما   بتاریخ
بیست چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و دو   ذکر اتیت پای بنارس بود جهد روپ کردند فرمودند شاید خوانده بود هم
شیخ بناری پرسیدند لفظ عربی هم می فهمید فرمودند روزی فقیر اسم ذات را پرسید نفهمید شاید عربی نمیدانست گفتم نام
کر بالای ازان نام می سازند گفت ما و شما همین یک نام داریم و در زبان آمده ڈنڈوت کردند گفتم شما تجویز می کنید گفت من
نمی گویم گفتم منع چرا نمی کنید گفت اینها بعبود نمیکنند بلکه تعظیم است که در مذهب آنها جنس رواج است و میان شیخ حسین
منزل او میرفتم او داشتها می نمود و او کور بود و حقیقت کور شدن خود می گفت که من از نیخ خانه هیچ گراس گرفته می خوردم

و بآن قناعت داشتیم روزی بخانهٔ من زنی جوان باکمال جمال برآمد و گرانش داد و دل با وی برد چون بر جای خود آمدیم

بیقرار یافتیم مثل درجستجو شدیم و کور شدیم الحال افسوس داریم مردانگی آن بود که با چشم می بودیم و ضبط می کردیم

بالنفس از دست دادیم انتهی قطب الاقطاب بهر کسی چیزی از کمالات می شود و عمل بر خود ما صفی و درع ما کدر

در بر می داشت و گاهی تنگ میپوشید و وقتی مثل حضرت بشر حافی پای برهنه می رفت و آنی مثل جنید و شبلی بالمریدین

و کفش میپوشید و گاهی بالبس گدری و گاهی در کمر با شمشیر و قیدی می بندی سوای شرع نداشت و در بی قیدی احوال

امارت مطلق مینمود بتاریخ چهاردهم ماه شوال سنه یکهزار و یکصد و دو حضرت پیر دستگیر فرمودند

پیراهن خوشتر می آید از آنکه باشد پیراهن کفایت کند احتیاج ازار و غیره نباشد بتاریخ هفدهم ماه محرم سنه

حضرت پیر دستگیر پیراهن پوشیده بودند فقیر را خوش آمده بود و در خاطر گذشت که اگر بعطاء این سرفراز گردد

همان پیراهن را از راه تفضل عنایت کردند بتاریخ بیست و سیم سنه یکهزار و یکصد و چهار بعد نماز فجر حضرت پیر

بتقریب فاتحه پیراهن پوشیده بالای آن کمر بند و کارد بسته بالای آن جامه دیگر پوشیده و فوطه بر آن بسته دستار

بند بده دویته و گدری و عصا و نعلین چوبین و بارانی همراه گرفته نماز اشراق ادا کرده و بر اسپ سوار گشته

راهی شدند بتاریخ پنجم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و شش روز جمعه بوقت عصر حضرت پیر دستگیر جامه

پرسیدند که اول کدام بند باید بست کار دانای همین طور بی معنی نخواهد بود هیچکس جواب نگفت آن قبله اول بند بر

بعده در میان بوده متصل کردن بعده بند بالای ناف بستند انتهی عبارته در خاطر مرتب احقر قمر الحق ارشدی چنین

محتمل که اول بند کمر باشارت آنکه کمر خدمت بستیم بعد از آن بند سینه بهر آنکه محل انوار الهی را از وساوس جنایت

بعد از آن بند گردن که بر رقبه بند عبودیت بستیم بعد از آن بند ناف که مثل بدن فی الصلوة برای عبادت و خدمت

حاضر گشتیم بتاریخ بیست و چهارم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و چهار بعد نماز اشراق شمشیر در کمر بسته

متوجه نماز گشتند و فرمودند قاعده فقیر است که بعد نماز فجر میرود و لیسب رفا و میان شیخ محمد ارشد توقف و امامت نماز

بمیان محمد ولید مقرر فرمودند بتاریخ بیست ششم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و چهار وقت عشا یکی گفت صاحب بهمین پارچه

بخش نواب فرستند حضرت پیر دستگیر فرمودند در فقر آسانی است که قید پوشش پارچه قیمتی نمی باید گاهی لک گاهی قیمتی مهین

نباید داشت میان شیخ اسمعیل گفتند حضرت دیوان جیو کار نمی فرمایند حضرت پیر دستگیر فرمودند که حضرت بندگی میان

شیخ محمد افضل همه کارهای خود می کردند تا که چراغ حجره خود روشن میکردند و کتاب از حجره خود می آوردند و فقیر هم دستار

از دست خود راست نموده درست می بندد و کتاب از حجره می آرد و آب از برای وضو خود می گیرد فرمودند تا کار خود

می توان کرد به دیگری گفتن خوب نیست در صحبت یار شاطر باید نه بار خاطر بتاریخ دوازدهم ماه ذی قعده سنه یکهزار

و هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند تخت پوش برون آید برای خواب چون آورده شد بر آن گودری فرش کردند فرمودند

تخت پوش ترک بود گودری فرش کرده که فقیرانه شود بتاریخ بیست دوم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و دو میان

شیر محمد گودری در گلو داشتند پرسیدند سیندا این از کجا دارید لباس فقیران از گودری و جامه رنگین و غیره می بستند

کمربند متکا از قدیم طریقه فقیران است اگر مشغول می بودند ازین خود را جمع کرده اند کسی میخوابیدند و غلطیده بخوف غفلت

خواب کم می کردند و پارچه رنگین بدان که فرصت شستن و استعداد نو ساختن کم می یافتند این سیلی در گلو انداختن بحال ابدا شد

یکی گفت شاه پیر محمد لکهنوی سیلی در گلو دارند و مریدان هم فرمودند ایشان هم فقیران زمانه اند و مریدان خوب می کنند

که اقتدا و متابعت پیر می کنند بتاریخ سیم ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند که گودری انگشت بند

که چندان زخم سوزن که در گودری میشود آن مقدار زخم ناحق در جسم آن کنند بد نبرد و تحمل کند بتاریخ بیست یکم ماه ذی قعده

سنه یکهزار و هفتاد و چهار فرمودند قدما کفش و پیراهن و جامه منسوازی بی تکلفانه و غریبانه می پوشیدند و درین زمانه جامه لعلی شد

دلنورک ملازمت استار شد میان عطاء احمد گفتند که سلاح بستن سنت است حضرت پیر دستگیر فرمودند وقت حرب

ند در کوچه و بازار باز گفتند اگر کسی دشنام دهد و از غیرت انتقام خواهد آن وقت سلاح ضرور شود فرمودند فضیلت

باید که انتقام از قاضی کند فرمودند بواسطه این نسبت با در شما شیخ فتح الله بخانه میان شیخ محمد رفته گفتند شمشیر

در کش بسته می باشند   بتاریخ پانزدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و هشتاد و چهار پاتابه از آب وضو آلوده

باید شست هر چند موافق فتوی آب آن طاهر است اما تقوی شستن را میخواهد   بتاریخ سیوم ربیع الثانی

هشتاد و پنج در جواب استدعاء مجلس شادی میان شیخ [illegible] پیغام کردند که گودری پوشیده با اهل دنیا نشستن

و در مجلس سرود نشستن خوش نمی آید قطب الاقطاب در پارچه و رنگ احتیاط کلی بود   بتاریخ بیست [illegible]

سنه یکهزار و هشتاد و پنج برای رنگ تو فرمودند رنگ گل ارمنی و رنگ مغیلان که در آن لباس مشابهت جوگیان

رنگ فستقی خوب است   بتاریخ پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و یک شیخ بهاء الدین استفسار از جامه که بند آن

بطرف جیب می باشد که آنرا [illegible] هندی میگویند می پوشند حضرت پیر دستگیر فرمودند فقیر در نماز همین طور دست

و در هدایه کفن میت چنین نوشته که اول بدست چپ پیچند و بالای آن بطرف دست راست وضع متقدمین همچنین بوده و اکثر

همین میپوشند دست راست را بر دست چپ ترجیح هم هست   ششم ماه مذکور حضرت پیر دستگیر فرجی

سفید پوشیده بودند طلبیده با حقر از دست مبارک خود پوشانیدند   بتاریخ دوازدهم ماه رجب سنه یکهزار

هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر بخیاط فرمودند جامه پوشیدن که برشتها ناب آب داده در رجب دوخته شود

بتاریخ هفدهم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و شش گودری حضرت پیر دستگیر از دریا میان نگاشته

پارچهای شما آلوده اند   بتاریخ هیژدهم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد میر سید قیام الدین حضرت پیر دستگیر

دیدند که یک بندی از پشم خرگوش بسته بودند فرمودند فقرا کنبل پوشی از آن اختیار می کنند که خود را در لباس

جانوران بست در آرند از غربت و مسکنت یاد آرند اما استعمال پشم خرگوش که مکاره کرده است [illegible]

بست پنجم ذی حجه سنه یکهزار و هشتاد و هفت حاجی جلال گفتند در باغهای شاهجهان آباد سیب انار پیوندی باشند
با آنکه شاخ یکی می شگافند و دران شاخ دیگر در می آرند میوه خوب می شود فرمودند در کودری که در یک پیوند رنگ دیگر
در می آرند آن هم خوب می نماید چون درخت پیوند اشاره بآن کنند که سالک شاخ هوای خود را پاره کرده دران شاخ اطاعت
مولی و مربی در می آرند و از آن میوه لذیذ و نافع بهم میرساند   بتاریخ ششم رجب سنه یکهزار و هشتاد و هفت شیخ مبارک
محی الدین و شیخ بهاری می گفتند که در سرا سهارنپور براین میدهند حضرت پیر دستگیر فرمودند بلی اما در شیخ پوره میدهند شاید از نیک
کسانیکه آنجا صاحب سلسله چشتی اند و براین ایشان اشاره خلافت دادن باشد و هر کسی را لایق خلافت نمی یابند و براین
زیر می پوشند و بالا قبا را و این سوء ادب میدانند لهذا نمی دهند   بتاریخ پنجم ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد و شش
حضرت پیر دستگیر فرمودند این بزرگان خرقه و براین میدهند محض برای تنبیه می دهند و لباس صلحا یا دده از صلاح باشد
و پوشنده را شرم می آید از آنکه در لباس صالحان عمل می نماید از خواجه بایزید بسطامی شخصی خرقه تبرک طلبید خواجه فرمودند خرقه چه
اگر جرم خود را از تن جدا کرده بپوشانم چه شود کار دیگر است و بر عمل آن است   سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و هشتاد از بوقچه پیراهن
پیوندوار بر آورده پوشیده فرمودند فقیر را جامه پیوندی خوش می آید چرا که پیوندی پوشیدن اگر خوش نمی بود خدا تعالی
محبوب خود را نمی پوشانید و در ترکیب آدمی که احسن تقویم است پیوند شد ما نمی شناختیم این براین به فقیر میان شیخ لیس داده بودند
بتاریخ نهم جمادی الاول سنه یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند که درین ایام فقیر شال میپوشند که سابق عزت
کودری کم می بود الحال زیاده شد و لباس فقرا همان باید که دران نزدیک اهل عزت ظاهر کم باشند و مردم اهل ظاهر بسیار
بسیار می پوشند شرم می آید که داخل این جماعه گردد   بتاریخ سیم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد حضرت پیر دستگیر
بمیان عبدالهادی پسر شیخ محمود فرمودند که هر دو کناره فوطه برابر آویزند تا در نماز پیر دو برابر و در سجود تنگ نشوند
یکی را دراز و دیگری کوتاه وضع او باشان است خوب نیست و شیخ بهاری فرمودند که شیخ ناصر خطیب بگویند که دستار گول آن نباید

هرگاه حق سبحانه تعالی برآید و روگول آفریده دستار مطابق با بدیت قطب الاقطاب در لباس معنی آن لباس را

موصوف بآن معنی بوده قریب حقیقت تفصیل لباس وی را باشارات و رموز مرقوم ساخته پیرا که مستتر شد بین آنحضرت

همین مرعی دارند و حق آن لباس بجا آرند انه ولی التوفیق و قطب الاقطاب را احتیاط تام در وضوء نماز و مصلی بود و خواه آب

تا یافتن آب دریا نمی فرمود اگر بضرورت می نمود اعاده نماز تا که بآن آب وضو نموده می فرمود بتاریخ بیست

سنه یکهزار اربعمائة و دو و حضرت پیر دستگیر فرمودند تا آب دریا میسر می آید فقیر وضو بآب چاه نمی کند اما مریدان و خادمان

آب دریا مانع از آب چاه نمی کردند درین هم متابعت سنة باشد که روزی از زبان مبارک حضرت پیر دستگیر شنیده ام که رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم کار مشکل را بر خود می گرفت و بسیر تجوز امت می فرمودند بتاریخ غره ماه ذی قعده سنه یکهزار اربعمائة

حضرت پیر دستگیر فرمودند که در دیه وضو بآب چاه میسر می آید که از طهارت آن خاطر جمع نمیشود و نمازها اعاده کرده می

بتاریخ دهم جمادی الاول سنه یکهزار اربعمائة و پنج حضرت پیر دستگیر وضو شروع نموده آب را از چاه معلوم کرده رنجیده فرمودند

تاخیر شد فرمودند آب یا جواب شتاب آرید از بی وضو بودن طبیعت بی ذوق میشود تقوی بسیار مشکل است تا که آب آورده بود

تیمم نمودند انتهی معمول قطب الاقطاب چنان بود تا که وضو فرمایند تیمم می نمودند من المستحب اذا فرغ من البول ان

ان تیمم الی ان یبلغ الماء فیتوضؤ و روی عن ذی النون المصری انه کان علی شط النیل فتیمم فقال رب ما ادرکنی الموت قبل ان

اتوضوء کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم تیمم مع القدرة علی الماء قبل مضی ساعة از مفتاح الجنان از اقوال حضرت مظهر در بابی

بر دو جز توان گشت به آب و بخاک بس تو هر دو طهارت کن تا چون قیامت شود آتش و دوزخ هر دو توان گشت

در فصل ثانی باب الامان الحرص ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یهریق الماء فیتیمم بالتراب فاقول یا رسول الله

ان الماء منک قریب یقول ما یدرینی لعلی لا ابلغه بود که آنحضرت که می ریخت آب یعنی بول میکرد و بس تیمم میکرد

وضو بسازد پس گفتم من ای رسول خدا آب تو نزدیک است یعنی آنقدر دور نیست که بآن تیمم توان کرد گفت آنحضرت

یعنی چه دانم شاید که نرسم من تا آن آب یعنی عمر وفا نکند و فرصت نیابم که وضو کنم باری یکنوع طهارتی خود حاصل نموده باشم بجای نقض
چنین بودی که بعد نقض وضو تیمم کردی پیش از آنکه وضو سازد و از مبادرت بتحصیل نوعی از طهارت و این تیمم آن نیست که بجهت فقدان آب
کنند و بدان نماز گذارند انتهی و عمل پیر دستگیر قدس سره الخطیر همچنین بوده که بعد نقض وضو قبل از وضو تیمم می فرمودند
بتاریخ یازدهم از گنج رشیدی فرمودند آب گرم در ظرف کلان که هر وقت یافته شود که فقیر چون برمی خیزد از کسی طلب نماید
و سخن نگوید اگر یابد بهتر و الا نه با آب سرد وضو می کند   بتاریخ بست و ششم ماه مذکور شاه عبد النافع آب خواستند فرمودند از این آب
که در آفتابه است بگیرید فقیر هم از این آب وضو می کند اگرچه فقها کراهت وضو می گویند بعلت احتمال برص و ضرر
بتاریخ سیزدهم ربیع الثانی سنه یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر وضو فرمودند از دهن سرخی ظاهر شد فرمودند شاید
بجهت سرخی پان است یا چون باز وضو باید کرد فرمودند الوضو علی الوضو نور علی نور گویند فقیر وضو سابق را شکسته وضو جدید می کنند
چراغی بر چراغی فایده ندید و از نفل در فریضه تحصیل زیادتی ثواب مسید اند   سنه یکهزار و هشتاد و چهار
آب وضو خواستند در آوردن تاخیر شد بر خاسته سنت ادا کردند   بتاریخ بیست و ششم ماه ذی حجه سنه یکهزار و هشتاد و هفت
حضرت پیر دستگیر فرمودند چون کسی بجمعیت خاطر با احتیاط وضو کند نماز هم بجمعیت میسر آید و اگر در وضو احتیاط نکند در نماز تفرقه خاطر آید
انتهی آب وضو قطب الاقطاب صلحا و فقرا از دریا می آوردند و در ایام سرما برای گرم نمودن آب هیزم نیز فقرا و صلحا از خود
سعادت دانسته می آوردند و آب را با وضو گرم می نمودند اگر بی وضو معلوم می نمود تعرض میفرمود چنانچه از گنج رشیدی تا آن
مرقوم میشود واضح خواهد گشت   بتاریخ ششم ربیع الثانی سنه یکهزار و هشتاد و پنج این حقیر آب از دریا آورده حضرت
پیر دستگیر فرمودند که ابتداء آب از دریا بجهت وضو فقیر میان شیخ محمد نعیم و میان شیخ مبارک محی الدین و میان شیخ اسمعیل و میان
بولاقی می آوردند میان شیخ بهاری گفتند که الحال نوبت بایشان رسیده ایشان می آرند   بتاریخ بستم رمضان سنه یکهزار
و هشتاد و شش میان حسام الدین گفتند که قبله گاهی در خدمت مرشد خود آب دریا می آوردند در شغل بحدی جد و جهد می شدند

که سوی مبارک سر نماینده فرموده‌اند مرشدان را در تجویز آب گشتی مستتر شدن سری غامض است که ارشاد و ملازمت ...

مقصود است از آنکه آب گشتن سبو را بر سر گذارند و ملازمت تصور محافظت در جان خود چنان کنند که ...

محل در آن باشند   بتاریخ سیزدهم ماه مذکور حضرت پیر دستگیر از میان هیچان فرمودند که شما آب وضو فقیر را گرم ...

باید که شما هم وضو فقیر وضو کرده گرم نمائید و در یوزی قسمت خورده بگفتند بلی فرمودند فقیر تا حال نخورده ادب ...

صحابه در هر کار مراقب حال پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم متابعت می کردند   چهاردهم ماه مذکور از میان ...

که گاه برای افروختن آتش جهت گرم کردن آب وضو از کجا می آرید از جهت طویله فرمودند از فقیر اجازت گرفته بود بدین حال ...

گرم کرده شما وضو نخواهید کرد بار دیگر بار دیگر از طویله نگیرید اگر می خواهید که گرم کنید خود بریده از جنگل بیارید

بتاریخ پنجم جمادی الاول سنه یکهزار هشتاد و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند چون رنگ آب دریا متغیر شد وضو از آن ...

امام شافعی در نیت پس بخاطر می آید وضو به آب چاه کرده باحتیاط آب دریا کنند و تیمم نیز ختم کنند تا حتی الامکان عمل بر جمیع ...

یا در جایی باید بود سکونت نماید که آنجا آب ... آن حوض میسر آید اما بتعصب ساخته باشند از آن هم وضو نباید کرد

بتاریخ ششم شعبان سنه یکهزار ارشاد حضرت پیر دستگیر فرمودند که جبرئیل علیه السلام مرا برای مسواک چنان تاکید نموده که ...

که دندان من شکسته نشوند   در فصل ثالث مسواک آن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ما جاءنی جبرئیل علیه السلام

قط الا امرنی بالسواک لقد خشیت ان احفی مقدم فی   باز ذکر این آمد که از سه درخت مسواک نباید نمود انار و ...

که از این کرم در دندان می افتد   بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه یکهزار هشتاد و شش حضرت دستگیر بباغ تشریف ...

این احقر هیزم تیار کرده خواست که بر سر گیرد که میان محمد کامل گفتند یک بیگاری بیاید که بردارد حضرت فرمودند ...

نام بیگاری گرفته از آبی که با این هیزم گرم کرده شود فقیر وضو نخواهد کرد که نام وجه حرام در میان آمد هر چند بذات خود حرام ...

چنانچه یکی از امام مالک پرسید خنزیر بحری حرام است گفتند حرام هرچند صید بحر مطلق حلال بر مذهب امام است بسبب ذکر لفظ خنزیر

حرام فرمودند   بتاریخ سیم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر بحضرت شیخ محمد ارشد خطاب کرده
فرمودند شیخ اکبر می نویسند بزرگی را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخواب فرمود که استعانت بغیر در وضو مکن هر
کدام فاغسلوا از غسل است نه اغسال خلاف و زیادتی باشند و بعضی بزرگان غیر او حیل کرده اند حضرت شیخ طیب هم که
باستعانت غیر وضو نموده اند شاید نیتی کرده باشند که بدان جایز باشند یا از محبت و رابطه از اعضو خود دانند و وضو
نمودن از خود برکتی می یابد و استعانت بعضی ازان برکتی نمی یابد مرتب احقر از زبان فیض ترجمان حضرت پیر دستگیر شنیده
که در مرض موت قطب الاقطاب برای خدمت وضو آب گرفته استاده ام آن حضرت بطریق تبسم که استعانت در وضو ممنوع بود
تاملی کردند فقیر در دل خطره آورد که در حدیث است انت و مالک لابیک از نور باطن بران خطره مطلع شده فرمودند
هات و دست واکردند فقیر سعادت وضو یافت   تاریخ دوازدهم ماه رمضان سنه یکهزار هفتاد و هفت حضرت
پیر دستگیر موضع یکهیر پابور تشریف فرمودند این حقیر آب برای وضو آورد فرمودند آب از چاه است گفتم بلی فرمودند
بموضع ازان وضو نمازی که کرده شود اعاده باید کرد و فقیر همان عمل را معتبر دانند که بهر چهار مذهب درست باشد چنانچه در ایام صوم
و بعضی مذهب صوم در سفر ممنوع است و سفر را همین حد گفته اند که شب باز نه آید بنیت نماید فقیر روزه را تمام قضا خواهند نمود
مخدومی حضرت شیخ محمد حمید سبار سبو آب از دریا طلبیده حواله حقیر برای وضو حضرت پیر دستگیر نمودند
تاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار هفتاد و شش یکی پرسید آب تالاب پر شده بیش از جریان پاک است اهل تقوی
تا جریان معامله پاک نباشند اما اهل فتوی بظاهر و همند تا آنکه نجاست زمین آن بالیقین کنند از آن که متقیان وضو با
چاه نکنند و مفتیان از طاهر گویند تا یقین نجاست   بتاریخ بیست پنجم ماه ذی قعده سنه یکهزار هفتاد و شش
حضرت پیر دستگیر فرمودند بخاطر می آید که هر روز نماز فجر بغسل ادا کنند از آن روز این احقر پیش از صبح آب می آورد و آن حضرت
هر روز بغسل نماز فجر ادا می فرمودند   بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار هفتاد و شش بخاطر این فقیر رسید که

در این سرما حضرت پیر دستگیر از آب سرد وضو می نمایند ما مردم را تصدیعه می شود اگرچه حکم می فرمایند گرم نموده جانماز

پیر دستگیر از راه مهربانی وضو نمودند فقیر سعادت حاصل ساخت بتاریخ دهم ماه شعبان سنه یکهزار

با این حقیر فرمودند جرنه ومیتوان از دریا شسته بیارید قاسم گفتند من شسته بیارم فرمودند شما اول احتیاط

بعده این احتیاط که تقوی بسیار کار مشکل است که بعضی متقیان در صحت جانماز جامه دیگر پوشیده میروند تا کسی از نجاست

جامه نمازی نشنیدند میان شیخ محمد ماه در بیماری خود به تیمم نماز نمی کنند همواره وضو می کنند حاجی جلال پرسیدند اگر

بر جامه افتاد و جای آن معلوم نیست چه کند فرمودند مطابق قول امام اعظم تحری نموده جائی بشوید و بخاطر فقیر

انتهی و معمول حضرت پیر دستگیر چنان بود که لنگی بسته و چادر بر بدن بستن فرموده و طاقی بر سر داشته بجائی

می بردند بعد وضو جامه و پایجامه و دستار پوشیده نماز می نمودند اغلب که عمل قطب الاقطاب امی نمودند

می کردند و قطب الاقطاب در غسل پا مسح هم می فرمودند و اکتفا بر مسح نمی نمودند بلکه بر طریق مخالف هم می کردند و عمل

همین بود بتاریخ بستم محرم سنه یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر

کرده باید که مسح پا و غسلش هر دو لازم باشند نه مسح بر طرزی که مخالف می گویند یعنی از سر انگشت خط کشیدن تا ساق بلکه

آرید یعنی غسل با امر آرید و در تمام رجل درست نباشد چه پا را اگر کسی بی آنکه دست نرساند بشوید و خواهد که تمام شسته شود

چه رجل جاهای متخلخل دارد که انجا دست رسانیدن لازم است بخلاف اعضای دیگر فاما قسمی که مخالف میگویند از

چه حق سبحانه تعالی غایتش بیان کرده تا کعبین و معلوم است درمیان مسح الی الکعبین اصلا مناسبتی نیست و نسبت

بلکه مناسب او الی الساق بوده پس معلوم شد که مسح تمام پا باید تا الی الکعبین درست آید بچاره عرضداشت بر تقدیر

عطف ارجلکم بر رؤسکم می شود و بدخول باء می گردد و بعد از آن که مدخول باشد چنانچه در آن است مسح بعض راس

برین قیاس جواز رجل هم باید که بعض را مسح نماید عنایت شد تخصیص به نسبت رجل است که ساق و دو داخل است

نموده

بهم بوده حدش الی الکعبین بیان کرد بیچاره عرض داشت که حضرت چنانچه رسیدن با امر آمده و با مشکل است زمین ملوث وجه

هم و نفی لحیه خفیفه نماید انجام مسح لازم بود جنابت شد ایجاب مجرد خوط آب نفوذ می کند و بر تقدیر تسلیم این فرد قلیل است

اکثر او میان بی ریش اند چنانچه نساء و امارد و صاحب لحیه انبوه امادی لحیه خفیفه کم اند و حکم شرع باعتبار اکثر می باشد بنسبت

قلیل و یا که در جمیع افراد انسان موجود است پس لاجرم حکم مسح باید کرد جنابت شد بعض جمع و نحری گویند میان مسح و غسل

صفحه ۲۳۰ من الفتوحات المکیة اتفق العلماء علی ان رجلین من اعضاء الوضوء و اختلفوا فی صفة طهارتهما هل ذلک

بالغسل او بالمسح او منهما بالتخییر و ای شئ فعل منهما فقد سقط عنه الاخر او الواجب الجمع اذا لم یکن علیهما خف و منها التخییر

والجمع اولی و ما من قول الا له قایل فالمسح بظاهر الکتاب و الغسل بالسنة و محتمل الایة بالعدول عن الظاهر منها قال فی

واعلم ان الغسل یتضمن المسح بعضه فمن غسل فقد اندرج المسح فیه کاندراج نور الکواکب فی نور الشمس و من مسح و لم یغسل

الا فی مذهب من رای و یقتل عن العرب ان المسح بمعنی الغسل فیکون من الالفاظ المرادفة بتاریخ سیوم

ماه رجب سنه یکهزار و هشتاد و هشت ذکر مسح پا در وضو آمد که رفضه اکتفا بر مسح کنند فرمودند در مجلس شعا

یکی وضو کرده پای شسته اندکی خشک ماند آنسرور فرمود آنجا را آتش دوزخ سوزند اگر مسح کفایت میکرد احتیاج شستن

تمام پا نمی شد و بخشک ماندن پاره مستوجب عذاب نشدی و شیعه مسح پای از جر و ارجلکم بعطف رؤسکم دانند و قرائت نصب را

توجیه بآن کنند که مفعول معه بودن است که مصاحب رؤسکم و حنفیه نصب را حمل بر مفعول فاغسلوا کنند و جر را حمل بر جر جوار نمایند

نه بعطف بر مجرور که آن از منصوب دانند بتاریخ چهاردهم ماه ذی قعده سنه یکهزار و هشتاد و چهار میان غلام حسین

بعد وضو دست افشاندند فرمودند این را باد زن شیطان گویند مکروه است بتاریخ بیست و چهارم ماه شوال سنه یکهزار و

هشتاد و پنج میان ماهرو فرمودند شما از آبی که میان محمد وارث برای خود نگاه داشته بودند وضو کرده نماز کردند آن را

باز ادا کنید شنیده باشید که یکی در عذاب قبر بود عارفی بر قبر او گذشت پرسید تو عابد بودی چرا گرفتار عذاب شدی

کفت بشارت اگر بعدی خلالی از خمیر گرفتیم لیکن امر رسید او چه در سفر دیلی کلوچ از کشت خود می بردند

ماه رجب سنه یکهزار و دو حضرت پیر دستگیر بعد از نماز ظهر قصد فرمودند حجام کفت آب وضو موضع نشتر نرسد فرمودند

تو از وضو منع میکنی وقت عصر وضو کرده نماز ادا نمودند   بتاریخ بیست چهارم ماه شوال سنه یکهزار یکصد و

برای وضو برخاستند در سبوچه آب بسیار کم بود یکی کفت کفایت بوضو نکند فرمودند قادری که بدریا افزود

برکت کفایت پیدا کند چنانکه بعد وضو یک خوراک آب باقی ماند   بیستم رمضان سنه یکهزار یکصد و سه حضرت

فرمودند فقیر در تجدید وضو نقض طهارت کرده وضو برای فریضه می کند وضو بر وضو نفل باشد و فریضه بفریضه

بتاریخ دهم ماه شوال سنه یکهزار یکصد و سه حضرت پیر دستگیر برای وضو و استنجا برخاستند و در راه سبو

افتاده دیدند از میان محمد کامل پرسیدند چه اینجا انداخته اند کفتند مردم بصحبت خانه هم میروند فرمودند تا نجاست

نجس نشود هر گاه نجس شد بکار صحبت خانه هم نیاید و اینکه می گویند بسودن دست حلالخوری یا غیره نجس شود مذهب

انتهی   بتاریخ بیست ششم ربیع الثانی سنه یکهزار یکصد و شش فقیر چون بیدار می شود وضو جدید می کند و دو رکعت نماز

و فرمودند که در مسجد خواب نماید بشریت شاید احتیاج غسل کردد و فقیر هم در مسجد خواب نمی کند که چون بیدار کردد

بتاریخ نوزدهم ماه شعبان سنه یکهزار یکصد و چهار فرمودند که امروز تعیین نموده در مسئله غسل واجب باری وضو

آب بران روان کرده شد و بموجب حکم امام میر سید قیام الدین کشتند   بتاریخ دوازدهم ماه رجب سنه یکهزار یکصد

باید که همواره در تکبیر اول شریک مربی خود شود چه اگر متقدمین را تکبیر اول فوت می شدی مصیبت داشتندی و مردم تعزیت

چنانچه ظاهر شود از قصه معاویه که ابلیس ایشان را از خواب بیدار کرد که وقت نماز است و پنهان شد چون ایشان او را

و نامش معلوم کردند پرسیدند که کار تو خلل در نماز است تو چرا ما را بیدار کردی تو همان که بای حبیبی حضرت کردی

و نماز فجر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و جمیع صحابه فوت شده او کفت خلل در نماز نقصان کنم و کاملان احمد نام

لذت عبادت باقی ست ایشان نپسندیدند بعد گفتگوی بسیار اعتراف کرد که خلل در کلام فضل منوبه کردم چه اگر تکبیر اول از تو
فوت شدی تو مصیبت داشتی و ثواب صد چند عبادت یافتی   بتاریخ چهارم شوال سنه یکهزار و هفتاد و شش فرمودند که
در مسجد سخن نگوئید از دهن بوی بد خواید چو آید و دهن بد بوی خواید گشت   بتاریخ بیست و پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار
هفتاد و چهار شیخ بهاری پرسیدند که بر موزه مسح کرده شود فرمودند درست است اما متقیان اکتفا به مسح نکنند فقیر گاهی در وضو
بوقت خفتن مسح میکنند لیکن باز در خاطر می آید موزه بر آورده می شوید   بتاریخ چهارم ماه شوال سنه یکهزار هفتاد و
حاجی جلال پرسیدند که نمازها در حرم پس زیدیه ادا نمودم باز نمایم پیر دستگیر فرمودند که هرگاه شما می دانید که زیدیه اکتفا بمسح میکنند
پس وضو ایشان نشد نماز را باز ادا باید نمود انتهی   بتاریخ غره ماه رمضان سنه یکهزار هفتاد و چهار قطب الاقطاب را
احتیاط کلی بود که صفهای نماز شویانیده نماز بران میفرمودند و پارچه بوریا نیز گاهی شویانیده می پوشیدند چنانچه از کنج رشیدی
تائیدات مرقوم می شود از آن واضح میگردد   بتاریخ یازدهم ماه ذی قعده سنه یکهزار هفتاد و پنج بوریا نو آورده
حضرت پیر دستگیر فرمودند بشوئید شوئیده شد چون آورده میان باهر و صحن خانه برای خشک کردن داشتند فرمودند اطلاع
چرا اینجا برای خشک نمودن داشتید شاید جای قابل نمیشود و احتیاط می رفت فقیر عرض نمود که شخصی یک صف را با اسب خود
نقد نموده آورد و بعرق اسب آلوده گشته باشد فرمودند که عرق اسب پاک است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بران سوار شده اند اگر آلوده هم شد چه شد   بتاریخ سیوم ذی حجه سنه یکهزار هفتاد و چهار فرمودند صفها که در مسجد
فرش بود ندشسته آرید که تا بی شبهه پاک شود هر چند ساخته مسلمان است اما احتیاط درین مقدمه بهمه حال بهتر است
بتاریخ دهم ذی قعده سنه یکهزار هفتاد و نه حسب امر حضرت پیر دستگیر این احقر سیتل پاٹی نواز در یا شسته آورده
در مسجد فرش نمود انتهی و عمل قطب الاقطاب اکثر همین بود که بعد شویانیدن صفهای نو بران نماز می فرمودند در کنج رشیدی
اگر جا مرقوم است مرتب دو سه جا تائید آورده   بتاریخ دوم شعبان سنه یکهزار هفتاد و چهار کسی جامه نو دوخته آورد

فرمودند این را شویانیده بیارید تا پوشیده شود بتاریخ ششم ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و شش حضرت

که نذر آمده بود فرمودند که شسته بیارید که روز جمعه است پوشیده شود حقیر شسته آورد آنحضرت قطب الاقطاب نماز را

ادا می فرمودند چنانچه از گنج رشیدی ملفوظ دیگر آنحضرت مرقوم می شود و از آن رموز و اشارات نماز واضح می شود و حق تعالی

نیز آن طور توفیق رفیق دهد که ادای صلوة کردد که جامع آن قاضی محمد مودود اند غفرله بتاریخ غره ماه جمادی

سنه یکهزار و هفتاد و چهار فرمان شد در نماز که دست راست بر دست چپ می گذارند بحیثیتی که قبض میکنند دست راست دست چپ را

بروایتی این است که انگشت نر و چار انگشت دیگر قبض کنند و بروایت دیگر این است که از خنصر و انگشت نر حلقه کنند و سه انگشتان دیگر

در میان گذارند بهر روش از دست راست دست چپ قبض کنند چه جانب یسار را غلبه شیطانی است و غلبه راست غلبه رحمانی است

که موجب وساوس است بند می کند از راست چنانچه حکمت به تثلیث در وضو شیخ ذکر کرده که شستن هر مرتبه برای

چه عالم سه اند عالم شهادت و عالم مثال و عالم غیب پس از هر سه عالم تنزیه می خواهد فرمان شد همین نکته در خاطر فقیر آمده

در رکوع و سجود که اول مرتبه تسبیح است از عالم شهادت و مرتبه ثانی تنزیه است از عالم مثال و مرتبه ثالث بپاکی یاد کردن

نیز عنایت شد که هر چند بنده بحکم دل وجهه سوی قبله متوجه دلی چون در صورت تعین نمودار می شود بنابرین جسته نمودی

که وقت شروع در نماز انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین باید خواند یعنی من متوجه ساختم

وجه خود را مر آن ذاتی را که پیدا کرد آسمان و زمین را یعنی ظهور او هر طرف من است آسمان و زمین هر جانب باز پس توجه

محض از روی اطاعت است نه از جهت تعین که حق سبحانه تعالی محیط جمیع جوانب است فرمان شد از اینجا معلوم می شود که مذهب امام اعظم

به از مذهب امام شافعی است چه امام اعظم توجیه وقت ابتدا شدن میگویند و امام شافعی بعد تحریمه می باید که پیش از تحریمه باشد

از ین بزرگ صوری شود و علی هذا تحریمه که مصلی میگویند الله اکبر یعنی بزرگ است بکمال بزرگی از آنکه مقید باشد بجهتی

رکوع و سجود لهذا چون در سجود میرود و مرتبه نهایت خفض است میگویند سبحان ربی الاعلی یعنی خدای تعالی برتر است منزه از

و بالا نه فقط بس انتهاض مصلی دال است برین که حق تعالی بطرف یمین لسان او و قایل بانکه بر ترتیش و ریگان هر دو مفهوم گشت

و هر یک معلوم   بتاریخ بیست و ششم ذی حجه سنه یکهزار و هفتاد و هفت از عوارف پرسیده شد که مصلی چون الله اکبر می گوید

ملائکه بدل او نظر کنند اگر در دل بزرگی و عزت غیر الله را می یابند او را دروغ گو می گویند و از دل او دودی بر می خیزد که تا لوح

و همه بروی تاریک می شود و اگر دران وقت بر دل او غیر ذات خدا بزرگ نباشد ملائکه تصدیق او کنند و از دل او نوری بر آید

که بران کشف همه اشیا شود و لهذا در تحریمه دست بگوش رسانیده الله اکبر گویند تا ایما به تبری از غیر و اعتراف بزرگی الله باشد

بتاریخ بیست و ششم رمضان سنه یکهزار و هفتاد و هفت بوقت عشا هفت اذان هفت کس گفتند   بتاریخ دوم محرم سنه یکهزار و

هفتاد و هفت نماز فجر ادا نموده بودند باز بسبب شبهه وقت اذان گویانیده سنت و فرض ادا فرمودند   بتاریخ

یازدهم شوال سنه یکهزار و هفتاد و هفت حضرت پیر دستگیر فرمودند نماز عبادت حضوری نیست جامع جمیع عبادات است باید که مصلی را

ملاحظه آن باشد که از همه اعضا عبادت آید کار سر و چشم و بینی و دست و پا در رکوع و سجود ظاهر است و گوش دران دخل ندارد

لهذا باید که قراءة چنان بخواند که خود بشنود اگرچه سریه باشد تا گوش بکار خود بوده محروم نماند   نوزدهم رجب سنه یکهزار و

هفتاد و شش باین حقیر فرمودند میان فریضه مغرب و سنت فصل با فروختن چراغ و غیره شغل نکنند و معمول پیر دستگیر چنان بود که

بعد دو رکعت سنت مغرب ادا نموده دعا می خواستند و ادعیه می خواندند و در فرایض دیگر دعا خواسته سنت ادا می نمودند

بتاریخ بیست یکم ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد و پنج یکی پرسید که مسبعات عشر را که از سوره الناس خوانند عکس ترتیب

قرآنی می شود فرمودند که بهر دو طریق میخوانند از زیر و بالا هر دو را در هر کاری اشارتی است در اول به ترقیات و ثانی به تنزلات

لیکن معمول تقدیم اول است   بتاریخ هفدهم سنه حضرت پیر دستگیر فرمودند چون در نماز بایستد داند که صلوة به سید

همچنین چون برکوع رود خیال شنیدن ارکعوا نماید و در سجود اسجدوا فقیر همین طور نماز می کند که صلوة حقیقی همین است

نوزدهم ماه مذکور باین حقیر فرمودند در نماز ملاحظه نموده باشند که هفت اعضا از سر و دو دست و دو زانو و دو پا در سجود باشند

جون این ورحق شریک عبادت باشند درمیت مطیب کافور کشتند کار باطنی فقر ایمین ملاحظه ست وظاهری بجا آوردن

سیزدهم منه بارین جهیر فرمودند در سجده اول زانو بر زمین نهند بعده هر دو دست برابر دو گوش بعده میان ابرو

دست و پا را متوجه قبله دارند و در بر داشتن عکس ترتیب نهادن نکاه دارند   بتاریخ شب هفتم جمادی الاخر سنه

حضرت پیر دستگیر فرمودند در تمام نماز نقش الله مصور می شود که قیام مصلی صورت الف است در رکوع لام و سجود ها

نوزدهم ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد میان شیخ مرتضی الله الله شاید در صلوة العشق با خفای الف میانه می کنند

الف میانه حرف مدست در از وظاهر کرده کوبند فرمودند الف اشاره بذاتست که در اصل ساکن بی ضغط و خفی بوده

ظهور لام کر اشاره بعالم است متحرک شد و این اشاره تنزل از وحدت بکثرت است چنانچه از کنت کنزاً مخفیاً فاحببت

ان اعرف فخلقت الخلق می توان فهمید   چهاردهم جمادی الاخر سنه یکهزار و هشتاد و نه حضرت پیر دستگیر فرمودند

در رکوع دستها را راست باید نهاد که می باید حتی الامکان جمیع ارکان نماز از همه اعضا بیاید و قیام از دست متصور نشود

مگر در رکوع اگر کج دارند قیام درست نشود باز فرمودند صورت نماز صوفی الله باید که ملاحظه نموده غافل نشود که چون

الف در رکوع لام و در قومه الف بعده لام و سجود هاست   چهاردهم ماه صفر سنه یکهزار و هشتاد و شش حضرت

فرمودند سالک مسلک مستقیم را باید که برخصت و سهولیت مایل نباشد بلکه بعزیمت و شدت کار کند   در طریقت هر چه

پیش سالک آید خیر اوست   بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست پس در مذهب حنفی باشد در آن تیسیر بسیار است

چون عفو از نجاست مغلظه قدر درم و غیره و بر مذهب شافعی زوال نجاست هر چند قلیل ازاله آن واجب باحتیاط

شافعی عمل کند جائیکه منافی حنفی نباشد و اگر باشد تیسیر شافعی نشنید حنفی عامل شود که شافعی خارج غیر السبیلین

و نزد حنفی نجس شاید از هر جا که باشد چون در موضع محکوم بتطهیر رسد نقض طهارت پس باحتیاط بر مذهب حنفی غیر شافعی

عامل باشند و مس زن را موافق شافعی ناقض دانند که احتیاط در آنست   بتاریخ شب ششم ربیع الثانی سنه یکهزار و هشتاد

[illegible]

حضرت پیر دستگیر فرمودند وجه اختیار الله در تحریمه و اشتغال بر دیگر اسماء آنکه صحابه مجاهدان وقت محاربه کفار همین کلمه گفتندی

خصوصا حضرت شاه مرتضی علی کرم الله وجهه وقت قتل کفار الله اکبر می گفتند پس مصلی در نماز جهاد با اعداء خود از نفس و شیطان

می کند چون یک تکبیر تمام می کند گویا یک عدو می کشد تاریخ بست سیوم ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و شش حضرت

پیر دستگیر فرمودند که شخصی وصیت کرده بود که بر جنازه من کسی امام شود که گاهی از و تکبیر اولی با امام که وقت آن شروع

امام بقراءت است فوت نشده باشد چون تحقیق نموده شد پادشاه وقت چنین بوده فرمود سبحان الله پیشتر پادشاهان چنین بودند و

الحال مریدان و سالکان چنین نباشند تاریخ چهارم ماه شوال سنه یکهزار و هشتاد و چهار این حقیر از کابل رسید

حضرت پیر دستگیر فرمودند سبحان الله در زمانه ماضی اگر مریدی تکبیر تحریمه با مرشد نمی یافت تا سه روز زاری میکرد و از مرشد کسی

پرسی می یافت و مردم برای تعزیت وی می آمدند و درین زمانه تمام نماز فوت می شود تاسف و غم نمی شود ان مشایخ

من مشایخ بلخ فاتته افتتاح فجعل یبکی و تضرب رأسه علی جدار المسجد فقیل له فی ذلک فقال انی اغتم لاجل الاسلام لا لمنه لومات

ابی و کان له ابن فقیه لکان یعزی ثلثة الاف رجل و الان قد فاتنی تکبیرة الافتتاح فلم یعزلی الا ثلث نفر

سیزدهم رجب سنه یکهزار و هشتاد و شش شیخ بیاری از غلطیدن بعد نماز سنة فجر پرسیدند فرمودند که از حضرت عایشه مرویست

که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد سنة می غلطیدند سند این در کتب احادیث اما در کتب فقه نیست

اذا صلی رکعتین الفجر یقرء فی الاول قل یا ایها الکافرون والثانیة قل هو الله احد و یقول هو جالس اللهم رب جبرئیل

و میکائیل و اسرافیل و محمد النبی صلی الله علیه و آله و سلم اعوذ بک من النار ثلث مرات ثم یضطجع علی شقه الایمن

تاریخ بست هفتم رمضان سنه یکهزار و هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند یکی از اصحاب از خدمت رسول خدا آمده پرسید کدام

فوج است که تاخت نموده رود و بسیار غنیمت بدست آرد فرمود جماعتی که پس از فجر بیدار شوند بخانه خود وضو کرده

به مسجد رسیده جماعت دریابند ازین تاخت چه غنیمتها اجر یابند تاریخ بست دوم ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و شش

حضرت پیر دستگیر فرموده‌اند که نماز پس آن امام باشد که لیاقت امامت دارد و اگر نه راست و چپ ایستد

بخاطر فقیر می‌رسد که تا بر تقدیر حدث امام استخلاف او آسان باشد. هفتم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد

یک سجده هم از ارکان نماز است سجده دوم کفارت قیام که در آن هیئت ارتفاع و تعظیم بوده است شیخ محی الدین گفته

گفته‌اند من هم یک وجه بگویم سجده اول اشارت به آن است که اصل آدمی بخاک است و دوم اشارت به آنکه باز راجع بخاک

که سمع الله لمن حمده کلام امام از کلام الهی دانند پس بعد از آن محل شنیدن حق خطاب عبد باشد لهذا شنیده ربنا لک

چون رکوع برزخ بود میان قیام و سجود بعد آن قیام مسنون شده که از ارتفاع خالص بسجود رسد و بمرتبهٔ انخفاض آید

پای استاده دارند که تا پای از کار خود که قیام است خالی نباشد اگرچه با اعضا در یک سجود است و بعد سجود اول دست

بر زانو نهاده باز در سجده دوم بر زمین نهند تا دو سجده از هم آید چه اگر بر زمین باند از دست همین یک سجود و از رکبه

تا متوجه قبله باشد و سجده لازم نیاید نیز فرموده‌اند وجه آنکه هر که خود را بدست خود کشد از جنت محروم شود

حق سبحانه تعالی بحیوة مظهر صفات و ذات خود گردانید چنانچه جنت نیز مظهر است پس با این مجال مجانست او را

بجنت کرامت کرده چون بوحدت ازاله حیوة می‌خواهد گویا از این عطایا ابا می‌کند و در پاداش شوخی ابا محروم از

شرح اوراد در ذکر کیفیت نماز فی صلوة النخبی بزرگی را پرسیدند چون است که در نماز رکوع یکی و سجود دو

گفت رکوع در نماز دعوی بندگی است از بنده و سجود برهان دعوی چون سجود بمنزله گواه باشد باید که دو باشد

که جامع آن شیخ محی الدین عرف شیخ کومن ساکن بهنداری اند از زبان در ربار خود راندند شیخ وجه دو سجده فرموده که

انسان مظهر کل است و هم جزو پس یک برای کلیت و یک برای ذات کند و بخاطر فقیر می‌رسد که یک برای قیام و یک برای

که نیم قیام است پیرکاه در قیام یک نوعه تکبر عظمت است بنابران بسجده را حکم شده که لایق ذات تو است که با خاک برابر

پس یک برای قیام تام و یک برای نیم قیام که رکوع باشد لهذا در میان هر دو فصل از جلسه واقع شده تا دلالت

بکه

که یک برای قیام است و یک برای رکوع لهذا سجده قیام تام و سجده رکوع از قعود که قیام نصف وجود است

بتاریخ سیوم ماه صفر سنه یکهزار و هشتاد و یکی از مریدان شیخ سلطان بخدمت حضرت پیر دستگیر از طرف دهلی آمد پرسید در پنجه دست آن حضرت اکثر ساعات

در تشهد چه می فرمایند فرمودند فقیر بر نمیدارد و بعضی حرام و بعضی مستحب می دانند از فقیر همه جا بجا می آید بتاریخ سیوم ماه

جمادی الاول سنه یکهزار و هشتاد و دو ملک فتح الله پرسیدند که ادای وتر در آخر شب بهتر یا متصل فریضه عشا فرمودند اگر

اعتماد حیوة و احیاء لیل باشد بهتر که در آخر ادا کنند فقیر چون اعتماد ندارد اول شب متصل عشا ادا می کند انتهی در خاطر میگذرد

که عمل قطب الاقطاب در مقدمه طول امل برین حدیث بوده باشد در فصل ثانی در باب طول امل و حرص عن ابی سعید الخدری

ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم غرز عودا بین یدیه و آخر الی جنبه و آخر ابعد فقال اتدرون ما هذا الانسان و هذا الاجل اراه

قال و هذا الامل فیتعاطی الامل فلحقه الاجل دون الامل آنحضرت علیه و آله الصلوة و السلام بخلانید چوبی پیش خود و چوب دیگر

در پهلوی آن چوب اول و چوب دیگر ابعد از آن پس گفت آنحضرت علیه و آله السلام آیا در می یابید چیست این صحابه عرض نمودند

که خدا و رسول خدا دانا تر اند فرمودند آنحضرت چوب اول که خلانیده ام مثال مرگ است که متصل است با آدمی می بینم از او چوب سیوم

که خلانیده ام دورتر است امید آدمی است که دور دراز رفته است پس در می گیرد و خوض میکند آدمی امل را و میخواهد که برسد بآن

دور باید آنرا پس ناگاه در رسید و در یافت او را مرگ بی آنکه برسد امید را و ترجمه حدیث دیگر که در آن فصل است مرقوم میشود

گفت عبد الله بن عمر که گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما و من با با در خود تطیین و اصلاح دیوار و در می نمودیم پس فرمود

حضرت علیه و آله السلام ای عبد الله چیست این وجه کار می کنی عرض کردم که اصلاح دیوار می نماییم پس فرمود حضرت علیه و آله السلام که

بیرون آمدن از دنیا و گذشتن شتاب زود تر است از این که اصلاح دیوار می کنی انتهی بتاریخ هشتم ماه جمادی الاول

سنه یکهزار و هشتاد و پنج فرمودند باستماع ضمه در سمع الله لمن حمده بخشیی که ضمیر متصل مشتبه بمنفصل شود و نزد بعضی نماز فاسد شود

و در فنا و بخاطر آید که لا یسوغ المنفصل الا لتعذر المتصل از وجوه تعذر است بودن مرجع خلاف ظاهر و مرجع ظاهر پس به منفصل

احتمال خلاف آن آید و ان فسد نماز و مخل در فهم مراد و ایمان است و ترکیب ضعیف شود مشابهت الفاظ قرآنیه نماز و ...

خوانده شود تا آنچه مشابه قرآن باشد   بتاریخ بیست و چهارم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و شش میان شیخ ولید پرسیدند ...

فرمودند بروایتی دو رکعت شما مشایخ اید چند رکعت بگذارید فقیر آن کار کند که آسان باشد و طبیعت در آن بی ذوق شود در ...

کردند بعده طعام آمد خورده باز وضو کرده نماز عشا ادا فرمودند میان بیکا گفتند شاید بوسواس خلال باز وضو کردند فرمودند ...

کار فقرا چه دانید ایشان را کاهلی می باشد چون بعد وضو کاری سوای فریضه صلوة کرده شود وضو محض برای فرض ...

تعظیم طعام وغیره شود منصور حلاج چهل سال نماز بغسل ادا کرده   بتاریخ شب پنجم رمضان سنه یکهزار و هفتاد و پنج میان ...

فرمودند که وضو جوانانه کنید نماز پیرانه یعنی در اول تعجیل بهتر و در ثانی تأنی خوشتر   بتاریخ دوم ذی حجه سنه یکهزار و هفتاد ...

حضرت پیر دستگیر بخانه قاضی محمد حسین تشریف برده بودند وضو جدید نموده دوگانه ادا کردند و فرمودند که وقت خواب شیطان ...

سه عقده می دهد چون بیدار می شود یک عقده گشاده می شود و چون وضو می نماید عقده دوم و چون دوگانه می کند عقده سیم گشاده می گردد

دار قاضی فرمودند که آنجا خود مسجد است نماز ظهر ادا باید نمود و در راه بر اسپ سوار نماز فی الزوال ادا فرمودند

بتاریخ چهارم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند که دو رکعت نماز نفل را خواند در اول بعد فاتحه ...

و در ثانیه قل هو الله احد یکیک مرتبه بعده تناول طعام بگذارد انتهی و معمول حضرت پیر دستگیر همچنین بود   بتاریخ پنجم

ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هشتاد حاجی جلال پرسیدند تحیة الوضو پیش از وقت پیش از خشک شدن اعضا کند فرمودند ...

که حیوة اعتماد نیست لیکن وقت آن مقرر نیست هر گاه که میسر آید ادا کند باز پرسیدند چون در مسجد درآید تحیة الوضو ...

یا تحیة المسجد فرمودند نزد امام شافعی واجب هر دو اند فقیر هر دو می کند   بتاریخ غره رجب سنه یکهزار و هشتاد و یک میان

محمد شریف پرسیدند که در ورد ماثوره آیة الکرسی تا کجا بخواند فرمودند آیة الکرسی تا کجا تا وهو العلی العظیم است و در اینجا چون بعضی

سه آیت گفته اند تا خالدون میخوانند   از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع آن قاضی محمد بوده اند غفر الله ...

بیست دوم رجب سنه یکهزار و هشتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند که شیخ اکبر وجه تعیین جهة کعبه در نماز گفته اند که مصلی را حیرت نباشد
اما اختیار جهة کعبه را خوب وجه بخاطر رسیده باید که در نماز ارکان خمسه مسلمانی جمع شوند در تشهد کلمه توحید و با مساک از مفطرات
ثلثه صوم است و صرف بعضی از نعم الهی که جوارح است در مرضیات الهی بوجهی از زکوة پس برای استعمال حج که روحش تعظیم
کعبه است توجه بسمت خاص کعبه فرض شد باز فرمودند در نماز که عبادت جامع است باید که همه اعضا مشغول باشند در اشتغال
شامه و ذایقه تردد است و اگرنه مشغول اند ارکان بقیام و رکوع و سجود و لامسه بتبعیت جارحه بدانسان صلابت موضع که دال
سجده باشند و باصره بنگاه موضع سجود و گویند از اولیا اصحاب شم اند که بشامه ادراک اشیا کنند پس ذایقه اینهام مشترک
در نماز باشند و بعضی در عبادت هم لذت یابند بتاریخ بیست و هشتم ماه رمضان سنه یکهزار و هشتاد و هفت مخدوم زاده
مقبول دلها شیخ غلام معین الدین یحیی پرسیدند در هر نماز بار بهر دو قدم برابر دهند و در دوگانه غوثیه در وقت خواندن ادعیه
تمام بار بر پای چپ چرا دهند فرمودند مصلی را از ابتدای دوگانه شوق و توجه بجانب مرقد منوره حضرت غوث الثقلین باشد
ساعت بساعت زیاده می شود و تا تمام دوگانه شوق بمرتبه غایت میرسانده این مضطرب رفتار بسمت آن دیار گرداند پس
روان میشود در طبق لطیفه مخصوصه بالتفاتی که واقع است در ایاک نعبد چنانچه در کتب معانی مفصل است معلوم میکنند حکم رفتار
زیاده از یازده قدم نیست در عین شوق بصورت روندگان شده پای راست بر چپ بنهاده می مانند چنانچه در تشبیه کردن مقلوب را
بعاشق متوقع محبوب خود گفته بخانه عاشق قدمند صفحه یوم الوداع تودیع مرتحل بتاریخ دهم ماه رمضان سنه یکهزار
هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند وجه توقف صلوة و سجده تا ارتفاع آفتاب بقدر رمح آنست که از محاذات
قامت ساجد مرتفع شود و احتمال سجده آفتاب نماند پرسیده شد که برکعت رابعه مقتدی شود و در ادای مافات ختم سوره
کند یا نه فرمودند در شفعه اخیره کند که آن در حق قرائت حکم شفعه اولی دارد بتاریخ بیستم ماه ذی قعده سنه
یکهزار و هشتاد و هفت حضرت پیر دستگیر فرمودند میان خواجه عبد اللطیف از فقیر پرسیدند که در لا صلوة الا بحضور القلب

می‌گویند گفته‌اند که درست است که در نماز از ارکان مفروضه و واجبات و سنن و مستحبات بسیار اند پس ادای
شروع شده ولی حضور وقت میسر نمی‌آید بخلاف باقی عبادات از صوم و حج و زکوة که در ان ارکان کم جمع می‌شوند
بوجه جامعیت نماید   بتاریخ بیست پنجم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و پنجاه فرمودند در جواب میان ابو
پس خود التماس نموده بودند که کثرت سبق بسیار است وقت خواب هم میسر نمی‌آید فرمودند که ظهر قبل از وقت زوال
بتاریخ دوم ماه ذی قعده سنه یکهزار و پنجاه و پنج فرمودند که چون آب رید محتاج سوال مسواک ندارید میان شیخ
که متقدمین مسواک بر گوش می‌داشتند فرمودند آری بلکه صحابه چو قلم کاتب بر گوش می‌داشتند و وقت فریضه استاده
مسواک می‌کردند میان شیخ بخاری پرسیدند که رسول خدا همچنین میکردند فرمودند که این روایت بنظر نه آمده اما
مواظبت مسواک می‌کردند و درین باب بسیار تاکید فرموده‌اند و فرموده‌اند بعضی سنت تقریری باشد یعنی آنسرور بکسی
و بران تعرض بمنع نکنند و وجه غسل جمعه فرمودند سقف مساجد آن زمان پست و فضاء مسجد کم بود و پوشش مردم صوف
بود عرق میکرد و بوی تعفن چرک بدن بمردم ایذا رسانید پس غسل که موجب دفع چرک بدن باشد سنت شد و باز گفتند که سخن
بیهوده گفتن گناه است کفاره آن سبحان الله والحمد لله الی آخره یا آیه سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین   بتاریخ دهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و پنجاه و پنج شیخ عبدالواحد پرسیدند که روزی
در اوراد دیده اگر تحیة الوضو میسر نه آید بجای آن خواندن کلمه تمجید چهار بار کفایت کند جواب دادند آنچه در جواب میان شیخ عبدالواحد
قطب الاقطاب قدس سره فرمودند که این قدر دانم که ثواب آن بسیار است در آن وقت این روایت که بخط خاص خود
در جلد اوراد اسد العلماء مرقوم ساخته بودند بنظر نیامده باشد والا چگونه می‌فرمودند آن روایت بعینها ایضاً ای از اوراد بوده
از حضرت شاه تاج جیوسی قدس سره قال المخدوم المحدث جلال الملة والدین البخاری اگر صوفی وضو سازد و در آن وقت صلوة
مکروه باشد بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ثواب دو گانه یابد

واز عهده شکرانه بدر آید و همچنین در ان وقت در مسجد در آید نیز گوید این قدر دانم که ثواب آن بسیار است

بتاریخ بیست هشتم ماه رمضان سنه یکهزار هشتاد و هفت بوقت نماز عشا شب جمعه هفت کس هفت اذان گفتند بعد از ان نماز عشا و نماز تراویح ادا کردند بتاریخ سیزدهم شعبان سنه یکهزار هشتاد و چهار خطاب بحاجی جلال کرده فرمودند که میر می گفتند که در حویلی سنگ می افتد باید دید حاجی گفتند من هم رفته بودم میر ابراهیم گفتند اذان بگویید وقت نماز نبود اذان گفته شد فرمودند می گفتید که از اذان شیطان میگریزد و اذان چنانچه در وقت فرایض برای ادا گویند در وقت قضا برای قضا گفتن آمده و برای حوایج دیگر هم آمده جایز است در راه پورینیه در جنگل و جهیل راه گم شده بود شیخ اسمعیل گفتند که اذان بگویید یکی پیش آمد گفت همان طرف بروید چون رفته شد راه پیدا گشت بیست پنجم رمضان روز پنجشنبه سنه یکهزار هشتاد و هفت بوقت نماز عشا اذان هفت کس گفتند و بعد نماز عشا تراویح ادا کردند بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه یکهزار هشتاد و هشت بوقت عشا هفت اذان گفته شد بتاریخ غره ماه رمضان سنه یکهزار هشتاد و [illegible] تاریخ وقت فجر بعد اذان وضو جدید کرده دوگانه ادا نموده باز باندرون تشریف برده سنت ادا کرده باز بیرون تشریف آوردند نماز فجر ادا کرده مشغول گشتند نوزدهم ماه رجب سنه یکهزار هشتاد و شش حضرت پیر دستگیر بعد نماز مغرب دو رکعت سنت ادا نموده دعا می خواندند و در هر چهار فرض بعد فرض دعا خواسته سنت ادا می نمودند همیشه همین طور میفرمودند

بتاریخ بیست دوم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار هشتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند چون انسان جامع و مظهر مراتب الهی و بشری است باید که در ادعیه مثل تشهد وغیره که مشتمل بر حکایات از اله و ملک و بشر باشد بلسان ترجمه خوانند

لما بلغ صلی الله علیه و آله وسلم مع جبرئیل سدرة المنتهی قال له لم یومر احد بالمجاوزة عن هذا الموضع فاشار جبرئیل اذا بلغت الی ما شاء الله فسلم علیه تعالی فقال صلی الله علیه و آله وسلم بعد التحیات لله والصلوة والطیبات قال تعالی السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته فقال صلی الله علیه و آله وسلم تشریفا لامته السلام علینا و علی

عباد الله الصالحین فقال جبرئیل واهل السموات معه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً

عبده ورسوله بتاریخ هشتم ماه محرم سنه یکهزار و پنجاه و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند که سخن موافق

ازین است که اسرار حروف مقطعات خدای تعالی بر حبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم نازل نموده و وی علیه الصلوة والسلام

با کسی که مخاطب آن بوده باز فرمودند که شخصی نزد امام اعظم ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه آمد که آیا باد و واو است یا بایک

حضرت امام اعظم فرمود که باد و واو است آن شخص گفت که برکت دهد خدای تعالی در لا و لا مردم حضار از اصحاب امام اعظم

استفسار نمودند که سوال و جواب معلوم نگشت حضرت امام اعظم فرمود که سوال از التحیات بود که آیا باد و واو که تشهد

حضرت ابن مسعود یا بایک واو که تشهد ابو موسی اشعری است در جواب گفته شد که باد و واو که تشهد حضرت ابن مسعود

بعد از ان آن شخص گفت که برکت دهاد ترا الشجره زیتون که نیست شرقیه و نیست غربیه یعنی بر خدای تعالی ترا عطا کند از

در خاطر مرتب احقر آمده که هر گاه در واو تشهد تفصیل مذکور نگشته که کدام جا دو واو و کجا یک واو بنا بر ان در ان

که تشهد حضرت ابن مسعود التحیات لله والصلوة و یک واو در والطیبات و تشهد ابو موسی اشعری بایک واو است

التحیات لله والصلوة لله السلام علیک ایها النبی الی آخره پس یک واو در والصلوة محض است و درین مقام واو

و بعد ان در عبارات تا کلمه شهادت مذهب ابن مسعود و ابو موسی اشعری موافق است و تایید و تفصیل از قول

والصلوة مسعودی بعبارت هیام قوم می نماید از ان واضح شود — باب حصر المذاهب و حکی عن اعرابی دخل

علی ابی حنیفه رحمه الله فقال أبواو أم بواوین قال رح بواوین فقال الاعرابی بارک الله فیک کما فی لا و لا ثم

فتحیر اصحابه وسألوه عن ذلک فقال ان هذا سألنی عن التشهد أبواوین التشهد ابن مسعود أم بواو کتشهد ابو موسی الاشعری

فقال بارک الله فیک کما بارک فی شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة انتهی — فعده اخیره

و قرأت تشهد خواندن بقول علمای ما رح الله واجب است و بر قول شافعی رح فریضه است در خواندن قرأت تشهد

رضی الله تعالی عنهم اجمعین را اختلافست و هیچ قولی از اقاویل ایشان متابع نیست هر قولی را عالمی اختیار کرده قرأة تشهد امیر المؤمنین
عمر رضی الله تعالی عنه را مالک اختیار کرده است و قرأة تشهد عبد الله عباس را رضی الله تعالی عنهما شافعی اختیار کرده است و قرأة تشهد
ابو موسی الاشعری را رضی الله تعالی عنه اهل شام اختیار کرده و قرأة تشهد ابن مسعود را رضی الله تعالی عنه علماء ما اختیار کرده اند
و قرأة تشهد ابو موسی الاشعری و عبد الله مسعود را رضی الله عنه با واو خوانند با واو خوانند و قرأة تشهد امیر المؤمنین عمر را
چنین خوانند التحیات لله الصلوة الطیبات الزاکیات لله المبارکات البرکات السلام علیک الی آخره و این قول را امام مالک
گرفته است و قرأة تشهد عبد الله عباس را رضی الله تعالی عنهما همچنین که التحیات لله الصلوة الطیبات النامیات المبارکات
اما لفظ زاکیات در وی مذکور این قول را شافعی گرفته است و قرأة تشهد ابو موسی الاشعری چنین خوانند که التحیات لله
و الصلوة تا منتهاء دیگر چنین میخوانند که ما می خوانیم و این قول را اهل شام گرفته اند و قرأة تشهد عبد الله مسعود همچنین خوانند
که ما می خوانیم و این قول را علماء ما گرفته اند رحمهم الله حفظ رح گفته است که هیچ قرأة تشهد معتبرتر از قرأة تشهد عبد الله مسعود
و ابو موسی الاشعری نیست دلیل بر آنکه علی بن مدنی بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید گفت یا رسول الله در خواندن
قرأة تشهد صحابه را اختلاف بسیار است کدام قول گیریم رسول علیه و آله السلام فرمود که قرأة تشهد عبد الله مسعود را رضی الله عنه خوانید
که مروی است امام اعظم ابو حنیفه رح در مسجد نشسته بود سایل اندر آمد و سوال کرد که بواو او بواوین امام اعظم ابو حنیفه رح فرمود
که بواوین سایل گفت بارک الله منک کما بارک فی لا و لا چون آن سایل بیرون رفت اصحاب ابو حنیفه که حاضر بودند
از امام اعظم ابو حنیفه رض سوال کردند که ای امام مسلمانان ما را نه سوال سایل معلوم شد و از جواب شما امام ابو حنیفه فرمود که
وی سوال کرد که قرأة تشهد با یک واو است یا بدو واو من جواب گفتم با دو واو وی بر من دعا گفت که خداوند عز و جل
بر عمر تو برکت کناد همچنانکه بر درخت زیتون قوله تعالی من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة امام اعظم رح گفته است که مرا
استاد من حماد رح تشهد با دو واو تعلیم کرده است و حماد رح گفته مرا استاد من ابراهیم نخعی رح قرأة تشهد با دو واو تعلیم کرده

وابراهیم گفت مرا استاد من علقمه قرأة تشهید با دو واو تعلیم کرده و علقمه نیز گفت که مرا استاد من عبد الله مسعود رضی الله عنه گفت که

رسول علیه واله السلام دست مرا بگرفت و قرأة تشهید با دو واو تعلیم کرد چنانچه کسی سوره را از قرآن در آموزد که الف و واو را

و تاخیر نکرد انگاه دست مرا گرفت و گفت همچنانکه در قرآن کم و زیاده نکردند در قرأة تشهید نیز کم و زیاده نشاید کردن انتهی

و بعضی در خاطر آرند که از دو واو مراد و رحمة الله و برکاته است که در بعضی تشهید رحمة الله و برکاته در حصن حصین و مشکوة که طرق تشهد

نکرده قوم و دران دو واو و رحمة الله و برکاته در هر تشهید است بتاریخ بست چهارم ماه جمادی الاول سنه یکهزار [illegible]

حاجی جلال از حضرت پیر دستگیر استفسار نمودند که در تشهید و رحمة الله و برکاته یا رحمة الله و برکاته است فرمودند که رحمة الله و برکاته

میان بیکا عرض نمودند که مخدومی میان محمد ارشد رحمة الله و برکاته فرمودند حضرت پیر دستگیر بزبان مبارک راندند که بالای آن

نخوانده باشید همین طور ابتدای کلام برسیده باشید والا در تشهید هر دو جا واو است انتهی در واقعه نظم کلام واو عاطفه در زیر

و برکاته می خواید که رسول الله صلی الله علیه واله وسلم چون بمعراج تشریف بردند التحیات تا طیبات فرمودند حق تعالی گفت السلام علیک

ایها النبی و رحمة الله و برکاته واو تحیه عطف بر السلام باید حضرت شیخ عبد الحق دهلوی قدس سره مراد به تحیات عبادات قولیه

می دارند بصلوة عبادات بدنیه و بطیبات عبادات مالیه قاعده است که چون کسی بحضرت ملوک در آید اول سلام کند و ثنا گوید

پس از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفه لایق و مستحق لطف و عنایات ایشان گردد و شیخ محی الدین نووی گفت معنی سلام

و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورده زیرا که مر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص که تعظیم و تکریم میکردند ایشان

اصحاب این بدان پس فرمود تحیات همه مر خدا راست و بر دیگران از عاریتی نیست خدای راست ملک بی انباز که از کرم

بینی بعاریت داده است و نیز مراد به تحیات اقسام تعظیم دارند و بصلوة نمازهای فرض و نفل و بطیبات کلمات طیبه و تمام اعمال طیبه

از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع آن شیخ محی الدین اند حضرت پیر دستگیر فرمودند در حقیقة آن است که تارک نماز و صوم و غیره

که عذاب خواهد شد از جهة آنکه اعیان ثابته این نماز و صوم و غیره آمده فریاد خواهند کرد که تو ام گردی مرا العمل می آوردی

اینکه گروه برای چه و برای که و کافران که معذب خواهند شد از جهت آنکه بت آمده اعتنا خواهند کرد و از بن پرسیدند اینها مرا اخذ گفته

و معبود خود ساخته بگفته که پس عذاب اینها نه برای خود   بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و پنج قاسم

پس در مسجد سنت ادا می کرد حضرت پیر دستگیر فرمودند رهبر نیست بگو کنید هر که در راه نماز می کند خود را او گذرنده گناهکار میکند

شیخ باری پرسیدند تا کجا مرور منع است فرمودند تا آنجا که نظر مصلی رسد چون موضع سجود در انگرد   ششم ماه جمادی الاول

سنه یکهزار و هفتاد و پنج میان برخوردار میان سنت و فریضه آب خوردند حضرت پیر دستگیر فرمودند اعاده سنت کنید از عالمگیری

لو صلی رکعتی الفجر او الاربع قبل الظهر فاشتغل بالبیع والشراء والاکل والشرب یعید السنة اما باکل لقمة و شربة فلا

سیزدهم ماه از شیخ عبد الواحد پرسیدند روایتی نادر در اوراد دیده اگر تحیة الوضو نباید بجای آن خواندن کلمه تمجید چهار بار کفایت کند

جواب دادند این قدر دانم که ثواب آن بسیار   بتاریخ هفدهم جمادی الاخر سنه یکهزار و هفتاد و پنج شیخ باری از سنت قبل فریضه عشا

پرسیدند حضرت فرمودند شیخ عبد الحق مینویسند که در کتب فقه نیست اما در حدیث یافته می شود لهذا کرده می شود از این سبب

که فقیر هم گاهی میکند و گاهی نه شیخ باری گفتند یکی از میان یونس خان پرسیده بود شمارا از خواندن چه حاصل شد گفتند قلت نوافل

فرمودند آری حدیث است علیکم بدین العجائز یعنی عامیان مطابق فرموده مرشدان عامل باشند و عقل خود را دخیل نگردانند عالمان

ملاحظه نموده میان فریضه و واجب و سنت موکده نوافل نموده تکاسل کنند   پانزدهم جمادی الاخر سنه یکهزار و هفتاد و پنج

شیخ باری پرسیدند صلوة الحاجت نفل است فرمودند سوای فریضه را نفل گویند اما نیز بعضی را که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

مواظبت نموده اند جهت امتیاز سنت نامند و بعضی نوافل نام مخصوص در نیت ذکر آن کنند باز فرمودند در حدیث است که سنت فجر

در خانه ادا کرده به مسجد آید و فریضه عشا کرده از مسجد بر آید و نوافل در خانه کند تا خانه بهره از عبادت روز روزی و شبی یابد شد

و خانه هم دعا نماید   شانزدهم رمضان سنه یکهزار و هفتاد و هفت شیخ مبارک محی الدین پرسیدند که تراویح چهار گانی

هم ادا شود فرمودند فقیر گاهی نیت رکعت بیک سلام کرده است شیخ اکبر مینویسند سالک را باید که بر هر روایت عمل نماید

کر معلوم نیست عمل مقبول کدامین روایت ست بتاریخ یازدهم رمضان سنه یکهزار هفتاد و شش شیخ بخاری پرسید

یک شب حضرت در تراویح بعد بیست رکعت سلام گفتند اما بعد هر دوگانه قعده فرمودند چگونه بود فرمودند یک روایت این است

فقرا را باید که عمل بر هر روایت نماید چنانچه گاهی دوازده رکعه گاهی بیست رکعت بیک سلام خوانده سلام گفته اند فرمودند در نفل بر دو رکعت

سلام گفتن درست است اگرچه نیت زیاده باشد و چون امام نیت عدد رکعات کند مقتدی را آن عدد گفتن ضرور نیست بلکه اقتدا کافی ست

لو صلی التراویح بتسلیمة واحدة الا انه قعد فی کل رکعتین فالاصح انه یجزیه انه ادی بجمیع ارکانها

اولی بالجواز لانه المحافظة باستدامة تحریمته الی اخره لو صلی التراویح کلها بتسلیمة واحدة

ان قعد فی کل رکعتین یجوز عن الکل وان لم یقعد فی کل رکعتین وقعد فی اخرها ففی الاستحسان علی القول الصحیح یجزیه عن تسلیمة واحدة کذا

فی السراج الوهاج وهکذا فی فتاوی قاضی خان غره ماه ربیع الاول سنه یکهزار هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند

چون مسجد بیم کاه بود متصل مسجد در خانقاه نماز گذارده شد قضا باید یا نه که لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد مبادا هر دو گفتند

در غیر مسجد هم رخصت است از آنکه مراد صلوة کامل است فرمودند فقرا را رخصت چه کار حضرت امام اعظم نماز سی ساله را قضا کردند

چون دانستند که خلال انگشتان پای از بالا می کردند مسنون از زیر بود فقیر را اگر یکی مستحبات فوت می شود نماز را اعاده

باز می کند گویند امام اعظم هر شب پانصد رکعت نماز می کردند و خلق گفتند که هزار رکعت می کردند که باطن مخالف ظاهر نباشد

باز مردم میگفتند تمام شب بیدار می باشند شنیده لازم کردند که تمام شب بیدار باشند و بوضوی مغرب فجر ادا می کردند

فقرا امام را علماء ظاهر می گفتند و منصور حلاج در هر روز و شب هزار رکعه نماز می کردی و بوضو و غسل نماز ادا کردی

نفل هم پانصد رکعه کرده بود و از اینها که تهجد فوت می شود قضا می کنند فقیر چهار رکعت تهجد اول با بس میکنند باز برخاسته اعاده میکنند

شخصی که تکلفه کاری شروع کند باید که تا او منع نکند از آن کار باز نه آید بتاریخ ششم ماه رجب سنه یکهزار هفتاد و شش

حضرت پیر دستگیر فرمودند از برکت نماز گناهان صغایر بین الصلوتین عفو شوند بتاریخ دهم ماه شوال سنه یکهزار هفتاد و چهار

ثم ارادوا

حضرت پیر دستگیر قصر در سفر نماز چهارگانه می کنند که زیاده بر منزل نیت نکنند فقرا را در نیت مسافت مراتب است و اعلی آنکه وجود را
منتقل سفر و اقامت ندانند و هیچ عزم نکنند و اوسط تا آنکه بیرون آبادانی و ادنی یک منزل و یا نیت جایی معین کار عوام است
و جماعه باشند که همواره نماز دوگانی کنند که در خیال آنها مهلت اقامت پانزده روز درین عالم نگنجد که هر دم و لحین دایم
عازم مقام اولین باشند   باشارت اهل الالهام الشیخ محی الدین العربی قدس سره و قال بعضهم سقط القصر و الصلوة
عن العارفین اذا سافروا انتهی و فقرا بحصر روایت عمل میفرمایند که ثبات اعمال انسان اثبات دانند بعضی که دران خیر تمام است
می نمایند مرتب احقر از استادی مولوی حضرت شیخ جمیل قدس سره استماع نموده که قصر در سفر اقطاب الاقطاب می فرمودند
کان هنگام می شود که قصد وی متعلق به سیر ثلث ایام شود که عبادت فقهاء چنین واقع است که من قصد سیر ثلثه ایام فقرا را
امید حیات یکساعت نیست که قصد بآن متعلق نمایند تا بثلثه ایام چه رسد برین تقدیر قصر لازم نمی آید و الله اعلم بالصواب
و لابد للمسافر من قصد للمسافة و الا لا یترخص ابدا و لا طاف للدنیا جمیعها و لا یزال علی حکم السفر
حتی ینوی الاقامة فی بلدة او قریة خمس عشر یوم او اکثر کذا فی الهدایة
بتاریخ بیست یکم ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و پنج از حضرت پیر دستگیر در نماز عصر سهو واقع شد سلام بسمت قبله گفته سجده کردند
و از زبان مبارک هم شنیده بود که از حاشیه شیخ الاسلام معلوم میشود که مختار همین است   بتاریخ ششم ماه
شوال سنه یکهزار و هشتاد و پنج میان باهو و برخاسته روانه مسجد شدند فرمودند اول قدم راست نهید و در برامدن اول
چپ بیرون نهید این مقدمه یاد دارید فقیر را مشکل بود در آمدن و برآمدن از در حجره که در مسجد است باز بخاطر آمد که در خارج
از مسجد است و در دست نگرد نشستن به نماز هم دست چپ که زیر پا اول نهادن تقدیم بر یمین است لهذا هر دو دست باهم
بند کرده بیک بار نهاده شود   بتاریخ بیست ششم ماه ذی حجه سنه یکهزار و هشتاد و پنج شیخ بهاری پرسیدند نیز هم
و بیک جامه نماز درست می شود فرمودند آری باز پرسیدند چهار رکعت صلوة الحاجت بعد از فریضه عشا گذارده میشود فرمودند

وقت آن بعد فریضه و سنت دوگانه عشا است و از نماز قضاء عمری پرسیدند که رو رجوع میکنند هر گاه جمعیت خاطر باشد ادا کنند

بهتر که پیش از فریضه کنند و فقیر همچنین میکنید   بیستم ماه ذی قعده سنه یکهزار و هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند که نماز

چنان است که هر دو پای برابر باشند پس و پیش نشوند و قرائة و تسبیحات چنان گویند که مسموع شود تا گوش شریک نماز شود

که شرکت همه اعضا در نماز مطلوب است میر سید قیام الدین پرسیدند رسول خدا رفع یدین تا کجا کرده بودند معتقد فقیر آنست

که آن رحمة للعالمین برای سعة للمؤمنین در هر باب شرعیات بمقتضای اوقات از مرویات عمل کرده پس حنفی را گوش

و شافعی را دوش روایت رسیده و همچنین در تسمیه و تامین حنفی را روایت سر رسیده و شافعی جهر از این است که در حدیث

ستفرق امتی ثلاثا و سبعین فرقة واقع شده پس اشتغال اختیار کنند که در صدر اول بمقتضای اوقات همه وجوه عامل بودند

متفرق نشدند بعده بسبب طولانی زمانه از حضرت علیه السلام بعدم علم و اختلاف رای و عمل باجتهاد و اختلاف روایات

تفرق مذاهب و اختلافات شد از این است که بعضی قرآن را حرف و صوت گویند و بعضی محض کلام نفسی و همچنین در مسئله رویت

که بعضی انکار آن کنند که بی جهت ولی چون و چگونه دیده شود و بعضی دانند و گویند قادر بر خلق و لطیف مطلق هر طور که

خواهد خود را نماید   بیستم ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند در طریقه بعضی بعد نوافل سنت

که بعد وتر هر دو دست بر داشته آیة الکرسی خوانند اگرچه بظاهر این عمل بصورت نیک نشستن نیست اما متانت یک

متضمن دلایل است و مناسب مقام است میان شیخ نیس گفتند که در نماز متصل هر دوگانه دعا خواستن خوش نمی آید گویا

بر هر عبادتی اجری خواستن باشد فرمودند خواستن را وسیله باید و عبادت بهترین وسیله عبد بمعبود است

بتاریخ سیم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و پنج از حضرت پیر دستگیر کسی پرسید که اگر اعتماد بر بیداری آخر شب باشد

تاخیر وتر کند فرمودند بلی چنین نوشته اند اما چون مرگ مقرر و اجل غیر معلوم پس تعجیل بهتر تقریبی فرمودند چون

ان الله وتر یحب الوتر است صلوة دو رکعت بعد وتر شد پس ادای دوگانه نشسته گذاردن بهتر که در آن

تا یک رکعت باشد و در حکم وتر شوند فرمودند که یکی از امامیان از فقیر پرسید بر قول امام اعظم عمل کنید و بر قول امام جعفر صادق علیه السلام

چرا نمی‌کنید گفته شد بتواتر و ضبط قول امام اعظم معلوم شده نه قول امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام انتهی ازمرتب اخبار

حضرت مولوی محمد جمیل قدس سره بعد تمامی نماز دوگانه نشسته ادا می‌نمایند فرمودند که چون عبد عاجز حق عبادت بجا آورده

و قیام بر آن نموده از قیام بقعود آمده تا اشعار عجز عبد بعبادت معبود شود   بتاریخ بیست سیوم ذی حجه سنه یکهزار

هشتاد و پنج میان باهر را در مسجد بخواب دیدند فرمودند من شما را تاکید حفظ سوره یس کردم شما اوقات در خواب میگذرانید

و طریق آن را هم نمیدانید که پس آن دعای ورد خوانید و همچو مرده درگور متوجه قبله خواب کنید و نماز نفل کم نکنید باید که

اگر در شب نفل میسر نیاید قضای آن در روز کنید اگرچه قضا بفتوای علما مخصوص بفرایض است اما بحسب عمل اهل تقوی

شامل و جایز در همه اوراد و نوافل و فریب شیطانی نخورید که فلان وظیفه ازین خوبتر است هر وظیفه را که شروع کردید ... [از آنجا مداومت بر آن وظیفه باید]

بتاریخ نوزدهم صفر سنه یکهزار و هشتاد حضرت پیر دستگیر نماز عصر نموده نشسته بودند که درین دیر گذشت که نماز اول

بسیار گذشته بشبهه وقت باز ادا باید نمود درین مخدومی حضرت شیخ محمد حمید آمدند چون ایشان نماز نخوانده بودند باین

امر با امامت نمودند و فرمودند که فقیر یک مرتبه امامت نموده باز چه نماید نماز عصر ادا فرمودند میان محمد اصف عرض نمودند

که وظیفه را باز خواند یا همان کافیست فرمودند که این مقتضای کاهلیست باز بخوانید   بتاریخ یازدهم محرم سنه یکهزار

هشتاد و شش فرمودند که سالک را باید که در هر وظیفه که شروع کند تا دم آخر در آن فتور ننماید و دست بگوش رسانیده

گوش را خبردار سازید و قراءة چنان خوانید که گوش باستماع شریک نماز باشد   بتاریخ چهارم شوال سنه یکهزار هشتاد و شش

شیخ حاجی جلال پرسیدند که نماز پس زیدیه او اگر ده شد قضا نماید فرمودند که هر گاه شما میدانید که اکتفا به مسح پا نمودند

پس وضو درست نشده و نماز بغیر وضو چگونه درست شود قضا نمائید   بتاریخ بیست پنجم جمادی الاول پرسیده شد مسح

بر موزه جایز است فرمودند آری اما متقیان بر آن اکتفا نکنند فقیر هم بوقت خفتن مسح میکند لیکن باز در خاطر حق آید

موزه برآورده می شوند انتهی مرتب احقر از ثقات شنیده که نماز صبح و ضحی قطب الاقطاب بمسح موزه گاهی در سفر و حضر

ادا فرموده اند و نوافل نموده اند و عمل پیر دستگیر قدس سره الخطیر نیز همین دیده   بتاریخ غره ربیع الاول یکهزار

بمیان ماهر و فرمودند از شما تهجد فوت می شود قضا می کنید فقیر چهار رکعت تهجد اول یا بین شب میکنید بازبرخاسته ادا میکنید

شخصی که بگفته کسی کار شروع کند باید که تا او منع نکند باز نه آید   بتاریخ سیم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و چهار

شب نماز لیلة الرغائب بوقت یاد نه آمد امروز قضا نموده شد   بتاریخ بیست هشتم ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد و شش

شیخ عنایت الله پرسیدند که امشب شب قدر است فرمودند که در شب قدر صد رکعت نماز می کنند و بوقت عصر فرمودند امروز

تحقیق علامات شب قدر معلوم می شود   فرمودند که شب تحقیق شب قدر بوده است   بتاریخ دوازدهم

ماه رمضان سنه یکهزار و هفتاد و شش میان سلیم خان از دوگانه تحیة الوضو وقت فجر پرسیدند فرمودند که روا باشد لیکن

به ملایان نگوئید و اینکه می گویند که پیغمبر چند بعد طلوع فجر نکرده اند از آن است که آنسرور وضو پیش از طلوع کرده بوده گاه

و کسی حرام نمیگوید شافعی جایز دارند و حنفی مکروه می گویند فرمودند وقت افطار دال و غیره از پیش فقیر برداشته قسمت میکنند

که نماز شتاب شود   فی باب التطوع من الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لبلال

عند صلوة الفجر یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة قال ما عملت عملا

ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل و نهار الا صلیت بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی متفق علیه

فی باب الطهارة من الفصل الاول عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من مسلم یتوضأ فیحسن وضوءه

ثم یقوم فیصلی رکعتین مقبلا علیهما بقلبه و وجهه الا وجبت له الجنة   عن عثمان رضی الله عنه انه توضأ فافرغ علی یدیه

ثلاثا ثم تمضمض و استنشق ثم غسل وجهه ثلاثا ثم غسل یده الیمنی فی المرفق ثلاثا ثم غسل یده الیسری الی المرفق ثم مسح رأسه

ثم غسل رجله الیمنی ثلاثا ثم الیسری ثلاثا ثم قال رایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توضأ نحو وضوئی هذا ثم قال من توضأ نحو وضوئی

لایجدث نفسه فیهما بشیء غفر له ما تقدم من ذنبه از ترجمهٔ شیخ و این حدیث دلالت دارد
بر استحباب نماز بعد وضو اگر فرض نگذارد یا سنت رابطه نیز کفایت است و نیت
این نماز تحیة الوضوء یا شکر وضو جزری نیست مطلق نماز را نیت کند و تا در آمدن مسجد
نیت تحیة المسجد نکنند زیرا که بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیة الوضوء معنی ندارد
اما مسجد بملاحظهٔ عظمت و بمشاهدهٔ روحانیت وی اگر قصد تعظیم کند و بروی سلام دهد
جای آن دارد و نماز اصل مقصود از آن است و وصف فرع و طفیل وی و وضو برای
نماز است و نماز برای وضو نیست پس شکر وضو بنماز مناسب نباشد کذا افاده الفرع
از شرح اوراد و در ذکر بیدار شدن و مسواک نمودن فی المحیط من الآداب ان یصلی رکعتین
بعد الفراغ من الوضوء فی ترغیب الصلوة تحیهٔ وضو اگر در خانه نگذارده باشد چون در مسجد
در آید دو رکعت تحیهٔ مسجد بگذارد از هر دو تحیه رفع شود از برجندی شرح مختصر الوقایع فی باب
اوقات الصلوة ذکر فی مناقب ابی حنیفه انه کان یصلی رکعتی تحیة المسجد بعد طلوع الفجر انتهی
ازین در خاطر مرتب میگذرد که شاید حضرت امام اعظم تحیهٔ وضو در خانه نگذارده باشند
و در مسجد آمده به نیت هر دو تحیه دو رکعت نماز نموده باشند یا موافق نوشتهٔ حضرت شیخ
تحیهٔ وضو جزری نباشد بر تحیهٔ مسجد که دو رکعت بعد وضو باید نمود اکتفا فرموده باشند یا رؤیت
تحیة الوضوء قطب الاقطاب دیده باشند حاصل آنکه بر جواز نفل بعد طلوع فجر موافق روایهٔ فقهیه
دیده باشند قطب الاقطاب امر نمودند والله اعلم بالصواب مرتب از ثقات
استماع نموده که قطب الاقطاب از ابتدای وضو تا انتهاء دوگانه سخن نمی فرمودند

از پیر دستگیر خود استماع دارد که کامگار خان پسر جعفر خان وزیر در اثنا وضو که بر سنگ صحن مسجد
نشسته می کردند آمد اندکی استاده گشت منتظر آنکه سلام علیک خواهند فرمود و معانقه خواهند فرمود
چون قاعده قطب الاقطاب چنین بود که درمیان وضو سخن نمیفرمایند و حرکت نمی نمایند
متوجه بطرف او نگشته بخاطر جمع در وضو بوده بعد ازان دوگانه نموده بعد آن سلام و کلام
بوی فرموده   تاریخ سیوم ذی قعده سنه یکهزار هفتاد و پنج شیخ بیاری طرف آن جمع
می جستند فرمودند صوفی اگر می خواهد که نماز بوقت استحباب کند آوندی پر از آب و زمین همراه
خود دارد این فقیر کم بهمین نیت [illegible] ست و باین حقیر فرمودند کوزه ای از حجره بیارید خواست از
مسجد بحجره رود فرمودند بی ضرورة به مسجد شده رفتن بی ادبی ست از خانقاه رفته بیارید
بتاریخ هیزدهم ذی قعده سنه یکهزار هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر فرمودند هر وقت مصلی بگردان
و گسترانیدن تکلیف ست هرچه از بوریای کهجور داده باین احقر گفتند که شسته بیارید و پس بوریای
کلان اندازید تا افتاده ~~...~~ باشد بالای بهر که گچ کنند که الصلوة علی الارض و علی ما انبتها
افضل   بتاریخ بستم ذی حجه سنه یکهزار هفتاد و پنج میان باهر و با سراف وضو می کردند
فرمودند هر چیز را در قیامت حساب ست که رسول علیه و آله الصلوة والسلام فرموده بار چهارم در مضمضه
و استنشاق ظلم ست فرمودند در وقت شنیدن اذان خوردن و آشامیدن نکرده ست
تا اگر لقمه بدهن باشد آنرا هم نخاید و فرمودند باید که جانب راست السیند ترجیحا للیمین علی الیسار
بستم ربیع الثانی سنه یکهزار هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند بعد اذان تا ختم نماز
بکاهلی گناه و با نتظار کثرة جماعه مباح   تاریخ بستم جمادی الاولی سنه یکهزار هفتاد و چهار

قرادای

حضرت پیر دستگیر فرمودند اگر فاتحه بلسان الله می خوانند ایاک نعبد و ایاک نستعین چه معنی دارد

اگر بلسان عبد است پس نماز چگونه شود که الحمد لله رب العالمین بشکر نعمت شود قرات نماز فرمودند

بلسان الله و بتعلیم میخوانند و بملاحظه داعی و مدعو باقتضای نفس باشند از ملفوظ قطب الاقطاب

که جامع آن قاضی محمد مودود غفر الله له اند بتاریخ غره جمادی الثانی سنه یکهزار هفتصد و چار

بعد از آن فرمودند

که شیخ اکبر قدس سره فرمودند و حکما با الله همه اشیا را شفع می دانند و عارفان وتر در واقع

شفع است می فرمایند که من شفع می گویم ذات درین داخل نیست ذات وتر است

صح البیاض

صحيح البياض

و علت آنها فرمان شد که از اینجا معلوم میشود که چون آفتاب غروب میشود و در غیب که منسوب بسوی ذات است میرود لهذا
اول نماز شب وتر و فرض گشت تا اشاره شود بر آنکه در سیر و تر ظاهر شد و شفع مغلوب گشت و چون صبح طالع میشود و در شهادت
که منسوب بسوی عالم است نمودار میشود بنابر آن اول نماز شفع مشروع شد تا ایما کند بر آنکه در اینجا شفع در ظهور آمد و تر مستور و فرود
وجه قول شیخ اکبر لا انیم الاعلی وتر معلوم شد یعنی خواب مکن مگر بعد از ادای وتر که نوم مقتضی بشریت است که در اصل عالم شفع
است پس باید که تصرف وتر باشد مقتضای شفع چگونه آوا کند که در اینجا فرموده لا سنة و لا نوم است و آرد وقتی که نماز مغرب
اداکرد باعتبار تصرف وتر است اگرچه عشا گذارده باشد چرا که بر شفع که بعد و تر میشود و تر میگردد پس وقتی که وتر
گرد شفع بظهور آمد چه بعد وتر مقتضی شفع است الحال آنچه مقتضای بشریت است عمل کند بر جا است از اینجا وجه احتیاط بایش عشا مع ظاهر
میگردد و نیز فرمان شد که چون نوم مقتضای بشریت است برای همین در ادب نوم گفته اند که جنب را بالا کند و پهلوی راست را زیر کند
تا همین طرف حقیقت و لیسار طرف عبدی و نوم چون کار بشریت است حق تعالی منزه از بشریت بنابر آن طرف چپ را در نوم
بالا میکنند تا معلوم شود که بشریت غالب گشت در نوبت مغلوب و بعد و پس فرمودند که چند کتاب توجهی نگاه باید در شب که
اگر بگشاید طرف یمین گشاده شود و مسلمان همین جانب شود فرمودند که خدا تعالی میفرماید قسمت الصلوة بینی و بین عبدی
نصفین الخ لیکن در ادای نماز اشکال است چه کند اگر تمام فاتحه بلسان الله خواند اهدنا الصراط المستقیم چگونه درست میشود اگر
بلسان العبد پس باید که قراءة نشود که کلام الله نخوانده حرف که و که بلسان العبد خواند لیکن به تعلیم الله یعنی کلامی که خدای تعالی
تعلیم کرده است بنده را قراءت آن از طرف لسان خود بعد از کیف و گوهانت کرد که ادای بنده چون جامع است
مرتبه ربوبیت و عبودیت را پس قراءة او بهر دو اعتبار میشود بلسان العبد هم و بلسان الله هم بعد از اشکال نماند
بیست ششم جمادی الآخر سنه یکهزار و نه و نه حضرت پیر دستگیر فرمودند که امام شافعی از جمله اوتاد بوده اند
بعد از تشهد صلوة خواندن واجب دانند تا اتمام عبادت کلامی که بلسان معروف است شده و التحیات لله و الصلوات و الطیبات

از لسان عبودیت است السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته از لسان الوهیت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین جواب

از مقام نبوت اشهد ان لا اله الا الله از لسان ملکی و بعده اللهم صل علی محمد از لسان عبودیت بار فرمودند و جهت تخصیص سبحان ربی الاعلی

بسجده آنکه چون سجده که در غایت تقصیر و تشویش است خود را و عمل خود را حقیر و اند که ذات حق را از مطلق و مقدس است از ترتیب

اعلی منزه و ان تسبیح گوید دیگر فرمودند که اسم الله که علم ذات موصوف بجمیع صفات کمال است باید که چون کسی لفظ

این اسم گوید با جمال ملاحظه جمیع اوصاف کمال نماید و چون از رکوع قومه نماید و بالسجود و گر آید همت جدید بکند میان تسبیح

حامد گفتند پس این طور باید که در ارکان نماز نیت جدید کنند فرمودند چنین باید تا حضور دل میسر آید الفقا منه بتاریخ

سنه یکهزار و هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند میان جلال خان بعد طعام دست شسته بر رومال پاک ساختند فرمودند

باز شوئید تا اثر وضو بر اعضا ماند و موجب نور در قیامت شود و اهتمام وضو است فی باب آخر کتاب الطهارت من ابراهیم شاهی

لا باس للمتوضی و المغتسل ان یمسح بالمندیل الا انه ینبغی ان لا یبالغ و لا یستقصی لیبقی اثر الوضوء علی اعضاءه و کره بعض علماء

الشام ان یمسح خود بر فعال کسون از کتب فی یولی غاف مسح بخار و از ترک نحس و مسح رسول الله صلی الله علیه و سلم و خدم وارد

بعد ازان بعد الوضوء آمدی در خاطر فاتر فرو می آید که هر گاه ترک آن حسن است و فعل آن جواز پس رسول ما محمد علیه السلام چرا اختیار ترک

فرموده و عمل بر جواز نموده بر آنکه اگر این فعل منفرد بود جواز آن معلوم نگشت ساران کبار فرموده چنانکه تجدید وضو برای هر نماز از روز

علیه السلام فرموده مگر روز فتح مکه یک وضو نماز خمسه ادا فرموده تا جواز آن معلوم شود والله عالم بالصواب الفقا منه بتاریخ

هشتم رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و چهار میان محمد نعیم التماس نموده که در میان سنت و فرض معذرات و منی مذکور گشته این بار ادا خواهد فرمود

باز حضرت پیر دستگیر فرمودند که فقیر بار ادا خواهد نمود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان فرض و سنت چیزی تکلم ننموده و فرموده که

در ثواب فرض و نفل فرق بسیار است بواسطه همین در خاطر آمده که فقیر بر سنت استخفاف کرده و نمی تواند که فرض ادا شود و فعل مکروه

الفقا منه بتاریخ دوم شهر جمادی سنه یکهزار و هفتاد و چهار حاجی جلال پرسیدند نماز اشراق بتوقف چاشت جایز بود فرمودند بلی مکروه یک نماز

اند و یک نام نماز ضحی دارند و اسم اشراق مخترع است و وقت این نماز از بلند شدن آفتاب تا زوال است چنانچه در ملفوظ

حضرت مخدوم جهانیان مسطور است که وقت ضحی از اشراق تا زوال است چون آفتاب گشت وقت چاشت است چنانچه حضرت سلطان المشایخ فرموده‌اند

اول روز چهار رکعت چاشت با اشراق میکردند و چهار دیگر بعد یک پهر و چهار دیگر بعد دو پهر و معمول فقرا این است که نوبت اشراق و چاشت

بعد یک پهر ادا میکنند تا هیچ پهر از نماز خالی نباشد الفقا بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه [illegible] الف فاو در نماز عصر تأخیر شد بعد از آن فرموده‌اند ان العصر

رجب الرحمن کاتب [illegible] الحرام تا ز فرموده‌اند وقت فجر و عصر مشترک اند مجمع ملائکه لیلی و نهاری اند و در روز دوشنبه آمده می نشستند و دو در خرقه ملک

جانب یمین کاتب نیکی و جانب چپ از آن بدی جانب یمین از آن برحم و تفضل نیکی نبیسند و جانب چپ بدی را گویند توقف کن

تا بود که از تو به راید الفقا چهارم [illegible] بر جماعه حضرت پیر دستگیر قدری گل بوده نشستند فرمودند که بر جماعه حضرت امام اعظم رضی الله عنه قدری

گل بوده نشستند یکی گفت حکم عفو قدر دارم از مغلطه منبر آن گفت این لغوی است و آن فتوی الفقا بتاریخ چهارم شوال سنه [illegible] هفتاد

بمیان ما بود فرمودند شما خواب بسیار میکنید بعد نشستن اذان بر خورشید و فقر میکنند از این بعمر او ستاد از نماز فوت میشود باید که بیش از روز

فرموده منتظر وقت نشستند و دیگر اول تر یک نشود و خواب در وقت نماز از سعی سلطان است چنانچه [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

خود منتظر وقت فجر بودند حضرت بلال گفتند یا رسول الله استراحت فرمایند من محافظت وقت میکنم حضرت بلال تکیه

بر چهار شتر کرده رو بمشرق کرده نشستند شیطان آمد و بالای چشمی حضرت بلال رکوز نمی اختیار بخواب شدند تا که آفتاب اول

الفرور بیدار شده بلال را فرمودند یا بلال قم فاذن اذان از فرق قضا بانگ و اقامت و جماعه مسنون شد الفقا بتاریخ

یازدهم ماه رمضان المبارک سنه [illegible] بوقت عصر هشتم حرمینه فروش یک جفت بوتش زر دوز آورد حضرت پیر دستگیر در پا پوشیده سنة ادا فرموده

بر آورده قرض ادا فرمودند الفقا بتاریخ دوم ماه شعبان سنه [illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند اکثر صلوة الضحی

صلوة الضحی هشت رکعت گذارده اند و گاهی دوازده رکعت الفقا بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنه [illegible] عزیزی وارد شد

بدید آمده بود که بایل بنزی شد در دوم این را خدمت عرض کردند فرمودند فقر و فقو میکنند اما نعره را نمی باید [illegible] شاه احمد العصر

تغیر از کثرت گناه خلق است فرمودند بلی الفقه بتاریخ ماه شوال سنه یکهزار ... بهیان شتر با مروف رسیده از مس قره و در

در قرات سرا خواند که مقتدی شد الحال که امام بر وجه وجوب بشنود چه کند فرمودند بعد از تمام شدن انشاد و قراءه ازو کرده

سرا او حساب شنود و من فتاوی ابراهیم شاهی و فی النصاب الاحتساب الجلی یعنی وجده فیما من جل و افتقد به

بعد ما قرء البعض الفاتحة او الکل یقرء الفاتحة ثانیا و تجب الکفارة فی صلوة فیهما کیلا یؤدی الی امر غیر ورد

از ملفوظ بزرگی فرمودند که ما حضرت اویس قرنی بحجابند او را که از شیخ نور قطب العالم منقول است الفقه بتاریخ بیست

ششم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار ... بعد نماز عشاء شروع در ادای صد رکعت لیلة القدر کردند و در هر رکعت بعد فاتحه انا انزلناه

و اخلاص یازده بار و بعد از صد و چهار رکعت وضو تجدید نموده اما نمی یابی تمام ادا فرمودند بعد فراغ بر شب قدر

مانده باشد این خفقه حرفی گرو که پیر کثری کم و دیگر یاران گفتند زاوج او انشته فرمودند نمی نماز کرده شد الفقه بتاریخ

هفتم جمادی الآخر سنه یکهزار ... حضرت پیر دستگیر فرمودند حق سبحانه تعالی فرماید اگر محتاج وضو باشد و آب باشد و وضو نکند برمن ظلم کند

و اگر وضو کرده شد تحیة الوضو نخواند و دعا نکند از مستجاب کم برمن ظلم کند پس باید که هرگاه نقض وضو شود و آن شد وضو کرده

تحیة الوضو ادا نموده دعا خواند تا هیچ وجه ظلم نشود روزی حضرت پیر دستگیر بعد نماز عصر برای وضو بر جو نشستند چون وضو

نمودند دو رکعت نماز ادا کردند و مدام معمول چنین بود و بعد دوگانه سجده شکر نمودند لیکن آن وقت سجده نمودند

که نماز در صف اول ایستاده شوند که زور بسیار است الفقه بتاریخ سیزدهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار ... و چهار ...

چراغ پیش واست فرمودند از پیش بر دارید بطرف چراغ سجده نرود و من فتاوی ابراهیم شاهی فی باب ما یکره

الصلوة و هنا لا یکره و فی مجمع الاخبار ان الحاجة و یکره ان یصلی و ما بین یدیه سراج و ان یصلی الی تنور و کانون

فیه نار موقدة کره لانه تشبه بعبادت النار و الی قندیل او شمع او سراج لا و الاصح ان لا یکره ...

حاجی جلال نقد

ودر مسجد الحرام چراغها و قندیلها بسیار روشن میکنند فرمودند که حضرت مخدوم این طریق بود و روشنی که از چراغ باشد نیک از نور حق

است روشنی چراغ زیاده بر روشنی نور نباشد حاجی گفتند در انجا وقت فجر چراغ روشن نبوده نماز میکنند فرمودند که

در بخارا هم در نماز فجر چراغ روشن میکنند که جایی تاریک چراغ روشن باید کردن من فتاوی مذکور فی احد باب الحظر

وفی خزانة الفتاوی نماز فریضه در تاریکی گذاردن مکروه است و نفل در تاریکی مستحب و در نماز عشا در رکعت دوم التحیات خوانده

که متوجه قیام شوند کسی سبحان الله گفت نشستند و التحیات خوانده سجده سهو نمودند فرمودند قعده اخر و انستند بیک سلام واو م

من فتاوی عالمگیری فی باب السجود السهو ولو سلم علی راس الرکعتین علی ظن انها رابعة فانه یمضی علی صلاته

و یسجد للسهو کذا فی فتاوی قاضی خان بتاریخ بیست و دوم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و چهار

بیان شیخ عماری رسیدند که میان شیخ محمد ماه در نماز دست بر ساعد می نهند فرمودند در روایتی است و فقیر بر علم

عادت میکنند من ... فی فصل الصلواة قال شمس الائمة الحلوانی رحمه الله یستحسن کثیر من مشایخنا الجمع بین

الاخذ والوضع وذلک بان یضع باطن کف الیمنی علی ظاهر کف الیسری و یحلق بالخنصر والابهام علی الرسغ

کذا فی الظهیریه القضاء بتاریخ هفتم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و پنج

و در راه نابینایان نشینند که سد راه شوند باید که مسافت در حضور جماعت نماند از جمله المستطر الصلواة کما فی الصلواة باشند

اگر از ایشان رسند که ان یا ایشان باید کان نگرود باید که در مسجد جای مقرر نسازد و هر جا که میسر آمد ادا نماید و خطره بدی بسبب بزرگی

گذاردن دفع نماید که خطره بدگمانی از وسوسه شیطانی است نه از الهامات رحمانی المشاهد بتاریخ بیستم ماه رجب سنه

یکهزار و هفتاد و دو حضرت پیر دستگیر فرمودند نماز نفل است که مشایخان بجماعت ادا کرده اند از جمله نماز لیلة الرغائب است

بعد نماز مغرب و اوابین حضرت پیر دستگیر نماز لیلة الرغائب بجماعت ادا فرموده مردم را رخصت کرده مشغول گشتند

الثانی بتاریخ ... حضرت پیر دستگیر فرمودند که وضع دست راست بالاتر ... نماز ... الستند که

اگر خطی برابر انگشتان نگشتند مستقیم شود و باز فرمودند بنده که نماز میکند گناهان صغیره میان دو نماز را عفو شود الفقا منه تاریخ

بیست پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار هشتاد و چهار تسبیح نمازی پرسیدند در روایتی گفته فرستاده است که در صلواة التسبیح تسبیحات با انگشتان

شمارند حضرت پیر دستگیر فرمودند عارفان را با اعضای جان و از قابلیت نورانی باشند از این تسبیحات به دست شمارند نورانی

شود و دیگر اگر تسبیح به دست گرفته شمارند بهتر که اثر نور به تسبیح هم رسد و فرمودند که پیش بزرگان اکثر تسبیح عرق النجم بوده

منه و می حضرت شیخ محمد ارشد تسبیح کلان عرق النجم بود حضرت پیر دستگیر نموده اند الفقا منه تاریخ بیست سیوم رمضان المبارک

سنه یکهزار هشتاد و پنج از کتابی فرمودند که هر کس به بهشت نزدیکی اگر لقاهای همواره یا خروقت مسجد آمد و جماعه نماید الفقا منه

تاریخ [illegible] ماه صفر سنه یکهزار هشتاد و شش حضرت پیر دستگیر از میان ماه رو پرسیدند در جیب چه دارد گفتند تسبیح فرمودند این

است تسبیح در سر دارند یا در دست بلکه در دست هم در پیش به جنت است و اگر کو هند در جیب دارند مراد او گرمان است

الفقا منه تاریخ هشتم ماه شعبان سنه یکهزار هشتاد و چهار به تقریبی فرمودند فقیر از نماز به نماز میرفت و نماز ظهر با جماعه یافته از حضرت شیخ [illegible]

سره ادا نمیکرد و طی راه این طریق مشکل و هر که پیش [illegible] سعی کرده پس می انداخت سالکان را هم [illegible] سلوک خود جهد

سعی باید الفقا منه تاریخ سیزدهم ماه شعبان سنه یکهزار هشتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند [illegible] مطلق حدیث صلواة خلف کل

بر و فاجر همراه ادا میکنند و اما در عظمت امام شرط و الفته ترک جماعه نمایند شیخ اکبر می نویسد که فاجر چون نماز

الستند فاجر نمایند الفقا منه تاریخ بیست یکم صفر سنه یکهزار هشتاد و شش یکی پرسیدند [illegible] نماز لدار وی درست است حضرت پیر دستگیر فرمودند

نفل بقصد اظهار عجز و تضرع گذارد درست است فرمودند اگر کسی را چنین بینند حسن ظن کنند الفقا منه تاریخ چهارم

[illegible] سنه یکهزار هشتاد و پنج شیخ هرزن گفته صلواة السعادت بعد سلام میکنند فرمودند در سلسله چشتیه بعد سلام

الفقا منه تاریخ [illegible] ماه شوال سنه یکهزار هشتاد و پنج میان ماه رونک کوزه آب از دریا آورده گفت [illegible] نشسته فرمودند بسم الله

گفته لقمه [illegible] ایستاده گفته فرمودند به فعل و قول او در آسمان مورنی است اگر بسم الله گفته کاری کرده شود [illegible] فرزند

نما شد ظاهر شعار نماید تا بعد از آن مقصد از نظر و عجب و بطلان گردد و بهتر که بار بر دوش نشسته بسم الله گفته نگاه دارید اخفی در فعل

چنان بود که بسم الله گفته می نمودند القصه تا تاریخ هشتم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار در موضع عجب عبادت است که آغاز آن الله اکبر و ذکر

است و انجام رحمت الله و برکاته و متضمن عبادات و عبادات ملائکه سموات چه جماعتی از ملائکه که مشتغل بر قیام و رکوع و سجود و ذکر

دارد ملائکه جماعه ملازم قیام و جماعتی پیوسته در سجود و جماعتی نشسته مدام و ذکر من تفسیر بحر العلوم و یروی ان اهل

السماء الدنیا فی التکبیر و اهل السماء الثانیه فی القیام و اهل السماء الثالثه فی الرکوع و اهل السماء الرابعه

فی السجود و اهل السماء الخامسه فی القعود و اهل السماء السادسه فی الثناء و اهل السماء السابعه فی السلام

متضمن ارکان مسلمانی که ذکر الله و رسول و کلمه شهادت در التحیات و امساک از مفطرات ثلثه مشتمل بر صیام و انصراف از ... عمر

در فضائل الهی بوجهی از زکوه آگاهی و متوجه کعبه بودن از حج و تفرقات مکالمه با حق تعالی و در بعض مکالمات است که مرور در

پیش از مصلی موجب اثم عظیم از محنت ایستادن چهل سال در جنب آن حقیر است من مشکوه فی الفصل الاول الباب السترة

عن ابی جهیم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه لکان ان

یقف خیرا له من ان یمر بین یدیه قال ابو النضر لا ادری قال اربعین یوما او شهرا او سنة متفق علیه

معنی علیه و از طیبی و ترجمه شیخ عبد الحق معلوم میشود که در احادیث دیگر تصریح به چهل سال است و چهل یوم در بعضی

است در ملفوظ خطب الاقطاب که تاریخ الله شیخ علاء محی الدین در ششم رمضان المبارک سنه ...

و در مسطور است شیخ اکبر گوید که من فلان شخص ملاقات کردم اول همین سوال کردم که کدام خیر است که اگر داند مار بین یدی المصلی

چه خیر است بر وی از گناه برابر ایستاده ماندن چهل سال و جای خسف بودن بهتر داند از مرور پیش ید المصلی چه خیر است

آنچه بود گفته بخاطر فقیر خطور میکند گفته شد اینجا فی قید المصلی بر گناه مار مرور کرده الله را به ثبت آورده یقین است که اگر داند اثرا

آنچه حق به ظهور آمد اعنی القصه از شیخ رشید تاریخ مذکور شیخ اکبر ... خلق خلوت زمان کسیف نمکن و لطف و ...

در نماز الفقائمه منه تا تاریخ یازدهم ماه محرم الحرام سنه یکهزار هفتاد و شش مسلمانان ما هر و گفتند که شما صد بار گفته شد که در سجده خشان شکم بلند دارد و ... جایز

زیرا که بگذرد و شما وضعی سجده کنند که گنجشک خوانند که بدرود و مرغان نماز می‌نمی‌شود بسلطان گو نشود و دست گوش ... سازند که

خبردار سازید و فراه خیان خوانند که گوشت با متاع ... ترک نماز باشید الفقائمه منه تا تاریخ بیست یکم ماه جمادی الاول

سنه یکهزار هشتاد و یک حضرت پیر دستگیر فرمودند و در سجود و دستها محاذی دو گوش چنین باید نهاد که اگر دو قطره از گوشش برآید برود در

انگشت افتد و در رکوع انگشتان گشاده دارند و در قعده متوجه قبله بطور خود گذارند ما بن جعفر فرمودند در اذان

بوقت گفتن حی الصلواة و الفلاح تمام قیام بر حال خود باشند با استقامت متوجه قبله و روی گردن مایل بیمین بسیار

نشود الفقائمه منه تا تاریخ پنجم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار هفتاد و نه و گر از سجده سهو آمد که سلام برای سجده جانب یمین گوید یا بسیار حضرت

پیر دستگیر فرمودند فقیر در درود و سلام میگوید الفقائمه منه تا تاریخ بیست و دوم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر

و دیگر در قیامت حساب اعمال حسنه و سیئه خواهد شد اول پرسش از نماز بود روز محشر که جای گذار بود و اول پرسش از نماز بود

فقیر می‌آمده بود حضرت پیر دستگیر با که بسیار نماز نوی نموده فرمودند که آخر کهه الفقائمه منه تا تاریخ دوازدهم ماه رجب المرجب هفتاد و شش

رسول ما علیه السلام برای ادای نماز فرموده الفقائمه منه تا تاریخ چهاردهم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار هفتاد و سه

حضرت پیر دستگیر فرمودند که بعد ادای سنت فجر و ظهر طعام و آب اگر بخورد سنت باز ادا نماید و اگر در مسجد ادا کرده باشد

بیرون نشود و اگر شود باز ادا کند الفقائمه منه تا تاریخ نوزدهم شهر رمضان المبارک سنه یکهزار هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند

مقتدی که پیش امام سر برآورد و باز بسجده رود و اگر بر امام پیشی کند در قیامت سر او چون سر خر گردد از اینست

حماقت و خرت است که بعد اقتدای پیشی جوید العیاذ بالله حضرت پیر دستگیر فرمودند جا بگاه امام در لغت فجر کند انگاه بگذارد

فرمودند در ماه رمضان در اذان فجر و مغرب تعجیل نکند که خدا اکرم و رحیم دوست نیاید بر مردم تنگ بگیرد و لیکن بدیگران

هم بر روزه داران تعجیل اذان سحر و افطار فرحت را تنگ گردانند امنی حضرت پیر دستگیر حتم در ماه رمضان

ن

تیر او ان فجر منور بوده‌اند و جهه این در خاطر فقیر احقر میگذرد که اول وقت ادای نماز نموده‌اند گاهی قبیل وقت هم ادا نمایند

بر مردم وقت تنگ می شد الفقیر منه بتاریخ دهم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد و هفت طرائق مستمره حضرت پیر دستگیر

چنان بود که در مسجد جامع در صف اول می نشستند چون میان شیخ معروف از فرزندان حضرت شیخ فرید گنج شکر را

در عقب دیدند برخاسته باو ب ایشان در صف پایین آمده نشستند میان شیخ محمد ماه آمده متصل نشسته حضرت ایشان

برخاسته تعظیم کردند الفقیر منه بتاریخ سیوم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و شش سنت عشا بعد فرض ادا فرموده فرمودند

که سنت بعد فرض عشا چون موکده متممه فرض است از او در مسجد ادا کرده بیرون شوید الفقیر منه بتاریخ یکم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد

و شش + + + + + یکی را گفتند نماز کاهی میکنند کاهی نه و میگویند پیش ازین بسیار کرده‌ام فرمودند شاید آنکس را اعتماد بر آن دارد که

که در قیامت نقصان نوافل از نوافل را جبر کنند الفقیر منه بتاریخ بیست پنجم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر فرمودند هر که دو بار

سوره اخلاص بخواند فردا از قیامت فرشتها خواهند گفت او را ای ... حق سبحانه تعالی زود در حرمت و را آنکه تو ... حق تعالی

هستی الفقیر منه بتاریخ سیزدهم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و هفت با ابن جعفر فرمودند که شما تکبیر از مسجد بیرون آمده میگویند مسلا نیست که

هر که بعد سنت در مسجد برآید اعاده سنت نماید الفقیر منه بتاریخ چهارم رجب سنه یکهزار و هفتاد و هفت و در فرض عصر بعد دوم

رکعت حضرت را از قعده اولی سهو شده یکی سبحان الله گفت حضرت نشستند بخیال قعده اخره سلام گفتند شیخ بهاری گفتند که سلام

بر دو رکعت شد نماز را اغاز کردن فرمودند الحمد لله که مطابق فعل حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد میان ... زدند

گفتند که سهو النبی در آخر صلوة العشاء بود چنانچه مشکوة طلبیده این حدیث فصل اول از باب السهو خواندند عن ابی هریره

قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احدی صلوتی العشی فقال ذو الیدین یا رسول الله انسیت ام قصرت

الصلوة فقال لم انس و لم تقصر فقال الا ای ابوبکر و عمر کما یقول ذو الیدین فقال نعم فتقدم فصلی ما ترک الخ

باز شرح مشکوة طلبیده دیدند که از عشی مراد بعد زوال است پس نماز ظهر و عصر از عشی باشد انتهی سبحان الله چون مطلب ...

معروف به نسبت نبی بود صلی الله علیه وسلم در صبوحی ها بصحبت طلبت میرآورده الفقیر بتاریخ بیست ششم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و هشتاد و [illegible]

گرگ رکعتها هم میکنند میان شمس الدین محمد گفتند که عمل بابر زند لسانی بود که یک رکعت نماز ادا میکردند میان شیخ محمد ماه

گفتند فقیر را که عمل الیسان هم سنت خانواده شیخ در رات بعضی نماز تهجد میکرد میان شیخ محمد ماه دیده بود که فقیر نماز یک رکعت ادا می نمود

الفقیر بتاریخ پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و هشتاد و یک میان شیخ محمد ترلف پرسیدند که در نماز عکوس قراءة بعد فاتحه اخلاص چند فرموده که از

حضرت پیر دستگیر نموده‌اند در رکعت اولی بعد فاتحه اخلاص یا چند و دوم زیاده هر قدری که تواند و در دوم یک و هم چند

زیاده هر قدر که تواند بخوانند و بعضی سوره مزمل نیز بخوانند الفقیر بتاریخ بیست ششم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار هشتاد و یک شیخ عماری عرض

نمودند که شب ها که بر سند همای اشنای طعام خوب زیاده خورده شد از آن نماز عشا قضا گشت حضرت پیر دستگیر گفتند که بزرگان همین طعام

را طعام شیطان گفته‌اند که در نماز کاهلی آید از حاجی جلال پرسیده شد آن دوگانه که بعد تراویح حضرت پیر دستگیر میکنند همان دوگانه بعد

سنت عشا است چون از نماز فارغ شدند فرمودند تا دوگانه نفل را به نفل و تر بگیم و در میان سخن میگویم الفقیر بتاریخ

غره رمضان المبارک سنه یکهزار هشتاد و شش وقت افطار حضرت پیر دستگیر فرمودند که خوردن افطاری خلل در نماز است امید که از آن

بعضی محروم خورده میشود وقت عشا پرسیدند اگر طعام طیار است بیارید که خورده شود که در نماز خاطر متوجه طعام نباشد

چون طعام حاضر شد در عین خوردن برخواستند که طبعیت فقیر گرای خوردن نمیکند هر که نخواهد بخورد و فقیر در خدمت شیخ الله بعد

تراویح میخورد و محب هم همین است بعد از آن وضوی جدید نموده عشا و تراویح ادا نموده طعام تناول فرمودند الفقیر

بتاریخ بیست یکم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار هشتاد و دو میان سید کبیر عرض کردند که بعد وضو مستحبا گفته ام دوگانه ادا نمایم فرمودند تا بعد الاستنجی

فرزند اعز از حضرت پیر دستگیر خود شنیده که حضرت قطب الاقطاب از انجام وضو تا می دوگانه سنت مقرر نموده‌اند یک روز که [illegible] خان

پسر جعفر خان در اثنای وضو آمده قطب الاقطاب متوجه گشته بعد وضو دوگانه خوانده ملاقی گشته وی از گرانی از یک جا

نشسته بعد از آن برخواسته رفته و در صحبت مبارک هیچ خطور نکرده الفقیر بتاریخ بیست [illegible] ماه شعبان سنه یکهزار هشتاد و [illegible] جمعه حضرت

پیر دستگیر جلاب گرفته بودند بسبب آن ضعف لاغر گشتند که برای جماعت به مسجد طاقت نبود که تشریف ارزانی دارند در محل نماز جماعت

ادا فرمودند مخدوم زاده میان غلام معین الدین یحیی برادر خورد میان محمد کامل مقتدی بودند انتهی قرب اخفر را در نماز قیام

این امورات بهتر آنست که نقشه جمادی قطب الاقطاب معلوم کرده و بهتر شدن را حسن نقشه نصب شود الفقیر بتاریخ بیست و دوم

ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و دو یکی را گفتند نماز گاهی میکنند گاهی نه و میگویند پیش ازین بسیار کرده ام فرمودند بعد آن کس اختیار

دارد که در قیامت نقصان فرائض را از نوافل جبر کنند یکی از مریدان بحاجت خود ماده گردن گرفت فرمودند موقوف کنند

بدنماز این خورش نمی آید الفقیر بتاریخ سوم شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد و سه حضرت پیر دستگیر فرمودند که روز

ابر در نماز دیگر یعنی عصر تاخیر و تعجیل مستحب است یعنی ظهر و عشا الفقیر منه یکی پرسید نماز قضا کامله چگونه باید حضرت پیر دستگیر فرمودند

که بر قدر که هر وقت شود نماید الفقیر بتاریخ چهاردهم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و چهار + + + + که حلال نماز را در اول وقت

ادا ارند که نماز انتظار آن از برکت مقبولیت کاملانست که در اول وقت کرده اند الفقیر بتاریخ بیست ذوالحجه سنه یکهزار

هفتاد و هفت + + حضرت پیر دستگیر با واز بلند قراءة صلوة الجمعة ادا می نمودند

نماز بر دو جانب است اگر جهر قصد نماید قراءت جهریه خوانند و در اخفا خفیه الفقیر منه بتاریخ چهارم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار

بعد عشا بعد دو رکعت سنت و چهار رکعت دیگر و دو رکعت صلوة الجمعة بجماعة ادا کردند الفقیر منه بتاریخ سوم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و

حضرت پیر دستگیر فرمودند که امروز دو گانه عید دست تخته الوضو ادا کرده ام بعیدگاه رسیده نشسته دوگانه عید ادا کرده

مردم نقل کرده قبل برخواستن مردم برخواسته نماز تشریف ادا فرمودند الفقیر منه دویم ماه رمضان المبارک ایشان اخفر را جای نماز فرموده

نماز ای را چار دست حضرت پیر دستگیر فرمودند که زر فضائل ادلی است الفقیر دویم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و شش

حضرت پیر دستگیر فرمودند که مسواک نمودن سنت مؤکده است میان ما در وضو می بینم که مسواک میکنند در ... مسواک کمال

الفقیر بتاریخ نهم ماه صفر المظفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار چون حاجی جلال اذان گفتند فرمودند در جواب اذان دو دست یکی

اری است که سامع با موذن بلفظ لفظ بگوید و دیگر آنکه شنونده تا رخود بگوید نفوبر دو عمل نماید و نیز در حی علی الصلوة و نیز حی

علی الفلاح و در روایت است یکی این است که سامع عین لفظ را گوید و دیگر آنکه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گوید در فصل اول

از باب فضل الاذان از مشکوة عن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا قال الموذن الله اکبر الله اکبر

فقال احدکم الله اکبر الله اکبر ثم قال اشهد ان لا اله الا الله قال اشهد ان لا اله الا الله ثم قال

اشهد ان محمد رسول الله ثم قال حی علی الصلوة قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال حی علی الفلاح قال لا حول ولا قوة الا بالله ثم قال

الله اکبر الله اکبر قال الله اکبر الله اکبر ثم قال لا اله الا الله قال لا اله الا الله من قلبه دخل الجنة رواه مسلم در فصل الثالث

عن ابی هریره قال کنا مع رسول الله فقام بلال ینادی فلما سکت قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قال مثل هذا یقینا دخل الجنة رواه النسائی

الفقیر بتاریخ دوازدهم ماه ذی الحجه ملتمس از رفقا حضرت پیر دستگیر فرمودند که وقتی موذن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد

ان محمد رسول الله میگوید شیطان میگریزد که تا نشنود و نهایت گواه تو چند موذن باشند من مشکوة فی باب فضل الاذان

عن ابی سعید الخدری قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یسمع مدی صوت الموذن جن ولا انس ولا شیء الا شهد له یوم القیمة

رواه البخاری و چون حی علی الصلوة و حی علی الفلاح میگوید در هر دو می آید لیکن اسامعین لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

میخوانند الفقیر بتاریخ بیست و ششم ماه ربیع الاول ملتمس از رفقا در صحبت حضرت پیر دستگیر فرمودند که تکرار در اذان الله اکبر و غیره الفاظ اذان

باشند که یک لفظ بلسان جسمانی و دیگر ترجمه روحانی باشند الفقیر بتاریخ نوزدهم ماه رجب المرجب ملتمس از رفقا در صحبت

بوقت عشا رحیم الله ابن حقیر اذان گفت حضرت پیر دستگیر گفتند قول مشایخ است که در شب جمعه بعد اذان گفته بود چنانچه

در امیتی معمول شد که میان نظام الدین بود و در بجا میان شیخ نور محمد مداری عمل در شتند چنانچه تا رباعی اذان گویند باز اذان

گفت فرمودند کسی دیگر هم هست بگو میان محمد وارث یک اذان گفتند و یک میان منگا و یک میان محمد ظهور و یک میان محمد

محفوظ و یک ابن احقر بار گفت بعده نماز عشا ادا نمودند الفقیر بتاریخ بیست و هفتم ماه ربیع الثانی ملتمس از رفقا در صحبت میان شیخ محی الدین

فرمودند

فرمودند رسول خدا اذان گفتند حضرت فرمودند که وجه آن بخاطر می‌رسد که چون فدای ملی الصلوة مشغول می‌شدند نماز در مسجد پیش امام جماعت

خود جماعت حاضر میشد و ترک امامت او رسول ما می‌شنید آن رحمة للعالمین بلا حفظه لفعل است ترک اذان چون ترک اولی است

زاو ح اختیار نمود و الفقه بتاریخ نوزدهم ماه محرم الحرام سنه هزار و هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند که شنیدم که اذان

مردان دعای اللهم رب هذه الدعوة التامة الخ خواندند فرمودند که چون خدا تعالی خود را وعده مقام محمود داده است الله نیز بیس

برخواستن با بود انتقام را او دعا گفتن چه احتیاج وجه آن بخاطر می‌رسد که سنت برای نفع امت است و هر کس در غیبت کسی دعا خیر

کند ملائکه گویند و لک مثله و حق سبحانه تعالی جزای آن دعا خیر بآن کس و به پیش آن کسی که حق غیر دعا خیر کند مستحق می‌شود اجر

و در صوم قطب الاقطاب اخبار با کلی واسطه اگر در غنی لا حق شکست با دو سه گروه در رمضان ثلث می‌برد این روزه را کفاره

سید آنست و قضا هم می‌شود در روزه در اضعف نمی‌آورد و خانه با مات آنکه شیخ رشیدی مرقوم می‌نماید از آن دو اسم میکرود

الفقه گیج رشیدی تاریخ پانزدهم ماه رمضان بعد نماز صبح حضرت پیر دستگیر را شیخ حبیب الله ... بود در شده زلف روزه رو

سا نزدهم ماه بد بود بخانه زلف آوردند الفقه نوزدهم حضرت پیر دستگیر از ارتب گرفته در نشستند فرمودند که این روزه را

قضا باید کرد و در روزه امر رفت برات لقوله تعالی و من کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر اخر تفسیر بیضاوی

دستگاه طلبیده دیده فرمودند که مرض و سفر و را اباحت افطار و نقد ربسته روزه است ملا محمد نعیم عرض کردند که اگر از جمله

بروز اول برسد چه کند فرمودند بر رفت سلاکی مسیح اینی وجه قضا صوم مرقوم مساوی ست سه چهار گروهی را فقهانیه در

دخل ساقی در احوال پیر دستگیر گذشت الفقه بتاریخ نهم رمضان المبارک سنه هزار و هفتاد و چهار ملا شیخ جان و را فرمودند

که شهر همراه برات عمانی بر جو روزه رفت که در رمضان که در احدف افقه نوا سطه نمی‌خورد طعام داد نمی‌دادند که شنیده خوردن

منافی را واجب گفته اند و حضرت امام اعظم خلاف آن و شیخ اکبر رضی الله عنه آن روزه را در کنار نمی‌آرد و قضا را مقرر

الصلوة بتاریخ بیست ششم ماه جمادی الاخری سنه هزار و هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر فرمودند روزه ایام بیض قضا نذر و الهی بود که اگر

و یکی رسید اگر یازدهم و چهاردهم و پانزدهم سیزده اید بیست یکم و بیست دوم و بیست سوم نگاه دارد و الا بیست هفتم و بیست هشتم

الفقیه بتاریخ بیست ششم ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و هفتاد و هفت در جامه حضرت را ضعف رسیده بر چهره و چند قطره عرق دویده شیخ مبارکی گفتند

که حضرت صائم بودند و روزها های مسجد بسیار از ضعف شده فرمودند از خوف ضعف امروز ترک صوم کرده ضعف مستولی شده

و دیگران را از خوردن قوت میشود و فقیر را از صوم الفقیه بتاریخ سوم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و هشت در صوم بود شیخ مبارکی

گفتند که صوم با این چه قدر روا دارد چون منفی صفت الهی است الصفت خود را دوست دارد و بر حال که باشد که الصوم لی و انا اجزی به

الفقیه بتاریخ بیست ششم رمضان المبارک کتابی حضرت پیر دستگیر مطالعه میکردند فرمودند که فردا قیامت روزه و قرآن

شفیع شوند روزه گوید الهی با من تو تمام روز امساک از شهوت کرده قرآن گوید الهی شبها در تراویح و تهجد قرائت مرا مداومت

از خواب راحت خود را دور داشته همچنان فرموده بهترین امت من شتابی کنندگان افطار و تاخیر کنندگان سحور فرمودند

تاخیر افطار صوم مکروه است میان ماه و گفتند و نقل هم فرمودند تاخیر افطار صوم گفتیم صوم رمضان اما در نقل پوشیده افطار

بهتر است از ریا دور باشد از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع شیخ علام محی الدین بیست یکم رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد حضرت مبارک را روزه بود

از جهت بیماری بر گشته فرمودند امروز فقیر معذور است نه از آن بابت که نقص صوم باید کرد و نخواهد کرد و امروز روزه

که روزه را قضا باید کرد تا که مرض صادق می آید الغنا از شیخ رشیدی ششم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و هشت

حضرت پیر دستگیر فرمودند روزه ماه رمضان که در آمد و وقت یکی را تاخیر کرده باز گذشته قضای آن نگاه نشود میان جمعه گفتند

تا انجا حد سفر نیست روزه انسان درست شده باشد فرمودند شیخ اکبر می نویسد که از عبارت قرآن که من کان منکم مریضا او

علی سفر فعدة من ایام اخر ظاهر میشود که در عرف هر که امساک گویند عوض آن روزه روزه دیگر قضا لازم دارد و سبحانه

بار نهاده در عرف مسافر باشد الفقیه بتاریخ چهاردهم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد حضرت پیر دستگیر فرمودند هیچ

وقت شام بر زنج اند میان قوم و نیل لیس انجه منقل شد یکی از آنها باشد حکم آن گردد در امساک در افطار نیز فرمودند

یعنی

تعجیل در افطار حکم نبوی است که بنده با طاعت در امساک مزور و احسان بحکم افطار شد پس ثواب در تعجیل لقبول احسان باشد و دیگر
بشهوت طعام و شراب شامل اکل و شرب باشد بلکه اسراف نان هم انتظار روا ندارد و نیست برادر روز حاجت سالکان و منتظران هم نوبت اخم
باشند چنانچه حضرت مولوی روم علیه الرحمة میفرمایند ع تشنه مینالد که کو آب گوار آب مینالد که کو آن تشنه خوار الفقیر بتاریخ
سیوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و شش رمضان شیخ مبارک محی الدین پرسیدند چنانچه از آثار شمس پیش از طلوع صبح صادق است و آثار
آن شفق بعد الغروب است چرا در صوم اعتبار صبح صادق کرده امساک نمایند و اعتبار شب نموده به تعجیل افطار کنند فرمودند که این
هر دو وقت برزخ اند میان لیل و نهار لیکن چون از علامت صبح ظهور نهار شود و تابع نهار شود و در آن امساک واجب شده و از
شفق علامت وجود لیل شود این را تابع لیل دانسته در آن تعجیل افطار نمایند الفقیر بتاریخ ششم رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و …
حضرت پیر دستگیر فرمودند که بخاطر میرسد که روزی بعد تراویح افطار کنند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعد تراویح افطار کرده اند
چنانچه در اوراد شاه کالو دیده ام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که عادت روزه بترکیش زود است اگر اصل سنت و جماعت
که قبل از نماز مغرب افطار کرده اند الفقیر بتاریخ بیست و پنجم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و … حضرت پیر دستگیر فرمودند
که افطار از خرما یا آب کنند بخبر من مشکاة فی باب باخیره السحر فی الفصل الثانی عن سلمان بن عامر قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور رواه احمد
الفقیر بتاریخ بیست و چهارم ماه رجب المرجب سنه یکهزار و هفتاد و … شیخ جاری پرسیدند
که افطار با آب و نمک و یا میوه کرده شود فرمودند هر چه میسر آید لیکن میوه بهتر و در روزه فرض تعجیل مستحب است خاطر ملحوظ
و در نفل روا نیست فرمودند اگر دست بعد طعام شسته وقت نزد جسم بار لقای روشنی چشم شود الفقیر بتاریخ … سنه
… رمضان المبارک سنه یکهزار و … آخر روز رمضان بود پیر و اصحاب خانه را اندند فرمودند رمضان چون در … ماه در صبح خارج شود روند
اگر ضرورت روز روزه شود باید که وقت استنجا بعد از آن حبس دم کنند تا آب استنجا منجذب نشده … رمضان شیخ نور الدین …

گفتند از نیست که غسل در آب غوطه زده بکنند که روغن چکانیدن را هم منع کنند فرمودند بلی اما نزد ما اگر بدماغ یا چشم رسد که [illegible]

نفع برد و بیرون رسد نقص است الثانی از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع این فاضلی محمود [illegible]

ماه شعبان المعظم سنه که از هفتاد و [illegible] بعد از آن تقریب هلال رمضان المبارک در میان افتاد که دی شب ماه دیده شد یا نه و [illegible]

یوم شک مذکور شد که خواص را روزه درست است و عوام را نه فرمان شد در حق خواص یوم شک نباشد چه شعبان [illegible]

است تا رمضان نقص نشود که در اول ایشان روزه نبایند پس آن نباشند اگر در عوام ذکر شد که قول حضرت [illegible]

علی است علیه السلام لان اصوم من شعبان احب الی من افطر فی رمضان پرسیده شد که از احب لازم می آید که افطار

رمضان محبوب بود اگر چه احب نباشد فرمودند چون صوم مبنی یوم شک شد پس افطار در آن روز اگر واقع در رمضان

باشد محبوب شد تا که مخالف نص نشود و جبر آن بقضا میسر باشد و از فطر تطوعا صوم شعبان احب شد تا روزه [illegible]

احب الی [illegible] عوضی که ماند چون ربا بود و از اصحاب [illegible] جائز تقریر نموده اند اگر فطر مرتبه ثواب نباشد اما اصل [illegible]

بشریت باشد تا در کف ازان اجر باشد الحادی [illegible] بتاریخ ششم رمضان المبارک سنه که از هفتاد و [illegible]

حب الناس میان مغیث الدین طعام خورده نماز عشا و تراویح ادا فرمودند الثانی عشر منه فرمودند که فقیر را در ماه رمضان

افطار نمودن نخاله کسی در نماز خلل است فرمودند که چون فقیر موجب [illegible] گردد از بان [illegible] بگویند که لقمه [illegible]

و طائف میخوانند در آن خلل میشود الثالث عشر منه بعد از آن عشا کسی آمده عرض نموده که طعام حاضر است فرمودند بیارند

تا که ارند فرمودند با بن احضر تکبیر بگویند که جماعت اذان کرده شود و از فرض فارغ شوم فرض عشا و دو رکعت سنت

ادا فرموده طعام تناول نموده نماز تراویح ادا کردند الرابع عشر منه افطار را بعد از نماز اذان نمودند بعد از

فرض مغرب و شنبه روا بن لیسته نیمه شعبان دال نخود و غیره افطاری تناول نمودند الخامس عشر بتاریخ [illegible] فرمودند

فرموده که همت امت من بخیر خواهند بود که با تعجیل در افطار و تاخیر در سحر خواهند نمود [illegible] علیه السلام

بتاریخ هفتم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و چهار بوقت افطار از حافظ عبد الرحیم پرسیدند که وقت افطار شده یا نه

خبر او رسید احمد بیگ خان بخوانند و انست و افطار فرمودند الحالات بیست و هشتم فرمودند وجه اینکه در اواخر رمضان در افطار تاخیر

میکنند در اواخر تعجیل اگر نفس معتاد بر خوردن است پس تاخیر منزه شده او شکسته شود مبادا اگر چیزی بخورد حرص نفس از وقت خورد

چون نفس معتاد بصوم شد و منزه او شکسته گشت اختیار تاخیر ماند الحالات بتاریخ یازدهم رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و چهار

فرمودند که رسول علیه السلام تعجیل افطار و تاخیر سحر امر نموده من وقت سحر اگر تشنه هم نمی باشم آب می نوشم اتباع معمول

پیر دستگیر هم بوده که وقت سحر آب می نوشیدند الحالات بتاریخ دهم رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و چهار حضرت

پیر دستگیر فرمودند که در ماه رمضان موافق قول حضرت شافعی نماز قضا میشود و گاهی نمیشود اگر همیشه بعد نماز افطاری خورد

گذاشت نماز گردد کسی پرسید که حضرت امام شافعی بعد نماز افطار مینمودند فرمودند قبل از نماز افطار نموده نماز بجا می آوردند

الحالات بتاریخ پانزدهم رجب المرجب سنه یکهزار و هفتاد و دو میان بشیر محمد گفتند که روزه افطار کرده اذان گویند خلل بروزه در اذان

نماند بوقت اذان افطار خوبست و نماز نکرده است و باران هم افطار نماند الحالات بتاریخ بیست و دوم

ماه رجب المرجب سنه یکهزار و هفتاد و دو بعد نماز عصر برای تناول پان آوردند حضرت پیر دستگیر فرمودند که میان عصر و مغرب که بخورد

الحالات ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد و دو حضرت پیر دستگیر فرمودند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که آنچنان

من تاخیر خواهند بود تا که تعجیل در افطار و تاخیر در سحر خواهند نمود و لهذا بعد مغرب افطار نکرده است کسی پرسید که طعام

بعد تراویح و یا قبل آن خورد فرمودند اگر تنها باشد بعد تراویح و اگر جماعه منتظر باشند قبل تراویح خوردن نیز درست است

الحالات بتاریخ دوازدهم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و شش یکی پرسید کسی نیت روزه نفل کرد و در ضیافتی حاضر شد

نصف جد کرد که چیزی بخوراند را میسر شد که عذر صوم ظاهر نکند فرمودند که اگر قبل از زوال است و داعی

را خوردن در حق ضیافت ناخوش شود بخورد و بعد از آن بخورد و قضا هم همین طور از مشایخ میکنند الحالات

بتاریخ بیستم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و شش * بعد نماز مغرب حضرت پیر دستگیر بجود برای نهادن سر فرود

از جای طعام مکلف آمد فرمودند هر که خواهد بخورد و فقیر نخواهد خورد و یاران حاضر بودند این حقیر را نخود برای خیانت فرمودند که

این را بخورید فرمودند فقیر گوشت نا ازار را در رمضان نمیخورد و الحمد لله بتاریخ دویم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و

بوقت افطار شربت آمد فرمودند چنین چیزها فقیر را خوش نمی آید که خواب را غالب گردانند فقیر از آب اسم افطار میکند

فرمودند که شیخ اکبر می نویسد که اگر بیمار روزه گیرد بعد صحت قضا کند و مسافر را امام اعظم مخیر گویند که در افطار دو لذت است یکی

جسمانی که لذت شراب و طعام است دوم روحانی که حصول نامی صوم ثمره نعیم جاودانی حدیث للصائم فرحتان فرحة الافطار و فرحة

عند لقاء ربه الحمد لله بتاریخ هشتم ماه مذکور شاه احمد پرسیدند که حضرت روزه برای چه گذاشته اند فرمودند طعام برای حفظ جوهر

گفتند برای محافظت بدن فرمودند روزه محافظت بدن است از آفات شهوات و النفس و در ترک الطعام جسته

الحمد لله بتاریخ نهم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و ... فرمودند که خاطر میرسد که روزه بعد تراویح افطار کند خارج بود گاهی چنین کرده اند

و او را شاه کالو دیده شد و از امام جعفر علیه السلام است که نماز با روزه نیز که جمیع منن العباده نفی است الحمد لله

بتاریخ هشتم ماه مذکور حاجی جلال گفتند که در حرم بعضی شب تراویح ادا نمایند حضرت پیر دستگیر فرمودند که مستحب اول است اگر از کاهلی باشد آخر نبود

شود الحمد لله بتاریخ سوم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و هفت یکی پرسید بعد زوال مسواک منع است فرمودند حنفی

مکروه گرفته اند و گویند که بوی دهن را بر او ملائک است و از آن نیز شافعی منع کنند و گویند بوی دهن صائم نیز از مشک

خدا بهتر است بعد زوال محافظت آن بوی بهتر که مسواک خوشتر و فقیر از آن گاهی میکند و گاهی میکنید و عمل پیر دستگیر خالی بود

بعد زوال در رمضان در وضو استعمال مسواک خالی نمی نمودند که بار دندان مبارک مسواک میشد و فرمودند خالی

روزه هم نزد و شکسته بر بر آب ... فرمودند وقت افطار ...

... افطار فارغ نمودند الحمد لله بتاریخ بیست پنجم جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و شش

بو.

بوده‌ام جمع شده حضرت پیر دستگیر میان شیخ محی الدین فرموده‌اند که نماز عشا نموده طعام خورده شود و نماز را خراب و خلق گرد

ایشان نکنند تشریف نگر نوافل بعد طعام ادا فرمایند فرموده‌اند خوب است الفقیر بتاریخ سیوم [illegible] رمضان [illegible] میان قطب الدین التماس نموده که طعام

طیار است فرموده‌اند بیارند بعد سلام همین طور است طعام خورده نماز عشا ادا نمودند

حضرت پیر دستگیر فرموده‌اند فقرا اکثر روزه دوشنبه و پنجشنبه صیام باشند که فرشتگان در این روزها اعمال

بندگان کنند پیش پیر گردد در روز عرض صیام باشم الفقیر بتاریخ [illegible] ماه رجب المرجب [illegible] میان [illegible] مکارم

کردند مرا بسیار ضعف لاحق شده بود فرموده‌اند روزه گرم بگذار حرارت این دفع شود کسی جواب موافق مصلحت وقت خود می‌بود بر کسی

مصلحتی خواستیش نیکو شده‌اند اگر از گوکناری برسد گویند اندکی گوکناری خورند اگر از بنگی رسیده‌اند کمی بنگ خورند از نشاء [illegible]

رمضان رنگ نشود چنانکه در خدمت حضرت شیخ یکی از بیماری شکایت فرموده‌اند صوم گرم بود دفع کنند الفقیر [illegible] ماه

ماه الآخر [illegible] بوقت روزه ماه ابر بود حضرت پیر دستگیر فرموده‌اند که در این ماه نزول شد لطفی و عطایا [illegible]

مخوان اشب ما خواند شاید شب ماه باشد در زمان قیامت خواندن خوب است الفقیر بتاریخ [illegible] محرم الحرام [illegible]

قبل افطار میان علام قطب الدین التماس نموده که ترتیب برای افطار بیارند فرموده‌اند فقیر روزه [illegible] نمی‌نوشد [illegible]

بتاریخ دهم ماه شعبان المعظم سنه [illegible] فرموده‌اند فقیر نوشت اکل اگر آب نمی‌نوشد و در راه رفتن مطلقی نمی‌نوشند معلوم

می‌شود که شهوت آب و روح است الفقیر بتاریخ سیزدهم ماه رجب المرجب [illegible] فرموده‌اند که فقیر روزه

در روزه نمی‌خورد الفقیر بتاریخ دوازدهم ماه رجب [illegible] فرموده‌اند در این ماه رجب هر که صوم [illegible] گوشت

کرده صوم پنجشنبه و جمعه و شنبه است [illegible] ثواب عبادت نهصد سال یابد و این صوم را اگر گوشت از این ماه [illegible]

این حدیث انس بن مالک قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صام ثلاثة ایام من الشهر الحرام الخمیس و الجمعة و السبت کتب له

عبادة تسعمائة عام روایت کرده گفت کر باد گوشت اگر نیستم که شنیدم این حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و سلم بسوره

که اول یکشنبه و اوینه و شنبه باید فرمودند تمام ماه هرگاه پیش آید الغفته بتاریخ ششم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار [illegible]

فرمودند نماز مغرب موافق مذهب امام اعظم که وقت آن با فضیلت [illegible] بار شام و ادا کردن آسان بود و در مذهب امام شافعی

بسیار مشکل بود که در اول غروب ماه ادای نماز کنند وقت است بعده در وقت کی گفت گویند افطار بعد از [illegible]

مراد طعام خوردن باشد الغفته بتاریخ بیست دوم رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و هفت بوقت افطار فرموده که [illegible]

بسیار آورده کلاه دارید که مردم زود از افطار فارغ شوند روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افطار نموده بود در حضرت

عمر رضی الله عنه بر کوهی رفته گفتند آفتاب دیده میشود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که شما را اگر گفته بود که بر کوه [illegible]

الغفته بتاریخ سیوم رجب المرجب سنه یکهزار و هفتاد و هفت میان شیخ نماری پرسیدند که بعد افطار آن نماز [illegible] اوابین

افطار دو رکعت نماز میکنند فرمودند نماز کرده میخورند و افطار این روزه بعد نماز عشا میکنند و بعد نماز عشا مشغول [illegible]

باشند الغفته بتاریخ سیزدهم ماه رجب المرجب سنه یکهزار و هفتاد و هفت حضرت پیر دستگیر فرمودند که فقیر در ایام صوم

نمیخورد الغفته بتاریخ چهارم سنه یکهزار و هفتاد و هشت در نماز عشا چراغ گل شد فرمودند اگر کسی او [illegible]

بنزد وی که مستحب است فرایض در روشنی ادا شوند و نوافل در تاریکی الغفته بتاریخ بیست ششم رجب المرجب سنه [illegible]

میان شیخ نماری پرسیدند که نماز معراج قبل عشا میخوانند یا بعد حضرت پیر دستگیر فرمودند که [illegible] میخوانند خواه بعد

قبل میکنند الغفته بتاریخ بیست پنجم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و هفتاد و نه [illegible] جایی تشریف بردند مغرب بود فرموده که

بر علامت نماز جمعه رفتن راه موقوف نمود الغفته بتاریخ چهارم جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و هشت فرمودند [illegible] وظیفه

اندک باشد و هر وقت وظیفه خواندن میسر نشود اگر شغل [illegible] باشد کم نشود [illegible] تمام سبحه بر زبان راند و اگر

صد بار باشد کمتر نگوید و تمام بنده بر زبان راند همین دستور بخواند [illegible] اخفیو [illegible]

حضرت پیر دستگیر قدس سره را دیده که نماز عصر اول وقت ادا میفرمودند و [illegible]

فراغی

و آنی که موافق او بود و آنچه خواهند بود از آن و لطائف قضا شنوده اند انست که محل قطب الاقطاب محل خواه بود و الف تاریخ شانزدهم

ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و شش بود حضرت پیر دستگیر بعد نماز عصر در حجره تشریف برده او ازان شنیده مردون امور کار

منسوب او را فرمودند الف سنه تاریخ چهارم ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر حسب الالتماس شیخ محمود ن

طعام عزوره نماز عشا ادا نمودند الف تاریخ حضرت پیر دستگیر از سید نور محمد استفسار نمودند که نسبت خویش نموده اند

نمودند معلوم که نسبت فرمودند فقیر هم گاهی مشاهده و گاهی لیکن او از نظر او اولی است الف سنه تاریخ بیستم ماه شوال

سنه یکهزار و هفتاد و شش بود فرمودند که حاجی جلال دو حج کرده اند و ثواب یک حج به فقیر داده اند ابلی مراتب الحق

استماع نموده که شخصی حاجی که بزیور صلاح آراسته بود بخدمت قطب الاقطاب آمده بمجرد دیدن گفت که حضرت را در حرمین

شریفین زاد بجا ابه تشریف ... دیده بودم و دیگر بعلامت مشرف گشتیم حضرت در معنی ابا نموده فرمود فقیر را مردمان

بخار خوب میدانند که گاهی متوجه آن سمت نگشته چون حاجی ابرام تمام نموده قطب الاقطاب سکوت نموده بخفضار تا کسی

نام فرموده زنهار بعد از اظهار نخواهند ساخت بعد رحلت قطب الاقطاب بظهور پیوست امی ترتب وقفه قدری احوال قطب الاقطاب

نوقی: در باب صلواة و صوم از گنج رشیدی در قوم ساخته الله تعالی توفیق رفیق بیشتر ازین عطا نماید که حال پیر قطب الاقطاب

شوند از ولی التوفیق قطب الاقطاب را حسن ظن بمومنین بسیار بود و اگر عیب کسی نقل نمودی از آن اندیل بوجه احسن

بجز آن منقول بود لاکن حلی طبیعت آن حضرت بی گشته که بهی محجوب الی بخاطر مبارک آنحضرت خطور میکرد چنانکه

از ملفوظات قطب الاقطاب در قوم مشاهد و واضح میگردد و از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع آن قاضی محمد دود

تحریر نموده در تاریخ هفدهم ماه جمادی الاولی سنه یکهزار و هفتاد و چهار مسطور است وانما اگاه باشید که گاهی از زبان

گوهر بار حضرت شیخ عظمه الله تعالی بیان حب بنده خدا در سلم من خانواده و طایفه مسخره است که بر کار از شیخ

کسی کسی را اگاه نمود چنانچه اکثر دیده شد که این سخن را بسیکانی نصیب دیگران چون نصیب خود رسی گوری دار اند

و این قول طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس من نفی خویش باد کسی اگر مشغول ساخته است عیوب او او را از عیوب مردمان آگاهی

بدست مبارک نوشته و در دیوار نشستگاه شریف خود می چسپانیدند تا کسی که در خدمت حضور باشد از آن مطلع شده عیب کسی در

محفل منیف نقل نکند و بسمع شریف نرساند این حقیر از والد شریف خود حاجی حسن قطب عالم ناصحی سلمه الله تعالی استماع دارد

میفرمودند که روزی حضرت شیخ بخط مقدس خود نوشته بودند و در آن مندرج بود که از نوقی از حق تعالی سائل بودم که

خدای تعالی عیب تنی از جسم من برود الحمد لله که در موقف اجابت افتاده بود یا ظاهر شد حضرت ایشان این است که اگر کسی پیش ایشان

عیب کسی را در مجلس شریف بیان کند تا ولی حسن تاویل میفرمایند چنانکه فقیر استماع دارد روزی در خدمت حضرت کسی آمده

گفت که حاجی حسین خیلی آخر وقت نماز را ادا میکنند تحریر اوشان دارد حضرت توقف نمودند او میفرمایند چنانکه گردند کار

من بمار سفر است بموی حق لبس کسی که صاحب مرکب نیست او را ضرور است که از صبح رخصت برخیزند تا منزل آن

و لسکر را که مرکب جلد باشد و سوار جرانی در وقت که بر خواهد نشست بمنزل خواهد رسید تا صاحب مرکب ضعیف و آن

خداوند مرکب قوی لیس چه باک است خواه اول وقت ادا کنند یا آخر وقت بمنزل رسند لمه مؤلفه ستار

عیب کسی نیست + این پرده بدست هر خسی نیست + الکس که ز تحقیق خود بدی دید + فرد از پس ستیزه اگر وی دید مردان

خدا ز عیب پاک اند + زان ساتر عیب پاک کنند + دانی که بند لطف فی اندر + بر تارک خاک افسر زرین + کی عیب بخشم او دید

چون زشت نخاط نش نماند حاجی جلال مسکوه

از سادات خان جام گفتند حضرت بر وسگر فرمودند اگر کفر فقیر در کسی ظاهر میکنند فقیر را جواب آن مشکل میشود که

از علم بد منع کرده اول بحسب علم امر فرموده محتاج توجهات میشوند تا کاری که بر دیگری میکنند نیکی از او

مثلا اگر ببینم کسی در رمضان در بازار میخورد و گمان بریم که مسافر است یا بیمار که از علت ضعف طاقت آن ندارد و یا دارد

و در رفته بخورد و اگر ببینم که کسی عورت غلیظه ستر کرده باقی برهنه کرده نماز میگذارد گویم با کسی میدانم که

بر شما

نزد نماز ستر عورت غلیظه دانند و لیکن با بنیم که یکی قصد فی تجدید وضو نماز میکنند گمان بریم که شافعی مذهب است که خارج من السبیلین را
ناقض نداند و همچنین کسی را دانیم که خمر خورده است خیال کنیم که شاید نبیذ شرب نموده باشد فرمودند اولی اگر کسی را اگر فضائل ...
بکنند و ملک بحال خود نرسد و استغفار گوید و در سلامتی خود الحمد لله بسیار گوید یکی گفت القصه چهارم ماه شوال ...
... یکی در محفل شریف گفت حاکم شهر ظالم و رافضی است اما نماز عید بجماعت ادا کرد فرمودند
چون دیدند که نماز بجماعت میکنند چرا ظن بد در حق او میکنند باید که نظر به نیکی کنند نه بدی حکایت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم بر راهی با جماعه سر قسمت مرده افتاده دیدند به بوی مشغول شده گفتند چه بد بوست آنحضرت الستاده
بانه گفت چه دندان سفید دارد است دار بسیار مسواک میکرد فرمودند از این حکایت معلوم میشود که حسن ظن بکسی داشتن لازم بود
القصه فرمودند که حضرت عایشه صدیقه در حضور آنحضرت زنی را دیدند دامن دراز گفت چه دامن دراز دارد آنحضرت گفت
تف انداز چون انداخت پارچهای گوشت ظاهر شد حیران ماندند آنحضرت فرمودند که غیبت مگو حکایت فرمودند فردی سلمان
که ملازم خدمت شیخین بود رضی الله عنهما در سفرهای همه را بیاری کردی و طعام پختی روزی حاضر نبود حضرت شیخین خود متصدی
کار خیمه و طعام شدند و گفتند که سلیمان برای شکم خود را پنهان کرده با زیر تخت رها بیابد در این اثنا طعام حاضر شدند
نان خورش نبود گفتند برو پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا چیزی نان خورش بیار آنحضرت فرمودند که گوشت ایشان خورش
خوردند او گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه ما از آنجا برم خوانند خورده آنحضرت فرمودند گوشت برادر را خورده اند
ریشه های گوشت در رخنهای دندانهای ایشان ببینم سرور بنگر فرمودند سبحان الله هرگاه حال سخن چنین باشد
حال ما چه خواهد بود و نیز فرمودند صحابه سوال کردند سوال غیبت چه باشد فرمودند که در پس یکی چیزی گویند که اگر او بشنود
رنجیده گردد و اگر گفته آنگه راست باشد فرمودند غیبت دروغ است باشد ... اینچنان گویند و چرا اشد به غیبت از زنا
القصه ... مقدم گناه خود است که در آن امید عفو است و در کرم و در غیبت گناه خلق و سلامتی در خاموشی است

ماه جمادی الاول سنه یکهزار و چهار ... حضرت پیر دستگیر از میان بیگاه استفسار فرمودند که حاجی یعقوب چه نمود

عرض نمودند که رفته بودم عجب وضع دیدیم که در رکابهای خود دارند که اندک خشت آورده‌اند حضرت پیر دستگیر فرمودند که فعل

مشایخ بی اشاره نسبت اشاره بایگان اندک باید خورد و در عرض حضرت شیخ هم در یک رکابی همه می‌نهند الفقه ...

بیست و ... ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد گفت میرزا محمد لطیف در زمان جاگیر خود و بهات ملکیان بتحصیل در آورد

فرمودند اگر حرفی کسی از دیگر گوید که بطلب نقصان او باشد و فقیر را و بحقیقت بوجه آن توجهی که آن نقصان مرتفع شود نمی‌شود

باید وجه تحصیل آن باشد که خراج حق فقرا و ارباب استحقاق است چون از کم حاصلی و بهات تنخواهی جاگیر لفات حرجی ساحی

گذشته باشد بهانه‌ای نبود پس اسید استحقاق آن زیاده بر استحقاق ملکیان باشد که به تلبیس برای خود مقرر کرده می‌خورند حول

تلبیس و دروغ وجه تحصیل معاش گردانند معلوم شود که اعتماد بر ضمان الهی ندارند که خرج خود را از آنچه حق خود

بیش از ... ماه ... سنه یکهزار و هفتاد و ... حضرت پیر دستگیر فرمودند افروز فقیری

گفت در کلانی و وسعت خانه او زر فقرا اندرون خانه نمی‌شوند چرا اصفهدر خانه را کلان می‌سازند معلوم می‌شود که فقیر

کسی بود بجنس طلب خود لقب خانه بد گفت ... ماه ... سنه یکهزار ... حاجی جلال گلعذر طلبی

معتقد حاجی آنست که منعدی خود را از خدمت معزول کرده تمام خانه او را تاراج می‌کرد خوف مرا او ال ... از ... بیخ

فرمودند هر کسی خوب اندازد تاراج و زحمات او خوب معلوم شود که با وجود مال فضا از هوا نازک ماندن مشکل است

بار کلی بغیر لطف حکمت خان کرد فرمودند از دو حاد زان بغیر منفعت رسد از پس و مرحوب تا شنید ... دو لبش ندید خوانی

کس الغلط ... ماه ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد ... حضرت آمد قاضی محمد حسین رسید حاضر بود در جواب

گذشته اند که تا بلیغ قرآن عربا گشتند و بیش مردم کلان طعام بیش نهادند و بیش دیگران اندک حضرت پیر دستگیر فرمودند

که در باب آن تا بلیغ عرب شنید حاصل شوند تا طعام نکرده تکوین نوده حمد نهادن طعام بیش حد مردم کلان که خدا هم بسیار داد ... ازدواج

کلان تا او

گذشت نماند الملفوظ بتاریخ نهم ماه شوال سنه یکهزار دوصد و چهار شیخ عطاء الله گفتند که مهمان شاه عبد الحق مشغول شدند که حکم شهر بک نماند و روز

در اجمار بازار العاق افتاد و دو بار و نار یافت عبد و جمعه و دو بار نرو رفت نان فقیر از تجسس و زجر و منع نرشد این کار کار زنا می و محبت است

الملفوظ بتاریخ دوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار دوصد و پنج حاجی جلال گفتند در ابتدا سلطنت جهانگیر در جهانگیر آباد کشتی منع بود چنانکه کسی جا

گاو می کشت او را با دو پسر ذبح کردند حضرت پیر دستگیر تجسس او کردند بعد که اینها منع چنانکه باشند در آن سلطنت ادب بود نه شهادت است

کسی که روی کسی ظاهر شد باید فقیر را در آن تجسس نمودن ضرر میشود خدای تعالی از ظن بد و غیبت منع کرده است که لا تغتب بعضکم بعضا

احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و ان بعض الظن اثم و در سوال تجسس ظن امر فرموده و ظنوا بالمؤمنین خیرا المعنی مرتب احقر

از حضرت مولوی محمد جمیل قدس سره استماع نموده که شخصی بحضور قطب الاقطاب عرض نمود که مهمان شاه پیر محمد سلون مرده را بعقیده

نمود مریدی میکنند قطب الاقطاب فرمودند هر گاه انبیا علیهم السلام برای اسلام قتال و جهاد نمودند پس اگر ایشان اینها گو مرید را دادست

چه باک و شخصی گفت که حرزی برای بچه از فقیر بود در سر حال داده و او خود همراه اند از شب نام بزرگی گرفت و خرج

خود را لعاج کرده شد نشد قطب الاقطاب فرمودند که آن بزرگ نیست تراز حرزی چیست شده است ملک برآن که خود آورده

که رسول علیه السلام بدست خود آورده و نظیر قطب الاقطاب بنا بر حسن ظن بود و حرمت را با کمال نقل آرام و در لطایف کتابت بر این قدر

الملفوظ و الحمد لله مرتب احقر و جمیع مسلمانان خصوصا منتسبان سلسله رشیدی را توفیق رفیق و هر که حسن ظن در بیان تبلیغ کند

از ولی الرفیق و هو خیر الرفیق و احباء قطب الاقطاب در باب طعام و آب و لباس و دیار و دیگر خوش نمودن آن چون

وزر فقر جای اغنیا است عادت جا که در باب آن نیز غربا مشو نه از گنج رشیدی با مدات آن مرقوم میشود و از آن وانچه

میشود از گنج رشیدی بتاریخ بیست نهم ماه شوال سنه یکهزار دوصد و پنج مشغول شدند با آنکه نفت آمد تری

گفت که حاکم وسی رعیتی تاراج کرده از آن لشکر غله بر آمد چنانکه بسیار بیان نماید در بازار منع و شد حضرت فرمودند که خوب کردند

که اول گفتند الحال غله از زر بسیار نماید خورد و چنانکه بشنیر گوشت را مینجوز و نان گندم نماید خورد و نان جو هم خورد کرد

از جای بیابان آمده است الغامضه بتاریخ هفدهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و سه حضرت پیر دستگیر فرمودند جای حلال بر سود

شخصی که طعام از حلال و از روی ساخته شد برای فاتحه تمام شعر خدا خواندن درست باشد فرمودند که تمام سوره قرآنی از ابتدا حلال

خواندن درست است اما طعام را با مخصی او حیی از حلال باشد بر آن حمل توان کرد خانه گوشت گاوی که هندوی با راج گرده

بجا می آرند اگرچه فقیر نمی‌خورد و لیکن چنانچه خورد و کمان را برای خوردن توجیه حلال می‌سازد و کر غالب چون مذبح هلاک گرد با تک

گاو شده و تاوان را الفعت بر او واجب شد و مشتری از مالک خر تا بر فروشنده پیش از ادای تاوان حرام است و این مسیر بی

را حلال و جایز است که یک خر را سه دو کس دو حکم باشد چنانکه صلی الله علیه و سلم روزی بخانه بریره رفت و آنجا یکی

از گوشت می جوشید انحضور فرمودند بیار بریره گفت یا رسول الله صدقه و الصدقه علی النبی حرام فرمود لکن صدقه و لنا هدیه و از این

مسئله هم چنین است اگر کسی خر مغصوب با مال خود آمیخته بحیثیتی که امتیاز متعذر شود و الکس مالک آن مغصوب شود و بر او تاوان واجب آید و او را

در آن جایز بود و انها که غله‌ها خر را بوجه حرام بدست آرند و در آن معالج [illegible] حیزی از مملوک خود آنچه کنند که امتیاز

متعذر شود و از آن سبب خوردن و تصرف درست شود و تاوان واجب آید و ملکان اکثر غله گشته و هیچ که بی اتحقاق و در آن تصرف میکنند

سبزها و میوه‌ها میباشد و اگر خراج آن مبلغ گیرند آن معین باشد سهم کمتر باشد الغامضه بتاریخ چهاردهم رمضان المبارک

سنه یکهزار و هفتاد و سه خان محمد جهان او اوتی شکر آورد حضرت پیر دستگیر فرمودند که خواهد بنوشید فقیر از نشستن لطف

و دور خورش نمی آید اگر خیر فقه چنانچه هم رسند که بیش رنگ یک قدح نهند و نوشیده شود از ابراهیم شاهی فی الفضل الاشربه

والنبیح بر که مجلس است کنند و آب را چون شراب گردانند و تشبیه به ایشان کنند که شارب خمراب حلال حرام گردد پس حرکت

کنند و از خدا دور و در زمره با شند او لا تر باشد الغامضه بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و یک

این فقیر و جماعت بسیار برای سیر و گل و در باغ مقبره پدر خود رفتیم [illegible] آنجا لیمون چند دیدند فرمودند برای حضرت و دوانجم

بردارید فقیر چند تا آورد فرمودند در آن باغ سه ماه پسر برادر در گذشت و ارید بی اذن ورثه آن چون او رو به نار برید این اجر

بی گیرند

خجل گشته بر داشته پیش برادران بردند اجازت حاصل کرده بخدمت آوردند الفقیر بتاریخ پنجم جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و

بوقت عشا حضرت پیر دستگیر رسیدند و پرسیدند که تا کدام روز روزه خواهد شد میان شیخ محمد نعیم عرض نمودند که نیم ماه بروزه سخن خواهند شد

حضرت پیر دستگیر علاوه میان مشار فرمودند که از شکر گذری جانور باید خورده نشود که بزور دو وارد [illegible] میان بندهاران نخورده قبل

آن باید خورد که مخالف آن شرع نیست الفقیر بتاریخ چهاردهم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و هفت میان [illegible] از بازار

نمک سیاه برده لنگری آوردند و گفتند که نمک سیاه را تا سیزده عدد [illegible] اما دو تا من برداشته آوردم فرمودند

آن دو علحده آورید با آنچه گفتند که آنچه فرمودند در همه شبهه حرمت باشد نباید خورد و عرض کردند که بائع رضا نمیدهد و گفتند

که شما بعبارت غلط تعبیر کرده اید چه باید کرد الحال قابل خوردن نمانده مثلا در بازار نان نمک سیاه و گندم [illegible] میدهند و بائع نان خورش

اگر گوید که نصف گندم را نان گرفته و گندم دیگر و بس با از آنها نان خورش حلال می شود و اگر گوید که سیاه را از آن گرفتم

و گندم دیگر دیگر خورد و بس گرفتم شبهه حرمت آید الفقیر بتاریخ [illegible] جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و هفت میان محمد محفوظ رضائی

از جنس یوسفی پوشیده نشسته بودند حضرت پیر دستگیر فرمودند که بخاطر می آید که فقیر هم از این قسم رضائی ساخته و لکن چون نسبت

بنام خز زر بحری دارد از این ساخته نشد الفقیر بتاریخ بیست و دهم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و شش مخدومی حضرت شیخ محمد حمید

گرو نهند را از وی بخود که نو بود که در آن شد به فرمودند وارث را اگر نکرد بکار فقرا خواهد آمد الفقیر بتاریخ دوم ماه جمادی الثانی

سنه یکهزار و هفتاد و چهار ❁ در خانه خاتون پیرزنی درخت کنار بود و یک شاخ آن طرف دیوار مسجد بود و بار آن

هرگاه در این طرف می افتاد خود در خانه پیر برداشته [illegible] آن پیرزن می آوردند و لطفلان منع نموده بودند که کسی نگیرد الفقیر [illegible]

از جانب استماع نموده که عمل پیر دستگیر همین بوده الفقیر بتاریخ بیست و [illegible] ماه شعبان یکهزار و هفتاد و [illegible] حضرت پیر دستگیر

طعام شام [illegible] نان خورش در صحنک آنحضرت کم شده بود آب انداختند همان را نان خورش ساخته در سفره حضرت شیخ

هم اگر نان خورش کم شدی در هیات آب انداخته میخوردند الفقیر بتاریخ [illegible] ماه [illegible] سنه یکهزار و هفتاد و هفت [illegible] گفت از نحود

چند اقسام نان خورش شود این حلوی و برنج علیحده باشد فرمودند این از تکلف اولی خود کرده است و از این قبیل است نان که در حرف نفی

بر سر وارد و از این جهت بطلان وال نان شد و نهند نان خورت از هستی اورند کنند تفضیل بخاطر فروده کمینه امین الدین خطور کرد که

در نان خورش از آن است که ماده اش از حرف نفی و مخفف شی است و نان جو که معنی خورش و خواست که تا خورش بخورد

وی پیش در خورش بسیار باشد و از این سبب فقرهم نان جو و وال نان خورش میکنند و گندم را خاصه میگویند یعنی فرو

که اکل سبب فخر و وامدن ادم از بهشت از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع آن قاضی محمد بوده و نقل کرده اند بتاریخ [illegible] شهر شعبان المعظم

سنه یکهزار هفتاد و چهار و در این اثنا شیخ عبد الرشید قدری حلوا اورده عنایت شد که صحبت خوب است [illegible]

[illegible] شیخ بهاء الدین خان عرف [illegible] ضیافت حضرت در [illegible]

نظر کردند حضرت با مخدوم زادها و در باغ تشریف بردند قبولی و نان چپاتی و ساگ پخته بودند و ساگ چند عدد [illegible]

اند احمد چون پیش حضرت بر سفره آوردند حضرت بذوق شدند فرمودند [illegible] و از آن گروه ساگ را افضل [illegible]

در ضیافت فقرا نان جوی و نان خورش نمک پس بر [illegible] تکلف شود وال نان شد و بهات پخته بودند و خورش کرده تناول

کردند [illegible] طعام تناول نمودند فرمودند که طعم [illegible]

که طعام معلی نان و پلاو و [illegible] خورش نمی آید و عجب که فقها و هم میگویند و طعام را اشتها نمی زند [illegible]

[illegible] شیخ حاجی جلال پرسیدند گوشت قربانی عقیقه پدر و مادر نخورند فرمودند منع این در کتابی

دیده نشده و منع شکستن استخوان می نویسند [illegible] خود میخورند [illegible]

حاجی جلال پرسیدند که [illegible] که از جانور [illegible] طلبند و آن [illegible] طعام خوردن درست است فرمودند [illegible]

نخورند انتهی بحضور [illegible] حضرت مولوی شیخ محمد جمیل قدس سره از حضرت پیر دستگیر قدس سره استفسار نموده کرده

[illegible] که [illegible] گاو از ملک دیگری آورده داده و بی اجازت مالک تصرف نمود جائز است

فرمودند

فرمودند که اشرف مردم مسلمانان را اوند که ملوک دواحی و کشورهای را و احیای گسترانند پس منصرف مردم اهل مجلس در ملوک و احیای گشته بر خلق فطرت الله تقوی درگور یعنی

بودی فحوی بیعت برای اینکه سلیمان جبار است و تقوی آنست که در آن نماند خورده الفقا منه بتاریخ بیستم ذی الحجه سنه یکهزار و هفتاد و دو حضرت پیر دستگیر فرمودند که نباتات تناول

میکردند فرمودند این نباتات را ما گل جنس است که بر دو نوع قرار گرفته اند چون نباتات شما ما صورت منافی دارند که اصل هم و ما در شش اثر شده ... فرمودند

و اثرش اثری تمام است و فرمودند بعد فراغ از طعام بعضی متجمل که از شوربیش مسلط است در حضور ... انتهی حضرت پیر دستگیر ... خوش

نمودند و شفقت فرمودند اتقانی من الرحمان او در روز آب و در مجلس منبسط می در حضرت شیخ طیب ... کسی را از مجلس بر میخواست ... که در انتظار

مجلس گرفت زیاده است الفقا منه بتاریخ بیست سیوم ذی القعده سنه یکهزار و هفتاد و دو حضرت پیر دستگیر طعام تناول نمودند فرمودند که مسلمان ملتانی میمانند بخورند و در ... که ... چون

بود از برای ... حطا فرمودند و فرمودند فقیران چون میخورد الفقا منه بتاریخ بیست و ششم جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و دو شخصی ... آورد و فرمودند ... از ... میان

و نمار که بخورد الفقا منه ... فرمودند که اول ... وقت ظهر مینمودند الحال بر عکس فقرا در میان بین عصر و مغرب میمانند طعام ... مینمودند الحال ...

فرمودند که در شهر ... طعام بین عصر و مغرب ... گروه ... که وقت ... و افطار طعام ... الفقا منه

بتاریخ چهاردهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و دو وقت افطار روزه ... و ... روزه افطار نموده ... نمودند ... برای ... مینمودند

... طعام ... آوردند ... فرمودند که ... گوشت ... تناول نمودند و فرمودند ...

... نمیخورد الفقا منه بتاریخ ... و دو ... حضرت پیر دستگیر ... تناول ... نمودند ...

... برای حضرت ... الفقا منه بتاریخ بیست سیوم ... سنه یکهزار ...

... فرمودند فقرا ... خواهد ... هر فقیر ... محمد ... طعام کرده ...

... طعام ... تناول ... می آورد ...

... گوشت ... فرمودند ... محمد ...

... برای نشستن ... حضرت پیر دستگیر از طعام ... الفقا منه بتاریخ ... ماه رجب

حضرت بردند نگاه کردند این ریزه را آورده بناول نمودند و از نبات ... ذوق ... و ایشان طعام بناول نمودند در آن عین حال ... سنه یکهزار و هشتاد و دو

گوشت و اطعمه دیگر نمودند و زال گوشت لغو نمودند و نصل گوشت لغو نمودند بعد از آن طعام آمده با حضار بناول نمودند بوقت شام طعام آمد امی الفقیر بتاریخ سیزدهم ماه رجب المرجب سنه یکهزار و هشتاد و دو

که حضور آنحضرت بوده آورده بناول کردند دیر آورده ازین خیال معلوم شد که این ریزه از چون بود جایگاه و قیمه در نعمت خیال است که این چون می خوردند

احضور از بعضی بزرگان استماع نموده که مطلق الا ... و در تمام شب که بعد از عشا تناول نمودند و این چون صدری بکم اکل منظور بوده بعد از آن صدری ... الفقیر بتاریخ

دو روز هم ... جاریه نور قرنفل برده بودند انجا در بازار رسیده که حضرت از جای تناول طعام بماند خوردند و فرمودند منع درکنار ... سنه یکهزار و هشتاد و دو هجری

خانه زاد و حجام و غیره بماند خورد و چون بکار قرنفل آوردند فرمودند که خبری طعام نشد سازند ملا محمد کامل از جای حضرتی آمده بود آوردند

فقیر الطعام ... را که میخورد خوردن آن انشاء الله بناول فرمودند الفقیر بتاریخ سیم ماه جمادی الاول المعظم سنه یکهزار و هشتاد و دو بوقت عشا حضرت بردند دیگر که از جای

محمد یوسف آورده بناول نمودند از ... سیخ ... نمودند الفقیر بتاریخ سیم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و هشتاد و دو ملا طالب ... شده و ... از مین الفقیر و الحمد

آوردند فرمودند ... وقف کرده است نمودند اما بیش ... بماند خوردند الفقیر بتاریخ بیست و یکم جمادی الاول سنه یکهزار و هشتاد و دو ... تقبل

قرنفل بردند فرمودند که در ... کرده منع ... نمودند ... در عاطفه ایشان ... که ... منشیان ... اند بیش ...

می آید الفقیر بتاریخ ششم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و دو هجری ... که از جای ... بود مردم ... از زمین ... آورده بناول کرده بودند ... حضرت بردند ... آورده

کردند ... فقیر نمود الفقیر بتاریخ سیم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و دو حضرت بردند دیگر فرمودند در ... فقیر کسی که گوشت گاو ... آورده

نیست فقیر خورش نموده خورد الفقیر بتاریخ چهارم رجب المرجب سنه یکهزار و هشتاد و دو ... فقیر برای خانه خود ... نمی کرده ... اگر کسی ...

برسانید ... فقیر ... از ... بوقت عشا برای طعام مردم حاضر گشتند ... انتظار یک طعام حضور ... آوردند فرمودند این ... فقیر

طعام ... خوردند ... الفقیر بتاریخ ... ربیع الاول سنه یکهزار و هشتاد و دو ...

مردان ... خوب ... خوب ... آورده ... بسیار ... فقیر ... الفقیر بتاریخ سیزدهم

ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هشتاد و دو ... برای حضرت ... فرمودند ... فقیر خورش ... الفقیر بتاریخ بیست ...

ماه ذی‌الحجه سنه یک هزار و [illegible] و چرا انداختن کاه و داشت و کرافت فرمودند بعضی گویند در ماست انداختن آب مغشفه برنجند و بعضی خوب می‌گویند و درست

سلمانان در طشت مو [illegible] نشود که در آب مغشفه انداختن بی ادبی است [illegible] حضرت بر [illegible] و خانه‌ای شیرازی ورود

در نسا فضیلت است ز دعات مهمان بشند تا بر و انعام فقرا است و گرفته تمام زله و برد و در رحمت روی ز دعات مهمان کنند با او خوردن است

چون طعام و فراغت شد نصاب معین است طرافه حسنت تر باشند و در انعام طعام کار معیف و فاد و مجلس است اگر ضعف از خود اما منصف کنند [illegible]

[illegible] حالا حاجی ... و ده [illegible] حاجی جلال اسنان بمکا گفتند بر و رشته لکا [illegible] بر و انشد حضرت [illegible] فرمود

طلبیدند بر فرست کردند جامه یک از تحفه حضرت تا در از اسم انشد بر وره فرست کردند فرمودند فقرا افشت خوب نمی‌آید در رحمت اند و داده [illegible] فرمود

فقرا اللکام است خوش نمی‌آید جای بمکا گفتند حاجی جلال گفتند فرمودند حاجی جلال بسیار دراز دست فرا ماند که لکاه و دارند [illegible]

ماه ذی‌الحجه سنه یک هزار و [illegible] و کسی اسم شتر نمی‌تر مار بحکمی لفظ [illegible] کار کرده بودند که از [illegible] حضرت بر و تکرار آورده فرمودند که قدر [illegible]

بخورند که تتره حرام است مگر در ره و اند [illegible] و غیره که در حدیث معلوم نشود فرمودند این اسم کرده [illegible] که فر ماند او در حکمت [illegible] فرمودند

از [illegible] بستند و فرمودند که زنی [illegible] اختیار بدارد [illegible] حضرت با [illegible] قبل طعام

بر و تکرار و مهمان شیخ [illegible] و در روم و دیگر [illegible] بودند اول نمک آورده همه کسی حلال نمودند بخور [illegible] آوردند [illegible] مهمان شیخ [illegible] فرمودند که [illegible]

سلمانان گوشت نداده و بحضور بعضی مردم [illegible] فرمودند که [illegible] در حضور باشند همان ماند خوارد فقرخری طلب [illegible] در حضور [illegible]

حضرت شیخ و حضرت مهمان [illegible] او دام و دیگری نمی‌ماند از ان منحور [illegible] کتاب کیمیا [illegible] بر جا که لفظ حضرت شیخ واقع است از ان اولاد حضرت شیخ

طلب آمده از حضرت مهمان مراد اند که مهمان شیخ افضل اند مطلب الافعال بر این الفاظ در ذکر بوده اول بسیار کرام تعزیری نمودند [illegible]

[illegible] حالون برد و در خود طرف خانقاه چرا انداختن [illegible] فرمودند که گویند که طرف خانه خود و داره چراغ [illegible] کل [illegible] کردن کنند

فرمودند که چرا اضطراب شب [illegible] مهمان شیخ عبد الحمید فرمودند که همه طعام [illegible] بر و در هر واله خود [illegible] مهمان [illegible]

[illegible] فرمودند [illegible] نو شیخ طعام کنند [illegible] که تولیند و چرا [illegible] فرموده

گردن گرده ... الملفوظ بتاریخ بیست و نهم ماه ذوالقعده سنه یکهزار و هفتاد و هشت حضرت پیر دستگیر فرمودند که نوکا [illegible] جنس هم گرده است [illegible] خود و گفته که چیزی گدای کرده از دهقان خورده

نان و خربزه و پنیر و شکر و چای را از روزه و چای را از بود [illegible] ... الملفوظ بتاریخ [illegible] ماه ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد [illegible]

وفات یافته بود [illegible] وقت چاشت شیرینی آورد فرمودند که صحبت چای را [illegible] کسی که بخواهد بخورد [illegible] خورد و بعد [illegible]

او فرموده الملفوظ بتاریخ چهاردهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و نه قطب الاقطاب [illegible] و مروت فقرا بود و اگر چیزی کسی [illegible] مطلق [illegible]

خطره راه نمی یافت [illegible] از گنج رشته [illegible] مرقوم [illegible] و از آن [illegible] خواهند شد الله تعالی [illegible] قطب الاقطاب [illegible]

بخشی [illegible] اگر [illegible] خانه متصل مسجد دارد [illegible] داخل مسجد [illegible] فرمودند [illegible]

است و اگر [illegible] بسیاری بدی [illegible] از [illegible] و در خانه [illegible] است که [illegible]

بجی [illegible] اجازه باشند پس اگر کل [illegible] خار [illegible] اگر روزی [illegible] الملفوظ بتاریخ [illegible] ماه محرم الحرام

بر دروازه [illegible] حضرت پیر دستگیر [illegible] گفتند که [illegible] خانه [illegible] خود می [illegible]

پیر دستگیر فرمودند که [illegible] گاو [illegible] روغن [illegible] کنند [illegible]

[illegible] خانه [illegible] طعام [illegible] روغن [illegible] الملفوظ بتاریخ [illegible] ماه محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و [illegible] شاه عبدالرحمن [illegible]

[illegible] خوب کرده [illegible] خواهد [illegible] الملفوظ [illegible] شاه عبدالرحمن [illegible] آمده گفته [illegible]

[illegible] کرده [illegible] وقت حضرت شاه عبدالرحمن [illegible] گفته [illegible]

الملفوظ بتاریخ [illegible] ماه ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و هشت [illegible] حضرت پیر دستگیر فرمودند [illegible]

[illegible] گناه [illegible] دیگری بخشد [illegible] از گناه او [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خود [illegible] دیگری [illegible]

[illegible]

نیستند و آنچه رفت تأسف آن نباید کرد و ملکی که در خیر مستغرق باید که گوشند و حق جو و بری جسم که زمین این

باغ پدران ایشان بفقرا داده اند مروت که زجر و توبیخ کرده اند الغرض بتاریخ بیست سیوم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و ... شد

خاتون پیر زال که همسایه می ماند که بی بی و حاجی گفتند که پیرزن بیمار است

گریه اش بهر همین است غم مونند که شب گرسنه خواهد بود میان بنگاه فرمودند که دو شیر عیشی و یک بنگه رسانده

بمانند الغرض بتاریخ بیست چهارم رجب المرجب سنه یکهزار و هفتاد سایلی آمد میان شیخ بنگاه فرمودند

چیزی بدهند و آمدن سایل سعادت خود دانند از آن روزی که اندرون وفات یافته چیزی بیرون نبید نداشتند

از آن بهر سایل چیزی باقی نمی ماند مجدد و دم را و ماسید ند الغرض بتاریخ سیوم ذی الحجه سنه یکهزار و هفتاد بار دیگر قطع کتابخانه

بودند فرمودند میان بنگاه یک بیلولی باشد و راجوت این بدهند میان التماس کردند که در مبلغ خیرات ست

فرمودند از مبلغ خیرات نه نه بعد از انتقال و نامند ند از بعضی اعزه استماع نموده که بنگله

متصل دروازه سر بازار بود کسی خواست که صحن بنگله بالاخانه وفانی نماید این مقدمه بسمع قطب الاقطاب رسید

فرمودند که بنگله را هدم نمایند تا کسی را خطره صحن نمودن جای غیبی نباشد و نیز شنیده که چون قطب الاقطاب

در دل مصمم کردند توکل نموده بنشستند و علایق را قطع کلی نمایند از اندرون استفسار فرمودند که حق شما

بر ذمه من است و در قلب چنین قرار یافته که گفتند توکل اختیار نمایند و آنچه خدا از فتوح فرستد را قبول بنمایند

بهر همین قطب الاقطاب تا حین حیات بدون اجازت صرف نمی فرمودند اگر در کار پیشکش مطلب از آنجا

می نمودند و برقرار خود عمل میفرمودند و بعد وفات از بیرون صرف فقرا میفرمودند و قطب الاقطاب از

اوایل سال طبیعت بطرف بوسه و ملک و نوکری نداشت و نخواست از اهل دنیا و نخواست از اهل

دنیا رقاع خطوط می نمودند و بر استفسا بخوشی هر میفرمودند و بعضا منی اسم رضا مند نمودند و چنانچه

تا بجذبات از کنج رشیدی مرقوم میشود و از آن واضح میگردد فرمودند تعجب از آن

مدهم کسی که ضمان الهی و ضامن واهب الاعلی العبد رزقها واثق نباشد و بوعده تعالی روشنائی بکفایت کفافش

مطمئن خاطر شود می فرماید که هرکه اعتماد بر سعی خود می کنند او را به سعی او گذارم که در کار و در سعی

اما عند ظن عبدی بی اگر بعجز خود معترف شده لا حول ولا قوة الا بالله و نسبت کار و بار به کرم کارساز و کفالت

لطفی کنم من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره

قد جعل الله لکل شیء قدرا در اوایل یکی بفقیر گفت که ایام جوانی است چه متوکل شده نشسته اید سعی معاش نوکری

بکنید پرسیده شد که نوکری که باید کرد گفت امیر گفته شد از کجا میخورد گفت او از نوکری پادشاهی که

شده پادشاه آخر از کجا میخورد گفت پادشاه را خدا املاک و مال داده است گفته شد هرگاه دهنده و بخشنده

خداست پس از خدا خواستن و اعتماد بر رزاقی کردن بهتر که از همه غنی و دهنده اموال و دافع احتیاج عیال

و منال هر حالی و اولی است دیگری گفت که روزینه برای اخراجات از جای مقرر خواهند گفته شد روزینه مقرر از

هر چند جا و قدر مقرر نیست ما گفت دولت چرا نمی خواهند گفته شد از آنکه نمیخواهد و خواسته او البته

بوقوع آید و ممکن نباشد که ناخواسته بوجود گراید

حضرت پیر دستگیر فرمودند نواز خان بفقیر گفتند اگر با پادشاه جهت شما فراغ خاطر متعلقان

مقرر کرده شود و گفته شد زیاده از صد روپیه توقعه نخواهد و فراغ خاطر میسر نیست که هر چند اسباب دنیا بیشتر

و تفرقه بیشتر و نیز موت فقیر بسبب صحبت جماعه قلیل شود و مرگ دنیاداران از آفت و پریشانی کسان بسیار شود

فقیر ملتانی بخدمت حضرت پیر دستگیر عرض کرده بود که اگر حضرت دنیا خوب می بود ملک را پادشاهان [illegible]

حضرت می کردند فرمودند فقیر خوب در شب نمیگوید اما بقدر وانمود هر چه تعلق کمتر راحت بیشتر

تقویت با فرمودند که هر کاره شهر او رزاده ماه بانو سام از ماه بانو بفقیر آورده بود

گالاک و بوسه خود میخواهند برای فرزندان اگر مرضی باشند از بادشاه وقت عرض نموده بفرستد در جواب این شعر خوانده

بنده   فرزند بنده است خوارا تو غم مخور ان کسی بدار که خدا ایشان پرور است   و گفته شد که او در حال خالی نیست

که با فرزندان مقبول و طالع مند آنچه در قسمت اوشان است موافق النصیب خواهد رسید و اگر همچنین نیستند پس فقیر بیچاره

نمود برای چه ضایع نماید میان شاه احمد گفتند درست است اگر لباس فقرا به بکدوی تحمل و چه معاش کاینده فرمودند فقیر رسیده اند که

که هر گز این لباس را به بکدوی رسوا کند و با اضطراب و در بدری بزبان حال شکایت کریم و والافضال نماید بلکه اول بر بزرگی

نشیر نمایند اوی را باید که بر ضمان الهی شوق بوده مشغول باشد و اگر چنین در ملیت استقامت و گوشه نشینی میسر نشود

چه ببیند همچو شهباز و ربی شکار کند اگر بچنگال آید بهتر و اگر نه بهتر از بهتر که شمای شمر استغنا سر شود و نه چون سگان سگ تکی

کند باز میان شاه احمد گفتند حضرت دیوان جیو صاحب را برای غیر نمانده بفرزندان هم تاکید کنند که بطرف حضرت

شوند فرمودند محمد حسین هم از دنیا نفرت گرفته است میخواهد که بنشیند

یک خط سفارش بنام ملا ضیاء الدین خواست فرمودند فقیر بلشکر بادشاهی خطی نمی نویسد او گفت برای

نویسند آنچه برای   باشد عبادت فرایض و نوافل است باز گفت فلان کس رفیق بخشی بادشاهی است باو بنویسند

فقیر دنیا داران را احمق میدانند و رفیق او را احمق تر فقیر نمیخواهد که با اینها آشنای شود و در مراسله فتح باب آشنایی است

حضرت پیر دستگیر فرمودند اهل دنیا میخواهد که به یک دو ملاقات فقیر را

شناسد محال است که فقیر را غیر فقیر شناشد   شخصی آمده التماس نمود که

یک سفارش مطلوب است فرمودند جای بادشاه و مردم لشکر بادشاهی فقیر خط نمی نویسد معاف دارند

میان پیر بند استفسار نمودند که ماه بانو کدام است فرمودند دختره بادشاه

دریجا آمده بود و بفقیر خط نوشته بود و فقیر جواب نوشت که به نسبت فقیر به پادشاه نمی نویسم هر قدر که اینجا اند کوه و بیابان تنگ

مخدومی میان حمید یکرفعه بدست مخدوم زاده میقبول ولیها میان غلام

معین الدین متضمن آنکه برای مرزا اسحاق نواب اعتقاد خان سفارش ارقام فرمایند فرستاده بودند در حضرت پیر دستگیر بیان

تا بوقت عشا ابرندیده بودند   در تقریر معنی لقمان حکیم که خدای تعالی متحیر در میان نبوت و حکمت

کرد اختیار نمود که حسب مرضی کرده که اینبار دیگر بدون اختیار نبوت داد و ورا اختیار معلوم نمود که مرضی خدا

حکمت است فرمودند فقیر هم وقتی که در خدمت حضرت میان استفاده علم می نمود برای تعلیم برخاست حضرت میان

استفسار میفرمودند خواهد خواند یا نه میخواندم و گاهی استفسار تعلیم فرمودند میخواندم و فقیر گاهی در کشاده زیر رفت که

مبادا برای فقیر در کشاده و بیرون نشسته می ماندند تا خود فتحیاب می نمودند داخل میگشت   بتاریخ یازدهم ذی القعده

سنه یکهزار هفتاد و شش کمل سیاه و بیمار بدان فرجی ساخته نمود که اکثر زیر پای با طلبه مانده است سبحان الله قاضی

شهاب الدین ملک العلما وصیت کرده بودند که قبر ما جای ماندن نعلین طلبه کنند   چهارم ماه رمضان المبارک سنه

یکهزار هفتاد و شش تقریر معنی فرمودند که در ایام فقیر در خدمت ملا شمس میخواندند که فقیر هم می نمود و ملا وسخط نمی فرمودند چون بسیار

خلل بنظر آمد بسیار مشکل اختیار نمود و تا ازین بلا نجات یافت در مجلس قطب الاقطاب ملائکه حاضری بودند و بندر جلال الدین

بعضی احیان میگشت چنانچه تا بدانست از کتیب رشیدی مرقوم میشود

آخر روز میان برخوردار آمده قدمبوس کردند فرمودند که این وقت ملاقات معتبر نیست که وقت تعظیم ملائکه است

که مجمع ملائکه یومی و لیلی است فقرا به تعظیم آنها مشغول اند بدیگری نپردازند هر که آمده ملاقات میکرد با وی همین می فرمودند

بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه یکهزار هفتاد و شش آب وضو خواسته میان بنگاه آب گرفته روبرو استاده

شدند فرمودند فقیر را وضع و نهاد اران خوش نمی آید و خلاف آنها بهتر بعده میان بنگاه مقابل روی نشسته فرمودند

فرمودند الهی

فقرا را گاهی نظر جلال هم باشد بر هر کرا افتد مضرت رساند باید که بطرف چپ ما راست نشینند و قطب الاقطاب

او دیده اکثر نشستند و گلو نجی چپ فرموده پروردگار رحمن و رسول علیه السلام می نمودند و تعویذ تب لرزه گاهی

گاهی و دعا میفرمودند و از مردم دعوی خوش نمی بودند و سخنان هم نمی نمودند و موافق شریعت نمودن امری

فرمودند و از کسانی که متوکل تابع و شتند خوش نبودند چنانچه از گنج رسیدی و آنچه از تعات و غیره فرزند احمد

شنیده مرقوم و شته شد نمایند ازان واضح خواهد گشت   بتاریخ بست سیوم ماه ربیع الاول سنه یکهزار هفتاد

و هفت حضرت پیر دستگیر فرمودند که فقرا دوبه که دران سیاه دانه باشد هابد اختیار تبر غضب نخورده و کر غضب ان دارد

و حدت هست و از مرض ان موقوف محض بار او جنابانی سیاند   بتاریخ چهاردهم جمادی الاخر سنه یکهزار

هفتاد و نه بسبب خارش بدن حضرت پیر دستگیر در شب اب منجمه گلو نجی نیز دران انجمه بان روزه افطار میفرمودند

بتاریخ بست ششم ماه جمادی الاول سنه یکهزار هفتاد و هفت برای علاج درد چشم حضرت پیر دستگیر بر

ابراهیم بجرای دوا گفته حضرت فرمودند که کسی دوا تیار نموده می ورد نمیخورد و خود می سازد   بتاریخ پانزدهم

ماه شوال سنه یکهزار هفتاد و چهار چشم مبارک غلام معین الدین درد می نمود حضرت پیر دستگیر فرمودند که روغن خام

دنگر خورده اند عوض نمودند که خورده ام فرمودند باز بخورید اگر گاهی چشم حضرت پیر دستگیر درد مینمود خود هم تناول

میفرمودند   حضرت پیر دستگیر هم بدرد چشم خود تناول میفرمودند   بتاریخ هفتم شوال سنه یکهزار هفتاد و چهار

بجهت التماس اوزن قصد کرد و مطابق روز و تاریخ فرمودند

کان من احتجم تسع عشرة و تسع عشرة و عشرین

شفاء من کل داء و دواء   احتجموا الحجامة یوم الجمعة والسبت و یوم الاحد فاحتجموا یوم الاثنین و یوم الثلث و اجتنبوا

الحجامة یوم الاربعاء فانه الیوم الذی اصیب به ایوب فی البلاء و ما یبدو جذام و البرص الا فی یوم الاربعاء و لیلة الاربعاء

فرمودند اگر بقدری یک پهلوی شهید باب دو شنبه روز بخورند کفایت از فصد کند   بتاریخ بیست و دوم ماه

ربیع الاول سنه یکهزار هفتاد و شش بتقریبی حدیث حبة السوداء لکل داء دوا خوانده فرمودند که یکی مرض بود

آخرش تمام ابله شد و رنج روان شده یکی گفت چرا دوا نمی گفت مرض بحد لادوا رسیده است خدای تعالی در شهد فرموده

فیه شفاء للناس و رسول خدا بشارت داده حبة السوداء لحم پس ازین هر دو را یکجا کرده ضماد کن آن مومن معتقد باعتقاد

عاقل شد ازین چند بن باطن شفا بصفای باطن ظاهر یافت فقیر را درد سر و تپ بود عموم حدیث نظر کرده حبة السوداء

تناول کرده شفا یافت و میان شیخ محمود استفسار از درد سر نمودند گفته شد که فرصت است از دوا به رسیده نگفته شد

حلوا کلونجی گفته شد که خارق عادت تعجب گفتند که تب از گرمی بود و حبة السوداء از ابراهیم گرم چه جای عجب که موثر

حقیقی و فاعل تحقیقی خداست اگر خواهد که گرم سرد کند و سرد را گرم   از بعضی بزرگان شنیده که چون ملا ر تعجب

بسیار گشت قطب الاقطاب فرمودند که چه جای تعجب است که شما را اعتقاد بر حکما است و ما را اعتقاد بر نبی ما

بتاریخ بستم ماه صفر یکهزار هفتاد و چار شخصی آمده تعویذ تب لرزه طلب نمود نوشته عنایت کردند بار شخصی

دیگر آمده طلب فرمودند وقتی که تب لرزه بیاید دعا فقره تب لرزه بگویند که باز نیاید میان شیخ بیاری عرض

کردند که حضرت سلامت بابوخان و کالوخان را بسیار از تب لرزه بود و همین که نوشته پیر دستگیر نمودند فرصت

کلی شد فرمودند الحمد لله خوب   که به تب لرزه مرقوم فرمودند باین عبارت هو القادر القاهر ای تب لرزه

بدنش یکبار رو و برو و اگر نه بعذاب گور قاضی رشوتی گرفتار خواهی شد خبر شرط است خبر شرط است حرزه محمد رشید وقت

نمودن آن رقعه بعزیزی مرقوم ساخته بعبارت مرقوم میشود   نقابت پناها و نجابت دستگاها همان

از جانب فقیر نوشته صاحب تب لرزه را بدهند که تا پیش از وقت آمدن تب لرزه ببندند و وقت آمدن هم

ببندید والسلام و حضرت به بیرون دستگیر هم دعا و تعویذ در ماده تب لرزه میفرمودند و ارقام می نمودند   بتاریخ

بچهاردهم

چهاردهم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار فقیر را از گوش بود که آوازی در آن شنیده می شد روزی
روزی حضرت میان فرمودند همین در گوش نگاه دارید بعد چندی پرسیدند که از گوش چون است گفتم آواز
هست فرمودند همین نگاه داشته گفتم آواز هر طرف شود یا نشود اما برای فرشته‌های و درویش هیچ بد نبود حاصل است
حضرت از مهربانان عذر پسندیده بدند نیز در روبرو داشتم حضرت میان فرمودند تعویذ هست اما کی شما قبول
می کنید فرمودند هم حضرت خود هم فرمودند که قبول می کنید طریق حضرت میان بود که اگر کسی تعویذ
خواستی بیاوردندی و فقیر هم بخواهش میدهد و شافی خدا را میدانند نیز فرمودند بدین غلامی رقعه بودیم فاتحه
خوانده و دمیده شد   بتاریخ بیست و سیم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و شش یکی تعویذ تب خواست فرمودند
مرض بعارضه پیدا شده است خواهد رفت او الحاح کرد فرمودند یا غفور بخوانید رفع خواهد شد
می نویسند که حضرت قدوة الکبری برای دفع تب یا غفور صد مرتبه خوانده می دمیدند وجه اختیار خواندن شود
این اسم بخاطر می آید که تب برای کفارت ذنوب است هرگاه اسم غفور خوانده شود و مقتضای آن بظهور آید که
احتیاج به کفر نباشد   بتاریخ سیزدهم محرم الحرام سنه یکهزار و هفتاد و چهار فرمودند میان شیخ محمد نافع گفته بودند
که از جهت مرض ایشان هفتاد و هزار مرتبه شیخ عبدالقادر بخوانند به یک جا در یک مجلس یکجا نشسته بخوانند حق سبحانه تعالی
شفا داد میان شیخ حامد فرمودند تا کلمه بخوانند که لفظ درست باشد   بتاریخ بیست یکم ماه رجب المرجب سنه یکهزار و
هفتاد و هفت بعد عصر جمعه یکی تعویذ خواست فرمودند درین وقت تعویذی بنویسند در شب جمعه نیز
بتاریخ هفدهم ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و شش چند بار ریسمان نیلگون با ابن جعفر دادند که بر یک گره
سوره یسین خوانده یک گره زنند و ببندند چون آن ریسمان را در گلوی فرزندان ببندند بهره از حیات یابند و از آفت
مادران مرگ فرزندان باید بر در رخت   بتاریخ پنجم رجب المرجب سنه یکهزار و هفتاد و ... در حدیث است از ابن عباس

عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من عاد مریضا لم یحضر اجله فقال عنده سبع مرات اسأل الله العظیم رب العرش العظیم

ان یشفیک الا عافاه الله من ذلک المرض   بتاریخ بیست دوم ماه شوال سنه یکهزار و هفتاد و شش شیخ حاجی جلال

گفتند که شیخ عبدالکریم دوائی خورده‌اند گفتند توکل در مرض خوب است و دوا هم ماموره که حضرت سرور فرموده‌اند جماعتی از

امت بی سوال در بهشت روند که در مرض و بلا توکل کنند و توصل بدوا و تعویذ نجویند   بتاریخ هشتم ماه صفر

سنه یکهزار و هفتاد و شش شخصی برای دعا به در دروازه آورد و از دست او گرفته خوانده و دمیده شیخ سلیمان

خوش شده‌اند   بتاریخ پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و نه وقت عشا بر صحن مسجد خشتهای افتاده

حضرت پیر دستگیر از استنجا فارغ شده تشریف آوردند طفلان که در آنجا می‌خواندند معروض ساختند که طفلان

حضرت هم یک خشت افتاد حضرت پیر دستگیر یک کلوخ گرفته چیزی خوانده از آن طرف که می‌آید انداختند

باز نیاید   بتاریخ چهارم ذیقعده سنه یکهزار و هفتاد و شش شیخ فرمودند خوشم نمی‌آید که مردم دعوی فقیری

کنند و باز بر خدا الحکم نمایند که آن کن این مکن باید که همه خواهش محو گذارند هر چه بهر وقت و بهر که از هر که ساخته

و بستاند باز فرمودند که فقیر را مشکل پیش آمده که کسان تصدیع میدهند برای مطالب رفع بردم نویسانند

استغاثه و برآمد کار خواهند و متوکل کار خود و غیره را بحق سپرده استغاثه با هیچ کس در حق خود و غیره تجویز

نمی‌کنند و مشکل‌تر آنکه در نماز دروغ گفتن می‌شود که خوانده می‌شود ایاک نستعین تقدیم ایاک نستعین حصر استغاثه

در حق است پس با استغاثه بغیر این کلمه خواندن دروغ باشد اگر چه در قنوت در رسم این حصر نیست اما قنوت

خواندن بوجه معین ضرور نیست فقیر را از روی قبول خلق کاری نیست اما اینها خود مشرک شوند و بنا نسبت

خود دیگر را اگر گرفتار کنند چنانچه بیان در قیامت فریادی شوند الهی اینها سنگهای جماد و مخلوق تو اسم این شان

مرا تراشیده معبود ساخته شریک تو گردانیده‌اند بر فرمودند و بنا و ازان خوب می‌کنند در بامان می‌نشانند

تا تمام مردم

تا تمام مردم هجوم محل اوقات و اشغال نشوند و فقیر امروز از هجوم مردم تنگ شد هرچند میگویند که از نماز مغرب تا اشراق

هیچ مردم هم محل نشوند تا مردم هیچ ذوق می کنند لهذا اندرون رفته شد   بتاریخ چهاردهم ماه رجب سنه یکهزار

هفتاد و هشت در سبق حافظ امان الله ذکر اسماء الهی مذکور بود و ذکر برهم رابعانی و خوبیهاست تا شناسای اما معنی

و خوبیها از بزرگان ظاهر نساختند مبادا ابوالهوسی بغلبه هوای نفس خاصه هم دانسته از او رسیده بهوای خود سازند

و دران مضرت او باشد و نفعهمند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خاصه همه اسماء بسته تا از هیچ یار از او وسیله از

دفع ظلم ظلمه نساخت تا از ابوجهل و غیر کفار فجار آزار بسیار کشیدند و دعوت هیچ اسمی نخواندند الحال هر که دعوه بخوانند

او فقیر نیست و در فقیر این چنین چیزها بسیار شنیع و زبون است   بتاریخ سیزدهم ماه شعبان سنه یکهزار و هفتاد

و چهار فرمودند فقیر از زبان عبدالحکیم به پیران سدوف شد که برای چاکر غضنفر خان دعوه بخوانند و نام خدا را در چنین چیزها

ارند فقیر از این چیزها رضامند نیست   از بعضی ثقات استماع نموده عزیزی موکل تابع داشت برای ارادت

بهمش قطب الاقطاب آمد فرمودند که موکل را دور نما تا قبول نمایم وی دور نمود و از مان مرید گشت و روزی

حضرت پیر دستگیر بباغ تشریف بردند و دران ایام امساک باران بغایت بود و طالب علمی عرض ساخت

که اگر بارش گردد باعث رفاه خلایق شود و از زبان پیر دستگیر برآید که بحکم رحیم مطلق ابر کرم بارد و هنوز یک

ساعتی نگذشته که باران بغایت بارش نمود و چون پیر دستگیر از انجا بخانه آمدند و اندرون برای تناول طعام

رفتند قطب الاقطاب دران جا تشریف آوردند و این مقدمه را بشنیدند تغیر نمودند و گفتند این چه مقدمه است

که دعا این نموده آید حکیم مطلق موافق حکمت مینماید و مصلحت همدران باشد تا مردم را دخل دران مناسب

نیست و دیع الدار را لکهها انشاء عمرها و انشاء خوبیها و مقدمه عماره طبیعت سید مختار علیه الصلوه والسلام است

دراین باید کوشید   بتاریخ پانزدهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار هفتاد و چهار شیخ ضیاء الدین استاد

بادشاه زاده محمد معظم بخدمت عرضداشت نمود که بادشاه زاده یکی از معتقدانست یک استخاره برای احوال خود

التماس نموده است که فرمایند فرمودند که فقیر چنین چیزها نمی دانند کسی قابل استخاره است   بتاریخ دوم شهر

شوال سنه یکهزار و هفتاد و چهار خدای تعالی بموسی وحی کرد که چون کار خود را و دیگری خواهی و دانی که عاشق شدی کار

راحت خود و بر محنت دیگری اختیار کنی از نسبت که فقیر استخاره و امداد از ارواح بزرگان میکنند که برای کار تکلیف دادن

روح بزرگان مناسب نباشد بار فرمودند فقیر در شب قدر زیاده بر هفتاد و بیداری بکنند باعتقاد و اکنه + چون همه جای این

سوتی لیه جگای   بتاریخ چهاردهم ربیع الثانی سنه یکهزار و هفتاد و سه ذکر شد که میان هیچو و رفید صدر از

میگویند که میان شیخ محمد ماه ضامن شوند خلافکم فرمودند که میان شیخ محمد ماه در سلسله چشت اند و ضمان در آن سلسله

ممنوع است سران بمریدان خود منع فرموده اند   بتاریخ هفتدهم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد و چهار

میان شیخ معین الدین ذکر ضامنی کسی کردند فرمودند که عمل نواب شاه نواز خان شیخ خلیل الرحمان در قید بود

حضرت میان شیخ محمد افضل میان شیخ محمود و میان شیخ محمد ماه و فقیر را برای استخلاص ایشان فرستاد فقیر

و میان شیخ محمود در رفتیم در جای مختصر با شاه نواز خان نشستم خان از ما بیان از اقوال حکما پرسید فقیر اشارت

بمیان شیخ محمود کرد گفت ایشان حکمت خوانده اند باز خان گفتند که ما از شما می پرسیم گفتم در زمان قدما حکمای

مبعوث نمودند انها از اختراع عقل بعضی چیزها گفتند چون زمان شریف نبوی رسید آنچه مطابق وحی افتاد

بجا ماند و آنچه مخالف بود مردود و بطرف میان شیخ محمود نظر کرده پرسید ایشان هم گفتند هم چنین است بعد

فقیر گفت میان خلیل الرحمان را طلبید بابی قید حاضر کنید در زندان گفتند میان چه ضامن میشوند فقیر

برخواسته دست ایشان گرفته بخانه آوردم   این مقدمه را بهر این سبب آوردم تا کسی را سبب دست

بشکف

گرفتن قطب الاقطاب برای خلاصی آن کس را شایبه ضامنی نباید بلکه اگر خوب تأمل نماید عدم رضا بضامنی

کردد

کرده که باوجود حکم حضرت میان به قطب الاقطاب از ارتضا منع نفرمودند پس حب احتمال است که برای معدوم

دیگر فرماید هرگاه سبب پیران علیهم الرضوان بدیگری نگفته بلکه رواداشته پس خود چگونه خواهد نمود و قطب الاقطاب

در عبادات و عادات رعایت طریقه نبوی بسیار مرعی میداشتند و احتیاط تمام میفرمودند و رعایت

همین در اکل و لبس مینمودند و در لبس موزه و پای پوش سبز مراعات نمیفرمودند چنانچه تا ثبات از گنج رسیدی

و ملفوظات دیگر مینماید از آن واضح خواهد شد   بتاریخ دوازدهم شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد و چهار

بوقت عشا زن مالی بدر دروازه هیزم جمع کرده بسبب هولی می سوخت بحاجی جلال گفتند که منع رفع کنند چه الامر

بجا آوردند   بتاریخ سیوم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار ان الله یحب الناس فی کل شیء حتی الشغل و

از جمله پس تا ممکن باشد تیامن را مرعی دارد و در مجلسی میان شیخ محمد ماه نشسته بودند بسبب ورود نان

راست از جانب چپ مضیع طعام کرده شده شیخ مزبور گفتند باشاره نقلی نمودند که در وقتی مهمان شد

از کله چپ بخورد و میزبان نگاه نکرد و مهمان دریافته گفت جانب چپ است دروادم گفتم همان حال فرمودند

در خواب بر پهلوی راست متوجه قبله بخوابید اگر احیاناً بر پهلوی چپ شود و بر رعایت تیامن التزام پای راست

بر پای راست می کنند   بتاریخ سیوم ماه صفر سنه یکهزار و هفتاد و چهار موزه دوزرا طلبیده فرمودند موزهای

نقره رنگ سرخ است خوش نمی آید مشابه موزه فرعون باشد اگر سیاه شود بهتر که مطابق هدیه نجاشی بحضرت علیه السلام شود

موزه دوز برو که سیاه رنگ از مشایخ است و رنگ سرخ از فرعون از این خوش نیاید   بتاریخ بیست سیوم

سنه یکهزار و هشتاد و دو حضرت پیر دستگیر با این حقیر فرمودند که اول پاپوش پای راست بپوشند چون

از بر آید اول پای چپ چون در آید پای راست پیش آید   بتاریخ دوم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و هفتاد و

پنج پای پوش کسی رفته بود و هرچند تفحص نمودند نیافتند پنج پاره عوض نمودند که حاجی جلال پای پوش خود

نگاه داشتند بمسجد در می آمدند فرمودند مکروه است پاپوش خود را پیش خود نگاه باید داشت و اگر نه از پوست فقیر کم نگردد

بیرون نگاهداشته نمیرود   بتاریخ یازدهم رمضان المبارک سنه یکهزار و هفتاد و هفت بوقت عصر حسیم پوستین

فروش بکیفیت پاپوش زر دار در حضرت پیر دستگیر پوشیده بودند استفسار نموده از بازار ده فرمش داده

بتاریخ هشتم ذیقعده سنه یکهزار و هفتاد و هفت بقصد دیدار باد و در مجلس نواب بهادر خان رفت چون از خواست

یکی پاپوش آنجانب بطرف خانجهان بهادر نهاده اشاره کردند گفتند که این پاپوش از مخمل و ابریشم است

است حضرت پوشیده الحال بخاطر می آید که پای پوش مخملی بوته دار پوشیده   از ثقات شنیده که اکثر قطب

الاقطاب پاپوش مینی دار زر دوزی پوشیدند و حضرت پیر دستگیر اکثر مینی دار را البته نمیفرمودند

استفسار نموده فرمودند اگر فقیر دو پاپوش نماید بدستور قطب الاقطاب پوشد مارا گنجایش نیست هرطور که می آید پوشند

و پای پوش قطب الاقطاب که در حجره تبرکاً بطریق تبرک نگاه داشته اند مینی دار زر دوزی است در آخر که حضرت

پیر دستگیر نسبت پاپوش فرمودند چون بدار دست و زر دوزی مرتبا حقیر بوجود است قطب الاقطاب چند شعار و عبارت

دیگر مرقوم فرموده مقابل در و دیوار نوشته می چسپانیدند و اشعار اقبله رو بسته اند و در اصلاح نمی فرمودند

نمی فرمودند چنانچه از تاثیرات گنج رشیدی معلوم میشود از آن واضح خواهد شد   بتاریخ هشتم رجب

المرجب سنه یکهزار و هفتاد و دو طریقه حضرت پیر دستگیر بود که در و دیوار مقابل بر کاغذ چند بیت و چند سطر

نوشته می چسپانیدند میان پهلوی وجه چسپانیدن پرسیدند فرمودند خط پادشاهزاده محمد معظم سلطان

میشود و نفس تمکین دری این بیت من یتوکل علی الله فهو حسبه و بنده بخاطر آمده که کلمات چند مناسب این نوشته

در پیش رو دارد تا یاد کرده باشد چون برای کار مشوش میشود و فراغ این تصدیع باید و این بیت

خواندند   کم گو نبار شیر ادو رهای بر زبان های خود شان کن حذر و این بیت نادر

که می نشیند

که می‌شنید نوشته بر دیوار روبرو می‌داشتند   فرزند بنده است خدا را تو غم مخور   آن نیستی که بنده خدا

بنده پروری   کس دشمن من نیست منم دشمن خویش   ای وای من و دست من و دشمن خویش   [illegible]

بعیب دیگران   چون بعیب خود رسی کوری دران   تکیه بر دیوار کردم بر سر من خاک ریخت   خاک

باد ابر سر کو تکیه بر غیری کند   و این عبارت نیز بسم الله الرحمن الرحیم ان الله بالناس لرؤف الرحیم طوبی

لمن شغله عیبه عن عیوب الناس فمن کان مع الله علی مراده فبه و فی خلقه لم یسبق علیه شیء مما یحدث فی

العالم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و قد جعل الله

لکل شیء قدرا فعلی الله فتوکلوا ایها المؤمنین والسلام مشقه محمد رشید

سیزدهم جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و چهار

کسی عصای مبارک را مشرق روبرو چوبی که در دیوار خلانیده بودند نگاه داشته روی عصا بطرف

قبله کرده نگاه داشتند و این طریقه مستمره حضرت ایشان است که اکثر اشیا مثل آب سبوی وغیره که نگاه داشته‌اند

قبله رو نگاه دارند چنانچه که یاران هم همین طریق معتاد اند لجامعه عارف که خواش و بر روی باشد ÷

اول عین غذای موسوی باشد ÷ پیراهن و دستار و عصا و نعلین ÷ هر چه بحکم او جواوی باشد ÷   [illegible]

رسیدی بتاریخ پنجم رجب سنه یکهزار و هفتاد و دو میان شیخ عبدالرشید در حجامت معین است

کنند حجامت خون گرفتن را میگویند و این که متعارف است این را قصر و اصلاح میگویند مشایخ برای آن روزها

مقرر کرده‌اند قصر و رجعه هر روز که میسر می‌آید هم آن روز قصر می‌شاید مترتب حقیر استماع نموده که قطب الاقطاب

ازین استفسار فرموده‌اند که کدام روز مردم اصلاح نمی‌نمایند و آنرا در این باب خوب نمیدانند وی عرض

نمود همه شنبه فرموده‌اند همان روز را اصلاح سر من نماید هر گاه احتیاج و مهمی پیش آید یک تکیه ندارند قطب الاقطاب

مجربست اگر حاجتش روا شود و معلوم میشود که در هر قبول ان حضرت بزرگی نمود و بدین جانچه از گنج رشیدی و ملفوظ

که جامع ان قاضی محمد بود و در عفی الله له اند وانچه میشود از ملفوظ قاضی محمد بود و در بتاریخ پنجم ربیع الثانی

سنه یکهزار هفتاد و چهار یکروپیه و یک سکه نذر زیر اقدام نهاده شد بقبول ان بهره مند گشت تقریب نذر سکه

این بود که روزی چند اوراق ازین ملفوظ از طاقی که بران نوشته بود گم گشت هر چند که بران طاق جست

نیافت نشست حاصل شد بعد از دو سه روز دیگر در خاطر گذشت که بسم الله گفته بنام حضرت شیخ گفته دیدم

هر گاه ملفوظ از ایشان است نگاهبانی او هم بر ایشان و یک سکه نذر رشیده مینی خادمان کرده و در جای

که ان اجرا بیش ازین بود و می جست و نمی یافت چون نذر شش رسیدم نام حضرت شیخ گرفته در راو آگرم

که چشم می بینم که بر همان طاق ان اوراق افتاده اند شکر الهی بجا آورده و پریشانی خاطر را مبدل بشادمانی

کرد بتاریخ سیوم محرم سنه یکهزار هفتاد و پنج هویدن فقیر یک سکه نذر اورده اند و گفت

شخصی انگریزی او رفیق بود و نذر کرده یافت حضرت پیر دستگیر از دست او ان سکه را گرفتند

انتهی حضرت سرور دستگیر قدس الله سره الخطیر برای حوایج و مهمات سکه نذر قطب الاقطاب نموده اند و بعد

النجاح ان نذر فرموده اند و متوسلان سلسله رسیده نذر سکه مینمایند و بمقصود میرسند چنانچه شایع و مشهور است

بگر سنه اوراق گنج رشیدی که بدستخط سلطان شاه ملتانی است در چاه مسجد قطب الاقطاب افتاده بود و چون

نقل ان نگشته بود و مرتب احضر را طبعیت دست داده و اضطراب بغایت رسید که بسبب این ضعیف

که اوراق را انجا و در چاه افتاده اورده در دریا نمی افتاد و همین نسخه است و منقول نگشته و هرگز عمل نمی شود

که از ان تر و ضایع نگشته باشد بنا بر اضطراب نذر یک سکه قطب الاقطاب نموده استمداد و بر

ایشان کرد بعد دو سه روز بسبب بابا کی چاه ادم دران فرود امد که صاف نماید در یک گوشه جای

نورانی

سوراخی بود اما بسیار کج که احتمال نداشت که دو انگشت دران اوراق داخل کند و چون انگشت خود دران انداخت

آن اوراق بدستش آمد او درره مرتب داد و هیچ آسیب آب باوراق نرسیده بود و مرتب تنکه نذر نمود و شکر الهی بجا آورد و

دانست که این همه تصرف قطب الاقطاب است و سیدی بزرگی این میگفت که همراه امیری برای شکار رفته بود و در شکار

نیافت چون با من علاقه دوست داد و محزون برگشت سید چون حزن او دید بوی گفت که نذر تنکه قطب الاقطاب بجا

همین که روی شکار نمود از دشت چون جانور شکاری که آنطرف فرستاده پرانید نذر ادا کرد و امیر خوش و خورم شد هرگاه آن امیر شکار

میرفت و در شکار با امید میشد تنکه نذر نموده بمقصود میرسید و بر حسب قطب الاقطاب پیر بیدا سلام بعد این که از

نذر ایشان مردم مراد میرسند چنانچه متوسلان سلسله عالیه رسیده باین یک تنکه را اول نیت ایشان از مکتوب

قطب الاقطاب که بسید مرقوم شد بعبارت مرقوم میشود از ان واضح شود ای برخوردار سعادتمند و

بکار ارشاد ارجمند مشتاق حضور تو که محمد رشید نام دارد با جماعه همراهان بتاریخ بیست و ششم رجب المرجب داخل برای منغر

که چهار گروه از شرق رو در هست شد انشاء الله تعالی فردا که شمس بالا هست بمطلوب خود رسیده است و امیدوارم

که هر وقت حاجت بگوید الهی بوقت پاک بران سید سلامه حاجت روا گردان و نام حاجت بر زبان راند و در دل

دارد البته حاجت او روا گردد بحق محمد و آل محمد علیهم والسلام

بحق شیخ و بین معروف کرخی خامه ابو البرکات شمس الحق رشید نگارش یافت بشمس الحق محمد رشید موصول باد و محررات

مسطوره بیا اسلام بعد است بیا نگارنده موصول باد و اسلام محمد رشید اسلام شمس الحق اسلام ابو البرکات

اسلام بمکتوب سعادت بخش سرفراز کن این مشتاق سید ماری و در دین ساخته و کم کرده او لی سر مهر سرنامه

حق تعالی آن خداوند را بسر این بنده ها سلامت داراد آمین و برای حصول وقت مقصود تنگه نمی پرورد سنگی
بمقصود برسد درین باب تحریر مکرر گشته و در مکتوبات سلسله رشید باز بین اظهر من الشمس است قطب الاقطاب کار
نمی نمودند و از این خوش نبوده و با اهل دنیا بخوشی خط ارقام نمی ساخت خصوص سبقت می فرمودند و بخواصی برای
سفارش نمی فرمودند و هر کاری را که شروع می نمودند ناقص نمیگذاشتند تمام میکردند و جواب خطی که در آن شکوه و گله باشد نمی نوشتند
و بطلب بادشاه تشریف نبردند و بسواری پالکی خوش نبوده و در شب ماه شیرینی فاتحه نمیخواندند و حساب را نمی گرفت چنانچه
از گنج رسیدی ملتفت نشدند و بکرو انفع میشوند و از گنج   بتاریخ غره ماه شعبان سنه یکهزار هفتاد و چهار فرمودند اگر
فقیر را بکار دنیا بجا میشود اگرچه بظاهری کنند و از زبان میگویند اما چون از دل نمیشوند انصرام نمی یابد رجوع بسیار
خواسته که کار دنیاوی کسی نظر باید لهذا بعد فرمودن بسم نمی شود اما مردم نمی فهمند و نمی کنند از جمعیت عبادات خلل
می آرند باید که بدانند که شهر بسیار نیست هر کاره اند ولی ناکاره است لکن گفت انگوره بادشاه است گفته یک از بادشاه
کلان تر   بتاریخ ششم شوال سنه یکهزار هفتاد و سه فرمودند اهل دنیا میخواهند که بیک دو ملاقات فقیر را
شناسند ممکن نیست فقیر را غیر فقیر نشناسد   بتاریخ نوزدهم بعد نماز فجر در بابخانه فرمودند چهار جای نشستن الا
طلبا کنند بوقت عصر فرمودند که کارهای دنیاوی از دست فقیر نمی آید اگر این چیزهای میسوختند بهتر که امروز در وظیفه
فجر خلل شد   بتاریخ پنجم فرمودند برای روز نیشاه عبدالنافع مردم میگویند که سعی کرده شود اما طریقه فقرا
که بکاری که دل بگوید بشی بکنم هر کاری که بگفته خلق کرده می شود با انصرام نمی رسد   بتاریخ دوم ماه شعبان سنه یکهزار
هفتاد و چهار کسی بجد کی تمام برای عبادت شیخ محی الدین کرد فرمودند که تا دل فقیر نمیشود انکار نمی کنند چنانچه برای
زیارت گاهی میرود و بعد از آن بر گردیدی بدیگران شوق نمی ماند و کار آنست که با شوق نماید   بتاریخ بیست و پنجم جمادی
سنه یکهزار هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر مضمون خط قاضی که نوشته بودند نقل میفرمودند از جمله اینکه ارکان دولت

سلطان ابو قاسمی

سلطان از قاضی گفتند و نام حضرت پیر دستگیر گرفتند اگر بادشاه طلب نمایند باید قاضی گفتند که بادشاه جهان گیر
حاجی محمد سعید خان را با مبلغ دو هزار روپیه برای طلب فرستاده بود آخرش موافق سبیل الفقیر علی باب الامیر
عمل فرمود تشریف نبردند و مبلغ هم نگرفتند مرتب احقر استماع کرد شاه جهان یک حکم بنام میرزا اکرم خان
متضمن آنکه قطب الاقطاب را روانه آن صوب نمایند و اگر نه آیند متعرض نشوند و یک خط بقطب الاقطاب متضمن
طلب رسید قطب الاقطاب بعد استفسار میرزا اکرم خان فرمودند که اگر شما را حکم است که مرا بفرستید پس استفسار
چرا می نمایند بهر طوری که دانند و اگر اختیار بر ماست نمی بردم و بعضی بقطب الاقطاب گفتند که برای خود تشریف
نمی برند برای فرزندان و اقربای خوب است آن حضرت فرمودند که دو وجه را بیان می نمایم یکی شرعی آنچه که
مقدر است مبدل نمیشود و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها کافی است و ثانی و
دوم عقلی اگر فرزندان طالع مند خوب معیشت بدست خواهند آورد و اگر طالع مند نیستند پس این همه سعی
برای چه که هیچ فایده نخواهد شد و بحضرت میر سید جعفر قدس سره کسی گفت که بهر شما برای وزارت میروید شما
امیر شوید بهتر فرمودند آنکه پیر ماست هرگز نخواهد رفت معلوم میشود که خلل بر بادشاه خواهد آمد بعد شش ماه شاه جهان
مقید شد

بعد از این احقر العباد و کتابتی که از صدر صوبه اوده شیخ عبد النبی نام که بقبله گاهی و للنعمی نوشته بود در
دوران نیازمندی در خدمت حضرت مندرج بود بنظر مبارک در آورده و پابوس شیخ کمال الدین که یکی از منتظمان
رشته ارادت اند نیز در خدمت رسانید گستاخی نموده دو کلمه سفارش التماس برای شیخ کمال الدین و شیخ
عبد النبی مذکور کرد فرمان شد که در نوشتن بدولت منشی سبقت نمی کنند و اگر ایشان می گویند فقیری نوشت و
معلوم شد که ارتباط ایشان هم همین قدر است که بمن دعا نوشته اند شما هم در کتابتی خود دعا خواهید

نوشت   بتاریخ یازدهم ماه جمادی الثانی سنه الیه در میان دو کس از سادات ترکش بند آمده ملازمت نمودند
عرض کردند اگر در کلمه پیر ابراهیم برای نوکری ما ایشان عنایت کنند کاسباب میگردد هم قلمدان طلب فرمودند
حاضر آوردند شخصی گفت معتقد خان هم دو سطر رحمت فرمایند فرمودند روش فقیر است که اگر از دوستی
آن کسی خود نمی نویسد در جواب آن نوشته میشود خود مجوز امینی نمی کرد و این را فرموده و کتابت ابراهیم
را نوشته بسادات دادند و رخصت کردند باز مشغول تصحیح نسخه شدند   بتاریخ نوزدهم ذیحجه سنه
یکهزار هفتاد و پنج شخصی رعایای و به خود را بخدمت حضرت آورده عرض کرد که اینها با فلان خرخشه دارند قاضی
محمد حسین بنفر رسند که توجه فرمایند عنایت شد من بقاضی گفته بخواهم فرستاد هرگاه اینقدر رسیدند که حق
میکنند و قدم بر ناحق نیست سفارش کسی پیش ایشان کردن و در سعی تهمت حمایت بر عایت نشستن است حاجتی
قاضی مرا همین مضمون نوشته اند من بسنه نگاه داشته ام برای عزه برو نه نوشته بود جواب آن نوشته
فرستادند که عزیزان از هر دو طرف رقعات بمن نوشته اند ظاهرا در خاطر ایشان گذشته که من طرفداری
کسی میکنم خدا نخواسته باشد عنایت شد قاضی را خجلی تکلیف است و قضا کردن سخت ترین کار است در زمان
سابق که خیر القرون بوده مدعی و مدعی علیه محض نسبت اظهار حق داشتند و هر یکی همت بر آن می گماشتند که حق یکی
درست دیگری باشد کسی که قاضی شدی گفتنه که بر بوح بلا بکش پس درین عصر که سراپا عزم مردمان
بر ظلم است و هر یک موافق مدعای خود میخواهد که سخن بمیس برود حرام باشد یا حلال باید سنه قاضی شدن حکمی
مشکل مرتب احضر سپروسکر خود را وبده بقاضی بلده جونپور در تحقیق معاملات از قاسم سفارش نمیفرمودند
بتاریخ بیست یکم ماه ذیحجه سنه یکهزار هفتاد و دو روز که از جواب کتابت مظفرخان چرا حضرت نوشته نمودند
که ایشان در کتابت با شکوه داخل کرده بودند فقیر جواب کتابت شکوه نمی نویسد   بسبب ما کو حرمان

دشکوه

و نگو ، خاموشی است   بیا که هر چه بشما گفته ناموسی است

جامع آن قاضی محمد مودود غفرله از تاریخ

هفدهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار در بین میان دو جو و بری از روی آمده عرض نمودند که اگر

بوسیله حضرت ملاذ دستگیر ابراهیم کنند بهتر است فرمان شد کار فقیر نیست که جوهر بانان و قانون گویان

ملاذ دست بجا کمان کنانیم سر هر که شما کنانند و هر که نام فقیر بخواهند که تبرک کی من و درین نسبت اهانت می خواهم

دانست   از کنج رشیدی بتاریخ پانزدهم ماه رجب المرجب سنه یکهزار و هفتاد و دو حضرت پیر و دستگیر

بمیان پیر محمد فرمودند که طریقه فقیر است کاری را که شروع نمایم انصرام بر سانم وقتیکه انصرام نمی رسد خلل در طبیعت

می شود و کاهلان حوصله نمی نمایند و سر انجام نمی دهند ناقص می گذارند   بتاریخ هفدهم ماه جمادی الثانی یکهزار و

هفتاد و شش فرمودند میان را بوقت صبح طیار کنند که برای زیارت برون رفته شود کسی گفت که پالکی

طیار شده است فرمودند که سواری پالکی بفقیر خوش نمی آید که داخل جامعه زنان وار کرد و سواری اسپ

بهتر است اگر میان محمد ارشد خواهند در پالکی سوار روند   بتاریخ سوم ماه ذیقعده سنه یکهزار هفتاد

و هفت فرمودند سوار نشدن   در پالکی و دولی خالی از مصلحت نخواهد بود که سواری بر گردن آدمی غرض

آنرسد چرا که سواری بر پالکی و دولی درست بودی آنسرور را در عاز رحبه که گفت پدر من ضعیف است

نتواند بر مرکب مسک نشست قبول نکردند و حج از طرف او بلو بگری می فرمود و این را اگر کسی گوید که پالکی

و دولی در مدینه منوره رواج نداشت بخاطر آن سرور نباید معقول نیست که علم اولین و آخرین بر وشد

است آنسرور را همه بوده و سند آن که سواری بر گردن مخصوص بمرده است   معلوم میشود

که بر سید مشایخ چون بر گردن سوار شوند جواب دادند که در حکم مرده اند و بودن مشایخ در حکم مردن

قبل مردن بر سند بشی و بدیده که از آمد و وقت منقطع شده نشسته بودند جبا تا اگر کسی بروز جای

بر اسپ سواری شدند و عنان بدست دیگر میدادند بر طرف که اسپ رود با دیگری بر و میرفت و این

اسپ که اصل پروا به درست است و بر پالکی و ڈولی نه از قرآن هم اشارتی برین ظاهر میشود که برای سواری

دواب مخلوق اند و مخصوص اند یکی پرسیده صاحب کجا میروند فرمودند هرگاه بر میدارند فقیر قصد خود را در

ماندن مستقل ندارد و صد بار قصد کرده و نشد لهذا چون جای میروند نماز مسافران نمی کنند فرمودند که

قل ان کنتم دوست میدارد فقیر او را و اوری باید پرسیدند از کجا معلوم میشود فرمودند

تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله محبت خدا مرتب بر متابعت پیغمبر خدا می کنند خدا است از رو

فقیر را دوست داشته که فرموده الفقر فخری و مناجات میکرد اللهم احینی مسکینا و امتنی

فی زمرة المساکین هرگاه چنین است هر که ابینید در کاری قصد متابعت پیغمبر می کنند دانید خدای او را دوست

میدارد شانزدهم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار هفتاد و هفت بر اسپ رحامه سوار شده به طرف

عرس نجابه میان شیخ مبارک محی الدین تشریف فرمودند بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار هفتاد و هفت

یکی گفت بلال غلام حضرت بسیار با وفا است فرمودند فقیر گاهی از جمع و خرج نگرفته حدیثی نظر آمد

متضمن آنکه هر که با مخلوق محاسبه فروگذارد فردا از محاسبه خالق خلاصی یابد بتاریخ غره

جمادی الثانی سنه یکهزار هشتاد و یک بعد نماز مغرب حضرت پیر دستگیر میان بنگا فرمودند یک بکه زرد روی

شیرینی بیارند شب ماه است فاتحه خوانده نماز عشا ادا فرمودند قطب الاقطاب رمضر مهربی فرمودند

در مجالسی اکثر صدری نشستند و رعایت صغار بسیار مینمودند مرتب اهل جنت مرعی فرمودند تا حدی

در طعام فرو نگذاشتند و اشیاء من اسد بر سید بوسیده می گرفتند ار و درس علم کلام و منطق خوش نمودند

از کنج رشیدی قطب الاقطاب بعبارت مرقوم میشود از ان واضح میگردد + از کنج رشیدی بنالم

بگو

سوم ربیع الثانی سنه یکهزار هفتاد و چهار میان شیخ بهولن عرض نمودند که نواب و شیخ عبدالقدوس
ابن بنارس میخواهند که محضر را انجا فرستند حضرت پیر دستگیر فرمودند که انجا برای چه خواهند فرستاد فقیر بر محضر
نمی نویسد و حضرت پیر دستگیر چون گمان اختلاف داشتند حسب تقیید مردم بر محاضر مهر نمیفرمودند اخر از قطب
الاقطاب در ینباب منع و تعرض گردید و از ان وقت تا وصال الهی مهر نمیفرمودند و تفصیل تعرض در باب
رو با حضرت پیر دستگیر مرقوم خواهد گشت انشاء الله تعالی بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار هفتاد و پنج
در صف نعال نشسته فرمودند سالک را باید که در صف نعال نشسته باشد خود را در حضیض دیده ترقی باوج
نماید و شیخ در صف صدر نشیند تا متوجه نعال نشینان شده سعی در ترتیب و مدد در ترقی ایشان
باشد لیکن چون این فقیر را در محال فعل نشستن در صدر میشود نیت می کند که متوجه و منتظر و ناظر ایشان
باشد تا شتاب بتعظیم بر خیزند میان مسعود طالب علم فرمودند شما همیشه کمر را کشاده دارید که اینجا بفراغت
نشستن است و کمر بستن اشارت با قامت و بخدمت است بتاریخ هفدهم جمادی الاخر سنه
یکهزار هفتاد و دو فرمودند در مجلس رفتن فایده هم هست یکی انکه در تصدیع و تنگی جا یک کسری نفس میر
او دوم انکه اگر در مجلس اگر یکی مورد مرحم الهی باشد از برکت صحبت هم مجلسان را هم بهره رسد
بتاریخ غره ماه جمادی الثانی سنه یکهزار هفتاد و شش مخدومی میان محمد حمید التماس کرده بودند که رضائی طیار
است حضرت پوشند فرمودند از ما تکیه طفلان خواهند پوشید خواهم پوشید بتاریخ شانزدهم
جمادی الثانی سنه یکهزار هفتاد و پنج فرمودند در خاندان سهروردیه در ضیافتها بست زله جانب اهل
تکبر و انعام فقرا اسان شود که پیش گرفته تمام زله و مدد در حیث روی زله جانب مهمان کنند تا از
اوردن اسان شود چون بلاغت و براعت در رعایت مناسب مقام است طریقه چشتیه بهتر باشد

و نیز الهام کار ضعیف و نام مجلس است اگر ضعیف از خود و هر امانت مضعف کند   بتاریخ هفدهم جمادی الاخر

سنه یکهزار و هفتاد و هفت شخصی یکروپیه نذر فرستاد و بوسیده گرفتند   نوزدهم رمضان المبارک سنه مذکور

درویشی مسواک چرچره که زاهد بوسیده گرفتند   حضرت پیر دستگیر خود را دیده که نذر گرفتن متعجب قطب

الاقطاب نموده‌اند و در خاطر چنین می‌آید که درگاه اولیا الله حق رسیده‌اند و دیگران محض و ستاننده پیش ازاند فرستاده

حق را بهر تعظیم بوسیده میگیرند   بتاریخ سیوم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و هشتاد و یک میان حبیب الدین

خواهش کردند که نسخه عضدی با حاشیه بر شروع کنند فرمودند یک مدت است که فقیر بعلم منطق اشتغال

نمیکند و اوایل عضدی و حاشیه محض منطق است و آخر عمر خوش نمی‌آید که بمنطق اشتغال نماید هرگز نخواهم

نمود   بتاریخ دوازدهم ماه صفر سنه یکهزار و هشتاد و چهار بوقت عصر

شخصی قاسم نام بخدمت آمد حضرت پیر دستگیر کتاب جام جهان نما از دست او گرفته مطالعه

میکردند که او عرض کرد حضرت سلامت قصد دارم که از حضرت تبرکا بخوانم حضرت پیر دستگیر فرمودند

که فقیر این را خوانده است و معانی علم حقایق را قدرت فهمیدن ندارد و باز پرسیدند که درین جز کدام کتاب

گفت که از علم منطق عیسی غوجی فرمودند در کتابت کسی علم منطق نگاه ندارد و هستند من اگر احیانا میخواندند

پنهان میخواندند و در کفش نگاه میداشتند و این را برای دنیا میخوانند که دنیا را از علم دین چه طور حاصل کنند

مگر ازین علم بلکه علم کلام را بعضی نمی‌خوانند

بتاریخ دهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و هفتاد و چهار از زبان مبارک جاری شد که درین روزها طبیعت

چنان کاهل گشته اصلا مایل بدرسی نمیگردد و اگر تفحص با عثمان میکنیم همین شرح مواقف میمانیم و شیخ الدین

پسر میان شیخ نورالدین هفتند تمام شرح مواقف شروع نمودند چون درس سبق خواندند سبب نمودن

دو بار که

دوا تیرگی چشم تعطیل بکیفیة متغیر گشته فرمودند که من از جمله گناهان میشمارم شیخ محمد نصیب عوض کردند
یقین است که چون عبث است باعث گناهان است بعد از آن فرمودند در خاطر می آید که ترک در دین باید کرد
اگر کسی فتوحات خواند الا اخیر در این ذکر او در چشم اند کسی گفت اگر حضرت این دارو نمایند البته شفا بخشند
فرمودند که با اهل اسلام هم اعتماد بر دارو کردن و یقین کردانیدن که این دارو البته نفع خواهد کرد و عمل بر دین
مامی رود مردان این راه دوا میکنند و اعتماد بران نمی نمایند و میدانند که موثر حقیقی البته حق است در هر وقت
کرخواهد تا شر نگاهدارد والاخر ملا سعدالدین از حضرت پیر دستگیر میگفتند که چون ابرام
تمام بخدمت قطب الاقطاب برای شروع شرح مواقف نمودم فرمودند که حضرت امام محمد گفته که علمای
الکلام زنادقه در آخر عمر و همچنین کلام اشتغال مناسب ندارد و دران فایده نیست عرض نمودم در دین
خود شبهه هست که از جهل شبهه علم شبهه خوب است فرمودند پوچی را هم شما نمیدانید چرا نخوانید بعد از آن
حضرت پیر دستگیر فرمودند که شما چرا ابرام نمودید هدایه را اگر میخواندید بهتر می بود و حضرت پیر دستگیر
درس کتب منطق نمیفرمودند و اگر گاهی حسب تقید بعضی درس منطق شروع میگشت تفرقه تبی بود
نمودند بران منطق شخصی شروع نمود و بسیار عجیز فرمود و تب گشته روزی میفرمودند که در درس بران منطق کرد
خورد کتاب علم منطق سیر احمر میسر اید اگر کسی شرح مطالعه شروع نماید شاید شر حرین نزد تفلین بسیار گردد
و قطب الاقطاب را گاهی چنان بودی که چراغ هم میسر نمیاید و لفظ فوالی الضنام انشاء الله تعالی نمیفرمودی
و طبعیت قطب الاقطاب در امور یکه میرسید با وجود عدم اشتغال بنقش و نگار اگر در رسم تامل میفرمودند اصلاح
نمود و اگر چیزی تعرض او در و نشاول آن نمی فرمودند و در سفر ترشت تمام سیف می برد و نقل مکان می
در هر قول و فعل رموزی و اشاراتی در خاطر خطور نمود تا حدی که لفظ گون و دی و دی را هم رمزی

میگفت و تبعیت بزرگان دین در امور ذکر و خاطر رسیده است تا حدی در چشم نهادن موافق عوام و رواج در

دعا بر گوشت را اعتبار پیغمبر نمودند و بر او نذر و نیاز را تاکید می‌نمودند و از بنای خانه گلی خوش می‌بودند و خشتی از پخته

نمی‌نمودند و رسم قبله داری رعایت می‌فرمودند و تا وقتیکه مریدان طالب فقیر را به نماز و عبادت می‌نمودند

و طلبه علم خصوص اطفال شیخ پوره را بسیار مرغوب است برای سعادت خدمت طلب می‌نمودند بلکه برای

خوشی خاطر ایشان از دست مبارک خود تعیین وقت خدمت هر کس نوبت بنوبت خود ارقام فرمودند

و تقیید درین معنی نموده و تا بدارت هر یکی از شیخ رشیدی و ملفوظ و تکرار قطب الاقطاب و نقل

و دستخط خاص مرقوم ساخته از آن واضح خواهد گشت   بتاریخ هفتم ماه شوال سنه یکهزار هفتاد و چهار

روغن چراغ مسجد نمی‌دادند و می‌فرمودند در خانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم گاهی تا چهل روز روغن میسر نیامده

برای عبادت شب روشنی ماه و ستاره کافی و برای مواجهه و ملاقات روزانه نور آفتاب عالم تمام

است   بتاریخ پنجم ماه صفر سنه یکهزار هفتاد و چهار بعد از

ساعتی خطاب شیخ غلام محی الدین عرض کردند که تعیین خود نگفته‌اند می‌گفتند که حضرت دیوان جیو مرحوم

که حضرت شیخ پوره نمانند برای سواری هم از آنجا طلبیده‌اند لیکن بتقریبی خلل پیدا شده از خدمت

برای سواری نرسیده همین تقریب دیوان جیو تردد خاطر اند از زبان مبارک حضرت شیخ شد هر گاه که

همراهی با قرار داده‌اند چه شان ما نخواهیم بگویند بدانکه حضرت شیخ عظمت الله تعالی ... این

روش است هر گاه که اراده متوجه شدن نظر فی خلوت می‌کنند هرگز با نجوم نظر نباید کرد فردا ... فرموده‌اند

خواهد شد آری چون مردان خدا خود را بیش می‌پندارند چگونه اند ... حکم فرمانند همین معنی

به حبیب خود خواجه کاینات صلوات الله علیه و سلم اشاره فرموده‌اند لا تقولن لشیء انی فاعل

ذالک

ذالک غدا الا ان یشاء الله یعنی هر دو کار باری و در پس پندار ی علم خود پیش مشیت حق فانی شماری و جمیع حرکات
و سکنات خود بحق سپاری و در کلمه ان شاء الله اشاره همین است و تحقیق بگوی و طریقه تسلیم جوی هرگاه کسی خود را
باحق سپرد از دو عالم بی نمک و بی بوی برد و آنکه پیش حق خودی اظهار کرد دیده و دانسته خود را کور
کرد بتاریخ نهم ماه صفر المظفر سنه یکهزار و هشتاد و بوقت عصر میان اصف گفته میان حبیب الله بخواهند
کان وقت بخوانند فرمودند چون آنوقت می آید دل نماز و وظیفه میخواهد و از دیگر چیزها طبیعت بند و تنگ می شود میان
اصف گفتند صباح بگویم حضرت فرمودند من صباح و فردا نگویم لا تقولن لشیئ انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء
الله تعالی اگر شما دانند بگوئید فقیر اعتماد بر زندگانی ندارد بتاریخ نوزدهم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار
هشتاد و چهار فقیر اگرچه بمعالجه و دواهای سینه اند لیکن اگر دانند مردم سینه نمایند چنانچه در شادی که خدای قاضی
محمد بود در رفته بود و نقاش گوهری با نجبا النفس سکر و نقل گذرید گفت این شاخ اگر چنین میبود خوب می نمود نقاش
نخستین تجویز می نمود و گفت که حضرت خوب گفته گفته شد که بعیب جوئی تو نگفته بلکه برای خوشی خاطر
تو گفته شد و برین فرمودند که یکی صورت کبکی نقش نموده نزد حضرت شیخ محی الدین عربی قدس الله سره آورد و دیده
بسته فرمود که بقیه بگو باور از کرده نقاش گفت زهی مطالع که برای امتحان بگو ور از کرده بودم بتاریخ
چهاردهم ماه صفر سنه یکهزار هفتاد و نه از کتابی اگر بی طلب چیزی کسی بیارد و رد نماید بگیرد که فتوح است و اگر از
برای دعا و تعویذ چیزی نذر بیارد و دیگر دیده و خود و هم بخورد بتاریخ پنجم شعبان سنه یکهزار هفتاد و چهار فرمودند
که سالک راه میرود و پس نمی نگرد و فقیر هم چون در راه میرود از یاران پس مانده شد و تنگ میشود و بواسطه همین کسی را همراه
بگیرد که دل او بیشتر متوجه پس تر نگرد و دل سالک می باید که پیشتر متوجه باشد بتاریخ نهم ماه صفر سنه یکهزار
هشتاد و چهار شیخ باهر و فرمودند شما همراه می شوید گفت شیخ اگرچه حکم کنند فقیر حکم نمی کند شاید که منع کند چه اگر حکم کند

شما بکنید تعذر شود بدشیخ ماهر و پرسیده بودند که فردا میروند فرمودند شب حامله است فردا چه زاید فقیر تا بر اسپ سوار شده

روان نمی شود نمی گوید که خواهیم رفت خدا علیم است که چه شود یکی گفت که فردا چیزه بکنند فرمودند سیر برای وبا رفت

دران است که اشتهار الفت جا زمان نمیگذارد که یکبار دیگر ازند فقیر را بچیزی الفت نباشد روز شنبه متوجه شیخ بودن

شدند برای فاتحه روز بازار میان شیخ ناصر که غره ماه ربیع الاول بود بتاریخ دهم ماه ذوالقعده سنه یکهزار و هشتاد

وشش فرمودند گفتن فقیر که گون دو دهی خالی از اشارتی نیست که اول اشاره بظهور و کثرت است و دوم بطون

و وحدت بتاریخ هفدهم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و هشتاد و سه فرمودند عینک گاهی که بهم حسب طبیعت

حضرت شیخ ملاحظه نموده می شکستم نمی بهم ملاحظه طبیعت حضرت میان نموده نمی بهم بتاریخ نوزدهم ذیقعده

سنه یکهزار و هشتاد و چهار فرمودند کسی درخت بسیار برای ساختن اندرون محل طلبیده بود زنی گفته که اگر این درخت

نحس است باین سبب مردم اندرون وسواس نمایند خوب باشد در جای نشستن فقیر بکار خواهد آمد بتاریخ بیست چهارم

سنه یکهزار و هشتاد و پنج در بین اثنا میر ابراهیم آمده قدمبوس نموده دعا نواب بعرض رسانیدند فرمودند دعا از فقیر هم

برسانید میر پرسیدند تا حال چوبهای بر دیوار مسجد نشانده اند فرمودند چند چوب نیم در باغ مقرر کرده ام

که بدیده بیارند کسی گفت چوب نیم را در عمارت نحس میدانند فرمودند که نحس برای اغنیا است نه بفقرا چه بکار اغنیا

نحس است بفقرا نه در بستر و حجره فقیر هم چوب از نیم است چون میر رخصت شدند باز بگفتن حدیث مشغول شدند

فرمودند که بصحبت دنیا داران بقدر وقت ضایع شد و خلل در میان آمد میان محمد سعید گفتند که دیوار تمام از

خشت می بود خوب و مستحکم می شد فرمودند دیوار گل از جهات ما محکم تر است و چوب که خشت بر خشت

نهاده اند و فقیر گرد دیوار خشت می بینند خیال میکنند که خشت بر خشت ساخته است از آن سبب که نه الطرف خشت

نباشد و از اصد وجه دیگر است یکی آنکه خانه فقرا همچو گور است که زیر گل دارد و بالای بر انبوه از خشت و آنک

دیگر

ودیگر آنکه مشابه بدن ست که در ان همه استخوان نیست بلکه بسیار گوشت و کم استخوان همچو گل و خشت خشت و سیم

گل ست که فرق جز پختن با آتش ندارد   بتاریخ چهاردهم محرم الحرام سنه یکهزار هفتاد و چهار ذکر آوردن سنگها از

بنارس بود فرمودند بفقیر بگویند که از عمارت سنگین راضی نیست هر که او ذوق بعمارت سنگین دارد روا دارد و بگوید

بتاریخ نوزدهم شعبان المعظم سنه یکهزار هفتاد و پنج بر جستجوی معمار اعتراض فرمودند که کار ناتمام بفقیر خوش می آید

و عرض دیوار زیاده نخواهد که بگوید مثل فرعون و شداد کم کنید فقیر کی رضامند ست که خشتی سنگ و گلی بهتر ست

که از عمر ما زیاده خواهد ماند و زود برده گردد چه سود عرض نمود که بعمارت صاحب کم داده است از کرامات صاحب

می ماند فرمودند که کرامات هیچ فائده نیست هر چند زود بکنید بهتر   بتاریخ دهم جمادی الاول سنه یکهزار هفتاد و شش

فرمودند عمارتی که زیاده از احتیاج می سازند از ابرو وش انکس در روز جزا می خواهند و فقرا عمارت را نمی سازند

مگر کسی ساخته بدهد و انجا هم که عمارت متعدد است اغنیا ساخته داده اند   بتاریخ ماه رمضان المبارک

سنه یکهزار هفتاد و چهار ذکر کندن بدن عمارت عمیق بود فرمودند از حماقت می کنند که موضع بلا و فنا را استحکم می سازند

و موارد بقا نمی نمایند و بواسطه دیگران می نمایند نهایت حماقت ست می باید با نها خوش نماید

بتاریخ بست و ششم ماه محرم الحرام سنه یکهزار هفتاد و چهار فرمودند طرف آب بی سروپا نباید گذاشت اگر چیزی دیگری

بهم رسد خشت و چوب بسیار اید گفته بران نهند فقیر گاهی سواک خود که در حجره است که در شب گاهی باد می

زد و برا و نمی در و می آید از آثار زهر سپید امیکند و اگر او نوشته هلاک گردد   بتاریخ سیوم ماه ذیحجه سنه یکهزار

هفتاد و نه ترتیب کرده دادن بیان شیخ حبیب الدین بود فرمودند که قدری قلیل نه روپیه ماند و او تا بعد بالتصدیع

نشود بیان شیخ عبدالجلیل آمدند فرمودند که چیزی بدعت خواهند نمود که با تفاق آمده اند و چیزی مقرر کرده اند فیه اند

بتاریخ بست و سیوم ماه جمادی الآخر سنه یکهزار هفتاد و هشت بیان بنگاله و بیان ماهرو فرمودند که خوب ست

شمایان چهل چهل رکعت خوانده باشند   بتاریخ بیست پنجم ماه مذکور سنه یکهزار و هفتاد و چهار ساعت بار و فرمودند

که اگر سنت فجر شب وقت جماعت قضا شود بعد فرض قضا ادا نماید باید فرمودند پیرانی که شب قضا سنت

تعذر نمایند که چرا از شب و یکپاس مانده چند شده بود و اگر احتیاج غسل شود و تعذر نماید که اینچنین خطره چرا از شب و یکپاس

نموده که احتیاج غسل چه اگست بعد از آن فرمودند که وقت رسیدن طالب علم دیگر است و وقت ورود شیخی دیگر

سبان ماه و پرسیدند که حضرت نفس پاک بی نمک میخواهد فرمودند که در جنگل فرشته نخورده که کسی بند

که نفس مغرور نشود و در ریاضت چنان نماید که کسی بداند که تیز رو چابک باشد که ساک تیز رو چابک میباشد

قطب الاقطاب که با اطفال شیخ نور نوبت بنوبت خدمت ارقام فرمودند امشب که شب چهارشنبه است

شیخ ارشد عرف شیخ احمدی بیاید و رفیق شیخ غلام رسول شوند و شب پنجشنبه شیخ برخوردار و شب جمعه شیخ شمس الدین محمد و شب شنبه

شیخ ظهور محمد شب یکشنبه شیخ انور   شیخ اصف و شیخ یوسف و ابوالمعالی هر وقت که طلب نمود حاضر شوند جا بنده الله

اگر کسی از مذکورین را عذری پیش آمده دفع نامزد کنند قطب الاقطاب شب تمام بعبادت میگذرانیدند و تا حدی

که باد از حضور مردم می نمودند و در عبادت اشغال و معاملات میفرمودند و تکذیب نمی شمرند و در کار دنیا و عمل

می فرمودند و این کار بدی می انگاشتند و در حمام تشریف برده خوش می کنند و در تعجیل کار عقبی خوش می بودند و تا آن

در کار دنیا محبوب و مرضی بودند و از دیدن زنان خوش نبودند و امارد روی حسین را سید مدندار تعلق خاطر بودی نبودند

و تمام شب در عبادت میگذرانیدند و اندکی که استراحت نمودند بلفظ الله بر زبان مبارک میرانده و از عمل کیمیا خوش نبودند

و برای حوائج ساوات و بعضی نوبا و اقرباء بالضرورت تشریف برده و محبت ساوات بغایت داشتند و برای فلاحی

ایشان بخانه ایشان تشریف برده   بتاریخ بیست چهارم جمادی الثانی سنه یکهزار هفتاد و پنج فرمودند که بحضور مردمان صحبت

مطالعه نمی باید که میخواهد باستراحت یاد راکند و بحضور انبیا خوانده که بعد حضرت صلی الله علیه وسلم بحضور کسی یاد از کم

مردم گمان برند که فقرا آمدن اینجا خورسند است و فی الواقعه دلتنگ میشود و از این است که بخانه کسی کم میرود تا این
رسم کم میشود و در حرسم جمعیت وقت کسی نشود   بتاریخ دوازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار هفتاد و دو
فرمودند چون آشنای فقرا با کسی دعوی خصومت در چیزی می شود و میخواهند که آن چیز بخصم او رسد که مظلوم بودن به از ظالم
به از مظلوم بودن است   بتاریخ سی ام ماه جمادی الاول سنه یکهزار هشتاد و یک شب ماه دیده نشده فرمودند
از منجمان استفسار نموده اند که در تقویم چه نوشته بود و بعد استفسار معروض ساختند که تمام روز بود و گفتند که عجب باید بود
نشد فرمودند چه عجب پیره ایشان دروغی است در ماه گذشته بتاریخ بیست و نهم سی حسابی است که ماه دیده
نشود و دور دیده خواهد شد گفته منجم اعتبار نباید نمود   استماع نموده که سورجمن زنار دار که در همسایه می بود
برای ملازمت می آید و قطب الاقطاب ازو که در ایام بارش که بملازمت منصرف میگشت از راه طبیعت استفسار
میفرمودند که امشب بارش باران خواهد گشت اگر او میگفت که خواهد شد بیان بنگاه میفرمودند که صفهای صحن مسجد را
بعد نماز عشا بگذارید و داشت که سورجمن بالیقین بارش حکم می نماید خبر بارش امشب نمی شد اگر وی میگفت که درین
شب بارش هرگز نخواهد شد بیان بنگاه امر می نمودند که درین شب باران رحمت خواهد بارید که سورجمن میگوید که هرگز
باران نخواهد بارید صفها را بر خواهید داشت امشب باران ترشح میگشت حضرت پیر دستگیر مکرات بزبان
دربار فرموده که یک مرتبه اتفاق منجمین بود که امروز تمام روز روز پنج است و ابر نبود و ماه دیده نشد بر گفته ایشان
عمل و اعتقاد نباید نمود و در شرع بعینه مستقیم باید بود   بتاریخ سیوم ماه شعبان سنه یکهزار هفتاد و چهار شخصی گفت
که ابراهیم ملاقات کنانیدن و فرمودند که فقرا در کار دنیا کم و قلیل نمایند و اغنیا که با فقرا اخلاص نمایند بهر همین که و در
کار دنیا و خلل نمی نمایند کسی گفت که پسر پدر باید برود فرمودند که زود برود که خلل برود   بتاریخ ماه مذکور فرمودند
که بعضی کار دنیا که سعی از آن خوب بنمایند و فقیر کار دو سعی انرا بد بسیار اند   بتاریخ چهاردهم ماه رجب المرجب سنه

یکهزار هفتاد و چهار رسیده بود که میان جیب الله کی خواهند رفت کسی گفت بعد شب برات فرمودند کار رو براه چنین باید کرد و روز

نشد فردا شد یا درین ماه بشد بماه آینده یا امسال نشود سال دیگر هر چند که در آن تاخیر شود بهتر و در کار دین تقید

و تعجیل باید نمود که هر چند زودتر شود بهتر شود که عمر وفا نکند از استحقاق اجر محروم ماند اگر کار دنیا نشود و از غایب و صواب

سلامتی   حاجی جلال گفته که میرزا بخشی عرض کردند که حمام طیار شده است اگر صاحب مهربانی فرمودن

تشریف فرمایند بهتر فرمودند فقیر یک دو بار حمام رفته باشد یا ری در فریدآباد و یکبار بخاطر سر طاهر لیکن میان شیخ

ما میگویند که من گاهی حمام نرفته ام و فرمودند بخانه شیطان و میگویند که چون شیطان رانده شده از حق تعالی

خانه طلبیده حکم شد که خانه تو حمام و نشستن تو بازار و دیگر وقت که ضایع کند لهذا فقیر از موخته موی هیچ نمی چیند و از

متواضع فقیر مینماید تا زیاده وقت ضایع نشود   بتاریخ دهم ماه ذی حجه سنه یکهزار هفتاد و نه میان بنگاه عرض

کردند که آب دریا سبو چه چند در ده میشود و غلامان محمد محفوظ و شیخ مرتضی می برند اعتراض فرمودند که برای وضو فقیر

دو سبو بیارید خوب نیست که زنان اند و رفت و آرند و آب بیارند بفقیر امنع است دیدن روی زنان

وحسن ابار و موافق آن انه جمیل و یحب الجمال رسیده بودند و ازین خوش بوده اند اما تعلق خاطر مبارک

با ایشان نبوده مرتب احقر از حضرت مولوی محمد جمیل قدس سره استماع نموده که بوقت مغرب شیرخان نامی طفلی

حسینی را برای ملازمت قطب الاقطاب آورده چون حاجی جلال خواسته که اذان نمایند از زبان قطب الاقطاب

برآمدان انه یحب الرخص کما یحب العزایم الذی توقف نمایند بعد توقف قلیل امر اذان گفته بعد از نماز مغرب

قطب الاقطاب چنان مشغول در نوافل گشته که باوان طفل نیامده و متوجه آن طفل نگشته در خاطر یا خطره شد

که با وجود توقف در نماز فرایض و توجه بجمال طفلان حسینی در نوافل چنان مشغول گشته که طرفش ملتفت نبوده

مجرد خطره متوجه شده فرمودند که فقرا را با مخلوقی توجه و تعلق نمیباشد هرگاه حق تعالی در آن تجلی نمایند بران توجه میفتد

در دل خود و غافل مباشند هر طوری که می خواهد بران مبادر و سوای خالق متوجه بسوی دیگری نمی شوند قطب الاقطاب

نصر الله را که در بر کار در بود بسیار میخواستند و بوی منع فرموده بود که بخانه فلان ایرانی نخواهی رفت وی بخانه فلانی

رفته بود که آنحضرت بخانه وی تشریف بردند چون اقربای وی استفسار فرمودند که خبر واقعی بود معروض ساختند

قطب الاقطاب ملول گشته بجای اقامت در بلده بنارس تشریف بردند چون او از انجا آمد بجگرش درد پیدا گشت

تا که آب از قطب الاقطاب کنانید ارند جان بجان آفرین سپرد   بتاریخ بیست پنجم ماه صفر سنه یکهزار

هشتاد و چار بعد نماز فجر تشریف بسمت بنارس بردند چرا این فقیر بعد تشریف بردن رسیده با استغنا خود رو به

بر معارفت بی اذن نتوانست کرد بعد از آن جا جعفر سیوم روانه شد بعد پنج گهڑی شب گذشته در سرای [illegible]

بلند موسی سید حضرت و فرمودند تصدیع نمودید بار بیرون که در خاطری آید که از جا بار گردد و خوب شد که شما اینجا آمدید

میخواهد که میان شیخ نیکو را دیده بیاید یک نیم پهر گذشته اندکی خواب کردند شاید چهار گهڑی باشد در آن هنگام چند بار

بیدار شده اند گفتند و دو پهر شب مانده برخواسته وضو جدید کرده نماز تهجد و دیگر نوافل ادا کرده فرمودند

چه مقدار شب باقی است عرض نمود چهار پنج گهڑی بیرون آمده ستاره قطب و دیگر ستاره قطب نمودند و از این

طرف و انطرف نگر دیدند و فرمودند ای گروه بدن از نیست در هر ساعت که از جنبه فعلی واقعه میشود اگر نیک باشد

بر چهار الصد از نیکی دهد و چهار الصد از نیکی دهد و جای را محروم از آن بگذارد و اگر بد واقع شود از شامت انجا

کهری که دیگر نیز و فقیر در مسجد اگر چه میتواند هر جا سجده کند اما این طرف انطرف شده و طایف میخواند که هر گاه

اسماء الله تعالی هر چار سده و دیگر غلبه خواب و کاهلی راهم باین وضع دور میکند باز فرمودند این سرخی که بنیاد صبح

کاذب است و کذب اکثر در نوبت سرخی آفتاب در دریا افتد از محاذات در باسمان نمودار شود که بعمر خدا

صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چون آفتاب غارب میشود در بارگاه حق سبحانه تعالی مناجات کند و اجازت سجود

زیر عرش خواهد مجاز شده سجده کنند بار حکم شود که از موضع غروب طلوع خود طالع شو چون حکم شود که از موضع خود

طلوع کنی در توبه بسته شود و قیامت قایم گردد و حکم محکم عقل یک چیزی میگویند و در عقل کارخانه الهی نورت

ندارد بلی دخل محض است استماع نموده که قدوة الاولیا حضرت شاه عبدالقدوس قلندر قدس سره

بعد عطا خلافت و اجازت و علم قلندریه بقطب قدس سره نمودند که در خانواده ما رسم است که بعد تکمیل و خلافت

کیمیا یعنی ساختن از تعلیم میدهند چنانچه با هم یکمرتبه طلا را از ترکیب ساخته ام قطب الاقطاب عرض نمودند که تعلیم برای

علم الیقین و حصول غنا دل است از قول حضرت مرا عین الیقین گردیده و برای غنا دل توجه حضرت در حق خود

کافی و بسیار امیدوار است که بیان نفرمایند حضرت شاه عرض قطب الاقطاب را استماع نموده سکوت

فرمودند نیز احقر از پیر خود شنیده که سید عامل مرد اگر مخان بسبب مطالبه هزار روپیه لاکلام و حسابی مقید بود

قطب الاقطاب برای خلاصی و میش مرا تشریف برده فرمودند ضمانت من هزار روپیه نمایند نواب

بالراس والعین قبول نموده آنگاه قطب الاقطاب فرمودن سید را از بند حکم سجاده نموده خلاص نمود روزی قطب

الاقطاب بسر گذری تشریف می بردند چون نزدیک قلعه رسیدند مقیدی ناآشنا چبوتره کوتوالی ندا نمود

گفت که مرا خلاص نموده روید قطب الاقطاب بمجرد استماع سخن وی تشریف در قلعه برده نواب عضد خان بود

نواب بر خواسته رفته بود و بعد استماع قدوم از اندرون بیرون آمد قطب الاقطاب برای محبوس سفارش نموده همان

وقت خلاص نمود و از آنجا رخصت شده در مسجد قلعه نماز بجماعت ادا فرموده بعد از آن بر زبان مبارک راندند

شنیده بودم که این حرکت شیطانی است و الحمد لله که بسبب یافتن جماعت رحمانی معلوم گشت چون امیر الملک

متشیع بود در آن وقت جماعت در آنجا نمی شد محض تصرف قطب الاقطاب بود که جماعت میسر آمد شیخ

سکندری که قرابت قریبه از قطب الاقطاب داشتند و عامل نواب بود پنج هزار روپیه رمال

داخل خوا

داخل خزانه نمود و بسبب این مقدمه گذشت یکسال ماند بعد تنقیه تمام قطب الاقطاب را رحم آمد تعریف بخش نواب
برده بودند فرمودند پنج هزار روپیه برای ما طلب نمایند همان وقت طلبیده حاضر ساختند فرمودند که مطلوب
مبلغ رصاص است نواب گفت بره فرمودند این را بردارید و سکندری را آرید نواب حساب تجار آورده
خلاص نموده و مبلغ را داخل خزانه خود نمود   از سقاط استماع نموده که سید بقتل قتیل بموجب حکم قاضی محمد حسین
محبوس شد بعد شش ماه تزکیه شهود گشت قاضی خواستند که حکم بقتل نمایند برگاه قطب الاقطاب بقاضی فرموده
بودند که مقدمه قصاص را بی حکم و اطلاع من نخواهند فرمود و روز جمعه بعد از نماز حسب اطلاع قاضی قطب الاقطاب
و علما و فضلا و مشایخ نشستند قاضی عرض نمودند که تزکیه شهود گشته محض حکم باقی مانده می نمایم قطب الاقطاب
فرمودند که در قتل عمد که بنیان رب است اعتماد تمام باید نمود و از شهود که حاضر وقت بوده اند استفسار فرمودند
که نماز جمعه ادا نموده بودند گفتند در فلان مسجد و آدم معتمد همراه داده که تحقیق نموده آیند انجا رسیدند کاذب
برآمدند چون از انجا مدارک شنید قطب الاقطاب بقاضی فرمودند که شهود را اعتبار نباید نمود که تارک نماز و دروغ
گو اخراج سید را خلاص کنانند بدر خواستند

بتاریخ بیست ششم ماه شوال سنه یکهزار هفتاد و چهار دیگر در شهر واقعه بر جماعت سادات کرام واقع شده
بود که از استماع آن زهره آب میشود ظاهرا کسان جاگیردار جو تور را گفتند شخصی بر دیهی یافته بود و بند او را شان
راه بر وجه سادات لشکریان غارتگران برخیزند کار تا بجای رسید که فرزندان و اهل سادات عظام را بعضی ان
اسیر ساختند و تا شهر از پی تا موسی کشیده آوردند و دو کس را از اهل خانه سیدان زخمی ساختند عوض جاره از
بیان آن رو سیاه و سینه چاک است استغفر الله المرام اگر گروه سادات آمده در مسجد بالجاه گریه تا شام
کردند اگرچه در روز غارت جنگ گاهی و سنبلی و مخدومی میان شیخ محمد ماه بسیار تلاش دکاو شما کرده حید

کسی را خود خلاص کنانید ولی از انجماعت کسی از کودکان ایشان ظاهر نشدند بنابر آن خیلی اضطراب و تشنج آورده
دامنگیر حضرت مخدوم و قبله گاه میشدند و بالهامیز دیدند که شما محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حضر رو خواهید نمود
عذر لا علاجی میفرمودند آخر مطلب سادات این شد که در این وقت پیش نواب باید رفت شاید از تلاش و جستجوی
ایشان اطفال پیدا شوند برای خاطرداشت حضرت و قبله گاه بلشکر تشریف فرمودند آخرش هر قدری که بنده بیدار
لشکر بود اظهار فرموده بزرگان گذشت و باقی را هم حکم نمود که بگذارند فاما آن کودکان پیدا نشدند
نواب هم بکمال ندامت و پشیمانی و عذر ظاهر کرد و که بعد از چند سالها از من که واقع شد که مطلق سر اطلاع نمود دیگر
اخبار من بوقوع نیامده بعد از فراغ بخانه تشریف فرمودند قطبُ الاقطاب آنچه از کنج
رشیدی یافته و از بعضی ثقات و اعزه مرتب احقر استماع نموده ارقام ساخته از کنج رشیدی بتاریخ بیست
سیوم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و هشت نماز فجر و عشا حضرت پیر دستگیر یک رکعه ادا فرموده بودند که چراغ
مسجد گل شد هیچ کس روشن نمود خود بخود روشن گشت بعد ادای فرض و دو رکعت سنت بیرون مسجد تشریف آورده
فرمودند که چراغ عجب کرد بتاریخ دوم ذی الحجه سنه یکهزار و هفتاد و هفت بر چبوتره در آفتاب نوافل میگزاردند
این حقیر بملاحظه گرمی گچ نموده عرض کرد و بوریا بگسترانند فرمودند احتیاج نیست و دست بگچ رسانیدند آنجا را
چنان یافت گویا از آب تر کرده اند و جای دیگر چنان گرم بود که ایستادن دشوار بود بتاریخ بیست و ششم
شعبان سنه یکهزار و هفتاد و سه تقریب سالگره مخدوم زاده میان غلام معین الدین یحیی طعام فاتحه حضرت
خواجه معین الدین قدس الله سره گشته بود مردم بسیار جمع شده بودند ملا رکن الدین بعرض رسانیدند که طعام قلیل و مردم
کثیر فرمودند که بسم الله گفته برسد بر آرید همه کس خواهد رسید چنانچه مر بجا آوردند همه کس رسید
بتاریخ چهارم رمضان سنه یکهزار و هفتاد و سه بوقت عصر میان شیخ بهلول روبرو چند جوگی آوردند

جوگی

یکی از آن برای میان غلام معین الدین و میان غلام قطب الدین نگاه داشتند بفقیر خطره گذشت که بمانند و فرزند
حاضر هستند بفقیر عنایت فرمایند مجرد خطره با حقیر عطا فرمودند   بتاریخ دهم رمضان سنه یکهزار
هفتاد و شش طفل چهار ماهه از زنی برای دمیدن آورد و حکم بفقیر فرمودند بموجب حکم بر خوابیده تصور صورت
حضرت پیر دستگیر نموده هفت مرتبه سوره فاتحه اول آخر درود خوانده دمیده لیکن خطره روی نمود که
چه باید خواند بر دمیدن نتوانست باز آن کودک را بتاریخ بیست و دوم ماه شوال سنه مذکور آوردند
حضرت پیر دستگیر بحقیر فرمودند که سوره فاتحه خوانده اول آخر درود بخوان حسب امر بجا آورد   بتاریخ
دهم شوال سنه یکهزار هفتاد و شش بوقت عشا از خانه با ولی محمد پسر خود متوجه آستانه مبارک گشت
ولی محمد بحقیر گفت که از حضرت پیر دستگیر در شیرینی خواهند و میایند همین که حقیر به آستانه رسید یک صحنک
شیرینی از اندرون بفقیر فرستادند   بتاریخ هفتم محرم سنه یکهزار هفتاد و شش بحقیر فرمودند که چند
مزدور تاکید کنید که امروز جای میان محمد حمید تیار کرده بدهند هم آمده عرض نمود که اندرون منع
نمایند که مزدوری نیست فرمودند که شما طلب نمائید خدا تعالی مزدوری خواهد رسانید میان سکندری
گروه نذر آورده فرمودند اندرون بفرستید که مزدوری زمین بدهند   بتاریخ نوزدهم ماه
رجب سنه یکهزار هفتاد و دو بوقت عصر شخصی یک کشکول آورد بملنگ بهره بهمه کس عنایت فرمودند چنانچه
همه کس تناول نمودند حقیر حصه خود بخورد بعد از آن در خطره گذشت که اگر نمیخورد و نگاه میداشت
خوب بود مجرد خطره بهره دیگر مرحمت کرده گفتند این را نگاه دارید   بتاریخ ششم ذیحجه
سنه یکهزار هفتاد و پنج بوقت ظهر حضرت پیر دستگیر پیراهن با این حقیر و از آن پارچه پاره کرده عنایت
کرده گفتند که این پارچه در پیراهن پیوند کنانیده آید بوقت پیراهن درست کنانیده و پارچه

که باقی مانده نیز او را حضرت پیر دستگیر فرموده در حجره نگاه دارید بکار خواهد آمد حسب الحکم نگاه داشت بعد نماز عشا در نوافل
بخطره گذشت که مردم خانه گفته بودند که از حضرت پیر دستگیر التماس کرده این پارچه که تبرک است خواهید ورد
حضرت پیر دستگیر بعد ادای صلوة الحاجة نام این حقیر گرفته پرسیدند که ما باقی آن پارچه کجا داشتند شما بگیرید قدم
بوسیده گرفت   بتاریخ دوم ذی الحجه سنه یکهزار و هفتاد و چهار تقریبا فرمودند که پر بینیه می آمدم از آنجا همراه
بودند و ایام برسات بهر منزل که میرسیدم مردم میگفتند که امروز باریده است بر مردم رفقای در راه بارش
نمی بود   از حضرت میر سید مداری استماع نموده که در آن سفر همراه قطب الاقطاب بودیم اگر گاهی بارش
در راه میگشت بر قطب الاقطاب نمیشد   بتاریخ دهم جمید الاخر سنه یکهزار و هفتاد و هفت کافری بار
داری در محمد آباد بنارس بحضور مردم دست دراز نموده از غیب خبری طلب نمود فقیر هم رفت بحضور فقیر دو
مرتبه دست دراز نمود و هیچ نیامده فقیر گفت وقت دیگر بیان شیخ محمد ماه رفته بودند گشنه گلاب از غیب
طلب نموده مقسوم مردم کرد   از بعضی آغره استماع نموده که حضرت شاه نیبین المرید استفسار نمودند که
بحضور ما مردم از غیب بد بخشش می آید بحضور حضرت نیامده تبسم نموده فرمودند که آنها که قران صحیح نمیخوانند شیطان
از آن قوم می گردد چنانچه لسان غیب حضرت دیوان خواجه حافظ علیه الرحمة میفرمایند دیو بگریزد از آن قوم که
قران خوانند   بتاریخ بست سیوم سنه یکهزار و هفتاد و نه حضرت پیر دستگیر بباغ محمد حسین تشریف برده بودند بجا
درس نموده بعد فراغ درس عرض نمود که ساک روتی طیار است برخاسته وضو جدید نموده بخانه این حقیر
تشریف آورده طعام تناول فرموده بخانه تشریف برده نماز ظهر ادا نمودند بعد ادای نماز دوگانه نشسته باین حقیر فرمودند
که شما خواهید ماند و از مسجد بخانقاه تشریف برده بدست مبارک یکبار دست مرحمت نموده فرمودند که فتوح است
چنانچه حقیر گرفته قدم بوسی نموده بخانه آمد مردم خانه متحیر گشتند و کشف آن قبل حقیقت اظهار نمودند خوشحال گشت

نمی آید و دوست هر که دوست است و شکر و مهربانی بجا آورد   از بعضی اعزه استماع نموده که گر وران روز پنج بخانه
میان شاه ملتانی بود و اخر نیم روپیه را حلقه بینی زوجه خود رهون نموده طعام طیار ساختند چون قطب الاقطاب
روپیه عطا نموده میان شاه ملتانی روپیه گرفته بخانه رفته گفتند که نیم روپیه را حلقه بینی خلاص نمایند و نیم روپیه
را خرج نمایند   بتاریخ شانزدهم ماه صفر سنه یکهزار هفتاد و شش انگشتری حضرت پیر دستگیر گم شد هر چند
یاران جستند نیافتند خود دست مبارک بسم الله گفته اند جستند یافتند   بتاریخ هفتدهم رجب
سنه یکهزار هفتاد و شش مکتوبات حضرت شاه حسام الحق قدس سره مطالعه میفرمودند فقیر را خطره شد که اگر وا بخشند
نقل کرده شود خطره فرمودند نقل این یکبار هر جا نخواهد گرفت و شکر الهی بجا آورد   بتاریخ بیست دوم ذی قعده
سنه یکهزار هفتاد و چهار حضرت پیر دستگیر بطرف این حقیر دیده فرمودند که او بدل پر نماید حقیر اندرون دلو
طلبیده آب کشیدن از چاه گرفت هر چند تابش آفتاب چنان بود که ایستادن آنجا مشکل بود و حقیر بابت رای بودن
از آب هیچ تکلیف معلوم نمی گشت در ظاهر فقیر تر نمود و در باطن هر کس که بود و بعد پر نمودن باخت نمود
آمده نشست   بتاریخ هژدهم جمادی الثانی سنه یکهزار هفتاد و چهار میان شیخ محی الدین کلان که از مدت مدید آشنای
قدیم حضرت پیر دستگیر بودند گفتند که میان شکر پاره جو مسی یاد هست که اول تصرف شما همون دیده
که از گرمی آمدیم و در مسجد جو مسی فرود آمدیم کسی گفت که در بازار شکر پاره میفروشند خواهش خوردن
داریم و زر پاره از هیچ سکه که چار پنج کس همراه بودند خرج ایشان بود و خورده شکر پاره طلبیدن چون هیچ
راهی نشد تم گرسنه و فکرمند که چه خورده خواهد شد که درین از خانه میان دو روپیه و کهور و ساتور رسیده
بقول شیخ خاطر نخواه نمود رسیدیم   تاریخ دوم سنه یکهزار هفتاد و چهار در تحقیق قائل میان شیخ حبیب الله
و میان شیخ غلام محی الدین بودند فرمودند که تحقیق این مشکل اگر چنانچه حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره کرده بودند

کردکس دعوی زمین در شستند فیصل نشید حضرت گنج شکر بران زمین رفت پرسیدند زمین گفت که من ملک
فلان کس ام از زمان مردم انوقت قبول نمودند درین وقت ما رفته از مقتولان نام قاتل گویا هم تا هم مردم
انوقت اعتبار نکنند و تهمت بسحر نمایند   بتاریخ بست سیوم سنه یکهزار هفتاد و چار وقت عشا حضرت
پیر دستگیر فرمودند که بوقت قراءة قرآن را اعوذ بخواند تمام شب درین خطره بود که بسم الله خواند یا نه که
نام بسم الله بر زبان مبارک براندند وقت صبح چون رسید فرمودند در مقام خوف اعوذ بخوانند و در مقام
عفو و کرم بسم الله بخواند   بتاریخ سیوم ربیع الثانی
سنه یکهزار هفتاد و چار حضرت پیر دستگیر فرمودند روزی فقیر در خدمت میان شیخ افضل نشسته بود و طاهر ابن
محمد حسن خواهرزاده میان شیخ افضل برای کاری قرض می خواستند شخصی که از وی قرض طلبیده بودند او میگفت که اگر
میان شیخ افضل فرمایند من بدهم ایشان آمده در خدمت میان گفتند حضرت میان فرمودند شما که قرض
میگیرید از کجا خواهید داد فقیر در خدمت میان عرض کرد که حضرت فرمایند که بدهد بر خدا امید کرده خدا خواهد داد میان
ساکت ماندند فقیر گفت که بروند میان اذن دادند ایشان صد روپیه قرض گرفتند اتفاقاً بعد از سه روز
میرسیه نعمت الله در خدمت میان صد روپیه فرستادند که ادای آن قرض شد   بتاریخ
بست سیوم صفر سنه یکهزار هفتاد و چار طبیعت سری فقیر که مدام رو برو حضرت پیر دستگیر می نشست گفته از ینجا بر
خیزند و پس پشت حضرت پیر دستگیر را اشارت نمود که بنشینند هرچند که نشست اما خوش نبوده در دل گذشت
اگر ترتیبی کرده که از ینجا برخواستن شود و باز بجای خود مشاهده حضرت پیر دستگیر نماید بمجرد خطره فرمودند
که از حجره دوات کلان بیارید فقیر برخواستن برای دوات آوردن رفت دوات آورده بر جای خود
که از آن مشاهده حضرت پیر دستگیر میکنند نشست   بتاریخ ششم سنه یکهزار هفتاد و پنج شب دوشنبه حضرت

مخدوم پرور

مخدوم شیخ معروف بخانهٔ شیخ نظام الدین ملکی بود حضرت پیر دستگیر فرمودند که در مجلس مولود رفته اند که

نشسته صبح خیر خواهید در رو که کدام کدام کس حاضر مجلس بودند اما بخانه شده خواهید رفت عرض نمود که همانجا برود

هر چند خواست که در مجلس بغیر رفتن خانه رود اما بدل بطرف خانه متوجه گشته چون بخانه رسید در واقع

کار ضروری بود که جماعه منتظر بودند بتاریخ نوزدهم شعبان سنه یکهزار هفتاد پنج وقت عصر حضرت

پیر دستگیر برای دیدن عمارة تشریف برده ایستاده شدند و این حقیر خشت می داد بخاطر خطره گشت

که این توده خشت را برده بگذارد بجرد خطره فرمودند که بگذارید وضو نمایند حسب امر بجا آورد الحمد لله

بتاریخ شانزدهم شوال سنه یکهزار هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر باین حقیر فرمودند که صفهای سابق که در مسجد

فرش نموده بودند الحال فرش نمائید خدا تعالی دیگر خواهد فرستاد و از پیش سید ابو محمد صف کلان جای نماز

ارسال نمود عجب نیست که همان تاریخ ارسال نموده باشند الحمد لله غره رمضان سنه یکهزار هفتاد و شش بوقت

عشا این حقیر حاضر شد فرمودند که شما از خانه چیز خورده نه آمده اید همین جا بخورید در واقع در خانه طعام نبود

از اندرون طلبیده خورانیدند الحمد لله بتاریخ چهاردهم جمادی الاخر سنه یکهزار هشتاد بعد نماز عصر حضرت پیر

دستگیر بطرف حقیر نگاه کرده فرمودند که در کتابی دیده شد که شخصی در بیابان میرفت عربی از تشنه

رهزنان راه بر سینه عرب در غصه آمد بین شخص را خطره شد که توشه که همراه دارم و پیش او نمی نهم و اگر تشنه

است غصه اش بهر همین باشد نانی پیش عرب نهاد و غصه اش زیاده شد که و گفت و اگر بگویم تمام این زمین طلا شود

بمجرد گفتن آن عرب طلا گشت فرمودند که حضرت ابراهیم جای نارتبرش دیده مبتلان طبعت تناول آن گشت

چون پیشتر تشریف برده مردی را دیده نشسته و گرداگرد زنبوران بران شخص مجتمع و بوی ازار می رسید

ابراهیم بر وسلام گفته وی جواب خطره خود یافت استغفار نمود الحمد لله بتاریخ بیست پنجم ربیع

الاول سنه یکهزار هفتاد و پنج حضرت پیر دستگیر برای عیادت پیر خان تشریف بردند جلال خان برای
حضر الیاس نمود که طیار سازد و منع فرمودند و برای طیاری اسپ نیز عرض کرد منع فرمودند چون جلال خان
شیر بیشی ورزید جلال خان خواست که جلو گرفته سوار کنانند اسپ دو لگد چنان زد که بیهوش گشت و بر روی جگر
بر جگرش رسید حضرت پیر دستگیر دست مبارک بر جگر جلال خان رسانیده چیزی خواندند بهوش آمد و چشم
گشاد و جواب بحضرت پیر دستگیر داد و میگفت که بمجرد رسانیدن دست پیر دستگیر درد جگر رفت الحمد لله
بتاریخ پنجم رجب سنه یکهزار هفتاد و پنج برای میان شیخ عبدالجلیل خلف الصدق حضرت مولانا شمس قدس
سره پان طلب نمودند بمجرد طلب دو دو ملی برگ تنبول بعضی و چند بیاری با مصالح شخصی اورده فرمودند
این را از اندرون درست ساخته آرید الحمد لله بتاریخ هفدهم رمضان سنه یکهزار هفتاد و پنج بوقت ظهر حضرت حاجی
یکی از مریدان بروده مسواک نذر ارسال نموده بود مردم مسموم گشت حضرت پیر دستگیر برای استنجا تشریف بردند
میان شیخ بیاری از فقیر گفته‌اند که مسواک دیگر هم مانده باشد چون حضرت پیر دستگیر از انجا تشریف
آوردند شیخ بیاری فرمودند که شما مسواک مستعمل فقیر بگیرند خانچه ایشان گرفتند الحمد لله بتاریخ یازدهم
شوال سنه یکهزار هفتاد و شش حضرت پیر دستگیر باین حقیر فرمودند که کلاه و پاک از زر باشو باشند
بیارید و مزدوری از میان نگاه گرفته بریدید چون فقیر همه را کار خود و شو باشند می‌آورد و مزدوری از بیجا
نمی‌برد باین اعتماد رفت بشما و نمی‌گذاشتند که اگر موجب پیر دستگیر عمل نموده مزدوری میگرفت از کار دزد
دیگر نخواهند می برد الحمد لله از بعضی ثقات استماع نموده که حضرت شاه دوست محمد برادر زاده و جانشین
حضرت ملا خواجه لاهوری می‌گفتند که بدست من حضرت ملا خواجه مرسله نقیه و عصا و کتابت ارسال داشته
بودند قطب الاقطاب اندرون محل تشریف داشتند فقیر عصا متصل دیوار خانقاه داشته نشست بعد ساعتی

[illegible] جلال خان

در بجا

در تجارت تشریف اورده بودند احقر بعد ملازمت و گذرانیدن نذر منه خواست که عصا را او دو هو کرده اند فرمودند باشد عصا
اینقدر مسافت طی کرده امده از اینجا خود بخود خواهد امد همین عبارت بزبان مبارک اورده خود بخود ~~خواهد امد همین~~
عبارت بزبان مبارک اورده خود بخود خواهد امد از انجا حرکت نمودند و در دست قطب الاقطاب در بیت بکرفتار
شد افتاد برای خلاصی خود با حضرت رجوع اورده وان حضرت را دران وقت بسو جیه بدست مبارک بود
دم تو جیه بنست الخلا که بسو جیه را بطرف دیوار انداخته حضار استفسار نمودند انچه بوده فرمودند چون المخلص
بعد مدتی بخدمت رسید احوال که خلاصی از شیر گشته بود همان تاریخ را که قطب الاقطاب بسو جیه حسی را انداخته
بودند گفت مرتب احقر استماع نموده که جهاز مریدی غرق میشد رجوع بقطب الاقطاب اورد قطب الاقطاب از کنار آب
بر اورده بودند و پیراهن مبارک پوشیده بودند از آب ترگشته چون ان مرید بعد مدتی بخدمت رسید واحوال
خلاصی جهاز خود گفت ان هنگام مردمان را معلوم گشت که وجه تری پیراهن مبارک بسبب ان بود که همان تاریخ
پیراهن مبارک ترگشته بود و خلاصی جهاز خود انگاه همان زمان نقل و نیز مرتب احقر از ثقات شنیده که شیخ
محمد وارث شیخ نوری بسبب مبارک خود پای ایشان را مالش نمود فرمود هر قدری که مسافت طی خواهد امود
بپای شما ورود ماندگی لاحق نخواهد شد شیخ مذکور تا سی کروه هم گاهی برفت و با پس ورود ماندگی لاحق
نمی شد و نیز مرتب احقر ++++ از بعضی استماع نموده که قطب الاقطاب بشیخ نور تشریف بردند از انجا
در کرپن کرت گرده است تشریف برده سه چهار گهڑی شب مانده با دو سه کس متوجه بشیخ نور گشته
نماز صبح در انجا ادا نموده و حضرت شاه حسین در مردم دیگر بعد تفحص بشیخ نور رسیدند و حاکم انجا نسبت کردن
بود که اگر قطب الاقطاب را در شیخ نور خواهم یافت مرید خواهم گشت بعد تشریف اوردن ان حضرت
ساعتی گذشته بود که حاکم امده ملازمت نموده مرید گشت مرتب احقر استماع از ثقات نموده که قطب

و نیز مرتب احقر از بعضی ثقات استماع نموده که کلیم قطب الاقطاب

از ان راه مسافت صعب دور دراز طی گشت قطب الاقطاب از دست

الاقطاب دران ایام گذری صبح و شام تشریف می بردند قاضی محمد حسین آمده عرض نمودند که سیر گذری حضرت انور

قطب الاقطاب فرمودند که شما شرب تماکو بگذارید من هم سیر گذری بگذارم چند مدت برین منوال گذشت بعد مدتی قریب نصف

شب بارش آب و هوا خوب بود قاضی را خواهش شرب تماکو بغایت شد چون حقه خود در گرده بودند حقه دیگر را

طلبیده ساعتی کشیدند صبح قطب الاقطاب بگذری تشریف بردند این خبر بسمع قاضی رسید قاضی آمده عرض نمود

که تشریف گذری معلوم شد فرمودند که شما در شب عهد را فراموش نموده عمل بشرب تماکو اخفا نمودند من هم را

رفع عهد سیر گذری در روز افشا کنم نیز مرتب احوال استماع نموده که روزی ذکر کرامات بود تبسم نموده

قطب الاقطاب فرمود که کرامت ما ازین چه بالاتر است که اجنه یعنی طلبه علم مسخر ما اند و نیز مرتب خود شنیده باشد

که این تکلفها که با طفلان بسیار می فرمودند اما در دل ایشان عظمت و هیبت قطب الاقطاب چنان بود که بی پرسیدن

آنحضرت سخن بر زبان نمی راندند مودب و مهذب نشسته می ماندند استماع نموده که نواب عصفر خان ولد خود را

بخدمت قطب الاقطاب آورده که سبق از کتب معقولات مقرر کرده و هم برای همین عرض نمود قطب الاقطاب

فرمود که معقولات در طبع سلیم بی تعلیم و تعلم می آید نواب ازین امر استبعاد نمود اتفاقاً قاضی محمد بود و دران محفل

حاضر بودند پس نواب مسئله از علم معقول استفسار نمود قاضی متصدی جواب گشت قاضی غلام محمد و محمد رضی فاضلان

که همراه نواب بودند از قاضی مذاکره نمودند آخر قاضی چنان رفع شبهات نمود که ساکت و صامت ماندند قطب

الاقطاب بطرف نواب متوجه گشته فرمودند نگفته بودم که معقولات بغیر تعلیم و تعلم می آید قاضی

حرفی در علم معقولات تا این وقت نخوانده نواب چون این مشاهده نمود ولی ذکر سبق پسر رخصت گشته رفت

از پیر دستگیر خود شنیده قطب الاقطاب تقریبی بلده جناوه تشریف برده بودند حضرت پیر سید بهاء

استدعا نمودند چون قطب الاقطاب بخانه ایشان تشریف بردند طعام بی تکلفانه فقیرانه خشکه و دال ماش و آورده

کلان را که

کلان پر نموده آورده‌اند قطب الاقطاب قدری تناول نمودند حضرت میر سید بهادر گفتند که میان شیخ محمد
رشید شکم قلندران تغار خدا میگویند قطب الاقطاب بر زبان مبارک آوردند هرچه در آن طعام پر از آن
کلان بود تناول نمودند دیگر طلب فرمودند حضرت میر سید بهادر در شل آوند سابق پر از طعام حاضر ساختند قطب الاقطاب
از آن خورده دیگر طلب فرمودند میر فرمودند که حاضر نیست اگر حکم شود پخته آرم قطب الاقطاب تبسم نمودند
فرموده که چون نوبت بچنین آمده شکم من هم پر گشته بیرا اندکی خجالت هم رسید مرتب احقر این قصه را
از حضرت مولوی محمد جمیل نیز استماع نموده اما بعد از زبان فیض ترجمان قطب الاقطاب نقل میفرمودند که روزی
میان محمد جمیل چه مشکل شد که صوفیه صافیه رحمهم الله قایل تجدد امثال اند اگر یک کس لقمه خورد چه جای تعجب است
حضرت مولوی صاحب فرمودند که در آن وقت محظوظ شدند سبحان الله تصرفات و کرامات خود را به توجه اخفا میفرمایند
والا در حق ما مردم هم تجدد امثال است اگر بخواهم یک لقمه زیاده از آنچه تناول مینمایم نمی توانم مرتب
احقر از بعضی اعزه استماع نموده که قطب الاقطاب روزی بطرف پل تشریف برده بایزید خان که یکی
از مریدان مخصوص بود گفته فرستادند که چیزی موجود باشد در باغ اعظم خان آرد و طعام طیار نماید خان
بخانه طیاری طعام گفته باد و شد و کلان خیار آمد و در آن وقت همراه قطب الاقطاب سه چهار کس زیاده
نبودند رفقا قدر تناول نمودند و باقی همه قطب الاقطاب تناول نمودند و از آن جا بخانه بایزید خان تشریف
برده طعام کثیر تناول نموده از آنجا متوجه خانه سعادت کاشانه گشت و در اثنای راه شیخ خان که از مریدان
خاص بود ملاقات نمود و از وی طیاری طعام را استفسار نمودند وی عرض نمود که در این وقت کم موجود است
حاضر آورد و آن را هم تمام تناول فرمود و از نجاریل رسید مخلصی درخواست تناول طعام نمود قبول فرمودند چهار پنج
روپیه را شیرینی و نان حاضر آورد و همه را بکار فرمود و بعد از آن بر زبان مبارک آوردند تا طعام خانه بخوریم

خورد و تسکین نخواهم یافت بخانه تشریف آورده در زمان جوع خوردند مرتب الاوراق از بعضی اعزه استماع یافته که قطب

الاقطاب بشیخ پور تشریف برده بودند و مردم آنجا را تکلیف در طعام بسیار بود و خواهش تمام داشتند

که قطب الاقطاب تناول نمایند قطب الاقطاب روزی از اعزه آنجا فرمودند که امروز از فجر تا عشا هر کسی که

بهم رسد چیزی طعام آرد و بعد از فرایض و واجبات و سنن موکده بجز این که سوای اکل طعام شغل کار دیگر نه نمایم هر

کس هر کس از صبح تا عشا اقسام اقسام طعام می آوردند قطب الاقطاب از فجر تا عشا در اکل مشغول بودند

بعد نماز عشا دو رکعت نماز در تمام شب ادا نموده فرمودند که علاج هضم طعام نمودم الفقیر مرتب احقر

از پدر دستگیر خود شنیده که کلمی مصر چهار ده پوری و دو به خدمت قطب الاقطاب آورده گذرانیده و عرض

نمود که در چهار ده روز یک یک تناول فرمایند فردا آن مصر از تناول پوری استفسار نمود قطب الاقطاب فرمودند

که روی روز آوردید چهار ده پوری را جمع کرده تمام خوردم و نهاری از همین نمودم رنگ روغن مصر زرد

گشت اسپی و خری بدین قطب الاقطاب هیچ نرسید الفقیر جامع از بعضی اعزه استماع نموده که قطب

الاقطاب در حجره تشریف می بردند و باز تشریف آوردند همچنان سه چهار مرتبه گذشت و مکرر استفسار از

آمدن مردم شنجور فرمودند مردم شنجور از رسیدن قطب الاقطاب بطور تر و خاطر معلوم نمودند که خلل

بشنجور گشته چون آدم از آنجا رسید معلوم شد که افواج نواب بسبب ضامنی محاصره موضع شنجور نموده بود

شیخ پور نموده بود و هیچ باقی نمانده بود و از توجه بزرگان یکایک رفت و خبر گذشت و محاصره را همان وقت

میکنند گرد و طبیعت قطب الاقطاب را مردم آنجا ور بده بودند و رفتن بجا نوشت نفرت میشود که تسکین طبیعت

قطب الاقطاب گشته بود قطب الاقطاب بحضرت شاه یسین ارقام فرموده بودند که خبر محمد و مزارده شنجور

تا کی گیرد طریقه خود را گذاشته بخدمت آن حضرت بهشت رضوان الله علیهم منع ضامنی فرمودند و گماشتند دم بود

مقدمه خلل بود و ضمانی از ملفوظ قطب الاقطاب که جامع قاضی محمود دهلوی اند در تاریخ بیست و هشتم صفر سنه

یکهزار و چهار مرقوم است مرقوم میشود و حضرت پیر دستگیر بعبادت شیخ غلام محی الدین به بخاری تشریف بردند

بعد احوال پرسی شاء الله فرمودند که شیخ جلال الدین از شمار صحبت شده اند ایشان عرض نمودند که حضرت

دیوان همو میخواهند که شیر شیخ محمود نمایند اسب از جا بجا برای سواری طلب نمیدهند لیکن خلل پیدا شد سواری

نرسیده ستر و خاطر اند بعد از ان این کمین خلائق سبب شمار خلل نمود فرمودند که میان شیخ اسد الدین خان

سید وان شاه زینبدار موضع گشته بودند چون وقت ان رسیده فرزندان راسعه قبایل برادر و بطرف

جنگل رفته است همین معنی موجب تفرقه شیخ مذکور شد و تفرقه شیخ مذکور باعث تفرقه تمام شیخ جیو شاه است و قطب الاقطاب

در صلوه و صوم و درس و تدریس شمه مرتب احقر تحریر نموده کجا یارای که احوال وی بکمال نوشته آید والحمد

در همه مقامات کامل بوده تا حدی و در سواری اسب و تیر اندازی چنان منفرد بود که تیر بار گشتی و در عین

سواری اسب که می انداخت درست و در نشانه بر رسید و خطا نمیگشت بقید و در نماز از اول تا آخر

١٢ تا آخر داشت و در عین طالب العلمی نماز فرض و نیکی داشت که او ان طالب العلمی قطب الاقطاب همراه طلبه علم

بر گذری تشریف می برد و بر دیوار مسجد نشست چون وقت مغرب در رسید از انجا بر عقب در مسجد

برسید نماز یک رکعت ادا نموده باز بر دیوار آمده می نشست الحال از کنج رشیدی حال مرض و وفات

و تجهیز و تکفین و ما یتعلق بها تحریری نماید الله منه اگرچه رشیدی بتاریخ سیزدهم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و

دو بعد از عصر چون این حقیر باستانه بوسی رسید حضرت پیر دستگیر بر پلنگ مشرق رو ملطیب بیدار

ارادت بسیار بوده بودند حقیر قدمبوسی نمود و از زبان مبارک جاری شد که دل حکای عرض نمود که دل

بسم قدمبوسی نمود و دید که حقیر حال حضرت پیر دستگیر دیده گریه کرد چون وقت مغرب

رسیده حضرت پیر دستگیر پرسیدند که امام آمده عرض نمودند که میان محمد حمید حاضر اند امامت حضور چون

بشیخ محمد حمید و امامت حضرت شیخ محمد رشید می نمودند میان شیخ پیاری می دان گفته میان شیخ ابو العلی تحت

کرفتن پلنگ حضرت پیر دستگیر بود و مصلا گسترانیدند حضرت پیر دستگیر بر تخت آمده نماز بجماعت ادا فرمودند

چون الحمد حضرت شیخ محمد حمید تمام نمودند حضرت پیر دستگیر آمین فرمودند بعده دو رکعت سنت خوانده

بر دوشنبه دعا نموده بر پلنگ آمده غلطیدن و شیخ گنج وقت مغرب یا ستار یا الله خواندند که شنیده می شد دیگر

بعد ادای نماز مغرب باز میان ننگا حقیقت ارا پیر دستگیر رسیده میان مذکور چنان گفتند که به تاریخ بیست هفتم

یا هشتم رجب المرجب در قدم چپ متصل شتالنگ آماس ظاهر شده و شده و در آن شب لرزه بحدی که از

خانقاه بقوت یا مشقت توانستند تا مسجد روند بر کمتوره نشانده بمسجد بردند نماز با جماعت در مسجد ادا کردند در شب

دویم غلبه درد بحدی شد که تمام شب بیهوش بودند و افاقت آمد آن وقت نماز عشا بوقت صبح ادا کردند

و ورم تا زانو رسیده و هیچ نمانده بود که همین روز وصال بود و زهر باد شده بود آخرش فرصت گشت قاضی

محمد ماه قاضی صوبه آورده شیشه گلاب که از اینجا و خوشبوی بر رو مال استعمال نموده و گل چنبلی در ان

شیخ شمس الدین محمد یک نوع خوشبوی فرستاده بودند نگاه میداشتند چون اوان نماز عشا گشت

برای استنجا طلبیده طلبیده استنجا نمودند مخدومی حضرت شیخ محمد رشید آب انداختند بر اصابع باد باز

مسح کردند باری از بقیه آب مسح سر و پا با آب جدید نمودند بعده فراغ از فریضه و سنت عشا بر پلنگ

غلطیده شیخ پنج گنج وقت که یا غفار یا الله خواندند بعده و دست غیر حضرت شیخ محمد حمید نمودند

آوردند چار صحیفه تناول کردند میان شیخ غلام معین الدین پان آورده خورانیدند او کال الملتان

فرمودند آب طلبیدند آب باران بود آوردند غرغره کرده دهن آب نوشیدند بر پلنگ غلطیده

بجمعه بار

چند بار بیدار شدند هر بار او ندکل الود ه برای تیمم طلب داشته تیمم کرده بخواب میرفتند تهجد پرسیدند

که به قدر شب خواهد بود محمد عرض نمود که یک پهر موجب حکم مخدومی شیخ محمد رشید چوبکی جای ضرور در

شب کرده آب حاضر کردند از حاجت فارغ شده تیمم کرده غلطیدند و بالاپوش بر رو کرفتند بعد

از ساعتی آواز ذکر صلوة العشق شنیده می شد که غلطیده ادا می کردند و سعادت خدمت را به کس

نمی‌خواستند که نمایند اما خدمتی که حضرت شیخ محمد رشید می‌نمودند و دیگر را مجال مداخلت نبشد تمام شب

بیدار نشسته پروانه وار در خدمت می‌نمودند و اگر بغلبه خواب نشسته می شد مرتب آغاز نقات استماع

نموده که حضرت شاه یسین فرمودند که مرا شبه بود که قطب الاقطاب امامت حضور بحضرت شیخ محمد حمید

و امامت مسجد بحضرت پیر دستگیر مقرر نمودند بابستی که حضرت شیخ محمد حمید کلان بودند و در مسجد

قائم مقام خود می‌نمودند و امام حضور حضرت پیر دستگیر از مدارش تقید تمام در صلوة کلی و حضور مید اشتند

و حضرت شیخ محمد حمید نوکر بیمار نموده بودند شاید که آنقدر تقید نبوده باشد چون قریب وفات قطب

الاقطاب وفات حضرت شیخ محمد حمید این خطره رفع شد که قطب الاقطاب را اشعار بران بود

که حضرت شیخ محمد حمید همراه ما اند و حضرت پیر دستگیر را تفویض مسجد و خانقاه و ارشاد و خلایق مقرر

نمودند و در خاطر مرتب احقر خطور مینماید که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته چنانچه تمامی

خلافت سرور انبیا علیه السلام برسی سال گشت وفات حضرت پیر دستگیر بعد وفات قطب الا

قطاب برسی سال شد انتهی الفاتحه + + تاریخ هفدهم شعبان از گنج رشیدی سنه یکهزار هشتاد و

و انتشاء استنجا و وضو کرده نماز بجماعت بدستور سابق کرده غلطیدند و وظیفه میخواندند بعده پرسیدند

آفتاب برآمد عرض کرده شد که برآمد شاید زیر بالاپوش نماز اشراق هم ادا کردند بعده حکم و

رابیگر وند که قطب الاقطاب را احتیاط کلی در عبادت بود و حضرت پیر دستگیر

بیک وحجام وعبدالرحیم را او روز بعض دیگر گفت خوب است بتی کشاده روی خود چینی سائیده و بر سم آلوده

بستند تاکید برای خوردن کرده رفتند گفتند هرچه مرغوب طبیعت شان باشد بخورند و روغن اگر مرغوب باشد

بخورند وقت چاشت دال مونگ وخیرات با جنگه تناول فرمودند تمام روز بر روی بالاپوش

نشسته بودند و میفرمودند چون می کشایم دهن خشک میشود و نماز وظیفه و وضو جدید نیکردند و نوافل هم

بعد ظهر بعد تناول تعداد تجویز حکیم کردند و هر که بعیادت می آمد تواضع او می کردند چون او هم تواضع از

از ضعف تصدیع می گفتند الحمد لله بر وجه حفظ مراتب تقصیر نمیشود و حکیم اول آخر روز آمده زخم را کشاده

پتی از سر بسته بر رفتند بعد نماز مغرب حضرت شیخ محمد حمید شوربا آورده بودند دو سه چمچه تناول کردند شیخ

محمد ارشد و حضرت شیخ محمد الحمید و میان شیخ غلام معین الدین عرض کردند که دو چمچه دیگر هم تناول فرمایند

فرمودند که شکر گویید امروز زیاده خورده شد اینقدر حق الناظرین نمانده و دعا خواندند بیان نیکو گفتند

گرفته بتی روز بی فاتحه کرده بیارید چنانچه آورده فاتحه خوانده قسمت نمودند الحمد لله تاریخ نوزدهم

شعبان سنه یکهزار هشتاد و سه روز جمعه همان حالت روزمره بود و برای نماز جمعه حضرت برادر

بجامع تشریف بردند نماز ادا کرده با غیر مردم در خدمت آن حضرت آمدند حضرت ظهر نموده بر متکی علیحده

و مشغول وظایف شده بالاپوش بر روی کشیده بودند و مردمان که بعیادت آمده بودند نماز آنجا

رخصت فرمودند عذر کردند که اگر بالاپوش از روی جدا کرده میشود خشکی دهن غلبه می کند بعد نماز

مغرب بحضرت پیر دستگیر بحضرت محمد ارشد و شیخ محمد حمید علیه فرمودند که ایشان قبول کرده اند

شما رفته بگویند طالب اند که نسبت کسی بود و معلوم نشد الحمد لله تاریخ نوزدهم شعبان سنه یکهزار

هشتاد و سه بوقت چاشت از مومن پرسیدند مردوران آمده اند جانشین میان غلام معین الدین

شان در س

شتاب درست بکنید و لداری ایشان لازم دانید و تخم گل لاله وغیره دران بریزند و تاکید بسیار نمودند

بتاریخ بستم شعبان سنه یکهزار هشتاد و سه قاضی غلام رسول از جای آمده ملازمت نمودند حضرت

پیر دستگیر استفسار نمودند که کار غریبان شد قاضی التماس نمودند که شد فرمودند الحمد لله خوب شد و تمام

از ارادت الله القاضی گفته رخصت نمودند الغائبه بتاریخ بست یکم شعبان روز دوشنبه سنه یکهزار هشتاد

و سه بعد نماز عصر شوربا اوردند فرمودند بین العصر و مغرب نمیخورم حکم آمده چیزی در جسم الوده بستند و حال

این روز موافق حال سابق بود الغائبه بتاریخ بست دوم شعبان سنه یکهزار هشتاد و سه بوقت عصر بنیکو فرمودند

جلیبی نذر فتح خان نثار کرده حاضر اوردند تناول کردند پرسیدند کیست عرض کرده فتح خان شوربا اورده

یک دو چمچه تناول کرده و باقی ماند بمیان شیخ پیاری و فتح خان وغیره حاضران عنایت کردند

و فتح خان از پیر دستگیر گذارش است که انچه مردم میگویند که حضرت دیوان جیو قبل ازین مرض فرموده

شنیده و که مدت سه ماه از حیات باقی است در روز جمعه انتقال ازین عالم است حضرت شیخ محمد اشرف

فرموده اند شنیده نشد ظاهرا از تاکید فرمودند که شتابی در تهیه اشتاب شادی کتخدای میان غلام معین الدین

کنند و نشیمن ایشان ازو وطیار کنند مردم تخمین می کنند بوقت تهیه حوکی جای ضرور درست کرده نشسته اند اما

هیچ نفع نشد از انکه در مرض عدد کم شده بود که کیفیت در وست چمچه گاهی نوبت میخوردند

الغائبه بتاریخ بست سوم شعبان سنه یکهزار هشتاد و سه بوقت چاشت پرسیدند کدام تاریخ است

عرض کردند بست سوم فرمودند که کردنیه نذر حضرت خواجه قطب الدین شاهمدل حواله میان بنگا کنند که

دهانید از فقرا بشود در روز بارگاه دوم است شیخ نور محمد رسانند ازین چیزی بحصه فقرا شریک فاتحه

سازند الغائبه بتاریخ بست چهارم شعبان سنه یکهزار هشتاد و سه بعد نماز فجر میان بنگا بگر و سه نذر حضرت